

صیاد دل‌ها...

جمهوری شهید رجائی، شهید صیاد شیرازی به ارتش برگشت و نقش بی بدیل خود را در وحدت سپاه و ارتش که عملیات‌های موفقیت آمیز بی شماری را در پی داشت، ایفا کرد.

او در دوران دفاع مقدس با سمت‌های مهم لشکری در عملیات‌های مختلفی شرکت داشت. از جمله مسئولیت‌های او می‌توان از فرماندهی نیروی زمینی، نمایندگی امام در شورای عالی دفاع، معاونت بازرسی کل نیروهای مسلح و جانشینی ریاست ستاد کل نام برد. او در تمام این سال‌ها به تحقق دستور حضرت امام در مورد وحدت و ارتش می‌اندیشید و آن را «وحدت مقدس» می‌نامید. او در طی یک دوره خود سازی طولانی، لحظه‌ای از تقید به ادای نماز اول وقت غافل نبود و آن را یادگاری از حضرت امام می‌دانست.

شهید صیاد یک طراح جنگ و نظامی خوشفکر بود که با توکلی مثال زدنی، پیوسته برای امور خطیر نظامی از آیات قرآنی و احادیث و روایات مدد می‌جست و مطیع محض ولایت فقیه بود. او به رغم مسئولیت‌های گوناگون و درجه بالای نظامی‌اش هرگز دچار غرور نشد و در مواجهه با مردم به سان فردی عادی رفتار می‌کرد. تواضع او آن چنان بود که کمتر کسی می‌دانست او جانبازی ۷۰ درصد است و سرانجام پس از عمری جهاد در راه خدا، توسط منافقینی که از او خاطرات تلخی همچون عملیات مرصاد را به یاد داشتند، به شهادت رسید.

شاهد یاران در سالروز شهادت این شهید بزرگوار، این مجموعه را که حاصل تلاش شبانه روزی همکاران نشریه است، به روح بلند آن شهید سعید و پویندگان طریق ایثار و شهادت تقدیم می‌نماید.

● سردبیر

هشت سال دفاع مقدس ایران اسلامی در برابر رژیم بعثی به نمایندگی از بلوک شرق و غرب، برهه‌ای غرور آفرین از تاریخ انقلاب اسلامی است که برخی از برکات و ویژگی‌های آن را می‌توان در سرداران آن باز شناخت. امیر شهید، سپهبد علی صیاد شیرازی به عنوان یکی از شاخص‌ترین فرماندهان جنگ، چهره ممتازی است که ویژگی‌های سرداران سپاه و امیران ارتش را یکجا در خود گرد آورده است.

قبل از انقلاب و در شرایط بسیار دشوار مبارزه در محیط نظامی رژیم ستمشاهی با هوشمندی و درایتی بی نظیر، با ایجاد ارتباط با علمای اصفهان، نقش شایسته خود را در تربیت انقلابی جوانان ارتش ایفا کرد و با ایجاد شبکه‌ای از افسران مومن و انقلابی، بدنه ارتش را با انقلاب همراه ساخت. جایگاه او در بعد معنوی تا بدان پایه بود که آیت الله بهاء الدینی در باره او فرمودند: «صیاد یک روحانی بود در لباس ارتش». شهید صیاد شیرازی به رغم آنکه یک ارتشی بود و در امور سیاسی دخالت نمی‌کرد، اما از دشمنان شناخت بی نظیری داشت و به همین دلیل در همان روزهای نخست انقلاب، خط نفاق را به خوبی شناخت و به برگزارکنندگان نمایشگاه انجمن اسلامی ارتش که می‌خواستند چهره‌های انقلابی را معرفی کنند، دستور داد تصویر سران سازمان منافقین را که در آن برهه، از خود چهره‌ای مبارز و انقلابی ترسیم کرده بودند، از کتاب نمایشگاه جمع‌آوری کنند. همین شناخت به مقابله او با بنی صدر و نهایتاً عزل وی منجر شد.

پس از عزل بنی صدر و دوران ریاست





شهید صیاد در آئینه رهبر

جبهه های دفاع مقدس از رشادت او صدها خاطره حفظ کرده است...

به خانواده گرامی و فداکار و بازماندگان محترمش تبریک و تسلیت می گویم و صمیمی ترین درود خود را بر روح پاک او و خون به ناحق ریخته او نثار می کنم.

والسلام علی عبادالله الصالحین
سید علی خامنه ای
۱۳۷۸/۱/۲۱



نفرت ملت ایران از آنان بیشتر خواهد شد و خون مردان پاکدامن و پارسائی همچون صیاد شیرازی و شهید لاجوردی، بدنامی و سیاه رویی آنان را در تاریخ و در دل این ملت همیشگی خواهد کرد.

و سردمداران استکبار که با وجود لاف زنی های ضد تروریستی خود، به امید آن نشسته اند که تروریست های مزدورشان در ایران اسلامی با شهید کردن مردان استوار و مقاوم انقلاب، راه تسلط بر ایران اسلامی را هموار کنند، بدانند که خون

شهیدان راه حق، ملت مؤمن ما را سخت تر و آشتی ناپذیرتر و مقاوم تر می سازد.

رحمت و فضل بیکران الهی بر روح شهید عزیزمان علی صیاد شیرازی و لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و بندگان صالح بر ایادی منفور و مطرود استکبار.

اینجانب شهادت این بنده برگزیده خدا را به ملت ایران به خصوص به یاران دفاع مقدس و ایشان گران جبهه های نور و حقیقت و

بسم الله الرحمن الرحيم

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمئهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا

امیر سرافراز ارتش اسلام و سرباز صادق و فداکار دین و قرآن، نظامی مؤمن و پارسا و پرهیزگار، سپهبد علی صیاد شیرازی امروز به دست منافقین مجرم و خونخوار و روسیاه به شهادت رسید. این نه اولین و نه آخرین باری است که دلی نورانی و سرشار از عشق و ایمان و وفاداری به آرمان های بلند الهی، هدف تیر خشم و عناد و عصبیت از سوی زمره جنایتکار و فاسدی که ادامه حیات خود را در خدمتگزاری به دشمنان اسلام دانسته است، قرار می گیرد و دست خائن خودفروخته ای، نهال ثمربخش انسان والایی را قطع می کند. او مانند دیگر مردان حق از روزی که قدم در راه انقلاب نهاد، همواره سر و جان خود را برای نثار در راه خدا بر روی دست داشت. سرزمین های داغ خوزستان و گردنه های برافراشته کردستان، سال ها شاهد آمادگی و فداکاری این انسان پاک نهاد و مصمم و شجاع بوده و جبهه های دفاع مقدس صدها خاطره از رشادت و از خودگذشتگی او حفظ کرده است. خطر مرگ کوچک تر از آن است که بندگان صالح خدا را از راه او باز گرداند و عشق به منال دنیوی حقیرتر از آن است که در دل نورانی شایستگیان جایی بیابد. کوردلان منافق بدانند که با این جنایت ها روز به روز



■ شهید صیاد در آئینه توصیف امام

سرهنگ صیاد شیرازی با تعهد کامل به اسلام، در طول دفاع مقدس از هیچ خدمتی خودداری نکرده است...

بسم الله الرحمن الرحيم

با تقدیر از زحمت های طاقت فرسای سرکار سرهنگ صیاد شیرازی که با تعهد کامل به اسلام و جمهوری اسلامی در طول دفاع مقدس از هیچ گونه خدمتی به کشور اسلامی خودداری نکرده و امید است در آتیه نیز در هر مقامی باشد موفق به ادامه خدمت های ارزنده خود باشد، با پیشنهاد مذکور موافقت نموده و سرکار حسین حسینی سعدی را به فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب می نمایم. امید است خدای تعالی به ایشان توفیق خدمت به اسلام و ایران و جمهوری اسلامی را مرحمت فرماید.

به تاریخ ۱۱/مرداد/۶۵
روح الله الموسوی الخمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

برای فعال کردن هرچه بیشتر و بهتر قوای مسلح کشور ضرورت دارد از تجربه اشخاصی که در متن مسائل جنگ بوده اند استفاده هرچه بیشتر شود. بدین سبب سرکار سرهنگ صیاد شیرازی و وزیر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تا پایان جنگ به عضویت شورای عالی دفاع منصوب می نمایم. از خداوند متعال توفیق همگان را در خدمت به اسلام و کشور مسئلت می نمایم.

۲۳ تیرماه ۱۳۶۵
روح الله الموسوی الخمینی



برای ایران اسلامی انجام داد. آنها هم ناجوانمردانه و زبونانه، ایشان را غافلگیر کردند، و گرنه صیاد شیرازی چنین ساده به صید آنها نمی افتاد و آنها نمی توانستند او را مورد تهاجم خود قرار دهند. روحش شاد و امیدوارم که همه فرزندان امام (ره) و سربازان رهبر عزیزمان از ایشان و امثال ایشان که شهدای بزرگوار مادر دفاع مقدس هستند، درس استقامت و پایداری بگیرند و در جهت توسعه قدرتمند نیروهای مسلح همت گمارند.

به نظر شما چرا این بزرگوار به عنوان یک چهره اصلی دفاع مقدس شناخته شد و گروهک تروریستی منافقین، سال ها پس از اتمام دفاع مقدس، نسبت به ترور ایشان اقدام کرد؟ از آنجائی که شهید صیاد شیرازی علاوه بر مسائلی که گفته شد، در کنار مبارزه اش با ضد انقلاب و تجزیه طلبان، با منافقین هم همواره در جنگ و درگیری بود، لذا آنها یکی از دشمنان شناخته شده ایشان بودند. آنها در همان اوایل هم همواره قصد داشتند ایشان را ترور کنند و حتی در کردستان و سایر نقاط هم به او حمله می کردند که البته ایشان همواره با موفقیت از حلقه محاصره به در می آمد. لذا منافقین سال ها مترصد آن بودند تا ایشان را مورد تهاجم و ترور قرار بدهند و اینگونه نبود که ناگهانی تصمیم گرفته باشند، منتهی امکان آن مهیا نمی شد. این بار از یک قضیه، یعنی مردمی بودن مسئولین، به عنوان یک نقطه ضعف استفاده کردند و در کسوت یک کارگر و انسانی که نیاز به کمک دارد، وارد شدند و البته آن روحیه عاطفی، اخلاقی و مردمی شهید صیاد شیرازی اجازه نمی داد تا او با فرد مذکور به شکل مشکوک برخورد کند. این فرد نیز ناجوانمردانه و هنگامی که ایشان مشغول خواندن نامه می شود، برادرمان صیاد شیرازی را با اسلحه مورد تهاجم قرار می دهد و به سر و صورت او شلیک می کند. ■

رسیدیم. پس از اینکه گزارشاتمان را خدمت امام (ره) ارائه کردیم، ایشان دست های ما را گرفتند و در میان دست های هم قرار دادند. برای لحظه ای احساس کردیم که دست هایمان بین دست های امام قرار گرفته اند، به گونه ای که تا روزها و شاید هم هفته ها گرمی دست های امام را می رسیدیم، به گونه ای که تا روزها و شاید می افتادیم و فکر می کردیم که این حرکت امام چه پیام و مفهومی داشت. در آن جلسه این صحبت امام که توکلستان به خدا باشد، از شکست نترسید، از چیزی نترسید و شما پیروز خواهید بود، روح تازه ای به ما بخشید و در تصمیم گیری های مهم عملیات های بعدی ما مبنای مهمی قرار گرفت و پیشرفت های قابل توجهی نیز در کارهایمان به وجود آورد. با توجه به ارتباطات زیادی که با ایشان داشتید کمی از خصوصیات اخلاقی این شهید بزرگوار بیان فرمایید؟ خصوصیت بارز ایشان ارتباط با ذات مقدس پروردگار متعال بود. ایشان همواره در حال عبادت بود. از نمازهای شب گرفته تا نمازهای مستحبی دیگر و اذکار مجرب، به گونه ای که ارتباطش با خداوند هیچگاه قطع نشد و همواره یک فرد متدین و الهی باقی ماند. از

طرف دیگر ایشان خلق و خوی مردمی داشت. در عین حال که نظامی بود و همواره با نظامی ها سروکار داشت، با مردم ارتباط بسیار خوبی برقرار می کرد. با بسیجی ها، سربازان و افسران به گرمی و خوشرویی برخورد می کرد و ارتباط همه جانبه ای با اقشار مختلف داشت. سومین ویژگی ایشان شجاعت مثال زدنی اش بود. بی باک بود و هیچگاه نمی ترسید

بعد از عملیات رمضان و تحمل سختی های کار، خدمت امام رسیدیم. پس از اینکه گزارشاتمان را خدمت امام (ره) ارائه کردیم، ایشان دست های ما را گرفتند و در میان دست های هم قرار دادند. برای لحظه ای احساس کردیم که دست هایمان بین دست های امام قرار گرفته اند، به گونه ای که تا روزها و شاید هم هفته ها هم گرمی دست های امام را احساس می کردیم.

و همواره در خط مقدم جنگ حضور پیدا می کرد. دیگر خصوصیت اخلاقی بارز ایشان تخصص و تبحر بالا در امور نظامی به ویژه رسته توپخانه بود که واقعاً عالی بود. در واقع ایشان استاد توپخانه بود و در مجموع می توان اذعان داشت که برادرمان صیاد شیرازی یک نظامی کار آمد و یک فرمانده لایق بود. ملت ایران قطعاً یک سرباز شجاع و نیروهای مسلح یک فرمانده ارزنده و لایق و عزیز خود را از دست داده است، اما دشمنان ملت ایران بدانند که صیاد شیرازی رسالت اساسی خود را به خوبی انجام داد و در ۲۰ سال پس از پیروزی انقلاب نیروهای متعهد بسیاری را تربیت کرد و خدمات ارزشمندی را

در عملیات کربلای ۱ با این روش جدید فرماندهی، آزاد شد. عده ای معتقد بودند عملیات های بعدی با شکست مواجه خواهند شد، اما عملیات بعدی، عملیات پیروزمندان ففتح المبین بود که آن هم با موفقیت کامل انجام شد. پس از آن هم در یکی از عملیات های آزادسازی خرمشهر (بیت المقدس) با همان مدل فرماندهی پیروزی حاصل شد. برادرمان صیاد شیرازی، در حقیقت به دلیل برخورداری از روحیه انقلابی بالا، توانست خودش را با نیروهای انقلابی تطبیق دهد. از طرفی به واسطه برخورداری از آمادگی های کلاسیک نظامی و شناخت و درک صحیح از ارتش، توانست ضمن فرماندهی خوب خود، تکیه گاه مستحکمی را در ساختار و وحدت نیروهای مسلح به وجود آورد. بدین ترتیب نیروهای مسلح توانستند جنگ سختی را در کنار یکدیگر پشت سر بگذارند. گاهی اوقات، حدود یک ماه از صبح تا شب و از شب تا صبح با یکدیگر کار می کردیم. برخی مواقع چند ساعت ایشان بیدار بودند و من استراحت می کردم و چند ساعت ایشان استراحت می کردند و من بیدار بودم. من خود شخصاً شاهد پشتکار، فداکاری و بیدار ماندن های شبانه ایشان بودم. برخی معتقدند شهید صیاد شیرازی بنیانگذار ارتش نوین و متناسب با ایدئولوژی انقلاب بوده است. تحلیل شما در مورد این دیدگاه چیست؟

برادرمان صیاد شیرازی تحول عظیمی را در ارتش به وجود آوردند. عده ای از امرای ارتش که باقیمانده حکومت پهلوی بودند، ارتش را رها کرده و به خارج از کشور رفته بودند. تعدادی نیز مسائلی برایشان به وجود آمد؛ بنابراین افسران جوانی مانند ایشان، در صحنه حاضر شدند و زمام ارتش ایران را به دست گرفتند. البته اینها در پی انجام اصلاحاتی بودند تا ارتش قدیمی را به یک ارتش اسلامی و مکتبی مبدل کنند. بدین منظور برادرمان صیاد شیرازی به همراه شهدای بزرگوار چون شهید کلاهدوز، شهید بابایی، شهید نامجو و سایر دوستان عزیزی که هم اکنون مشغول فعالیت در ارتش هستند، نقش مهمی را در اصلاح و تحول ارزنده و اساسی ایفا کردند که البته نقش ایشان در این خصوص، نقش مهم و بالنده ای بود. نقش ایشان را در فتح خرمشهر و عملیات بیت المقدس تا چه میزان اساسی و موثر ارزیابی می کنید؟

ایشان در عملیات آزادسازی خرمشهر نقش موثر و بسیار مهمی را ایفا کرد. تصمیم گیری های ایشان به هنگام اجرای عملیات، به ویژه در مراحل پایانی بسیار موثر و حساس بود. در این عملیات هر یک از برادران ارتش و سپاه، به صورت جداگانه طرحی را ارائه و هر کدام هم به نوبه خود از طرح مورد نظرشان دفاع کردند. پس از آن بنده با برادرمان صیاد شیرازی، دو نفری نشستیم و یک تصمیم متحد و واحدی را اتخاذ کردیم و هیچ گونه اختلافی هم در این خصوص بین ما وجود نداشت. اگر چه در اجرای آن با سختی های شدیدی مواجه بودیم و بارها مشکلاتی نیز بوجود آمدند، اما با کمک ایشان، توقفی در کار به وجود نیامد. تا اینکه شب سوم خرداد، یعنی بعد از ظهر دوم خرداد فرارسید. فرماندهان ارتش و سپاه گردهم آمدند و بحث های اختلاف انگیزی نیز مطرح شد. باز هم هر دو با تصمیم گیری خود به گونه ای با برادران ارتش و سپاه برخورد کردیم که همگان تصور می کردند که ما دو نفر یک روح هستیم در دو بدن، تا اینکه خرمشهر آزاد شد و ما وارد خرمشهر شدیم.

یکی از خاطراتی که در خصوص جناب عالی و سپهبد شهید صیاد شیرازی زیاد شنیده شده مربوط به زمانی است که امام راحل دست این شهید بزرگوار را در دست شما قرار دادند. کمی راجع به آن روز و آن خاطره بگوئید.

بله، این خاطره ای که اشاره کردید مربوط به زمانی می شود که بعد از عملیات رمضان و تحمل سختی های کار، خدمت امام

یک روح بودیم در دو کالبد...

■ شهید صیاد و وحدت ارتش و سپاه در گفت و شنود
شاهد یاران با دکتر محسن رضایی



درآمد:

نقش شهید صیاد شیرازی و دکتر محسن رضایی در اتحاد و هماهنگی ارتش و سپاه، نقشی بی‌بدیل و منحصر به فرد است، به گونه‌ای که کسی باور نمی‌کرد بتوان جنگ را با فرماندهی مشترک اداره کرد، اما این دو سردار هوشمند چنین کردند و پیروزی‌های عظیمی را نصیب ملت نمودند. این گفت‌وگو شرح مبسوطی از این یگانگی از زبان فرمانده سپاه در دوران دفاع مقدس است.

ارتش شدید، این ارتباط چه شکلی یافت؟
بعد از آن من و شهید صیاد شیرازی با توافق و هماهنگی با یکدیگر، عملیات‌هایی را با نام کربلا از کربلای یک تا کربلای ۱۴ تنظیم کردیم و این طرح خود را در شورای عالی دفاع که آن زمان مرجع تصمیم‌گیرنده بود، برای دوستان عنوان کردیم. دوستان از اینکه دو جوان آمده بودند و طرح آزادی بستان، شوش، دزفول، اهواز و خرمشهر را ارایه می‌کردند، تعجب می‌کردند و باور نمی‌کردند که چنین طرح‌هایی قابل اجرا باشند، زیرا بیش از یک سال از شروع جنگ می‌گذشت و هیچ عملیات موفقی به جز عملیات ثامن الائمه صورت نگرفته بود. چندین عملیات ایران نیز با شکست مواجه شده بود؛ به همین جهت برادرانمان در شورای عالی دفاع بسیار خوشحال و خرسند بودند و موافقت خود را با انجام طرح‌های فوق اعلام کردند، هر چند من ناباوری را در چهره آنها مشاهده می‌کردم. بنده و شهید صیاد شیرازی از همان عملیات طریق القدس، قرارگاه مشترکی را که تا آن زمان وجود نداشت درست کردیم. ارتش و سپاه هیچ‌کدام نمی‌خواستند زیر نظر دیگری کار کنند و این موضوع تبدیل به معضل مهمی شده بود. حتی مسئولین کشور هم دقیقاً نمی‌دانستند این معضل را چگونه مرتفع کنند. البته در دوران بنی صدر این مشکل تشدید شده بود. در این قرارگاه مشترک، فرماندهی با ارتش بود یا سپاه؟ پس از اینکه شهید صیاد شیرازی فرماندهی نیروی ارتش را به عهده گرفتند، به اتفاق یکدیگر طرح جدید دیگری را نیز به نام «فرماندهی مشترک» ارائه کردیم. بر اساس این طرح از رده بالا تا رده لشکر، هر قرارگاهی دو فرمانده داشت. یکی از سپاه و دیگری از ارتش، به گونه‌ای که طرح‌های عملیاتی به امضای هر دو فرمانده ارتش و سپاه می‌رسید. مثلاً در قرارگاه کربلا و نجف، روال به همین منوال بود و در واقع این مدل، یک مدل جدید بود. البته برخی با این طرح با شک و بدبینی برخورد می‌کردند و می‌گفتند مگر می‌شود فرماندهی دوتا باشد؟ تاکنون در تمام دنیا سابقه نداشته که جنگی را دو نفر با یکدیگر فرماندهی کنند؛ اما اولین عملیات با موفقیت انجام و بستان

گرفته شود تا بدین ترتیب، سپاه و ارتش با یکدیگر به صورت متحد عمل کنند و از عهده مسائل منطقه برآیند. دوستانمان در سپاه به دلیل برخوردهای پسندیده‌ای که برادرمان، شهید صیاد شیرازی از خود نشان داده بود، ایشان را به ما معرفی کردند.

این معرفی، آغاز همکاری ایشان با سپاه بود؟
خیر، در واقع ایشان پس از تضادهایی که با بنی صدر و اطرافیان او پیدا کرده بود، به سپاه آمده و مدت دو ماهی بود که در اداره عملیات سپاه پاسداران مشغول فعالیت بود. اولین ملاقات بنده با ایشان در همان جا انجام شد. این ملاقات هم به این شکل اتفاق افتاد که عده‌ای از دوستان گفتند یکی از برادران حزب اللهی ارتش در اداره عملیات، مشغول به کار شده و توصیه نمودند که با ایشان ملاقاتی داشته باشیم. بدین منظور به اداره عملیات رفتم و ایشان را در حالی دیدم که روی کالک عملیاتی نشسته و منطقه کردستان را با ماژیک مشخص می‌کرد. قرار بود ایشان به عنوان فرمانده منطقه شمال غرب منصوب شود که البته با مخالفت بنی صدر روبرو شد. او معتقد بود که اینها صیاد شیرازی را به من تحویل می‌کنند. بنی صدر در نامه‌ای که به یکی از روحانیون قم نوشته بود با این عنوان که پاسداران می‌خواهند افسر جوانی را به من تحویل کنند، شکایت می‌کند. متن این نامه در حال حاضر موجود است. بالاخره نیروهای انقلابی، مقاومت بنی صدر را شکستند و او را قانع کردند که صیاد شیرازی را به عنوان فرمانده منطقه شمال غرب معرفی کند. پس از آن بود که ایشان در موقعیت جدید با بچه‌های بسیج و سپاه ارتباط تنگاتنگ برقرار کرد و رابطه ما با ایشان بسیار نزدیک شد. بنی صدر که کنار رفت، امام (ره) فرماندهی کل قوا را شخصاً به عهده گرفتند. من هم در شهر یور ماه سال ۱۳۶۰ فرمانده سپاه شدم و یکی دو ماه بعد، در حالی که عملیات پیروزمندانه ثامن الائمه تازه انجام شده بود یکدیگر را در اهواز پیدا کردیم. پس از آن شهید صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش شد.

پس از آنکه شما فرمانده سپاه و ایشان فرمانده نیروی زمینی

از چه زمانی و چگونه با شهید صیاد شیرازی آشنا شدید؟
آغاز آشنایی من با ایشان به روزهای اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد. انقلاب اسلامی تازه به ثمر نشست بود. در اولین روزهای اسفند ماه سال ۵۷، ما با عده‌ای از دوستانمان که نگران رویدادهای بعد از پیروزی انقلاب بودند به دنبال نیروهای متعهد و متدین در ارتش می‌گشتیم و با تهیه فهرست‌هایی از افراد وفادار به انقلاب، در صدد تماس با آنها بودیم. در آن زمان فهرستی از اصفهان به ما پیشنهاد شد و از جمله کسانی که اسمشان در آن فهرست دیده می‌شد، برادرمان، شهید صیاد شیرازی بود که به عنوان یک افسر متدین و نیروی ارزنده مطرح شد. پس از چند ماه و بعد از اینکه برای دولت موقت مشکلاتی پدید آمد، در کردستان نیز حادثه حمله دمکرات‌ها به سنندج و مهاباد اتفاق افتاد. در آن زمان بنی صدر نقش فعالی در نیروهای مسلح بر عهده داشت و در واقع تعیین‌کننده فرماندهان مناطق برای مقابله با حوادث کشور بود. تلاش بر این بود که در منطقه کردستان شخصی که هماهنگی بیشتری با بچه‌های سپاه پاسداران داشته باشد و نیز دارای روحیات متناسب با بچه‌های بسیجی باشد، به کار

به واسطه برخورداری از آمادگی‌های کلاسیک نظامی و شناخت و درک صحیح از ارتش، توانست ضمن فرماندهی خوب خود، تکیه‌گاه مستحکمی را در ساختار و وحدت نیروهای مسلح به وجود آورد. بدین ترتیب نیروهای مسلح توانستند جنگ سختی را در کنار یکدیگر پشت سر بگذارند. من خود شخصاً شاهد پشتکار، فداکاری و بیدار ماندن‌های شبانه ایشان بودم.



د آرماد:



سرلشگر دکتر سید حسن فیروزآبادی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، بیش از ربع قرن در عرصه های گوناگون اعم از دوران دفاع مقدس و پس از آن، همراه و همدل شهید صیاد شیرازی بوده است. توصیف او از اندیشه و عمل آن دوست، در تمامی ادوار، یکسان و البته نمایانگر تکاپوی دائمی آن شهید به سوی تکامل است. او از برهه ای که در دوران دفاع مقدس در کنار و تحت نظر شهید صیاد تلاش می کرد تا سال ها بعد که او را به معاونت خویش برگزید و تا هم اینک که سال ها از فراق آن یار سفر کرده می گذرد، ثناخوان خلوص و درایت اوست و این از زیبایی های سلوک سرداران عارف مسلک و مخلص نیروهای مسلح جمهوری اسلامی است.

۱

«شهید صیاد در قامت یک فرمانده» در گفت و شنود شاهد یاران با
سردار سرلشگر بسیجی دکتر سید حسن فیروز آبادی

درک انقلابی او زمینه ساز پیروزی های بزرگ بود...

می کند. یک انسان متقی و با صفا و پر از آرامش که خیلی راحت توانستم با او ارتباط برقرار کنم و به سادگی روحیات همدیگر را درک کردیم.

آیا در طول جنگ هم همکاری داشتید؟

بله، همان طور که مطلع هستید، جهاد سازندگی یک ستاد مهندسی جنگ داشت. هنگامی که ارتش با فرمان امام به مناطق جنوب و غرب رفت، جهاد سازندگی هم ستادهای مهندسی خود را از سراسر کشور به مناطق جنگی فرستاد. نیروهای فعال در جبهه های جنگ عبارت بودند از نیروهای ارتش، سپاه، جهاد سازندگی، نیروهای شهید چمران و چند نیروی کوچک آقای خلخالی. اوایل یک ترکیب این جوری بود تا وقتی که سپاه تقویت شد و شکل نظامی به خود گرفت.

جهاد سازندگی هم تا روز آخر جنگ به عنوان نیروی سوم مهندسی در خدمت ارتش و سپاه بود. بچه های جنگ جهاد با شهید صیاد ارتباط صمیمی داشتند. من بعداً معاون دفاعی نخست وزیر و جانشین ایشان (نخست وزیر) در قرارگاه خاتم الانبیا (ص) شدم. یک هفته ای بود که به قرارگاه رفته بودم که ایشان آمد و مهم ترین حادثه از نظر من اتفاق افتاد و آن هم این بود که ایشان به عنوان فرمانده ارتش تلاش کرد با فرمانده سپاه هماهنگ شود و متحداً طرح های نظامی مقابله با دشمن را اجرا کنند. این حساس ترین دوران جنگ بود و در آن پیروزی هایی چون فتح المبین و بیت المقدس پیش آمدند و مناطق وسیعی از شمال دزفول و بستان آزاد شدند. در عملیات طریق القدس هم خرمشهر آزاد شد. اینها عملیات مشترک ارتش و سپاه بودند که در سایه ایمان و صفای باطن و درک انقلابی شهید صیاد از همکاری ارتش و سپاه شکل گرفتند و همه سرزمین های تصرف شده میهن مقدس اسلامی که در آن شرایط، زیر چکمه های کثیف بعضی های پلید بود، آزاد شد. از آن دوران چه خاطراتی را برجسته تر می بینید؟ یادم هست که همیشه می آمد و نقشه اش را می آورد و پهن می کرد. بالای نقشه نوشته شده بود، «والذین جاهدوا فینا لنهذبهنم سلبنا» همیشه هم حرف هایش را با یک ذکر آغاز می کرد. مقام معظم رهبری در مورد شهید صیاد ویژگی خاصی را بیان کردند و آن هم اینکه او افسر قهرمان است. شهید صیاد

کردستان بود و موفقیت هایی هم کسب کرده و ضد انقلاب را سرکوب کرده بود. بنی صدر ایشان را احضار کرده بود که شهید صیاد نپذیرفته و نرفته بود و بنی صدر هم به عنوان فرمانده کل قوا، ایشان را عزل کرد.

در کجا از نزدیک با ایشان آشنا شدید؟

من در جهاد سازندگی بودم که اوضاع تغییر کرد و مجلس شورای اسلامی رأی بر عدم صلاحیت سیاسی بنی صدر داد و امام، او را عزل کردند. این عزل در پی جریاناتی مانند ۱۴ اسفند دانشگاه تهران پیش آمد که نیروهای حزب الهی را دستگیر و از بالا به پایین پرت کردند. بعد از عزل بنی صدر، شهید صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش شد. من در آن زمان به تهران آمده و عضو شورای مرکزی جهاد سازندگی بودم. همراه

مهم ترین حادثه از نظر من این بود که ایشان به عنوان فرمانده ارتش تلاش کرد با فرمانده سپاه هماهنگ شود و متحداً طرح های نظامی مقابله با دشمن را اجرا کنند. این مهم ترین دوران جنگ بود و در آن پیروزی هایی چون فتح المبین و بیت المقدس پیش آمدند و مناطق وسیعی از شمال دزفول و بستان آزاد شدند.

با اعضای شورا و مهندس فروزش به دفتر شهید صیاد در نیروی زمینی رفتیم تا هم عرض ارادت کنیم و هم ببینیم چه خدمتی از دستمان برمی آید. موقع نماز مغرب بود که رسیدیم. دیدیم یکی از اتاق ها را فرش انداخته اند. یکی از ویژگی های ایشان این بود که نماز اول وقتش ترک نمی شد و همیشه با اذان نماز می خواند. من تصور می کردم حالا که با کسی که فرمانده نیروی زمینی و یک ارتشی بزرگ است روبرو می شوم، یک وضعیت خاصی را خواهم دید، اما دیدم که کاملاً ساده و بی آلایش در یک اتاق ساده، اما فوق العاده مرتب و منظم کار

آغاز آشنایی شما با شهید صیاد شیرازی از کجا بود؟

نخستین بار نام شهید صیاد شیرازی را در مشهد و به مناسبت برخوردی که بنی صدر فراری با او پیش آورده بود شنیدم و آن هم اینکه در ارتش یک افسر متدین و انقلابی هست که بنی صدر، حضور او را تاب نمی آورد. بار دوم هم در جهاد سازندگی که در ۲۷ خرداد سال ۵۸ تشکیل شد، نام او را شنیدم. در سال های اول، جهاد به صورت مشورتی اداره می شد و در استان ها و مرکز شورا داشت و هر چند وقت یک بار هم شورای اجتماعی تشکیل می داد. در این شورا از بزرگان دعوت می شد تا بایند و با اعضای جهاد صحبت کنند. شهید صیاد شیرازی یک بار به عنوان سخنران این محفل آمد. یادم هست که پایش شکسته بود و با عصا راه می رفت. حرف های بسیار انقلابی و شورانگیزی زد و حضار بارها با تکبیر حرف هایش را تأیید کردند. در آن دوران، مؤمنان به انقلاب از اینکه حکومت در دست یک چهره منافق گرفتار شده بود، بسیار ناراحت بودند، اما امام دستور به صبر آگاهانه داده بودند. شهید صیاد شیرازی کسی بود که با نهایت قدرت و شجاعت، به آگاهی بخشی ادامه می داد. در همان دوران نقش منحصر به فرد شهید صیاد شیرازی به هنگام تقابل با بنی صدر، در ذهن تمام مؤمنان به انقلاب، برجسته شد.

شما در آن دوران در ارتش بودید؟

خیر، من در نیروهای مسلح نبودم و دانشجوی رشته پزشکی بودم و در مشهد اقامت داشتم و به همین دلیل از عمق قضیه مطلع نشدم. بعدها بود که شهید صیاد در جلسات خصوصی، موضوع را توضیح داد. شهید صیاد شیرازی از نظر شخصیتی انسانی بود که وقتی در چیزی به یقین می رسید، امکان نداشت که سازش کند. در آن روزها ما مسئله جنگ تحمیلی را داشتیم و نیروهای انقلاب درگیر جنگ بودند. از آن طرف هم مسئله کردستان را داشتیم که خطر تجزیه کشور را به دنبال داشت. هنوز هم ماهیت بنی صدر برای همه روشن نشده بود. او دائماً می گفت، «صبر کنید. برخورد نکنید تا ببینیم چه می شود.» می خواست فرصتی را فراهم کند که بتواند آن جریانات را به شکلی که مطلوب بود، پیش ببرد. در آن زمان شهید صیاد شیرازی فرمانده یگانی از ارتش در منطقه

بانی ارتش بسیجی...

■ سردار سرلشگر پاسدار دکتر سید یحیی رحیم صفوی

برای این یادمان در پی گفت و شنودی با سردار معظم، سرلشگر دکتر صفوی، معاون عملیات ستاد مرکزی سپاه و قائم مقام فرماندهی نیروی زمینی سپاه در دوران دفاع مقدس و دستیار و مشاور عالی فرماندهی کل قوا بودیم که به علت مشغله‌ها و فشرده‌گی برنامه‌های ایشان، این امر میسر نگردید، در عین حال ایشان با ارسال مقاله‌ای که از نظر خواهید گذراند، در تجلیل از آن سردار بزرگوار، مشارکت کردند و حق دوستی طولانی با وی را به جا آوردند. با سپاس از ایشان که لطف خویش را از شاهد یاران دریغ نداشتند.

درآمد:



- سعه صدر
- شجاعت و قاطعیت
- پاسداری دقیق از احکام شرعی
- نرمش در عین قاطعیت
- پرهیز از دنیا طلبی و مقام طلبی
- خستگی ناپذیری
- رازداری
- آگاهی از مسائل روز و نیرنگ‌های دشمن
- معنویت

این ویژگی‌ها به وضوح در آن شهید عزیز مشاهده می‌شد، اما در میان تمام خصوصیات اخلاقی برجسته وی، ممتازترین ویژگی‌های وی «اطاعت از ولایت فقیه» و «پابندی به تقوا» بود که به عنوان دو اصل محوری در رفتار و کردار او به عینه مشهود بود. شهید صیاد شیرازی در خانواده‌ای نجیب، اصیل، متدین و اهل نماز و ذکر پرورش یافته بود. او یک انسان عاشق به تمام معنا بود، انسانی که عشق به خدمت و به اسلام در وجودش موج می‌زد. امام خمینی (ره) درباره چنین افرادی در ارتش می‌گویند: «فرمانده ارتش حال با فرمانده ارتش سابق، زمین تا آسمان در طرز تفکر، در طرز عمل و در زندگی روزمره‌اش فرق دارد.» و لذا باید گفت آن عزیز سفر کرده، تمامی صفات شایسته را دارا بود. یادش گرامی باد. ■

وی میسر نشد. بارها مشاهده کردم که با لباس شخصی به نماز جمعه می‌آمد و در میان مردم در میدان فلسطین می‌نشست. همین برخوردهای صمیمانه او با مردم کوچه و بازار و با بسیجیان و اقشار گوناگون مردم سبب شد که چهره‌ای کاملاً مردمی و اسلامی از وی در خاطره‌ها باقی بماند. از نظر خانوادگی، انصافاً خانواده‌ای خود ساخته داشت و باید از روحیه عالی و ممتاز همسر فداکار و وفاداری یاد کنیم که با الهام از سیره زینب کبری (س)، پس از شهادت همسرش، پیامی آسمانی داد که مایه مباهات است. ایشان برای دفاع از مقام شهید و شهادت از واژه‌هایی استفاده کرده بود که غیر از عشق به اسلام و به ولایت، از آن درک نمی‌شد. همچنین باید از رفتار فرزند بزرگوار ایشان، آقای مهدی صیاد شیرازی یاد کنیم که با حرکت زیبایی قصد بوسیدن پای مقام معظم رهبری را داشت و نشان داد که همچون پدرش، خود را سرباز ولایت می‌داند. همین روحیه معنوی و الهی است که رابطه‌ای عمیق را پدید می‌آورد، بدان گونه که مقام معظم رهبری بر تابوت آن شهید بوسه می‌زنند و قدرشناسی خود را از این سردار سرافراز ارتش اسلام نشان می‌دهند.

شهید صیاد شیرازی، بسیج را کانون توسعه فرهنگ اصیل اسلامی می‌دانست و به تفکر بسیجی، سخت اعتقاد داشت. با توجه به این روحیه بود که فرماندهان سپاه و ارتش یا سایر مجاهدان میدان‌های دفاع، در توفیقاتی که در عرصه جنگ به دست آوردند، خود را مدیون این فرمانده شهید می‌دانستند. شهید صیاد شیرازی در واقع توانست ارتش را بسیجی کند.

ایشان انسانی معتقد به اخلاق الهی و اسلامی بود و این امر بر هیچ کس پوشیده نیست. ویژگی‌های بی‌شمار آن شهید بزرگوار را مختصراً به شرح ذیل توضیح می‌دهم:

- اطاعت محض از ولایت امر و فرمانده معظم کل قوا
- ایمان به هدف
- قدرت و توانایی علمی و جسمی
- امانتداری و درستکاری
- صداقت و راستی

امیر سپهبد شهید صیاد شیرازی، سردار دلسوخته‌ای بود که در سر هوای دوست داشت. او طایر خونین بالی بود که پس از طواف کعبه محبوب و زیارت علی بن موسی الرضا (ع)، مشتاقانه تا بهشت خاص خدا پرواز کرد تا مصداق روشنی از آیه کریمه، «یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه و فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» باشد.

او از تبار حسینیان و عاشوراییان زمان ما بود که در آستانه فرا رسیدن ماه محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر، به زیارت مولایش حسین بن علی (ع) شتافت. او پرورش یافته مکتب خمینی کبیر و بزرگ آموزگار انقلاب اسلامی و از یاران صدیق و حقیقی امام و مقام معظم رهبری بود.

اینجانب از آغازین روزهای پیروزی نهضت با این بزرگوار آشنا شدم و ویژگی‌های ممتازی را در او دیدم. تأثیر گذاری این شهید و الامقام در تشکیل «ارتش مکتبی» به حدی بود که به جرئت می‌توان گفت با تکیه بر معنویت، فضیلت، تعهد و نگرش حزب الهی، توانست ظرفیت‌های بالقوه ارتش را در ابعاد مختلف رزمی، سازندگی بالا برد و استعداد‌های افسران جوان را شکوفا سازد و این ظرفیت‌های بالقوه را به فعلیت درآورد. او توانست توانایی نیروهای یگان‌های رزمی را در جنگ به کار بگیرد و در تشکیل «ارتش مکتبی» گام‌های جدی و مؤثری بردارد. او در جهت وحدت ارتش و سپاه قدم‌های مؤثری برداشت، روح اعتماد و ایمان و معنویت را در نیروهای مسلح دمید و یکی از آرزوهای دیرینه امام راحل را که مردمی کردن ارتش بود، محقق ساخت و این جز در سایه رفتار و کردار خالصانه

بارها مشاهده کردم که با لباس شخصی به نماز جمعه می‌آمد و در میان مردم در میدان فلسطین می‌نشست. همین برخوردهای صمیمانه او با مردم کوچه و بازار و با بسیجیان و اقشار گوناگون مردم سبب شد که چهره‌ای کاملاً مردمی و اسلامی از وی در خاطره‌ها باقی بماند.





حل کرد. این توانایی بالا هم از ویژگی‌های شخصیتی او سرچشمه می‌گرفت. معلوم نبود که اگر کس دیگری معاون بازرسی می‌شد، این قدر موفق می‌شد، چون مردم و ارتشی‌ها و مدیران کشور، شهید صیاد را قبول داشتند و او را عادل و امین می‌دانستند و به همین دلیل به او اعتماد می‌کردند و وقتی بررسی‌ها و نتیجه‌گیری‌هایش ابلاغ می‌شدند، همه به آنها عمل می‌کردند. او مشکلات بسیاری را حل و گره‌های زیادی را باز کرد. در عین حال یک معلم نظامی و اخلاقی هم بود و چیزهایی را که صحیح بود، آموزش می‌داد.

از تشکیل و اداره هیئت معارف نکاتی را بیان کنید. شهید صیاد و عده زیادی از انقلابیون بودند و هستند که انقلاب را از خودشان می‌دانستند و خودشان را از انقلاب، خانواده‌ها و فرزندان اینها از توجهات آنها تا حدی محروم ماندند، چون آنها بخش اعظم توجه خود را معطوف به حفظ انقلاب کرده بودند. به عنوان جمله معترضه باید بگویم که شهید صیاد هم به رهبری و ولایت فقیه اعتقاد قطعی و یقین کامل داشت و لذا هر مأموریتی که در این سیستم و به ویژه در ارتش و نیروهای مسلح به او محول می‌شد، با دل و جان انجام می‌داد و گاهی خودش هم کار را ابداع و ایجاد می‌کرد. سه چهار سال بعد از دوران ۸ سال دفاع مقدس بود که آمد و با من صحبتی کرد که جوان‌هایی که در دانشگاه افسری امام علی (ع) ارتش تربیت می‌شوند، قرار است فرماندهان بزرگ ارتش شوند، بنابراین باید برای آنها برنامه‌های خاصی را تدارک دید. خودش هم می‌رفت آنجا و در کلاس‌ها شرکت می‌کرد و برای بچه‌ها اردو می‌گذاشت و درباره مسائل و خطاطرات دفاع مقدس، برایشان مسائلی را مطرح می‌کرد. نتیجه این بود که تصمیم گرفتیم هیئت معارف جنگ را تشکیل بدهیم و تجربیات جنگ را به افسران آینده منتقل کنیم. من کاملاً با این کار موافق بودم و گفتم خوب است این طرح را تکمیل و خدمت آقا ارائه کنیم. شهید صیاد همین کار را کرد و از آقا اجازه گرفت و دانشگاه هم امکانات لازم را در اختیار وی قرار داد و او هم تا روز آخر عمر، این کار را عاشقانه ادامه داد.

این برنامه به چه شکل اجرا می‌شد؟

دانشجویان و جوان‌ها می‌آمدند و شهید صیاد برای گروه‌های ۸۰، ۹۰ نفری آنها برنامه دقیقی می‌نوشت. بعد اینها را به جبهه‌ها و مناطق عملیاتی سابق می‌برد و وضعیت‌های قبل از حمله و حین حمله را برایشان توضیح می‌داد و مباحث اخلاقی و ایمانی را هم مطرح می‌کرد. همه اینها را به فرماندهان آموزش می‌داد و آنها هم مطالب را به اسناد و مدارک تبدیل می‌کردند. بعد از او، با اجازه آقا، کار را ادامه دادند.

ارتباط کاری ایشان با رهبر معظم انقلاب اسلامی تا چه حد از ارتباط معنوی و روحی آن شهید با رهبری ناشی می‌شد؟

بیشتر در سیستم نظام ارتباط بر اساس سلسله مراتب فرماندهی کل قوا با رده‌های پایین‌تر بود. الان هم می‌بینید که آقا هر چند وقت یک بار وقت می‌گذارند و با فرماندهان نیروهای مسلح صحبت می‌کنند، نظرات آنها را می‌شنوند، نظرات جدید می‌دهند که سطح بهتری از کار اتخاذ شود، اما در عین حال، آقا به شهید صیاد به خاطر خلوص و ویژگی‌های شخصیتی بارزی که داشت، علاقه ویژه‌ای داشتند و رابطه آندو سرشار از صفا و معنویت

می‌برد و آنها را سازماندهی می‌کرد. برای هر یک مأموریتی می‌گذاشت و تکلیفشان را معلوم می‌کرد. برنامه‌های اجرایی او بر اساس دقیقه تعیین می‌شدند. شروع بیداری نیم ساعت قبل از اذان صبح بود. هر کس می‌خواست، نماز شب می‌خواند. خودش هم نماز شب می‌خواند و این کار را تشویق می‌کرد. بعد از نماز صبح، ورزش صبحگاهی بود و بعد صرف صبحانه. در زمستان‌ها ساعت حرکت ۷ صبح و در تابستان‌ها ۵ صبح بود. برنامه‌ها را دقیقه‌ای تهیه می‌کرد. در واقع، ۲۴ ساعت و ۴۸ ساعت و گاهی اوقات ۷۲ ساعت طول می‌کشید. افراد هم درست مثل اجزای یک ماشین که راننده‌اش شهید صیاد بود، با او کار می‌کردند. این همه نظم و انضباط برای کسانی که تجربه‌اش را نداشتند، خیلی سخت بود، ولی نظامی‌هایی که دوران جنگ را گذرانده بودند، عادت داشتند. هنگامی که ستاد فرماندهی کل قوا تشکیل شد، عده‌ای در ستاد ماندند. بعضی از مدیران ما دولتی بودند و می‌گفتند ما را هر جایی برای مأموریت می‌فرستید، بفرستید، ولی با شهید صیاد به مأموریت نفرستید، چون طاقت نظم و دقت او را نداشتند. او می‌آمد تهران، مدت کوتاهی برنامه‌ریزی و نتایجی را که از بررسی‌ها به دست آورده بود، تجزیه و تحلیل می‌کرد و اگر لازم بود باز به منطقه برمی‌گشت. نتیجه کار را هم می‌فرستاد نزد من که با تصویب می‌کردم یا می‌فرستادم محضر آقا. طی مدتی که شهید صیاد معاون بازرسی ستاد کل بود، بیش از ۱۰۰ مورد اختلاف بین یگانگی و مناطق نظامی و مسائل داخل شهری را



بود و سرتیپ و این سرتیپ دومی ظاهراً درجه‌ای است بین سرهنگی و سرتیپی که سرهنگ به راحتی سرتیپ نشود. بله ارتقای از سرهنگی به سرتیپی مراحل مفصلی دارد. الان هم همین‌طور است. کسی که می‌خواهد سرتیپ شود، باید بتواند یک سازمان را اداره کند و شایستگی‌ای از خود نشان بدهد که فرماندهی کل قوا او را مستحق ارتقای درجه بدانند. درجه سرتیپ دومی این ویژگی را نداشت، یعنی به راحتی از سرهنگی می‌آمد می‌شد سرتیپ ۲. نمی‌دانم چه زمینه‌ای پیش آمده بود که امام وقتی حکم سرتیپ دومی را به آقای انصاری دادند، نوشتند تیمسار. این واژه را امروز امیر می‌گویند. هنوز نمی‌شد به سرتیپ دوم، تیمسار گفت و امام در حکم آقای انصاری، به این تیمسار بودن درجه سرتیپ دومی مشروعیت دادند. به هر حال من تصور نمی‌کنم شهید صیاد با آن خضوع و خشوعی که داشت، روی این نکات حساسیتی داشته و واقعاً از کلمه کراهت که به کار برده، اطلاعی ندارم و نمی‌دانم منظورش چه بوده.

پس از پایان دفاع مقدس، شهید صیاد شیرازی به عنوان بازرس نیروهای مسلح شروع به فعالیت کرد. از این مقطع چه نکات ویژه‌ای را در ذهن دارید؟

شهید صیاد را من به عنوان بازرس ستاد کل نیروهای مسلح به ستاد فرماندهی کل قوا آوردم و به آقا پیشنهاد دادم. آقا دستور فرمودند و شهید صیاد با نهایت تواضع پذیرفت و بسیار هم خوشحال بود که به نیروهای مسلح برگشته و بسیار قوی و گسترده شروع به فعالیت کرد. دوران بازرسی ایشان دوران بسیار پر برکتی بود. چون یک شخصیت بزرگ نیروهای مسلح بودند که ارتشی‌ها و سپاهی‌ها و مردم، همگی به ایشان اعتماد داشتند. در جاهایی بین مردم و نیروهای

مسلح بر سر زمین یا امکانات دیگر اختلافاتی بروز می‌کرد. مثلاً سازمان زمین شهری پادگان‌ها یا میدان تیر نیروهای مسلح را گرفته و بین کارمندان سازمان تقسیم کرده بود که مسکن بسازند و توجه نکرده بودند که اینجا پادگان نیروهای مسلح است و به این ترتیب تنش سیاسی پیش می‌آمد. ارتش هم که ارتش دوره ستمشاهی نبود که مردم را با تهدید اسلحه بریزد بیرون و اگر نرفتند، تیر بزند یا بازداشت کند و زمین خودش را تصرف کند. شهید صیاد می‌رفت و با صبر و حوصله و دقت و انضباط، به این امور رسیدگی می‌کرد. شبانه‌روز هم کار می‌کرد. هر مأموریتی هم که برای بازرسی در مناطق عملیاتی می‌رفت ۹۰ تا ۲۲۰ نفر را

هنگامی که شهید صیاد فرمانده نیروی زمینی ارتش شد، همه افتخار کردند، ولی در واقع این او بود که به ارتش افتخار داد، زیرا در آن شرایط پذیرفتن فرماندهی ارتش کار ساده‌ای نبود و همه شهید صیاد را از صمیم وجود، به عنوان فرمانده پذیرفتند. بعد از بیست و چند سال که با نیروهای ارتش مانوسم می‌توانم با اطمینان بگویم که افراد مختلف ارتش با افتخار از او یاد می‌کردند.





خاضع و خاشع بود. در برابر مؤمنین تواضع داشت و ترس از خدا در وجودش موج می زد. بر خودش و نفسش تسلط عجیبی داشت. بسیار با انضباط و مرتب بود. قلبی قوی و روحیه ای استوار داشت و نمونه بارز اشدا علی الکفار و رحماء بینهم بود. به نظر من ویژگی های او را باید امروز به همه نظامی ها اعم از ارتشی و سپاهی آموزش داد.

کمتر کسی درباره دوره ای که در شورای عالی دفاع بود، صحبتی کرده است. شما از عملکرد شهید صیاد در این منصب چه نکاتی را به یاد دارید؟

بعد از عزل بنی صدر، امام شهید صیاد را به عنوان مشاور خود، و عضو شورای عالی دفاع تعیین کردند. در آن زمان ستاد فرماندهی کل قوا نبود، قرارگاه خاتم هم تشکیل نشده بود و قرارگاه مرکزی داشتیم. قرارگاه خاتم در سال های آخر شکل جامع به خود گرفت و شورای عالی دفاع، مرکز تصمیمات ملی جنگ بود. این جمع، ستاد عالی جنگ بودند که گاهی در محضر امام (ره) تشکیل جلسه می دادند. در شورای عالی دفاع افراد سیاسی از جمله نخست وزیر حضور داشتند که تجربه نظامی نداشتند، چون تصمیم های نظامی در شورای عالی گرفته می شد، طبیعتاً در آنجا حضور مشاورین نظامی و افراد مطلع نظامی، ضرورت داشت. شهید صیاد شیرازی هم مثل بقیه اعضای نظامی شورای عالی دفاع، نقش خود را ایفا می کرد. در مقطعی من به طور ویژه همکار شهید صیاد بودم. در این مقطع، شورای عالی دفاع، قرارگاهی به نام قرارگاه دریایی جنوب تشکیل داد و در واقع شهید صیاد، آن قرارگاه را در دفتر حضرت امام تشکیل می داد و اطلاعات مخصوص خلیج فارس، دریای عمان و جزایر را می گرفت و طی گزارشی به شورای عالی دفاع تقدیم می کرد. من هم عضو این جلسه بودم و هنگامی که ایشان به سفر می رفتند، جلسه را اداره می کردم. شهید صیاد به این ترتیب نقشی عملی را در شورای عالی دفاع و نقش مشورتی را در خدمت حضرت امام داشت.

از مقطع حضور ایشان در شورای عالی دفاع خاطره ای دارید؟
یک بار مأموریتی نظامی سیاسی برای جنوب به شهید صیاد محول شد که همراه دو نفر دیگر، از جمله من به تنگه هرمز اعزام شدیم. شهید صیاد، این تیم را با قاطعیت، اداره کرد و نتیجه را به شورای عالی دفاع گزارش کردیم. البته مسائلی در منطقه بود که هنوز مصلحت نیست ابعادش را باز کنم. در روزهای پایانی جنگ، امام احکامی برای مسئولین جنگ دادند. یکی از این احکام برای امیر انصاری بود. شهید صیاد در پیامی به مناسبت تبریک به ایشان نوشته بود با این مضمون که، «من با کراحت، این ارتقای درجه شما را تبریک می گویم». من به عنوان یک نسل سومی وقتی به این پیام نگاه می کنم، با توجه به اینکه ده روز قبل از پذیرش قطعنامه فرستاده شده، برایم سؤال ایجاد می شود که چطور می توان این مسئله را با عنوان

خاضع و خاشع بود. در برابر مؤمنین تواضع داشت و ترس از خدا در وجودش موج می زد. بر خودش و نفسش تسلط عجیبی داشت. بسیار با انضباط و مرتب بود. قلبی قوی و روحیه ای استوار داشت و نمونه بارز اشدا علی الکفار و رحماء بینهم بود. به نظر من ویژگی های او را باید امروز به همه نظامی ها اعم از ارتشی و سپاهی آموزش داد. ایشان در جلسات قرارگاه خاتم الانبیا به عنوان فرمانده ارشد ارتشی شرکت می کرد. آن روزها ارتش فرمانده کل نداشت، ستاد مشترک داشت که فرماندهان نیروی زمینی و هوایی و دریایی در آن شرکت داشتند. فرمانده نیروی زمینی ستون فقرات ارتش را تشکیل می دهد، به همین دلیل فرمانده قرارگاه هم در واقع شهید صیاد بود و محور اصلی عملیات را او تعیین می کرد، اما با نهایت خضوع و خشوع و رفاقت با فرمانده کل سپاه، برادرمان محسن رضایی همکاری می کرد و در نتیجه توانستند آن موفقیت های درخشان را برای کشور به ارمغان بیاورند. شهید صیاد با ارتقا، درجه ای سرهنگ و فرمانده نیروی زمینی شد. این موضوع در آن زمان مشکلی را به وجود نیاورد؟ بالاترین درجه ارتش آن روزها سرهنگی بود. امیر اسماعیل سهرابی که الان جزو مشاورین است، رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی بود که سرهنگ بود. در تمام ارتش وقتی کسی به فرماندهی منصوب می شد، ارشدترین فرد بود و لذا به او درجه سرهنگی می دادند که از نظر ضوابط سازمانی هم مشکلی پیش نیاید. در سازمان شاه سیستمی بود که اجازه نمی داد ارتباط روحی و عاطفی بین افراد برقرار شود و ارتباطات، مشخص کننده بود. در آن دوران هر کسی فرمانده می شد، حتی اگر یک چوب خشک هم بود، همه ناچار بودند او را به عنوان فرمانده بپذیرند. هنگامی که شاه و سران خائن ارتش فرار کردند، تشکیلات ارتش به هم ریخت. امام به ارتش روحیه دادند و اعلام کردند که مردم، حامی ارتش هستند و به این ترتیب، مشروعیت را به ارتش برگرداندند و به ارتش افتخار ارتش ملی ایران را دادند. هنگامی که شهید صیاد در مقابل بنی صدر خائن ایستاد و فرمانده نیروی زمینی ارتش شد، همه افتخار کردند. ایشان کاملاً روحیه یک فرمانده ارشد را چه از لحاظ روحیه انقلابی و چه از نظر شجاعت و علم داشت، در واقع شهید صیاد بود که به ارتش افتخار داد، زیرا در آن شرایط پذیرفتن فرماندهی ارتش کار ساده ای نبود و همه شهید صیاد را از عمق وجود، به عنوان فرمانده پذیرفتند. بعد از بیست و چند سال که با نیروهای ارتش مانوسم می توانم با اطمینان بگویم که افراد مختلف ارتش با افتخار از او یاد کرده و می کنند.



«با کراحت» مطرح کرد. آیا برداشت من درست است یا نه؟ فکر نمی کنم، چون شهید صیاد چنین نظری نداشت. من هم چنین جمله ای را تاکنون ندیده ام. اگر متن تبریک را می دیدم، بهتر می توانستم اظهار نظر کنم، ولی من شهید صیاد را کاملاً نمی شناسم. در آن زمان که ایشان این پیام را برای آقای انصاری نوشتند، معاون بازرسی فرماندهی کل قوا بودند و در دفترشان در تجریش حضور داشتند. با این همه من این متن را ندیدم.

در حکم امیر انصاری ظرافتی وجود دارد که من نمی دانم منظور قطعنامه است یا نه. شما چه برداشتی دارید، آیا در این پیام تسلیم وجود دارد یا اعتراض؟

هر تصمیمی که امام می گرفتند، تصمیم نهایی بود و برای همه لازم الاجرا و کسی به خود اجازه نمی داد در آن تردید کند، زیرا همه می دانستند که درست و حق است. شهید صیاد شیرازی هم همین گونه فکر می کرد. هنگامی که امام گفتند من جام زهر را می نوشم، این تعبیر ذاتاً تلخ بود، ولی اینکه افراد نظامی اعم از ارتشی، جهادی، سپاهی و بسیجی که جنگ را اداره می کردند، احساس بدی داشته باشند، مطلقاً این طور نبود. البته بعضی از بچه های بسیج حرف هایی زدند که معلوم بود خوب توجه نشده بودند که چه اتفاقی افتاده، ولی در میان مقامات نظامی ایداً چنین فضایی نبود.

نکته ای که می خواهم روشن کنید این است که قبل از آقای انصاری، در قانونی که مجلس برای نیروهای مسلح تصویب کرده بود، درجه ای به نام سرتیپ دومی وجود نداشت، سرهنگ



درآمد:

همکاری مستمر با شهید صیاد شیرازی در مواجهه با ضد انقلاب در کردستان و سپس هشت سال دفاع مقدس و به ویژه در عملیات غرور آفرین مرصاد، خاطرات امیر دریابان علی شمخانی، قائم مقام فرماندهی کل سپاه و فرمانده نیروی زمینی سپاه در دوران دفاع مقدس را از اعتبار و شیرینی خاصی مملو می‌سازد و این گفت‌وگو شمه‌ای از این خاطرات دلنشین است.

۲

«شهید صیاد در قامت یک فرمانده» در گفت و شنود

شاهد یاران با امیر دریابان علی شمخانی

شهادتش سند روشن ساده‌زیستی اوست...

انجام این اقدامات به صورت همزمان، بدون وجود فرمانده‌ای با انگیزه و ارزشمند مثل صیاد شیرازی هرگز ممکن نمی‌شد. در این مورد گفتنی‌ها زیاد است که گردآوری آن می‌تواند در ثبت گوشه‌هایی از ابعاد بلند شخصیت این شهید بزرگوار مؤثر باشد. موضوع دیگر توسل شهید به ائمه (ع) در صحنه‌های دشوار و تصمیم‌گیری‌های مهم بود. شهید هر جلسه تصمیم‌گیری را با به جا آوردن دو رکعت نماز مستحبه و قرائت دعای فرج آقا امام زمان (عج) آغاز می‌کرد و این حرکت به عنوان روشی لایتنر در رفتار ایشان وجود داشت.

می‌توان گفت که شهید صیاد قبل از الگوی فرماندهی، الگوی سربازی است.

بله. وجود خصلت‌های سربازی در صیاد شیرازی از او انسانی منضبط و مقاوم ساخته بود. علاوه بر این جغرافیای ولادت و محیط مذهبی خانواده ایشان بستر مناسبی را برای ارتقای معنوی و تربیت مذهبی وی فراهم کرده بود که این مجموعه، از این وجود پرهیزکار، فردی با خصوصیات برجسته انسانی و اعتقادی و نظامی ساخته بود. تحول درونی شهید صیاد شیرازی آنچنان مستمر و مداوم و روبه توسعه بود که به طور دائم، روح او را لبریز می‌کرد و این تحول تا لحظه‌ای که روح بلند او قفس تن را شکست ادامه داشت.

شهادت مظلومانه صیاد از نظر شما چه پیامی داشت؟

نحوه شهادت ایشان بهترین نمونه برای درک ساده‌زیستی اوست. بهره‌گیری منافع کوردها از لباس کارگر شهرداری و عدم استفاده شهید از راننده و محافظ و... همگی سند روشنی از اوج این تواضع و ساده‌زیستی ایشان است. ■

شد.

در خصوص نقش شهید صیاد شیرازی در دوران جنگ و سپس بازسازی توضیح دهید؟

تلاش شهید شیرازی در مقام فرماندهی نیروی زمینی ارتش در شرایطی صورت گرفت که به دلیل فضای ایجاد شده ناشی از حضور بنی صدر در کسوت فرماندهی کل قوا، بخش عمده‌ای از توان فرماندهی سپاه و ارتش صرف هماهنگی‌های بی‌حاصل شده بود. این فضا ضمن ایجاد شرایط مناسب برای استیلای نظامی ارتش تاین دندان مسلح عراق، توانایی عملیاتی رزمندگان ایران را به صورت خطرناکی پائین آورده بود. علاوه بر این، کمبود امکانات و تجهیزات نظامی، عدم آمادگی مراکز آموزشی و فقدان انسجام در خطوط مقدم نبرد نیز به عنوان مشکلات لجستیکی و تاکتیکی، شرایط شکننده‌ای را در جبهه‌های نبرد حاکم کرده بود.

در چنین شرایطی، انتصاب شهید شیرازی به عنوان فرمانده نیروی زمینی ارتش و ایجاد هماهنگی و همکاری بین سپاه و ارتش، ضمن ایجاد روحیه جدید در رزمندگان، انسجام قابل ملاحظه‌ای را در مدیریت جنگ و بهره‌برداری بهینه از امکانات موجود فراهم آورد.

در این مورد، خاطره‌ای هم دارید؟

بله، خاطره شیرین من برمی‌گردد به زمان اعلام ایجاد قرارگاه مشترک کربلا. در شرایطی که شهر سوسنگرد زیر آتش شدید دشمن قرار داشت، سردار رضایی، شهید شیرازی و من طی مصاحبه‌ای که در کنار یک خودروی زرهی انجام شد، تشکیل این قرارگاه و آغاز عملیات مشترک را اعلام کردیم که تأثیر به سزایی در ارتقای روحیه‌ها داشت.

چه مشخصه بارزی از شهید صیاد شیرازی را رمز توفیق او در فرماندهی می‌دانید؟

مهم‌ترین موضوعی که به عنوان یکی از ویژگی‌های شخصیتی شهید بزرگوار شهید صیاد شیرازی در ذهن من ثبت شده است، توانایی و عزم خستگی‌ناپذیر ایشان در کسوت فرماندهی بود. او فرمانده‌ای آگاه و با اراده در ایجاد و طراحی عملیات در سطح یگان‌های عملیاتی ارتش بود و تلاش همزمان او در کنار کار عملیاتی برای ایجاد تحول فرهنگی در سطح نیروی زمینی ارتش نیز از نقاط برجسته شخصیت اوست.

از نحوه آشنایی خود با شهید سپهبد صیاد شیرازی برایمان بگوئید؟

در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و در مقاطعی که گروهک‌های ضد انقلاب داخلی با همکاری برخی کشورهای بیگانه، تحرکات نظامی گسترده‌ای را در نقاط مختلف کشور، به ویژه در مناطق غرب و شمال غرب کشور آغاز کردند، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با همکاری سایر عناصر انقلابی و ارتش، ضمن مقابله نظامی با تحرکات ضد انقلابیون، با تشکیل جلسات مختلف در تهران از صاحب‌نظران نظامی، سیاسی خواست تا اقدامات غیرقانونی و ضد مردمی ضد انقلاب را تبیین نمایند. سابقه آشنایی و همکاری من با شهید صیاد شیرازی به آن سال‌ها برمی‌گردد که از ایشان به عنوان یکی از عناصر انقلابی و فعال نظامی در غرب کشور برای سخنرانی دعوت شد. این آشنایی بعدها با همکاری مشترکمان در هدایت و فرماندهی عملیات مختلف در طول هشت سال دفاع مقدس ادامه یافت. به غائله کردستان اشاره کردید. نقش شهید صیاد شیرازی در این میان چه بود؟

سپهبد شهید صیاد شیرازی به دلیل تجربیات ارزنده در دوران خدمت پیش از انقلاب اسلامی در غرب کشور، شناخت کاملی از وضعیت جغرافیایی و عملیاتی این منطقه داشت. تخصص کافی در کنار تعهد انقلابی و اسلامی شهید، از او فرمانده‌ای کم نظیر در میدان دفاع از کشور ساخته بود، به طوری که در سال ۱۳۵۸ به دلیل ارائه طرح پاکسازی سندیچ، مریوان، بانه و سردشت از حضور ضد انقلاب و خارج شدن این شهرها از محاصره، به سمت فرماندهی عملیات شمال غرب کشور برگزیده

خاطره شیرین من برمی‌گردد به زمان اعلام ایجاد قرارگاه مشترک کربلا. در شرایطی که شهر سوسنگرد زیر آتش شدید دشمن قرار داشت، سردار رضایی، شهید شیرازی و من طی مصاحبه‌ای که در کنار یک خودروی زرهی انجام شد، تشکیل این قرارگاه و آغاز عملیات مشترک را اعلام کردیم که تأثیر به سزایی در ارتقای روحیه‌ها داشت.





جا پشت فرمان ماشین مشغول مطالعه نامه می شود و آن منافقی لعنتی به او شلیک می کند. بوسه رهبری به تابوت شهید صیاد، نشانه اوج علاقه آقا به ایشان بود و این علاقه به روح بلند، ایمان و معنویت شهید صیاد مربوط می شد. آقا در بیاناتشان درباره شهید صیاد گفتند که این افسر مؤمن شجاع و پر اراده و پراگیزه، در سخت ترین مراحل در کنار امام و رهبری بود و همچون فرزندی برای امام، آن همه فداکاری و عزت و شرف و مردانگی و صفا را ارائه کرد.

بارزترین ویژگی کاری ایشان چه بود؟

انضباط مطلق ایشان نکته ای است که می خواهم روی آن تأکید کنم. در کار، از سرباز انضباط مطلق می خواست و در خارج از محیط کار، با همه برادر و رفیق و صمیمی بود. هنگامی که در نماز جماعت شرکت می کرد، پس از اتمام نماز، با برادر کنار دستش، دست می داد و احوال او را می پرسید، اما در محیط کار در برابر همه با انضباط و محکم بود.

طی مدتی که شهید صیاد معاون بازرسی ستاد کل بود، بیش از ۱۰۰ مورد اختلاف بین یگانی و مناطق نظامی و مسائل داخل شهری را حل کرد. این توانایی بالا هم از ویژگی های شخصیتی او سرچشمه می گرفت. معلوم نبود که اگر کس دیگری معاون بازرسی می شد، این قدر موفق می شد، چون مردم و ارتشی ها و مدیران کشور، شهید صیاد را قبول داشتند و او را عادل و امین می دانستند و به همین دلیل به او اعتماد می کردند و وقتی بررسی ها و نتیجه گیری هایش ابلاغ می شدند، همه به آنها عمل می کردند.

تأثیر ایشان را بعد از شهادت چگونه می بینید؟
در بحث تربیت اسلامی، ایشان چه در حیات و چه پس از شهادت یک اسوه است. به قول سعدی: «سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز / مرده آن است که نامش به نکویی نبرند.» شهید صیاد در عملکرد و تفکر فرماندهان امروز نیروهای مسلح حضور دارد. رفتار او چه در محیط کار و چه در روابط دیگر، مثال زدنی است. ما که تصور نمی کنیم رفته است و او را به عنوان اسوه ای عزیز، زنده نگه می داریم. شهید صیاد افرادی را تربیت کرد که راهش را ادامه می دهند. امیر صالحی که الان فرمانده کل ارتش هستند، از پرورده شدگان مکتب شهید صیاد هستند. درواقع شهید صیاد چه از لحاظ معنویت و چه از نظر خدماتی که کرد و هم به خاطر آثاری که از خود باقی گذاشت، سید الشهدای نیروهای مسلح است. پیوندی دائمی با خانواده شهدا داشت و در سفرهایی که می رفت، قطعاً وقتی را به دیدار آنها اختصاص می داد. خانواده های شهید هم عشق و ارادت عجیبی به او داشتند. حضور او در بحث ها و جلسات نظامی، همیشه محسوس است. شهیدان بزرگ ما همگی همین گونه اند. شهید بابایی، شهید ستاری، شهدای عزیز سپاه مثل شهید فرازی، شهید همت، و نیز شهید بزرگ جهاد، شهید رضوی مبرقع همه از دوستان شهید صیاد بودند و امروز در بهشت همگی با هم محشور و از نعمات الهی برخوردارند. ■

دلیل است که می بینید تشییع جنازه اش آن قدر با عظمت برگزار شد. او نمی توانست یک جا بنشیند و دائماً در حال حرکت و کار بود. بعضی ها که به او حسادت می کردند می گفتند می خواهد خودنمایی کند. این هم یکی از مظلومیت های او بود. همیشه کارش را با اخلاص انجام می داد و به این حرف ها کاری نداشت.

شهید صیاد در هنگام جنگ توانست ارتباط مؤثری بین سپاه و ارتش برقرار کند. آیا این ارتباط در زمانی هم که جانشین شما بودند، ادامه داشت؟
شهید صیاد یک بسیجی بود و همیشه خود را سپاهی می دانست و همیشه ارتباطش را با بسیجی ها حفظ می کرد. یاران شهید صیاد در سپاه بیشتر از ارتش بودند.

ایشان در اواخر عمر به درجه سرلشکری رسید. اولاً این فرآیند چگونه اتفاق افتاد و ثانیاً این ارتقای مقام چه تأثیری در ایشان داشت؟

هنگامی که ایشان جانشین ستاد کل بود، قرار بود چند نفر ارتقا پیدا کنند و بی تردید شهید صیاد از همه استحقاق بیشتری داشت. من بنا بر گردش

کاری که تعیین کرده بودم، برای سه نفر یعنی شهید صیاد و امیرخانی و سردار رشید درخواست ارتقای درجه کردم. شهید صیاد از اینها ارشدتر و قدیمی تر بود و خدمات بیشتری هم کرده بود. من به ایشان ابلاغ کرده بودم که شما به درجه سرلشکری مفتخر شده اید. ایشان خیلی خوشحال شد و خانواده شان هم بسیار شادمان بودند. قرار بود ایشان را برای نصب درجه خدمت آقا ببریم که منافقین، ایشان را ترور کردند.

علت ترور ایشان توسط منافقین را چه می دانید؟

شهید صیاد فرمانده عملیات های پیروز جمهوری اسلامی ایران علیه رژیم بعث عراق بود. در عملیات های طریق القدس، بیت المقدس و فتح المبین که تقریباً کل سازمان جنگی عراق از هم پاشید و هزاران نفر از نیروهای عراقی اسیر شدند، فرمانده ارتش شهید صیاد بود و فرمانده سپاه آقای رضایی. این شهید صیاد بود که اتحاد بین ارتش و سپاه را به وجود آورد و این پیروزی های عظیم به دست آمدند. صدام کینه عمیقی نسبت به شهید صیاد داشت و در جلساتی که با منافقین داشت، به شخص رجوی مأموریت داد که او را شهید کند و شهادت شهید صیاد شیرازی یکی از قراردادهای مهم بین رجوی ملعون و صدام لعین بود. منافقین رفت و آمد ایشان را کنترل کرده بودند و از روحیه مردمی ایشان سوء استفاده کردند و صبح زود که ایشان از منزل بیرون آمد، به عنوان رفتارگر به ایشان نزدیک شدند و نامه ای را به طرف ایشان گرفته بودند. ایشان همان



بود. من در این ملاقات ها، محبت دو جانبه آنها را کاملاً احساس می کردم. با این همه، ایشان به قدری از نظر انضباطی ممتاز و شاخص بود که همه کارها را اعم از اینکه با مدیریت من انجام می شدند یا نمی شدند، به من گزارش می داد. **شهید صیاد در اواخر عمر جانشین شما بود. از همکاری با ایشان در این دوره چه خاطراتی دارید؟**

ویژگی هایی که گفتیم در زمان جانشینی ایشان هم بود. ابتدا آقای فروزنده جانشین رئیس ستاد کل بودند و وقتی وزیر دفاع شدند، من شهید صیاد را با حفظ سمت معاون بازرسی به عنوان جانشین رئیس ستاد کل انتخاب کردم و ایشان هم قبول کردند. علت آن هم یک رشته محبت پدرانه ای بود که بین ارتش و ایشان برقرار بود. هنگامی که ایشان جانشین شدند، شغلشان بازرسی و جانشینی ستاد کل بود، ولی در واقع کارشان پنج برابر شد، چون بازرسی را مثل گذشته انجام می دادند و هیچ کم و کاستی پیدا نشد. بعد از احراز این سمت، توقع ارتشی ها و مراجعات به ایشان درباره امور ارتش بیشتر شد. من تا جایی که ممکن بود امکاناتی را در اختیارشان می گذاشتم که بتوانند بهتر کار کنند، اما در عین حال حجم کارشان خیلی بیشتر شد.

عمده یاران این شهید بر این باورند که او جامع میان نظم و اخلاق فرماندهی، با تواضع و خشوع بود. در بسط این ویژگی او، چه گفتنی هایی دارید؟

در تواضع ایشان همین بس که هر جا برای سخنرانی دعوتش می کردند، می رفت و برایش فرق نمی کرد که وزارتخانه است، نماز جمعه است، یک استان است یا خانه یک دوست. من می گفتم شما جانشین ستاد کل هستید و وقتتان قیمت دارد. در سطوح مسئولیت خودتان کار کنید. نماز جمعه استان ها بروید و وزارتخانه ها بروید و صحبت کنید، اما در مسجد یک روستا یا بسیج فلان شهرستان کوچک، وقتتان گرفته می شود. می گفت، «من اینها را نعمت الهی می دانم. من عاشق اینها هستم و از صمیم دل می خواهم بروم و با آنها صحبت کنم.» و به دورترین نقاط کشور می رفت و برایشان صحبت می کرد، به مزار شهدای روستاها می رفت و با مردم ارتباط صمیمی و نزدیکی داشت، به همین





بدهید. ایشان فرموده بودند بروید که انشاءالله پیروزید. آقای رضایی اصرار کرده بود و امام فرموده بودند خودتان بروید و در محل استخاره کنید که همین کار را هم کردند و سوره فتح آمد و مرحله به مرحله پیروزی شکل گرفت. ابتدا تردید داشتند که این عملیات را انجام بدهند و حتی در مقاطعی، قبل از آماده شدن برای حمله، دشمن حمله کرد.

جایگاه شهید صیاد در شورای عالی دفاع چه بود و این شورا چه تأثیری بر جنگ داشت؟

در جنگ نمی شود همه تاکتیک ها را با هم مطرح کرد و دستور گرفت. شورای عالی دفاع که تعیین شد، بسیاری از کارها را تعیین می کرد و از حضرت امام مشورت می خواست. جایگاه شورای عالی دفاع خیلی مهم بود. شهید صیاد هم به عنوان نماینده امام تا پایان جنگ در شورای عالی دفاع بود و با تجربه و تخصصی که در عملیات های بزرگ به دست آورده بود، نقش بسیار مؤثری در سیاستگذاری ها داشت.

به هنگام پذیرش قطعنامه، حالات روحی شهید صیاد چگونه بود؟
هنگامی که پیام حضرت امام خوانده می شد، من همراه شهید صیاد بودم. پذیرش قطعنامه یک وجه پنهان داشت، یک وجه آشکار که صلاح نیست بگویم و به آن شکل واقعی هم مطرح نشد. قرار شد پیام را مرحوم سید احمد آقا در مجلس شورای اسلامی قرائت کنند و امام هم سفارش کرده بودند که پیام در جمع شورای عالی دفاع، دولت، مجلس و اعضای مجلس خبرگان خوانده شود. من آن موقع معاون آموزشی ستاد کل فرماندهی قوا و سرتیپ دوم بودم. من و شهید صیاد و آقای ناطق نوری و آیت الله جوادی آملی کنار هم نشسته بودیم. پیام را که می خواندند، همگی زدیمر زیر گریه، عده ای هم گلابی می کردند، فقط آیت الله جوادی آملی مثل کوه نشسته بودند و کوچک ترین تغییری در چهره ایشان دیده نمی شد. عده ای از نمایندگان مجلس هم که رگه های نفاق در آنها بود، حرف های نایبانی زدند و آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا، مجلس را به خوبی جمع کرد. ما از این بابت متأثر بودیم که چرا نتوانستیم آن گونه که باید تلاش کنیم که حضرت امام که گفته بودند تا آخر ایستاده ایم، ناچار شوند به آن شکل درناک، قطعنامه را بپذیرند. ما از این قصور خود گریه می کردیم. از دیدگاه شما علت شهادت ایشان به دست منافقین چه بود؟ اگر انسان مورد کینه و هدف دشمن، آن هم دشمنی از نوع ضد انقلاب و منافقین قرار بگیرد، بالاترین افتخار را به دست آورده است. شهید صیاد نه تنها اهل نمازهای واجب و مستحبی خواندن که اهل عرفان بود. سر نماز همه توجهش به خدا بود. سوار هواپیما هم که بود، می ایستاد و نماز جماعت را برگزار می کرد. در کشتی و روی کوه های سر به فلک کشیده و برفی شمال غرب و در هر مقطعی از جنگ، نماز سروقت او ترک نمی شد. همیشه قرآن را به همراه داشت و در هر فرصتی تلاوت می کرد. از نظر علم نظامی هم دوره دیده خارج و داخل بود. با علمایی چون آیت الله بهاء الدینی رفیق بود و ایشان طوری با شهید صیاد صحبت می کرد که گویی با آن همه فاصله سنی، همیشه با هم بوده اند. رابطه شهید صیاد با برادران سپاه در خنثی سازی عملیات های منافقین، فوق العاده بود. نهایت این اثرگذاری، عملیات مرصاد بود. منافقین در این عملیات، همه هستی و نیستی خود را گذاشته بودند که پیروز شوند. بخش مهمی از عملیات مرصاد را شهید صیاد با هلیکوپترها اداره کرد و عقبه آنها را نیز زد. آن شکستی که در این عملیات به منافقین وارد شد، بخش اعظمش در اثر راهنمایی های شهید صیاد بود. بعد هم که ایشان در مدرسه قلعه دربار این عملیات صحبت کرد و در کانون توجه مستقیم منافقین قرار گرفت.

به نظر شما تجلیل کم سابقه و کم مانند مقام معظم رهبری از شهید صیاد به چه دلیل بود؟

رابطه عمیق بین شهید صیاد و حضرت آقا، سابقه ای طولانی داشت. یک رهبر مانند یک پدر در هر شرایطی فرزندان خود را راهنمایی و آنها نگهداری می کند. بعضی از توجهات را نمی شد در زمان حیات خود شهید صیاد بروز داد. رابطه این دو مثل رابطه حضرت یعقوب (ع) و حضرت یوسف (ع) بود و آقا تازمانی که ایشان زنده بود، بنا به ملاحظات نمی توانستند علاقه خود را آشکار کنند، اما پس از شهادت وی، بوسه بر تابوت آن شهید، نهایت مهر و علاقه حضرت آقا را به آن شهید بزرگوار نشان داد. ■

شهید صیاد چگونه توانست این دو را با هم متحد و عملیات مشترکی را اجرا کند؟
این سنخ مسائل را اگر مادی نگاه کنیم، نمی توانیم دلیل روشنی برایش بیابیم. یک بذر و نهال چگونه تبدیل به یک درخت بار آور می شود؟ انقلاب هم همین طور است و می تواند به شکل حیرت آوری نیروهای متفرق با دیدگاه ها و عقاید متفاوت را بر اساس نیازی که رهبری تعریف می کند، شکل بدهد و نهال های کوچک را با هم پیوند بدهد. رهبر انقلاب می فرمودند اگر با هم باشید، پیروزید و چون نونهال ها باور کردند، ذره ذره جلو آمدند و مثل کودکی که مادری دستش را می گیرد و باورش می شود که می تواند راه برود، ما هم با هم بودن را به تدریج تمرین کردیم. شهید صیاد می گفت طراحی های اولیه ما برای اتحاد ارتش و سپاه روی کاغذ های ده شاهی است و ما با همین کاغذ های ده شاهی کمر دشمن را می شکنیم. می گفت که ما باید بین شمال و جنوب فاصله بیندازیم و بهترین جا بستان است. هنگامی که این عملیات طراحی و اجرا شد و بین شمال و جنوب دشمن فاصله افتاد، باوری عمیق در نیروهای مسلح شکل گرفت. قبل از اینکه این عملیات انجام شود، تیمی متشکل از نمایندگان فرماندهی سپاه و ارتش تصمیم گرفتند خدمت امام بروند و با ایشان مشورت کنند که آیا این عملیات را انجام بدهند یا خیر. آقای رضایی با یک هواپیمای جنگی که خلبانش بعدها شهید شد (شهید حق شناس) به تهران آمد و از آنجا بلافاصله رفت خدمت امام که از قرآن به ما الهامی

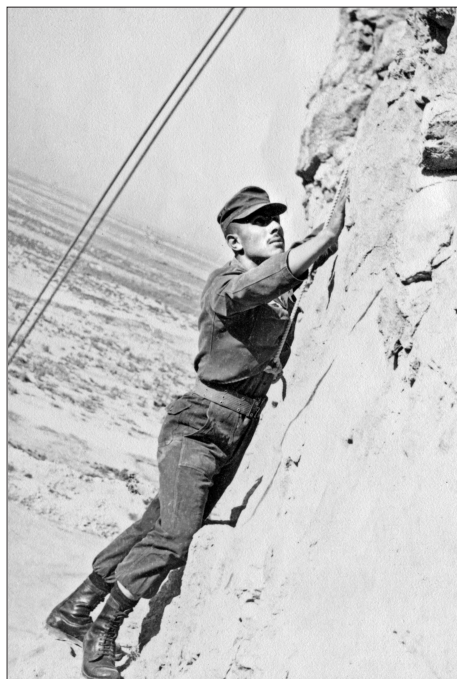


روی داد و فرماندهان ارتش شهید شدند، به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد و فعالیت های نظامی ایشان در جنوب و غرب ادامه پیدا کرد.

به نظر بعضی از افراد، سن شهید صیاد برای فرماندهی خیلی کم بود. این جوان چگونه این مراحل را چنین با سرعت طی کرد؟
تمام کسانی که در دوران جنگ در سلسله مراتب بالای فرماندهی قرار گرفتند و شهید شدند، جوان بودند. این نیاز شرایط و زمان بود. معمولاً هم وقتی هم درجه می گرفتند، با شهادتشان فاصله ای نبود. در مقام فرماندهی نیروی زمینی، چه ویژگی های بارزی را در ایشان مشاهده می کردید؟

انقلاب که پیروز شد، نیروهای موظف نظامی همان تربیت و آموزه های رژیم سابق را داشتند و نیروهای مردمی هم هنوز در حال آموزش دیدن و شکل گرفتن بودند و لذا افرادی چون شهید صیاد و شهید کلاهدوز که در آموزش های مردمی اثرگذار بودند، در سازماندهی ارتش و سپاه، فعالیت زیادی کردند. هنگامی که توان رزمی ارتشی برآورد می شود، یک حساب دو دوتاست که ما چه داریم و آنها چه دارند و توپ و تانک و تفنگ ما چقدر است که بتوانیم در جنگ استمرار داشته باشیم. اما ایمان و مکتب چیزی نبود که بشود با یک سخنرانی و یا نوشتن یک مقاله شکل بگیرد. نیاز بود که افرادی به این مکتب باور داشته باشند و در عمل، ایمان خود را به اثبات برسانند و آن را به رخ دیگران بکشند. شهید صیاد از همان ابتدا با اتکا به نیروی ایمان، باورهای خود را به دیگران منتقل می کرد. او با نماز شبش، قرآن خواندن و توسل به ائمه اطهار (ع) و باور عمیق به فرمایشات امام، طوری عمل می کرد که کم کم دوستان ایشان نیز، باورهای ایمانی و معنوی شان به باورهای مادی غلبه کرد، به گونه ای که وقتی شهید صیاد در منطقه شمال غرب، چند عملیات کوچک را با ترکیبی از نیروهای ارتش، ژاندارمری، سپاهی و بسیجی انجام داد و برخی از محورها را باز کرد، همه احساس می کردند هر چه که بگویند بی تردید اجرا خواهد شد. ایشان وقتی فرمانده نیروی زمینی شد، طرح اولیه آزادسازی بستان را که داد، همه باور کردند که موفق خواهد شد. من در آن موقع در کنار ایشان بودم و می دیدم در تماس هایی که با ایشان گرفته می شود از وی می پرسند طرح شما کی آماده می شود و به نوعی اطمینان دارند که اگر ایشان طرحی را بگویند حتماً عملی خواهد شد. نزدیک به دو ماه طول کشید تا این طرح آماده شد و هماهنگی های لازم با برادران سپاه به عمل آمد. ایشان به قدری همه کارها را با ایمان انجام می داد که مسلماً هیچ یک از ما به اندازه در صدی از باور عمیق ایشان را نداشتیم، و ایشان فکر می کرد ۲۴ ساعت برای یک شبانه روز کم است و همیشه فکر می کرد خواب، مزاحم است. اگر با ایشان حرف می زدی که هیچ، ولی اگر با دیگری حرف می زدی خوابش می برد. به حالت نشسته خوابش می برد. گاهی ساعت از ۲ گذشته بود که پس از اتمام جلسه می گفت برویم خانه، کار دارم. می رفتیم که مثلاً ایشان بخوابد و استراحتی کند. حسابش را می کردم و می دیدم با خواندن نماز شب، ده دقیقه بیشتر نخوابیده است. با همان لباس بیرون، روی زمین دراز می کشید و یک دستمال سفید هم داشت که روی صورتش می انداخت و سر جمع ده دقیقه می خوابید و بلند می شد و دوباره سر کار می رفتیم.

با توجه به اینکه ساختار سپاه و ارتش با یکدیگر تفاوت داشت،





دراآمد:

همراهی و دوستی دیرین با شهید صیاد شیرازی سبب گردیده که بسیاری امیر صالحی، فرمانده محترم کل ارتش جمهوری اسلامی ایران را به نوعی ادامه دهنده سلوک و شیوه آن شهید بزرگوار بدانند. این مجالست صمیمانه، خاطرات امیر را مشحون از نکات ناگفته و دلنشینی ساخته که به بخش هائی از آنها در این گفت و گو اشاره شده است.

۳

■ «شهید صیاد در قامت یک فرمانده» در گفت و شنود
شاهد یاران با امیر سرلشگر ستاد عطاء الله صالحی

به آنچه می گفت، همه ایمان داشتند...

پس از انقلاب چگونه با یکدیگر ملاقات کردید؟

من مدتی بود که به تهران آمده بودم و مثل بقیه در تظاهرات شرکت می کردم تا زمانی که قرار شد حضرت امام تشریف بیاورند و کمیته استقبال در مدرسه علوی تشکیل شد. در مدرسه علوی می دانستند که من کار نظامی کرده ام و از من استفاده کردند. آنجا بودم و روزی هم که حضرت امام (ره) تشریف آوردند، در داخل صحن فرودگاه با لباس شخصی و همراه عده دیگری که از مدرسه علوی آمده بودند، حضور داشتم. حضرت امام (ره) در مدرسه رفاه که مستقر شدند، من هم جزو خدمتگزاران بودم. چند روزی که گذشت متوجه شدم که کسانی در جریان فعالیت های مدرسه، مرا شناخته و با خانواده من تماس گرفته و آنها را ترسانده بودند، به همین دلیل چند روز پس از ورود امام و قبل از پیروزی انقلاب تصمیم گرفتم خانواده را به مشهد ببرم. همراه با فرزندان به مشهد رفتیم و در آنجا اتاقی را اجاره کردیم تا زمانی که انقلاب پیروز شد و امام فرمان دادند که همه برگردند و سربازهایی که فرار کرده بودند به پادگان ها برگردند. ما هم برگشتیم تهران و وسایلمان را برداشتیم و به اصفهان رفتیم و شروع کردیم به کار کردن. در اینجا بود که کمیته اولین انجمن اسلامی در مرکز آموزش توپخانه اصفهان به سرپرستی شهید صیاد تشکیل شد. از زمانی که به پادگان برگشتیم، یک کار جدی و هماهنگ با شهید صیاد شروع شد و بعد از ساعت ۲ بعدازظهر به همراه گروهی تا پاسی از نیمه شب، کارهای فوق برنامه را انجام می دادیم. از جمله کارهایی که انجام دادیم، تشکیل بسیج مردمی بود. حتی قبل از فرمان حضرت امام، در اصفهان آموزش نیروهای مردمی شکل گرفت و کمیته ای تشکیل شد که شهید صیاد و آقای صفوی به همراه یکی دو تن از برادران شهید و چند تن از روحانیون در آن عضو بودند و آموزش نظامی مردم را شروع کردند. اسم کمیته را هم «مقاومت ناس» گذاشته بودند. مرا هم به عنوان فرمانده نیروهای مردمی انتخاب کردند و ما تشکیلات را سازماندهی کردیم. از پادگان اسلحه می گرفتیم و مردم عصرها به مساجد می آمدند و آموزش می دیدند و ساعت ۱۱،۱۰ هم برمی گشتند. تقریباً چند روز بعد فرمان حضرت امام در مورد تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی رسید و تشکیلات ما منسجم تر شد و ما ضمن اینکه در یگان خودمان کار می کردیم، بعدازظهرها هم نیروهای مردمی را سامان می دادیم. قبل از جنگ در بعضی از مناطق کشور مثل ترکمن صحرا و خوزستان مسائلی پیش آمد و از همین کمیته های نظامی که شهید صیاد شیرازی و آقای صفوی تشکیل داده بودند، نیروها را سازماندهی و حتی مسلح و اعزام کرد.

از آغاز جنگ تحمیلی و شکل فعالیت های شهید صیاد شیرازی در آن مقطع، چه خاطراتی دارید؟

شهید صیاد در سال ۵۹ که حمله سراسری عراق صورت گرفت، نیروهای مرزی را سازماندهی می کرد و در اعزام نیروها هم نقش داشت. قبل از آن هم که به کردستان رفت و در آنجا به آموزش پرداخت و از آنجا که در امور نظامی و استفاده از سلاح های مختلف خبره بود، توانست موفقیت های خوبی را به دست آورد. ایشان تا سال ۶۰ عمدتاً در کردستان بود و وقتی سانحه هوایی می سی ۱۳۰

گفتن و اصلاً حواسم نبود که صدایم بلند شده است. ایشان سعی کرد مرا آرام کند و از من فاصله گرفت. البته همین اتفاق موجب نزدیکی و آشنایی بیشتر ما شد. ایشان بعدها تعریف می کردند که من فکر می کردم دارم یک نفر را هدایت می کنم، ولی دیدم او سرش حسابی توی حساب است. وقتی تحرکات انقلاب بیشتر شد، از ارتش فرار کردم، ولی ایشان به عنوان استاد ماند تا وقتی که بازداشتش کردند.

چرا در آن دوره ایشان را شناسایی و دستگیر کردند؟ چون متوجه شدند که ایشان عامل تحریک است. در همان پادگانی که من بودم، جوان ها با کوچکترین عامل نارضایتی، شبانه حمله می کردند، شیشه های ناهارخوری را می شکستند و یا عوامل مزدور را کتک می زدند. صبح که مسئولین می آمدند، می دیدند که کارهایی که می شود چیزی بالاتر از بی انضباطی معمول پادگان است و کم کم متوجه شدند که همه اینها زیر سر ایشان است و بازداشتش کردند. من بیرون از ارتش بودم و با ایشان تماس هایی داشتم. در ایامی که بیرون بود، چون آموزشی بود می توانست بماند، ولی من تحت فشار بودم که علیه مردم وارد عملیات شوم و نمی توانستم. من ناچار شدم خانواده ام را پیش مادر خانم بفرستم و خانه ای را که در آن زندگی می کردیم، تحویل صاحبخانه دادیم و به تهران آمدم.

این وضعیت تا کی ادامه پیدا کرد؟

تا پیروزی انقلاب که ایشان از زندان آزاد شد. بدیهی است ارتشی هایی که دلشان با انقلاب بود، ایشان را سردست گرفتند و استقبال جالبی کردند. در آن مقطع اداره پادگان ها به دست کسانی افتاده بود که دلشان با انقلاب بود، ولی قدرتی نداشتند، چون توان چندانی برای فرماندهی و سمت های بالای ارتش نداشتند و از رده های میانی و پایین ارتش بودند. شهید صیاد در آن مقطع، سروان بود و برای اینکه اداره پادگان ها بلا تکلیف نماند، عده ای از جوان ها را انتخاب کرد تا مراقبت از پادگان ها را انجام دهند و فرماندهی را هم گذاشت و خود هم کمک کرد تا اوضاع به هم نریزد.

شهید صیاد از همان ابتدا با اتکا به نیروی ایمان، باورهای خود را به دیگران منتقل می کرد. او با نماز شبش، قرآن خواندن و توسل به ائمه اطهار (ع) و باور عمیق به فرمایشات امام، طوری عمل می کرد که کم کم دوستان ایشان نیز، باورهای ایمانی و معنوی شان به باورهای مادی غلبه کرد، به گونه ای که همه احساس می کردند هر چه که بگویند بی تردید اجرا خواهد شد.

نحوه آشنایی شما با شهید صیاد شیرازی چگونه بود؟ در سال ۵۶ در مرکز توپخانه اصفهان دوره ای را طی می کردم که در آنجا با ایشان آشنا شدم. از نظر مراتب سازمانی، ایشان حدود چهار سال از من جلوتر بود، لذا در دانشگاه افسری سابقه آشنایی نداشتم، ولی در سال ۵۶، ایشان استاد مرکز آموزش توپخانه ای بود و ما که در آنجا دوره می دیدیم، برای مدتی شاگرد ایشان بودیم. ایشان ویژگی هایی داشت که توجه من و عده ای از دانشجویان را بسیار جلب کرد.

چه ویژگی هایی؟

استادیت تخصصی نظامی، بر اساس طرح درسی که به شکلی ثابت برایشان تعیین شده بود، می آمدند و درس می دادند و فووش، تفاوت آنها در مثال هایی بود که می زدند، اما ایشان چند ویژگی بارز داشت که برخی از آنها ناشی از معنویت بود که از آن برخوردار بود. یکی اینکه درس را با بسم الله شروع می کرد. الان گفتن این جمله آسان است، ولی در آن زمان در ارتش کم سابقه بود. از آیات شریفه و احادیث هم استفاده می کرد. در تهیه طرح درس و کار در کلاس و تکلیف منزل هم بیش از سایرین تلاش می کرد و وقت می گذاشت. ما برای اولین بار می دیدیم که استادی بیش از ساعت موظفش زحمت می کشد و وقت می گذارد. همین طور هم نسبت به شاگردان توجه و علاقه خاصی نشان می داد. بیرون از کلاس هم به بعضی از ما، از جمله من، سفارش های اخلاقی ویژه ای می کرد. سعی داشت با جوان ها تماس بیشتری داشته باشد و همین مسئله در ذهن ما این پرسش را برمی انگیزد که چرا اینگونه است و به این ترتیب بود که هسته های مقاومت فعال در ارتش شکل گرفتند.

آشنایی شما با شهید صیاد در سال ۵۶ آغاز شد. این روند تا انقلاب چگونه ادامه پیدا کرد؟

بعد از دوره آموزشی، طبیعتاً باید به یگان های دور از مرکز می رفتیم. خدا قسمت کرد و بعد از تقسیم به یکی از پادگان های خدمتی اصفهان منتقل شد. می دانید که اولین حکومت نظامی در اصفهان برقرار شد. در این مقطع محل خدمت من و ایشان فرق می کرد. ایشان همچنان استاد بود و من در یگان خدمتی بودم و دیگر در کلاس تماسی نداشتم. مرا مأمور یگان حکومت نظامی در شهر کردند و شرایط خاصی برایم به وجود آمد. ما و بچه های انقلابی، برنامه هایی را با هم تنظیم کردیم و به شکل کمیته ای در آمده بودیم که البته با ایشان ارتباطی نداشت، تا اینکه یک روز من با لباس شخصی رفتم بیرون شهر که در تلفنخانه با خانواده ام که در تهران بودند، صحبت کنم. شهید صیاد هم با لباس شخصی آمده بودند که شماره بگیرند و صحبت کنند. در موقعیت مناسبی، ایشان به من نزدیک شد و سفارش کرد که حواسم جمع باشد و باز همان توصیه های اخلاقی که سربازها و درجه دارها یک وقت خدای ناکرده به مردم حمله نکنند و من تا جایی که دستم می رسد، مراقبت کنم. احساس کردم که شناخت ایشان به من در همان حدی است که در کلاس داشت و از کارهای من مطلع نیست و لذا کمی عصبانی شدم که چرا این حرف را به من می زند و درباره من چه فکر کرده؟ خلاصه بعد از صحبت ایشان، شروع کردم به شاه و رژیم بدوییرا



بنی صدر او را از ارتش اخراج کرد و این بزرگ‌ترین علامتی است که ثابت می‌کند بنی صدر چه تفکری داشت و صیاد شیرازی و دوستانش چه نوع تفکری داشتند. به هر حال بعد از یک سال که بنی صدر به دلیل عدم کفایت سیاسی از سوی مجلس رد صلاحیت شد و امام (ره) او را از فرماندهی کل قوا عزل کردند و جبهه متحد ضد انقلاب متلاشی شد و بنی صدر فرار کرد، در چنین اوضاع و احوالی امام راحل (ره) فردی به نام سرهنگ صیاد شیرازی را به فرماندهی نیروی زمینی ارتش برگزیدند و ما هر چه پیروزی می‌بینیم بعد از این ایام است و از لحاظ تاریخی، نظامی، سیاسی و حتی در هنر و ادبیات به دلیل حساس بودن شرایط موفق بوده‌ایم. ضمن اینکه خواست و تقاضای مردم این بود که دشمن را دفع کنیم و شکست بدهیم. شهید صیاد شیرازی با وحدت بین ارتش و سپاه همه را بسیج کرد و پیروزی و عزت را برای جبهه اسلام و مسلمین رقم زد. این به خاطر تفکر بسیجی گونه و اعتماد به نفس بالای او بود که توانست به موفقیت و پیروزی‌های متعددی در جنگ دست یابد.

به نظر شما چرا منافقین دست به ترور ناجوانمردانه ایشان زدند و چه چیزی عاید آنان شد؟

به اعتقاد من منافقین به بن بست رسیده‌اند نه اینکه حالا چنین وضعیتی داشته باشند، همیشه همین‌گونه بودند. در تمام این بیست سال انقلاب بارها دست به ترور و اقدامات کور زدند که اعلام موجودیت کنند. منافقین در ایدئولوژی، استراتژی و تاکتیک به بن بست رسیده‌اند و این اهداف شوم را هم در پس پرده با همراهی مزدوران صدام و موساد اسرائیل پذیرفته‌اند. به نظر من در شهادت شهید صیاد شیرازی حتی صهیونیست‌ها هم منافقین را تشویق کردند که دست به چنین اقدامات کوری بزنند، اگر چه به رسوایی آنان ختم شد و با خون مطهر شهید صیاد شیرازی انقلاب بیمه شد.

در پایان خاطره‌ای از رشادت‌های سپهبد علی صیاد شیرازی که در ذهن دارید بیان نمایید.

خاطره‌ای از حضور حماسی وی در عملیات بدر برایتان بگویم که تا یک قدمی اسارت هم رفت. قضیه از این قرار بود که یک بار شهید صیاد به همراه سردار رحیم صفوی تا خطرناک‌ترین نقطه در شرق بصره نفوذ کردند، به طوری که در بین فرماندهان و رزمندگان این بیم به وجود آمد که مبادا به اسارت در آیند. هر کاری و خواهشی که می‌کردیم، عقب‌نشینی نمی‌کردند. تا اینکه بچه‌ها طرحی را به کار بستند و در یک عملیات غافلگیر کننده، ایشان را به همراه سردار صفوی بغل کردند و داخل قایق گذاشتند و به سرعت قایق را از ساحل دور کردند. ۵۰ متر از ساحل دور شده بودند که دیدیم شهید صیاد شیرازی با همه تجهیزات و ادواتی که با خود داشت، به داخل آب پرید و شناکان به ساحل برگشت. ■

شهید صیاد شیرازی با وحدت بین ارتش و سپاه همه را بسیج کرد و پیروزی و عزت را برای جبهه اسلام و مسلمین رقم زد. این به خاطر تفکر بسیجی گونه و اعتماد به نفس بالای او بود که توانست به موفقیت و پیروزی‌های متعددی در جنگ دست یابد.

رکعت نماز می‌خواند و بعد از آنکه جلسه را اداره می‌کرد، زیارت عاشورا و ادعیه مختلف را به کرات می‌خواند. هر فرصتی هم که پیش می‌آمد به مکان‌های زیارتی می‌رفت و تا صبح در حرم می‌ماند و زیارت می‌کرد.

درباره نقش ایشان در ایجاد وحدت بین ارتش و سپاه توضیح دهید.

سپهبد شهید صیاد شیرازی در حقیقت نقشی تاریخی در وحدت بین ارتش و سپاه ایفا کرد که فراموش نشدنی است. برای اینکه بهتر بتوانم این سؤال شما را پاسخ بدهم، اشاره‌ای به شرایط آن روزها می‌کنم. ببینید، شهید صیاد در شرایطی این نقش را به عهده گرفت که دشمن متجاوز یعنی عراق با آن همه لشکر و تیپ و با حمایت کشورهای منطقه و استکبار جهانی، به خصوص آمریکا به میهن اسلامی ما حمله و بخش‌های زیادی از استان‌های مرزی ما را اشغال کرده و شهرهای متعددی را هم به تصرف در آورده بود. در یک چنین شرایطی، حضرت امام (ره) فردی مانند بنی صدر را که رئیس جمهور این مملکت بود و هشت ماه قبل از جنگ، او را به فرماندهی کل قوا منصوب کرده بودند، به خاطر اینکه اوضاع نابه‌سامان امنیتی کشور را سروسامان دهند، عزل کردند. بنی صدر حدود ده یا یازده ماه در رأس جنگ بود، اما همان‌گونه که قبلاً عرض کردم حتی نتوانست یک عملیات موفق انجام دهد و آن هم به خاطر این بود که بنی صدر صداقت نداشت و مانع حضور سپاه و بسیج و نیروهای مردمی می‌شد و با چهره‌های خوب و حزب‌اللهی ارتش هم میانه خوبی نداشت. سپهبد شهید علی صیاد شیرازی در چنین شرایطی از برجسته‌ترین چهره‌های حزب‌اللهی ارتش بود که

خمینی (ره) دست‌های سردار رضایی و سپهبد صیاد شیرازی را در دست هم گذاشتند و تأکید کردند که با وحدت عمل کنید. این کار امام، احساسات حاضران را بسیار برانگیخت و شهید صیاد تا آخر عمر به دنبال این هدف بود و سعی می‌کرد چه از لحاظ فرهنگی و چه از لحاظ پشتیبانی، ارتش و سپاه را به یک میزان حمایت کند و موفقیت در این زمینه نیز موهون تلاش ایشان بود.

در دوران جنگ چه ویژگی‌های برجسته‌ای را در ایشان سراغ دارید؟
همین قدر بگویم که شهید صیاد شیرازی یک انسان عادی نبود و حقیقتاً یک جنبه‌های برجسته و بارز شخصیتی داشت که او را از دیگران متمایز می‌کرد. از لحاظ شجاعت کم نظیر بود و شجاعت بالایی در وجودش موج می‌زد. بسیاری از سرداران و رزمندگان در جنگ ایشان را دعوت می‌کردند که در عقبه بمانند و از رفتن به صحنه‌های بحرانی که همه نوع گلوله از سوی دشمن شلیک می‌شد، خودداری کند، اما این شهید عزیز هرگز قبول نمی‌کرد و با شجاعت تمام دوشادوش رزمندگان می‌جنگید. مثلاً در کنار پل سابل که همه رزمندگان سپاهی و بسیجی و ارتشی جنگ شدیدی با دشمن داشتند، صبح روز هفتم بود که شهید صیاد شیرازی حضور پیدا کرد، آن هم درست در جایی که تیر مستقیم تفنگ، حتی تانک و همه نوع گلوله در اطراف آن شلیک می‌شد. بارها این حادثه تکرار شد و این از شجاعت بسیار بالای ایشان بود و یاد در کنار شرق دجله در عملیات بدر که حضور یافت و داستان مفصلی دارد، باز یک تحرک و شجاعت فوق‌العاده‌ای داشت که اگر فیلمش را ببینید متحیر می‌مانید که او تا چه حد شجاع بود. حتی قبل از شهادت که تقریباً ۵۵ سال سن داشت باز آن چنان تحرک و فعالیت داشت گوئی که یک جوان ۲۵ ساله است. یا مثلاً زمانی که در سمت معاون بازرسی ستاد کل نیروهای مسلح بود از اذان صبح تا انتهای شب کار می‌کرد و یا ۵۰ تا ۱۰۰ نفر را به مناطق جنگی و یا مناطقی که ارتش و سپاه هستند می‌برد. هیچ‌گاه ندیدیم خسته شود. به قول یکی از برادرها، صیاد شیرازی «خستگی را خسته می‌کرد» از بس که تحرک و شادابی داشت. برای خدمت‌سراز نامی شناخت. من نزدیک پنج سال از نزدیکی در یک قرارگاه با ایشان زندگی کردم. در زمان جنگ در قرارگاه مرکزی کربلا یا در قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء با هم بودیم و حقیقتاً یک بار ایشان را در حال خواب ندیدم. اینکه کجا و یا کی می‌خوابید؟ واقعاً در حیرتم!

همیشه فانوسقه بسته، با لباس مرتب و منظم، مثل یک نظامی کامل آماده بود. حتی یک بار ایشان را ندیدم که مثلاً جوراب پایش نباشد و در اطراف قرارگاه باشد. یک انسان قیرواقع، شاداب، خستگی ناپذیر، کلت به کمر بسته، با کلاه و قطب‌نما و سایر تجهیزات نظامی که بایستی به همراه داشته باشد و این وضع را چه در قرارگاه و چه در خط مقدم حفظ می‌کرد. خلاصه مجموعه اینها نشان می‌داد که او استراحت بسیار مختصری داشت که آن را هم ما ندیدیم. از نظر انضباط بی‌نهایت منضبط بود و شایستگی یک فرمانده مقتدر و منضبط و مدیر را که بایستی لشکر و تیپ و عده و بالاتر از اینها را اداره کند، داشت. همیشه با وضو و اهل نماز شب، معتقد به نماز اول وقت و خلاصه سرشار از معنویت و فضیلت بود. همیشه قبل از هر جلسه‌ای ۲



درآمد:



۴

«شهید صیاد در قامت یک فرمانده» در گفت و شنود شاهد یاران
باسردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید، معاون ستاد کل نیروهای مسلح

فتح خرمشهر یادگار تدبیر او بود...

بعدی در منطقه جنوب به سراغ آن خواهند آمد، همین منطقه بیت المقدس در غرب کارون و جنوب غربی اهواز است. لذا به همراه سردار رضایی تأکید داشت که نباید زمان را از دست داد و همین کار هم صورت گرفت. در مرحله اول عملیات به خوبی پیش رفت. تا اینکه ما بعد از تکمیل دو مرحله اول به مدت ۱۰ روز پشت دروازه های خرمشهر تأمل کردیم، چون ورود به خرمشهر نقطه اوج و بحرانی عملیات بود و لذا به دنبال راهکاری بودیم که عملیات ورود با شکست مواجه نشود. بیم از این داشتیم که قبل از حمله ما، دشمن شهر را تخلیه کند. لذا در روز اول خرداد جلسه ای را تشکیل دادیم و شهید صیاد در حضور همه فرماندهان حاضر به ارائه آخرین راهکارها پرداخت که توضیح مفصل آن از حوصله این بحث خارج است. انصافاً راه متقنی بود. البته پیچیده هم بود، به طوری که سئوالات متعددی مطرح شد و شهید صیاد هم جواب داد. بدین گونه مرحله سوم عملیات آغاز و به فتح خرمشهر منتهی شد. می توانیم بگوییم فتح خرمشهر، یادگار تدبیر عالی شهید صیاد شیرازی بود.

یکی از قطعه های حماسی شهید، حضور داوطلبانه وی در عملیات مرصاد بود. از خاطرات شرکت وی در این عملیات بگوئید. همچنان که می دانید صیاد شیرازی از نیمه سال ۶۵ بعد فرمانده نیروی زمینی ارتش نبود و تنها نماینده حضرت امام (ره) در شورای عالی دفاع بود که در سال ۶۷ که ستاد کل قوا تشکیل شد، تنظیمات سابق نیز از بین رفت و جلسات شورای عالی دفاع هم در ستاد کل تشکیل می شد و شهید صیاد هم مسئولیتی در آن نداشت، اما وقتی که خبر حمله منافقین به کرد غرب و اسلام آباد را شنید، شاهد بودیم که بی هیچ توقعی و بدون اینکه منتظر دستوری بماند، به سمت کرمانشاه حرکت کرد و طرح ریزی آتش توسط هلیکوپتر تک (کبری) و هجومی (۲۱۴) و شنوک را به عهده گرفت و هوانیروز را به حالت آماده باش در آورد. بعد از نماز صبح بود که به پادگان هوانیروز کرمانشاه رفت و هلیکوپترها را در روشنایی سپیده به پرواز در آورد و خودش سوار هلیکوپتر شد و بالای تپه چارزبر به پرواز درآمد و اجرای آتش علیه منافقین را هدایت کرد. با توجه به تسلط و آشنایی که به منطقه داشت تلاش می کرد تا نیرویی از سپاه و ارتش را با هلیبرن در ارتفاعات کنند موسوم به (بیونینج) پیاده کند تا هنگام حمله منافقین، آنها را در محاصره بیندازد و همین کار را هم کرد و بسیار هم موفقیت آمیز عمل کرد و ضربه سنگینی را به این گروهک وارد ساخت.

رابطه شهید صیاد شیرازی با امام چگونه بود؟

مهم ترین عملکرد شهید در اجرای اوامر امام (ره) را می توانیم در تلاش وی بر وحدت بخشی بین نیروهای سپاه و ارتش و بسیج بدانیم. یاد می آید در جلسه ای که فرماندهان عملیات از سپاه و ارتش حضور داشتند و در محضر امام (ره) بودیم، حضرت امام

بنی صدر و لیبرال ها شدند و اینکه چگونه بنی صدر و یارانش برای بسیجی ها و نیروهای مردمی مانع ترافی می کردند. از سوی دیگر، ما وحدت بین ارتش و سپاه را هم به نمایش می گذاشتیم. در سال اول جنگ، بنی صدر ادعا کرد که جنگ را علم و تخصص حل می کند، ما باید زمین بدهیم و زمان بگیریم! می گفت ما باید به شیوه اشکانیان بجنگیم! تمام این شعارها را داد، ولی نتوانست هیچ کاری صورت بدهد و موفق نشد حتی یک عملیات بر جسته و گسترده علیه عراقی ها به اجرا در آورد. از سویی فرمانده کل قوا هم بود. در چنین شرایطی بود که امام (ره) یک فرمانده ۳۵ الی ۳۶ ساله جوان را به نام «علی صیاد شیرازی» در رأس نیروی زمینی ارتش منصوب کردند و فرمانده جوان دیگری به نام «محسن رضائی» را که ۲۷ یا ۲۸ سال بیشتر سن نداشت، در رأس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار دادند و این دقیقاً همان روشی بود که رسول اکرم (ص) در صدر اسلام در جنگ ها عمل کردند. امام به لیاقت کاردانی، ایمان، انگیزه و تدبیر افراد کار داشتند نه به سن و سال آنها. انتخاب های حضرت امام (ره) در این سال ها شبیه انتخابی بود که رسول اکرم (ص) در مورد اسامه

امام (ره) یک فرمانده ۳۵ الی ۳۶ ساله جوان را به نام «علی صیاد شیرازی» در رأس نیروی زمینی ارتش منصوب کردند و فرمانده جوان دیگری به نام «محسن رضائی» را که ۲۷ یا ۲۸ سال بیشتر سن نداشت، در رأس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار دادند و این دقیقاً همان روشی بود که رسول اکرم (ص) در صدر اسلام در جنگ ها عمل کردند. امام به لیاقت کاردانی، ایمان، انگیزه و تدبیر افراد کار داشتند نه به سن و سال آنها.

بن زید به کار بردند و او را برای فرماندهی جنگ برگزیدند. از عملیات بیت المقدس و نقش شهید صیاد برایمان بگوئید. شهید صیاد در بیت المقدس فرماندهی نیروی زمینی ارتش و همچنین فرماندهی قرارگاه مرکزی کربلا از سوی ارتش را عهده دار بود. و از سوی سپاه هم سردار رضایی فرماندهی این قرارگاه را به عهده داشت. شهید صیاد با تدبیر بلندی که داشت اصرار می کرد عملیات آزادسازی هرچه سریع تر صورت بگیرد و دلیل ایشان هم این بود که دشمن بعد از عملیات فتح المبین دریافته است که اولین نقطه ای که رزمندگان اسلام در حمله

ابتدا مختصری از سابقه و نحوه آشنایی خود با سپهبد صیاد شیرازی توضیح دهید.

در مورد سابقه آشنائیم با شهید بزرگوار سپهبد علی صیاد شیرازی باید عرض کنم بار اول در ماه چهارم جنگ بود که با ایشان در دزفول آشنا شدم. البته من نام ایشان را که آوازه بلندی هم در نیروهای مسلح داشت شنیده بودم و می دانستم که او یک افسر شجاع و پرتحرک و متدین است که از طریق ارتش جمهوری اسلامی ایران در مناطق کردستان علیه ضدانقلاب و مزدوران استکبار جهانی در کنار برادران سپاهی و بسیجی می جنگد. به هرحال ماه چهارم جنگ بود که او را در دزفول در حالی که با لباس شخصی بود، دیدم و با ایشان آشنا شدم. آن زمان هم درست ایامی بود که شهید صیاد شیرازی به دلیل تفکرات بسیجی وار خود و حمایت قاطعانه اش از منویات حضرت امام (ره)، مغضوب بنی صدر و ضد انقلاب و لیبرال ها و از ارتش اخراج شده و متواضعانه آمده بود در کنار برادران سپاه تلاش می کرد و آموزش هایی چون نقشه خوانی را که در ارتش فرا گرفته بود در اختیار برادران سپاهی قرار می داد.

وی علاوه بر کلاس های آموزشی که در تهران منعقد ساخت، برای برخی از برادران سپاه هم در شهرهای جنگی، منجمله دزفول کلاس هایی را برگزار کرد. در یکی از این جلسات در اتفاقی که بنده هم بودم وارد شد و وقتی نقشه های عملیات را دید که چگونه خطوط پیشروی دشمن و خط دفاعی خود را پیاده کرده ام، احساس کرد که اطلاعاتم در این زمینه کافی است و نیازی به آموزش ندارم.

این ارتباط باز هم ادامه داشت؟

بله، بار دوم که باز خیلی طول نکشید در مهرماه سال ۱۳۶۰ بود که امام راحل (ره) ایشان را به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب کردند، آن زمان ما در اهواز بودیم که بدیدن مان آمدند، همان جایی که معروف به گلف بود و ما نام آن را به پایگاه منتظران شهادت تغییر داده بودیم، وقتی ایشان به آنجا آمدند با فرماندهان سپاه مانند سردار محسن رضائی، سردار صفوی، شهید باقری، دریابان شمخانی و سایر عزیزان سپاهی که در آرزوی و وحدت و یکپارچگی با ارتش بودند، دست دوستی، برادری، اتحاد و انسجام دادند و از همان جا بود که کار مشترک عملیات ارتش و سپاه شکل گرفت. ایشان به اوامر امام راحل (ره) توجه خاصی داشت و دائماً می گفت: «امام فرمودند همه باید یکی شویم، یک واحد شویم». و همین شیوه را تا آخر عمر با برادران سپاهی ادامه داد و همواره پرهیز می کرد از اینکه با ارتش یا سپاه به تنهایی کار کند. اعتقاد عجیبی به انسجام داشت، روی همین اصل با همدیگر می نشستیم و طرح های عملیاتی را علیه دشمن طرح ریزی می کردیم به گونه ای که مردم خوب ما متوجه تفکر انحرافی



**در دوره فرماندهی، به یاد ندارم کسی را
تنبیه کرده باشد. با حالتی که ایشان
داشت، همه اطاعت از وی را بر خود فرض
می‌دانستند، یعنی ایشان یک حالت اشراف
نسبت به دیگران داشت.**

تمام شده بود و می‌خواستند کار را تحویل بدهند، از ایشان سؤال کرده بود که: «شما می‌خواهید چه کار کنید؟» آقا جواب داده بودند: «اگر حضرت امام (ره) حتی به من بفرمایند که بروم به یکی از پاسگاه‌های عقیدتی سیاسی مرزی سیستان و بلوچستان، بسیار خوشحال خواهم شد و اصلاً درنگ نخواهم کرد. وقتی که ولی فقیه امروز یک چنین ایده‌ای دارند، من چه کاره هستم که در مورد چیزی بالاتر از مأموریتی که به من ابلاغ می‌شود فکر کنم؟» نظم ایشان هم بی‌نظیر بود و امکان نداشت در جلساتی که می‌گذارد، حتی یک دقیقه تأخیر داشته باشد. **ایشان یک ارتشی بود و حتماً نظم ارتش این را حکم می‌کند.** بین ارتشی‌ها هم از نظر نظم، خاص بود. ممکن است یک نفر در ارتش نظم خاصی داشته باشد، ولی همه این جور نیستند. ایشان ضمن اینکه ابعاد روحانی بسیاری داشت، در کنارش این ابعاد را هم داشت. از هر بعدی که نگاه می‌کردید، این محاسن و مزایای این برادر عزیزمان را می‌دیدید. توانایی مدیریت و فرماندهی ایشان بی‌نظیر بود. در همه جا قدرت هماهنگی بسیار خوبی داشت. در هر جا اختلافی بین ارتش و سپاه بود، به نحو احسن این اختلافات را حل می‌کرد. تقریباً اکثر بچه‌های ارتش و سپاه، ایشان را قبول داشتند. در دوره فرماندهی، به یاد ندارم کسی را تنبیه کرده باشد. با حالتی که ایشان داشت، همه اطاعت از وی را بر خود فرض می‌دانستند، یعنی ایشان یک حالت اشراف نسبت به دیگران داشت. نکته دیگر، انتقادپذیری ایشان بود. در جلسات، بچه‌ها انتقاد می‌کردند. ایشان فرماندهشان بود، ولی اصلاً عصبانی نمی‌شد و سعی می‌کرد قانعشان کند. صحبت می‌کرد و دلیل می‌آورد. سعی می‌کرد تا جایی که امکان دارد بچه‌ها را توجیه و قانع کند و از انتقاداتی که به او می‌شد، ناراحت نمی‌شد.

خاطره‌ای از اینکه کسانی از دلایل ایشان قانع نشده باشند و ایشان باز هم کاری را انجام داده باشد، به یاد دارید؟ بله، عملیات فتح‌المبین در نهایت به عرض امام رسید و امام دستور انجامش را دادند، ولی شرایط طوری بود که خیلی از فرماندهان ارتش قانع نمی‌شدند. از نظر محاسباتی هم درست حساب می‌کردند و می‌گفتند دشمن به ما برتری دارد و به احتمال زیاد، شکست می‌خوریم، ولی شهید صیاد اعتقاد داشت که حتماً پیروز می‌شویم و خارج از محاسبات شما، مسائل دیگری هم هستند، عملیات با موفقیت انجام شد. البته خیلی طول کشید. در نهایت آقای محسن رضایی سوار هواپیما شد و به جای کمک خلبان نشست و در عرض یک ساعت رفت خدمت حضرت امام و دستور گرفت و برگشت. انتقال ایشان به بدنه ارتش خیلی مؤثر بود. دستور داد که این کار انجام شود. در مدارس نظامی دنیا و در جنگ‌ها، توان رزمی طرفین را محاسبه می‌کنند که مثلاً این طرف چند تاسرباز دارد، چند تانک، چند تا هواپیما، چند تا گلوله دارد و همه اینها را از نظر کیفی و کمی، با هم مقایسه می‌کنند و اگر موازنه برقرار بود، می‌توانند عملیات را انجام بدهند. مثلاً حداقل باید چیزی حدود ۲ الی ۳ برابر توان رزمی دشمن، توان داشته باشیم تا بتوانیم به او حمله کنیم. در کنار این مسئله، نکات دیگری هم هست، از جمله عوامل غیرفیزیکی و غیر ملموس. علاوه بر اینها شجاعت فرماندهان و سربازان و یک سازماندهی خوب است که

جانکنه‌ای می‌بیند، با دقت یادداشت می‌کند. اصلاً آدمی نبود که بی تفاوت باشد. مثالی در مورد عملیات مرصاد می‌زنم. ایشان بازرس ستاد کل بود، ولی به محض اینکه مطلع شد که منافقین با پشتوانه صدام، به کشور حمله و از مرز عبور کرده‌اند، چون به تمام منطقه آشنا بود، سریع خودش را رساند به هوانیروز کرمانشاه و اجازه گرفت که سوار هلی‌کوپتر شود و برود منطقه را ببیند. با توجه به اینکه منطقه خیلی شلوغ بود و عراقی‌ها هلی‌کوپتر را می‌زدند، همراه با دو خلبان داوطلب، سوار هلی‌کوپتر شد و رفت منطقه را شناسایی و اوضاع را بررسی کرد. بعد آمد و گفت: «من دو تاهلی‌کوپتر کبری می‌خواهم که هر جایی را که گفتم، بزنند.» می‌دانستند که کل منطقه را می‌شناسد. بعد هم که رفت و دمار از روزگار منافقین برآورد. کاملاً تشخیص می‌داد که کدام نیروی خودی و کدام نیروی دشمن است، در حالی که برای دیگران، تشخیص این موضوع، سخت بود. حتی بعضی از خلبان‌ها تعریف می‌کرد که می‌گفت: «اینجا را بزن.» می‌گفتم: «نیروی خودی است.» می‌گفت: «نه. من هر جا را که گفتم بزنید. اینها خودی نیستند.» از نفربرهایشان، از لباس پوشیدنشان و از خودروهایشان، آنها را می‌شناخت. رفت و در صحنه جنگید و شاید از همه فرماندهانی که آنجا بودند، مؤثرتر بود. بعد هم برگشت. هیچ وقت از صحنه دور نبود. فردی بود پرکار و شاداب.

با این اوصافی که کردید، چطور شد که شهید صیاد کار دفتری انجام می‌داد و پشت میز می‌نشست؟

سؤال خوبی است. ایشان بازرسی را قبول کرد، چون بازرسی پشت میز نشینی نبود. دائماً تیم‌های مختلفی داشت که می‌رفتند به مناطق گوناگون. خودش کار میدانی ایجاد می‌کرد، یعنی ابتکار عمل داشت. دیگر اینکه ایشان تابع ولایت بود. گفتند فرمانده شو، آمد، گفتند نشو، رفت کنار. گفتند بیاستاد، آمد. گفتند بازرس باش، آمد، جانشین شو، شد. اصلاً این طور نبود که برای خودش تعیین تکلیف کند. اراده او تابع اراده ولی فقیه بود و هر چه فرمانده‌اش می‌گفت، همان را انجام می‌داد. هر جایی هم که به او مسئولیتی می‌دادند، کار میدانی ایجاد می‌کرد. خلاقیت و ابتکار عمل داشت. برای من تعریف می‌کرد که وقتی حضرت آقا رییس‌جمهور بودند و دوران مسئولیتشان



به سنگر می‌جنگیدند. من با آن آمبولانس توانستم روی پای خودم بایستم و خودم را از بستر بیماری بیرون بکشم. البته مانکات دیگری را هم از ایشان دیده بودیم که واقعا می‌شود مثال زد. ما خواب ایشان را یا توی ماشین می‌دیدیم یا توی هواپیما. فقط وقتی به شدت خسته می‌شد، می‌خوابید. شاید باورتان نشود که یک انسان، ده شبانه روز نخوابد و خوابش یک پلک بر هم نرزد. یک لحظه می‌رفت در سنگر و می‌گفت: «ما ۱۲ دقیقه بعد بیدار کنید.»، یعنی برای خودش ۱۲ دقیقه وقت گذاشته بود که بخوابد. این طوری کار می‌کرد. وقتی مأموریت می‌رفتیم، فرض کنید ما می‌رفتیم و به منطقه‌ای می‌رسیدیم و ساعت ۱۰ شب بود. ایشان می‌گفت شما بروید استراحتی بکنید که ساعت ۱۲ شب جلسه داریم. می‌رفتیم و ساعت ۱۲ شب جلسه تشکیل می‌شد. بعد ایشان به ما وقت استراحت می‌داد و مثلاً ساعت ۲ باز جلسه داشتیم. بعد می‌گفت بروید از آن یگانی که دستور را به آنها ابلاغ کرده‌اید، بازدید کنید و ببینید دستور را درست اجرا کرده یا نه. بعد از نماز صبح، دوباره کارها شروع می‌شدند، یعنی طوری بود که ما می‌بریدیم و نمی‌توانستیم ادامه بدهیم، اما ایشان قدرت عجیبی از خود نشان می‌داد.

در مورد مسئولیت‌پذیری ایشان باید بگویم که تازه سرگرد شده بود. بعضی‌ها فرار می‌کردند یا خودش را به مریضی می‌زدند و زیر بار مسئولیت نمی‌رفتند، ولی ایشان همیشه داوطلب مسئولیت بود. اولین باری که ایشان را انتخاب کردند که فرمانده عملیاتی کردستان شود، بعد از این بود که ایشان آمد و نسبت به اوضاع آنجا اعتراض کرد. ایشان از اصفهان با سردار صفوی رفته بود کردستان و دیده بود که اوضاع خراب است. ایشان در آن زمان افسر توپچی بود و در توپخانه اصفهان خدمت می‌کرد. وقتی تعدادی از بچه‌های پاسدار به شهادت رسیدند، این دو بزرگوار رفتند ببینند چرا این اتفاق افتاده است؟ وقتی رفتند دیدند اوضاع خیلی نابه سامان است. ایشان آمد و به فرماندهی وقت، بنی صدر، طرحی داد و گفت: «من حاضرم خودم این کار را انجام بدهم.» اینها باور نمی‌کردند که بتواند طرحش را انجام بدهد. بعد که وارد و مسلط شد، همان‌ها حسادت کردند. نقاط ضعفشان را می‌گفت و نمی‌ترسید. وقتی مقابل بنی صدر می‌ایستاد و توی رویش نقاط ضعفش را می‌گفت، به او برمی‌خورد که یک سرگرد جوان، این حرف‌ها را به او می‌زند، به همین دلیل عزلش کرد و درجه موقتی را که به او داده بود، پس گرفت و کس دیگری را به جایش منصوب کرد، با این همه ایشان باز هم بیکار نبود.

در این موقع چه کار می‌کردند؟

وقتی یک جوان شاداب و پرکار و مسئولیت‌پذیر، دارد کار می‌کند و ناگهان او را کنار می‌گذارند، معلوم است که چه احساسی به او دست می‌دهد. ایشان در آن برهه دنبال یک کاری می‌گردد که سخت باشد و می‌رود با برادران سپاه شروع به کار می‌کند، گزارش می‌گیرد، پیشنهاد می‌دهد، به همه جا سر می‌زند و هر





شجاعت بی نظیر و قدرت تصمیم‌گیری در لحظات بحرانی، از جمله ویژگی‌های بارز شهید صیاد است که در سراسر زندگی پر فراز و نشیب وی جلوه می‌کند. این توانایی‌ها در کنار ظرفیت‌های فراوان دیگر موجب گردید که با وجود جوانی بتواند در مقام فرمانده نیروی زمینی، مدیریت شاخصی را به نمایش بگذارد و به موفقیت‌های بس ارزنده‌ای دست یابد. این شیوه‌ها در گفت و گوی حاضر مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۵

■ «شهید صیاد شیرازی در قامت یک فرمانده» در گفت و شنود
شاهد یاران با امیر سرتیپ ستاد عبدالعلی پور شاسب

هم زندگی اش تأثیرگذار بود هم شهادتش . . .

ترسیدند، یکی می‌گفت دشمن را قوی‌تر پنداشتند. همین که ما آنجا ایستادیم و نماز اول وقت را خواندیم، اولاً وظیفه شرعی مان را انجام دادیم، ثانیاً بچه‌های پاسگاه قوت قلب گرفتند و ثالثاً توی دل دشمن ما رعب افتاد که اینها که آمده‌اند اینجا، ما را اصلاً به حساب نمی‌آورند». این چند نکته‌ای که ایشان گفت، برای ما درس بود. شهید صیاد در کنار عبادت، به ورزش و آمادگی جسمانی هم می‌پرداخت. نماز شب می‌خواند و نماز صبح را حتماً به جماعت می‌خواند. بعد بلافاصله ورزش را شروع می‌کرد، به همین خاطر قدرت جسمانی بسیار خوبی داشت. در کردستان در آن مرحله‌ای که باید قدم به قدم جلو می‌رفتیم و می‌جنگیدیم، ایشان نه تنها چیزی از بقیه کم نمی‌آورد که همیشه از همه جلوتر بود.

نکته دیگر شهامت و شهادت طلبی ایشان بود. ما در هیچ صحنه‌ای ندیدیم که کوچک‌ترین ترسی به دل راه بدهد. در سخت‌ترین عملیات‌ها و در خطرناک‌ترین جاها حضور داشت. امکان نداشت که ایشان از خط اول منطقه‌ای بازدید نداشته باشد و در آنجا حضور پیدا نکند.

یک روز من به خودم جرئت دادم و سئوالی خصوصی از ایشان کردم. اگر خاطراتی باشد تا لحظه شهادت، اصلاً موهای ایشان سفید نشده بود. حدود ۵۲ سال داشت، ولی یک دانه موی سفید نداشت. نگاهش که می‌کردی، مثل یک جوان ۳۵ ساله بود. همه می‌پرسیدند این رمزش چیست؟ در ستاد کل جلسه داشتیم. وقتی جلسه تمام شد، گفتم: «من از شما یک سؤال خصوصی دارم. رمز اینکه موهای شما سفید نشده چیست؟» لبخند زد و گفت: «رمز ندارد. خودم فکر می‌کنم عشق من به خدمت باعث شده که پیر نشوم.» و بعد خاطره جالبی را از زمانی که در کردستان بود، برایم نقل کرد و گفت: «در کردستان بودم و شدیداً مجروح و زخمی شده بودم، طوری که مرا روی برانکارد گذاشتند و داخل بیمارستان بردند. چند روزی طول کشید تا گلوله‌ها را از بدنم خارج کردند. همان موقع گفتند که آقای رفیق دوست آمبولانسی را برای جانبازان وارد کرده که می‌توانند در آن زندگی کنند، صندلی دارد، میز دارد، می‌توانند در آن بالا بروند و پایین بیایند. با آن حالی که داشتم گفتم من باید بروم و بینم چه جور چیزی است. مرا بردند و در آمبولانس گذاشتند. گفتم مرا با همین آمبولانس ببرید و رفتم نزد رزمندگان که سنگر

بود. اشرار حدود ۴۰ نفر از بچه‌های نیروی انتظامی را به شهادت رسانده بودند. تقریباً غروب و نزدیک نماز مغرب و عشاء بود. بازرسی‌هایمان را کردیم و داشتیم با چند ماشین برمی‌گشتیم که به شهر بیائیم. در وسط راه به پاسگاهی رسیدیم که از آنجا تا شهر حدود یک ساعت راه بود. همه پیشنهاد کردند با توجه به ناامنی منطقه، سریع خودمان را به شهر برسانیم تا به تاریکی هوا بر نخوریم. هوا که تاریک می‌شد، امنیت لازم را نداشتیم. ایشان گفتند وقت نماز است. باید در همین پاسگاه، نماز مغرب و عشاء را بخوانیم و بعد برویم. همان جا ایستادیم و نماز مغرب و عشاء را خواندیم. بچه‌های پاسگاه هم با ما خواندند و رفتیم.

توانایی مدیریت و فرماندهی ایشان بی‌نظیر بود. در همه جا قدرت هماهنگی بسیار خوبی داشت. در هر جا اختلافی بین ارتش و سپاه بود، به نحو احسن این اختلافات را حل می‌کرد. تقریباً اکثر بچه‌های ارتش و سپاه، ایشان را قبول داشتند.

در راه خیلی مضطرب بودیم و گفتیم اگر کمین بخوریم، بیشتر بچه‌های ما شهید می‌شوند. وقتی رسیدیم و کمی اوضاع آرام شد، من از ایشان سؤال کردم: «جناب صیاد! چرا شما قبول نکردید؟ بالاخره منطقه خطرناکی بود که ما از آنجا عبور کردیم. شاید به ما کمین می‌زدند. چرا قبول نکردید که سریع بیائیم؟» ایشان گفت: «من برای همیشه نماز اول وقت را قصد کرده‌ام، حالا هر جا که باشد. اگر ما آنجا نمی‌ایستادیم و می‌آمدیم و با سرعت حرکت می‌کردیم، بچه‌های پاسگاه چه می‌گفتند؟ نمی‌گفتند اینها آمدند اینجا و ترسیدند؟ یکی می‌گفت اینها

از دیدگاه شما بارزترین ویژگی‌های شخصیتی شهید صیاد کدامند؟

شهید صیاد همواره قبل از هر جلسه‌ای، حتی اگر جلسه دو نفره بود، حتماً این دعا را می‌خواند: «اللهم کن لولیک . . .». سابقه نداشت جلسه‌ای باشد و این دعا را نخواند. شخصیت مردان بزرگی چون شهید صیاد، چند بعدی است، یعنی ما نمی‌توانیم فقط از یک جنبه به آنها نگاه کنیم. باید از زوایای مختلف نگاه کرد و من به ترتیب هر یک از ابعاد را عرض و برای هر کدام هم مثال‌هایی را مطرح می‌کنم. یکی از ابعاد شخصیتی ایشان، اعتقاد عمیق و محکم به ولایت فقیه بود. ایشان تلاش می‌کرد که هر چه ولی فقیه می‌گویند، انجام دهد، نه کمتر و نه بیشتر و هر چه هم زودتر. همیشه وقتی محضر آقا می‌رسید، در آنجا یادداشت برمی‌داشت. ما خیلی با هم صحبت می‌کردیم. یک روز به ایشان گفتم: «چرا یادداشت برمی‌دارید؟ بعداً دفتر ایشان متن کاملش را برای شما می‌فرستد. اگر یادداشت کنید، ممکن است چیزی را از قلم ببندازید.» پاسخ داد: «درست است که به من ابلاغ می‌شود، ولی ممکن است یک هفته بعد باشد. من وظیفه دارم به محض اینکه ولی فقیه مطلبی را می‌فرمایند، یادداشت و در اولین فرصت اجرا کنم.» این نشانه تقید ایشان نسبت به دستورات ولی فقیه است. ایشان وقت مرده نداشت، وقت تلف شده نداشت. همیشه یکی از این قرآن‌های کوچکی را که زیپ دارند، برای تلاوت به همراه داشت. مسافرت هم که می‌رفت، قرآن تلاوت می‌کرد. امکان نداشت که بیکار بنشینند. همیشه چهره ایشان که در هواپیما قرآن می‌خواند، جلوی چشم من است. ارادت خاصی به اهل بیت (ع) داشت. ماهیانه جلسات روضه در خانه‌شان می‌گذاشت. این جلسات هنوز هم بعد از سال‌ها که ایشان به شهادت رسیده، برقرارند.

ظاهراً شما هم مقیدید که در این جلسات شرکت کنید؟

بله، تقریباً سعی می‌کنم کمتر این جلسات را از دست بدهم. همیشه در این جلسات حضور این شهید بزرگوار را احساس می‌کنم. به نماز اول وقت، بسیار مقید بود. به خاطر ندارم در جلسه‌ای یا در حال بازدید و در جایی باشیم و ایشان نماز اول وقتش را لحظه‌ای به تأخیر بیندازد. خاطرم هست زمانی می‌خواستیم برای بازدید منطقه جنگی برویم که تقریباً ناامن



زدم و از ایشان عذرخواهی کردم، چون ایشان بزرگ تر و پیشکسوت ما بود، گفت: «نه، عذرخواهی لازم نیست. شما کار درستی کردید. اتفاقاً شما از سازمان و از بیت المال دفاع کردید. در دفاع از بیت المال، شما می توانید در مقابل هر کسی بایستید. کار خوبی کردید.» احساس کردم چقدر مرا راحت کرد، چنین روحیه ای داشت. کسانی که به آن جلسه آمده بودند، از شهید صیاد انتظار دیگری داشتند.

۱۸ فروردین بود که زنگ زدند که چنین اتفاقی افتاده. سریع خودم را رساندم به بیمارستان ۵۰۵ ارتش دارآباد. رفتم آنجا در حالی که واقعاً حال خوبی نداشتم. در جنگ خیلی ها را از دست دادیم، ولی از دست دادن ایشان خیلی سخت بود. ارتش وزنه ای را از دست داد. ضایعه سنگینی بود. مانس و الفت زیادی با هم داشتیم، طوری که وقتی خبرنگار آمد از من گزارش بگیرد، هیچی نگفتم و خبرنگار ناراحت شد که شما با ما همکاری نمی کنید. گفتم: «نمی توانم حرف بزنم.» رفتم و جنازه ایشان را دیدم. چند گلوله توی مغزش خورده بود.

آیا شیوه های ایشان هنوز برای شما کاربرد دارند؟ همیشه وقتی مشکلی پیش می آید از خودم می پرسم که اگر الان صیاد بود، چه کار می کرد؟ او را به یاد می آورم و شیوه هایش را مرور می کنم. خاطره ایشان همیشه با ماست. شما در حال حاضر در مقامی هستید که سال ها پیش شهید صیاد در آنجا بوده است. آیا هنوز تأثیر مدیریت ایشان را می بینید؟

خاصیت مردان بزرگ این است که هم در زندگی شان تأثیر می گذارند و هم مرگ و شهادتشان تأثیرگذار است. حضرت امام هم این طور بودند. شهید صیاد به این معاونت یک حالت معنویت داد. اینجا هر روز صبح جلسه قرآن است. بچه ها می آیند، دور هم جمع می شوند و قرآن می خوانند. بعد هم چند روایت از معصومین (ع) را می خوانند و بعد سر کارشان می روند. هر جا بازرسی می رویم، حتماً یک ربع، بیست دقیقه مانده به نماز جماعت، بازرسی ها را تعطیل و در نماز جماعت شرکت می کنیم. حتی اگر چهار نفر هم باشیم، نماز را به جماعت می خوانیم. در مجموع آن معنویتی که ایشان پایه گذاری کرده، الحمدالله هنوز هم در اینجا برقرار است. ■

هر دو. قدم به قدم می رفتیم و تعریف می کردیم و تصویربرداری و ضبط می شد. بعضی ها کتاب می شد، بعضی نه. حضرت آقا می گفتند که باید حتماً تصویری باشد. بعد از شهادت صیاد شیرازی، امیر آراسته مسئولیت ایشان را برعهده گرفت و الان این کار دارد انجام می شود.

راهیان نور چگونه راه اندازی شد؟

برای آن، جلسه ای تشکیل نشد، بلکه ابلاغ شد که راهیان نور راه اندازی شود. برنامه ریزی بود که سالی یک دفعه، خانواده ها را می بردند. خود ارتشی ها هم می رفتند. افرادی هم بودند که موضوع را تشریح می کردند. معارف جنگ احتیاج به کار سنگین داشت. مسئول آن باید اهل کتاب و قلم و نوشتن می بود. این کار دوربین می خواست که من نداشتم. شهید صیاد گفت: «فلانی! من یک دوربین می خواهم. هر طور می شود این را برای من جور کن.» من به صورت غیر رسمی اعتباری جور کردم. یک پولی از امیر صالحی، فرمانده دانشکده افسری گرفتم و گفتم که ایشان خودش دوربین را ببرد و بدهد به شهید صیاد. مستقیم نمی توانستم این کار را انجام بدهم. واقعا بعضی جاها مظلومانه کار می کرد.

خبر شهادت ایشان را چگونه شنیدید؟

آخرین باری که ایشان را دیدم، اگر اشتباه نکنم به خاطر مسئله ای بود که زیاد جالب و مورد پسند ما نبود. من با کسی معامله ای کرده بودم و طرف، مقداری پول گرفته بود و پس نمی داد. آدم بدی نبود، گرفتار بود. با یکی از مسئولین نسبت نزدیکی داشت. آن روز شهید صیاد گفت: «فلانی! بیا دفترم، کارت دارم.» رفتم و دیدم یک آقای بزرگواری آنجا نشسته و یکی دیگر هم بود که استاندار جایی بود. آن آقای اولی گفت: «آن مؤسسه ای که با شما قرارداد بسته، مؤسسه خیریه است. شما برادرزاده مرا آزاد کنید، ما سعی می کنیم پول شما را جور کنیم.» گفتم: «چون پول خودم نیست، تا زمانی که پول را ندهید، نمی توانم رضایت بدهم.» و آمدم بیرون و به شهید صیاد زنگ

۱۸ فروردین بود که زنگ زدند که چنین اتفاقی افتاده. سریع خودم را رساندم به بیمارستان ۵۰۵ ارتش دارآباد. رفتم آنجا در حالی که واقعاً حال خوبی نداشتم. در جنگ خیلی ها را از دست دادیم، ولی از دست دادن ایشان خیلی سخت بود. ارتش وزنه ای را از دست داد. ضایعه سنگینی بود.



مختلفی شرکت کرد. خیلی ها پذیرفتند و معدودی هم نپذیرفتند و رفتند. بعد از آن، همه شهید صیاد را به عنوان فرمانده قبول کردند. در ابتدا کار سخت بود. ایشان در وهله اول سعی کرد با اینها همکاری کند، یعنی سعی نکرد بیاید اینها را کنار بگذارد. بعد درحالی که از اینها استفاده می کرد، سعی کرد مهره هایی را برای جایگزینی اینها شناسائی کند، یعنی آینده را می دید. آمد و تعدادی را انتخاب کرد و دوباره دانشکده ستاد را که تعطیل شده بود، راه اندازی کرد. بازگشایی هم توسط آقا انجام گرفت. حدود ۲۰ نفر فارغ التحصیل شدند که یکی امیر حسام هاشمی بود که این دوره را دید. من خودم هم افتخار حضور داشتم. چند نفر از برادران سپاهی هم بودند، از جمله آقای دانایی فرد که الان در مجمع تشخیص مصلحت نظام کار می کند. تعدادی آن دوره را گذراندند. بعد اینها را گزینش و فرماندهان جدید را انتخاب و به تدریج قدیمی ها را از صحنه خارج کرد.

از این به بعد همکاری شما با شهید صیاد شیرازی چگونه ادامه پیدا کرد؟

ایشان مرا به عنوان فرمانده دانشکده زرهی انتخاب کرد. من آن موقع سرهنگ بودم. به من درجه سرهنگ دومی داد و گفت برو مرکز آموزشی. الحمدلله تا آخر رابطه ما خوب بود. نوشته هایش را دارم که برایم دستوراتی را دیکته می کرد. دو نکته ای که همیشه شهید صیاد در نظر داشت، یکی برادری با سپاه بود و یکی تبعیت محض از رهبری. در مورد فرماندهی، مرا فرستاد شیراز. رفتم و فرمانده آموزش مرکز شدم و دانشجویها را برای جنگ و جبهه آموزش دادم. ایشان مدتی کارهای پرورشی می کرد و سپس مشاوره رهبری را انجام می داد. در کنار اینها، جلساتی هم برای تحصیل مادر حوزه چیذر گذاشت. ده پانزده نفری بودیم. چند نفر از برادران سپاهی هم بودند، از جمله آقای امامی که الان جانشین حفاظت اطلاعات وزارت دفاع است. من هم آمدم تهران و استاد دانشکده فرماندهی سپاه بودم. بعد ایشان شد معاون بازرسی که دو سال طول کشید. در این مدت با هم بودیم و ایشان یک کلمه گلایه نکرد که کسی به من بد کرد یا من زحمت کشیدم. هر وقت کسی می خواست غیبت کند، با او محکم برخورد می کرد. به هیچ وجه به این مسائل نمی پرداخت. بعد آمد در معاونت بازرسی و این وقتی بود که من فرمانده نیروی زمینی ارتش شدم. یک نامه جالب فرستاد برای من و تبریک گفت و در آن دو نکته مهم را گوشزد کرد. دستخط بسیار زیبایی داشت.

در زمان شهادت ایشان، فرمانده نیرو بودید یا در جای دیگری کار می کردید؟

من در نیرو بودم و بعضی مواقع به ایشان سر می زدم. همان موقع ایشان آمد و هیئت معارف جنگ را تشکیل داد و به ما گفت: «هشت سال جنگ گذشت. ممکن است ماها دیگر نباشیم و ناگفته های جنگ بماند. خیلی از مسائل هستند که

باید بگوئیم. بیا بیا سازمانی را تشکیل بدهیم و تمام خاطرات را بنویسیم». بعد آمد و به من گفت: «بیا سازماندهی کن و ستاد تشکیل بده. رئیس ستاد هم خودت باش.» نه اعتباری بود نه حکمی. ریاحی بود و حسام هاشمی و از بچه های سپاه هم بودند. ما آمدم تعدادی را جمع کردیم و ستاد را تشکیل دادیم و محلی هم از نیروی زمینی را لويزان گرفتیم. دوتا اتاق بود. می نشستیم و برنامه ریزی می کردیم. اولین کارمان را از کردستان شروع کردیم. عملیات را یک بار مرور می کردیم و می رفتیم توی منطقه و خود شهید صیاد می گفت که مثلاً من اینجا رفتم. شروع کردیم و هر کسی که خاطره ای داشت، می آمد و تعریف می کرد.

یا مکتوب؟



شکل بود که نظام ما مشکل دارد. خیلی هوشمندانه صحبت می کردند. اگر به این شکلی که شما می گوید، صحبت می کردند، در مدت کوتاهی دستگیر می شدند. یادم می آید در سال ۴۲ محصل بودم و آقای هاشمی آمده بودند کرمانشاه و منزل پدرخانم من میهمان بودند. بعد آمدند مسجد آیت الله بروجردی کرمانشاه و سخنرانی کردند. آن روزها ما دبیرستان می رفتیم و رفتیم پای منبر ایشان که ممنوع بود. جمعیت از همه جا جمع شده بود. ایشان سخنرانی کردند و بعد گفتند: «آقا را بردند.» ساواک خیلی مراقب بود. به محض اینکه سخنرانی تمام شد، ایشان را دستگیر کردند و بردند. سخنرانی خیلی آتشینی بود. اگر این طور سخنرانی می کردند، حتی اگر ارتشی هم نبودند، اینها را می بردند. مسئله دیگر اینکه معمولاً ایشان را تحت نظر داشتند و می خواستند بدانند جزو چه سازمانی است. این طور نبود که تا کسی سخنرانی کند، او را ببرند. دنبال دانه درشت ها بودند. بعد از انقلاب چند تا سند ساواک را دیدم که در باره ایشان نظر داده بودند که چه کارهایی می کند. نکته دیگر این بود که آن موقع ها به ظاهر با مذهبی ها برخورد بدی نداشتند. ساواکی ها و حتی بعضی از جاها مثل گارد، مذهبی ها را استخدام می کردند و قسم می دادند که از رژیم پشتیبانی کنید. می دانستند که اینها کسی را نمی فروشند. کسانی را که اهل لهو و لعب بودند، می شد خیلی راحت خرید، ولی تا حدودی به افراد مذهبی اعتماد داشتند، اما اگر می دانستند که فعالیت سیاسی می کنند، آن وقت با آنها برخورد شدیدی می کردند.

هنگامی که شهید صیاد فرمانده نیرو شدند، برخورد دیگران با ایشان چگونه بود؟

وقتی شهید صیاد به عنوان فرمانده نیروی زمینی انتخاب شد، آمد فرمانده ها را خواست. تقریباً همه فرمانده ها ارشدتر از او بودند و سابقه بالاتری داشتند. شهید نیایکی و لطفی هر کدام ۱۰ سال سابقه بیشتر داشتند. یا فرمانده لشکر ۷۷ خراسان، سرهنگ جوادیان که خودش را فاتح عملیات می دانست و بعد از عملیات آمد و حتی با عراقی ها صحبت کرد، چون دوره دانشگاه را در مصر دیده بود. افراد با سواد بودند. شهید صیاد آنان را جمع کرد و گفت: «من فرمانده نیرو هستم. هر کس مشکلی دارد بگوید.» اولین نفر جوادیان بود که گفت: «من شما را قبول ندارم.»

برخورد شهید صیاد در این مقطع با مخالفان چطور بود؟
برخورد خوبی بود. گفت: «شما می توانید استعفای خودتان را بنویسید و بروید.» بعد رو کرد به بقیه گفت: «هر کس دیگری هم نمی تواند با من همکاری کند، می تواند استعفايش را بنویسد و برود.» شهید نیایکی گفت: «هر کسی را که امام تعیین کنند، ما می پذیریم.» سرهنگ لطفی هم بود که فرمانده لشکر ۱۶ بود و در جنگ رشادت های زیادی نشان داد و در عملیات های

ساواک برایش پیش می آید که من از آنها چیزی شنیده بودم. شهید صیاد و آقای رحیمی و امیرسلیمی یک تیم بودند که با هم ارتباط داشتند. اینها می رفتند شهرستان ها، لباس شخصی می پوشیدند و سخنرانی مذهبی می کردند. کسانی بودند که روحانی نبودند و مثلاً بازاری بودند، از جمله پدر خانم خود من که با آنها ارتباط داشت. ایشان تعریف می کرد که اینها جلسات محفلی داشتند و جوانان را ارشاد می کردند.

یک فرد ارتشی در ارتش شاهنشاهی علیه شاه و نظام طاغوت سخنرانی می کرد و هیچ مسئله ای پیش نمی آمد؟

آن روزها جلسات مذهبی را در خانه ها می گرفتند و خیلی رسمی و آنها را که اهلش بودند، می آمدند. ساواک به احتمال زیاد از این جلسات خبر داشت، ولی در آن جلسات به صورت علنی علیه شاه صحبت نمی کردند، بلکه محتوای صحبت ها به این

ایشان هیئت معارف جنگ را تشکیل داد و به ما گفت: «هشت سال جنگ گذشت. ممکن است ماها دیگر نباشیم و ناگفته های جنگ بماند. خیلی از مسائل هستند که باید بگوئیم. بیائید سازمانی را تشکیل بدهیم و تمام خاطرات را بنویسیم.»



می تواند عدم تعادل در جنگ را به هم بزند. ما در طول تاریخ هم داشته ایم که نیروهای کم بر نیروی خیلی بزرگی غالب آمده اند.

ایشان می گفت: «آن سرباز بعثی که آنجا توی سنگر نشسته، مزدور است و او را به زور فرستاده اند. ما داوطلبانه می آئیم و از کشور و دینمان دفاع می کنیم.» نکات ظریفی را بیرون می کشید و مطرح می کرد. ببینید که رزمندگان را حرکت می داد، یعنی قدرت فرماندهی داشت. می گفت: «شما وقتی به دشمن حمله می کنید که دشمن خواب است و از جایی به دشمن ضربه می زنید که انتظارش را ندارد.» اینها را یکی یکی کنار هم می گذاشت و همه را قانع می کرد که وقتی پشت سر دشمن برسید، اصلاً دیگر این جور نمی جنگد. این نکات ظریف را بیرون می کشید و باعث می شد بچه ها روحیه پیدا کنند. **هنگامی که با شهید صیاد آشنا شدید، بین توصیفی که از ایشان شنیده بودید و آنچه دیدید فاصله ای بود یا نه؟**
من از شهید صیاد از قبل از انقلاب شناخت داشتم. می دانستم افسر توپخانه است و ریشه مذهبی دارد. کسی است که لباس شخصی می پوشد و می رود در گوشه و کنار سخنرانی مذهبی می کند. در این حد از ایشان شناخت داشتم و هنوز ایشان را ندیده بودم. انقلاب که شد، اوضاع به هم ریخت، یعنی در ارتش هر کسی می آمد و ندایی می داد. در ماه های آخر ۵۷ یا اوایل ۵۸، نظامی حکمفرما نبود. بچه های مذهبی یک هیئت هایی برای خودشان تشکیل داده بودند. این هیئت ها حداقل کارشان این بود که از پادگان ها محافظت کنند، چون سربازها اکثراً رفته و ترخیص شده بودند. این خیانتی بود که مدنی کرد و به سربازها گفت که خدمتشان یک سال است و همه رفتند. کسانی هم که استعفا می دادند، استعفایشان قبول می شد. هر کس دلش می خواست می رفت در شهر خودش خدمت می کرد، چون یک حالت ناامنی در خارج از شهرها حکمفرما بود. یادم هست که مثلاً وقتی می خواستیم از کرمانشاه تا اهواز بروم، اشرار سر راه مردم را می گرفتند، وسایل آنها را می بردند و حتی آنها را می کشتند. پاسگاه های ژاندارمری و شهرپایانی هم توانایی مقابله با اینها را نداشتند. ما اکپ ها را درست کرده بودیم که امنیت را برقرار کنیم. از سرباز خانه مراقبت می کردیم. چون نگران بودیم که اسلحه ها به دست دشمن بیفتند. داخل پادگان ها افراد نفوذی منافقین و فدائیان خلق و توده ای ها بودند و سعی می کردند اوضاع را هر چه متشنج تر و بی نظمی ایجاد کنند. ما بعضی ها را می شناختیم، ولی بعضی ها را نمی شناختیم. در همین دوران بود که شهید صیاد آمد کرمانشاه و در قرارگاه غرب یک جلسه گذاشت. پانزده بیست نفری دور هم جمع شدیم که خیلی از آن بچه ها شهید شدند. خدا رحمتشان کند. ایشان آمد و صحبت کرد که: «ما باید مواظب باشیم. در داخل ارتش افراد نفوذی هستند که می خواهند اوضاع را به هم بریزند. بحث انحلال ارتش گناه است و نباید در جایی مطرح شود. باید انسجام و انضباط ارتش را برقرار کنید.» در همان جا ستوان احمدی که بعدها شهید شد، پرسید که: «شما با چه سمتی آمده اید؟» ایشان گفت که ما را از تهران فرستاده اند، ولی امریه و مسئولیت رسمی نداشت. ما در جبهه هم که بودیم، همه کارها داوطلبانه بود. پادگان هم همین طوری اداره می شد. آن موقع اوضاع خاصی بود. ستوان که حرفش را زد، شهید صیاد با تحکم گفت: «همین که من می گویم.» یعنی در آن موقعیت خاص، اراده خودش را تحمیل کرد و بر جلسه حاکم شد. من خیلی خوشم آمد که چنین شخصیتی دارد و می دیدم که می تواند جایگاه خوبی را داشته باشد. بعد عملیات کردستان پیش آمد که در جای خود به آن هم می پردازم. **اوصاف قبل از انقلاب اوصاف شهید صیاد را شنیده بودید. این اوصاف چه بودند؟**

ایشان هم سواد نظامی خوبی داشت، هم شنیده بودیم که ایشان مذهبی است و نطق خوبی هم دارد و خوب صحبت می کند. بعدها شنیدیم که ساواک دنبالش بوده. مسائلی با



وقتی عملیات مرصاد اتفاق افتاد، جزو اولین فرماندهانی بود که در صحنه عملیات حضور پیدا کرد و نقشی محوری داشت. سایر فرماندهان هم آمدند و هر کدام بخشی از کار را به عهده گرفتند، ولی در اینجا هم باز این شهید بزرگوار یکی از محورهای عملیات مرصاد در مقابله با منافقان می شود.

کمک چند تن از دوستان هم‌رزم سپاهی و برادر بزرگوارم سردار جعفری، تشکیل داده بودیم، شرکت داشتند و در آنجا تلفیق یگان‌های ارتش و سپاه اتفاق افتاد. البته در عملیات تأمین الاثمه هم این اتفاق افتاده بود، اما در اینجا تسریع شد و شما شکل یگانی را به وضوح مشاهده می‌کنید. در اینجا تیپ ۱ لشکر ۱۶ زرهی قزوین هم مشارکت داشت و ما باید مأموریت تلفیقی را با هم انجام می‌دادیم. در عملیات طریق القدس، ۲ گردان از برادران عزیز ژاندارمری و دوسه گردان از نیروهای جنگ‌های نامنظم هم که به سپاه ملحق شده بودند و نیز لشکر ۳۱ عاشورا شرکت داشتند. جلسات و هماهنگی‌هایی داشتیم بین سپاه و ارتش. نحوه هماهنگی‌ها و درایت در ارتباط‌ها و پشتیبانی‌ها به شکل بسیار مناسبی تمهید شد و این شهید بزرگوار در تلفیق عملیات‌های مشترک، سهم و نقش کاملاً تعیین‌کننده و مؤثری داشت، چون تا آن زمان، ما از نظر ساختاری و ادغام و تلفیق، هیچ ارتباط یگانی با هم نداشتیم.

البته دیگر از آنجا به بعد تلفیق نفر به نفر، دسته به دسته، گروهان به گروهان و ... به صورت مشترک در چند عملیات مشترک صورت گرفت و نقش شهید صیاد شیرازی در ایجاد این

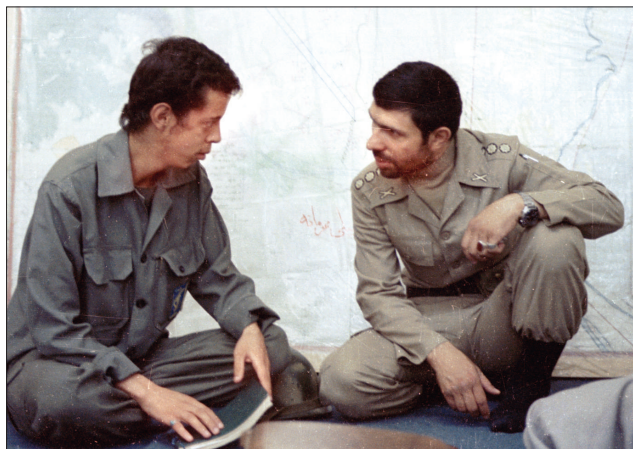
به خودروی ایشان نزدیک می‌شود و تحت پوشش درخواست عاجزانه‌ای که دارد، عملیات تروریستی خود را انجام می‌دهد. ظاهراً در آن لحظه، آقازاده این شهید بزرگوار (آقامهدی) مشغول بستن در بوده‌اند که شهادت پدرشان را در مقابل چشمانشان نظاره می‌کنند. ما هم به محض اطلاع در ساعت ۷/۵ صبح با جمعی از دوستان به منزل این شهید بزرگوار رسیدیم.

بین توصیفی که از ایشان شنیده بودید و خودشان چه فرقی وجود داشت؟

ما حقیقتاً نیاز به الگو داشتیم. الان هم نیاز به الگو داریم. آن روزها هر کسی فداکاری بیشتری در راه خدا می‌کرد و دانش و توانمندی و تاکتیک نظامی بهتری داشت، قاعداً مورد اقبال بیشتری قرار می‌گرفت. دانش نظامی ما بسیار ابتدائی بود. کسی که افسری است که سال‌ها خدمت نظامی کرده و مخیر است به شرکت در یک صحنه خطر و ماندن در حریم امن شهر و با این همه دواطلب خطر می‌شود، طبیعتاً توجه انسان به چنین فردی جلب می‌شود. توصیفی که شهید بزرگوار جنگرودی کرده بود، کاملاً صحیح بود و ما شیفته ایشان شدیم و به خود گفتیم: «عجب! پس در بین برادران ارتشی هم کسانی هستند که از ما سبقت گرفته‌اند.» و از آنجا مهر ایشان به دل ما وارد شد. به هر حال آن روز که من در جماران ایشان را زیارت کردم، آن شنیده‌ها با آن قامت رعنا و منظم ایشان که استوار و سینه سپر کرده و بند حمائل بسته، ایستاده بود و کاملاً هیئت یک سرباز در جنگ را داشت، کاملاً منطبق بود و تصویر ایشان در آن روز بسیار خوب در ذهن من جای گرفت، لذا از آنجا به بعد دلم می‌خواست آشنایی من با این شهید بزرگوار عمق پیدا کند. آن روز شرایط خاص خودش را داشت و ما هنوز وارد جنگ نشده بودیم و هنوز حوادث بزرگ‌تر را پیش رو داشتیم و نمی‌دانستیم که آزمایش‌های بزرگ‌تری در آینده در انتظارمان است؛ ولی با تحمیل جنگ به امت ما، مرد از نامرد تمیز داده شد. کسانی به جبهه جنگ آمدند و مردانه و شجاعانه و فقط برای رضای خدا جنگیدند، خصوصاً از مقطعی که

مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی به عهده این شهید بزرگوار قرار گرفت. بعد از قضایای کردستان، فراز جدیدی در جنگ اتفاق افتاد چون ایشان در مقطع قبل از انتخابش به فرماندهی نیروی زمینی ایران، مقطعی را در کردستان بود و مورد غضب بنی صدر هم قرار گرفت. آن روزها بنی صدر فرماندهی کل نیروهای مسلح را عهده‌دار بود. بنده گاهی ایشان را زیارت می‌کردم، ولی توفیق امکان انجام عملیات و مأموریت مشترک، کمتر اتفاق در پیش می‌آمد و فقط در حد جلسات، دیدار داشتیم تا اینکه عملیات طریق القدس که عملیات مشترک بین سپاه و ارتش بود، پیش آمد. البته جلسه مشترک ما در شب فرار بنی صدر به همراه سرکرده منافقین، مسعود رجوی که بالباس زنانه از کشور گریختند، این رابطه توسعه پیدا کرد. از همان شب اتفاقات جدید و مبارکی را شاهد هستیم که سرمنشاء آن، فرمان نورانی امام (ره) است. امام به جوانان اعتماد کردند و اداره جنگ و جبهه را به آنها سپردند. اعتماد امام به جوانان چه در ارتش چه در سپاه و بسیج، در شرایطی که ما آن روز در جبهه جنگ با دشمن خارجی و ارتش رژیم بعث عراق و جبهه داخلی با معاندین و منافقین و ضد انقلاب درگیر بودیم، از موارد تاریخ‌سازی است که باید عمیقاً بررسی و تبیین شود.

شهید صیاد از بعد از عملیات طریق القدس عمق بیشتری پیدا کرد. در آن عملیات عزیزی از یگان‌های ارتش و سپاه، تیپ ۳۱ عاشورا، تیپ ۴۵ کربلا، تیپ ۱۴ امام حسین (ع) و ما که در ابتدا یک تیپ احتیاط را با



وحدت و هماهنگی، بسیار کاربردی و تعیین‌کننده بود. در آن زمان ارتش و سپاه تا مدت‌ها ماهیتاً با یکدیگر تفاوت داشتند. به نظر شما این تعامل چگونه به وجود آمد؟ در زمان بنی صدر به دلیل نگاه او به مسائل، امکان وحدت سپاه و ارتش بسیار کم و محدود بود. با فرار بنی صدر و مهم‌تر از آن، فرمان امام (ره)، این وحدت به شکل بارزی خود را نشان داد. ایشان یک انتظاراتی از نیروهای مسلح داشتند و می‌فرمودند: «ید واحده باشید و در میدان عمل، وحدت داشته باشید. به همین دلیل شعار آن روزها که، «ارتشی و سپاهی، دو لشکر الهی» بود، تبدیل شد به: «ارتشی و سپاهی، یک لشکر الهی». یادم هست که در زمان فرماندهی بنی صدر، چند عملیات هم انجام شد که با شکست مواجه شد. مهمات و اسلحه سپاه بسیار کم بود. حداقل در چند ماه اول جنگ، سپاه با امکانات ابتدائی خود و همیاری مردم می‌جنگید. ما انتظار گرفتن آذوقه و تدارکات از ارتش نداشتیم، ولی انتظار گرفتن اسلحه و مهمات را که جزئی از ابزار جنگ بود، داشتیم و در این راه با سختی‌های زیادی مواجه می‌شدیم. آن روزها وقتی بعضی از برادران ارتشی می‌خواستند چیزهایی را به ما بدهند، می‌گفتند، باید امریه صادر شود و این خودش یک فرایندی داشت که عملاً اتفاق نمی‌افتاد. موارد بسیاری بود که با سرقت مهمات و اسلحه خودمان و جنگ را پشتیبانی می‌کردیم. اینها حقایق تلخی هستند که باید بدون هیچ تحریفی منتشر شوند تا اهمیت وحدت بین ارتش و سپاه نمایان‌تر شود. بنی صدر می‌گفت این سپاهی‌ها و بسیجی‌ها دانش نظامی ندارند، اینها دست و پاگیر ارتش هستند، ولی نگاه حضرت امام این بود که باید با هم وحدت پیدا کنیم و در میدان عمل، ید واحده باشیم که خوشبختانه این اتفاق مبارک افتاد.

درایت و تدبیر فرمانده کل سپاه، آقای دکتر رضائی و این شهید بزرگوار، در میدان عمل این تفکر را عملیاتی کرد. در واقع تلفیقی از دانش و آموزش و تجهیزات و اخلاص و انگیزه‌های مجاهدت در راه خدا پدید آمد و آن ید واحده‌ای که امام انتظارش را داشتند، اتفاق افتاد. در میدان عمل، نقش بزرگ شهید بزرگوار صیاد شیرازی، انکار ناپذیر است، به ویژه آنکه چنین الگویی در هیچ یک از ارتش‌های جهان نظیر ندارد. گروه‌های مجاهد در راه خدا، یعنی پاسدارها و بسیجی‌ها آمدند و در کنار برادران ارتشی قرار گرفتند که ظاهراً هیچ تناسبی باهم نداشتند. مادر سپاه به نبرد پارتیزانی معتقد بودیم و برادران ارتشی، معتقد به جنگ منظم و کلاسیک بودند و قاعداً نزدیک شدن این دو نگاه، آسان و ساده نبود، اما به همت بزرگوارانی چون شهید صیاد شیرازی، این تلفیق و وحدت مبارک شکل گرفت و حاصل آن چندین عملیات غرور آفرین و موفق بود. از آن پس گرفتن اسلحه و مهمات از ارتش، بسیار روان‌تر شد. تهیه طرح‌های مشترک، خیلی راحت‌تر و روان‌تر صورت پذیرفت تا جایی که پیشنهاد انجام عملیات‌های گسترده طریق القدس، فتح المبین و رمضان داده شد که حاصل این وحدت خجسته بود. در اینجا جا دارد یاد کنیم از شهید بزرگوار حسن باقری که سهم و رسالت سنگینی را در تشکیل ستاد اطلاعات رزمی و نظامی داشت که شاید در آن روزها حلقه مفقوده بود، ابتکارات وی در تأمین اطلاعات و نگاه وسیع و گسترده‌اش به جغرافیای وسیع از جبهه، بی‌نظیر بود. امروز ما می‌توانیم صحنه عملیات را به خوبی ترسیم کنیم. آن روزها در بیش از ۱۳۰۰ کیلومتر از خاک میهن مان در جنوب و جنوب غرب و غرب و شمال و غرب، با دشمن یعنی درگیر بودیم. خوزستان و ایلام و کرمانشاه و کردستان و آذربایجان درگیر جنگ بودند. جغرافیای این استان‌ها با هم تفاوت زیادی دارد. موقعیت‌های دفاعی آنها متفاوت است. دشمن



درآمد:



بررسی مبارزه شهید صیاد شیرازی با جریان نفاق و بنی‌صدر، برکناری اش توسط وی، تلاش برای وحدت سپاه و ارتش، حرکت در مسیر ولایت و به طور ویژه، برخورد ولایتی با پذیرش قطعنامه و نکات ظریف بی‌شمار در سلوک و منش آن شهید بزرگوار، مقولاتی هستند که سردار فضلی، فرمانده لشکر ۱۰ نیروی مخصوص حضرت سیدالشهدا (ع) در دوران دفاع مقدس، با نهایت دقت در این گفت و گو بدانها پرداخته است. با سپاس از ایشان که پذیرای این گفت و گو شدند.

۶

«شهید صیاد شیرازی در قامت یک فرمانده»

در گفت و شنود شاهد یاران با سردار سرتیپ پاسدار علی فضلی

کمتر از شهادت حقت نبود...

قبل از اینکه با این شهید بزرگوار ملاقات کنم، برای اولین بار در عملیاتی که معروف بود به عملیات گردنه خان و مقابله با ضد انقلابیون در کردستان که با همکاری عزیزان ارتش جمهوری اسلامی و عزیزان سپاهی انجام شد، چندتا از دوستان هم‌رزم سپاهی ما همراه شهید صیاد شیرازی بودند و در آن کاروان و جنگ سخت با ضد انقلاب حضور داشتند، به هنگام نقل آن صحنه‌ها و درگیری‌ها که بعد از سکونی طولانی اتفاق افتاد و جبهه‌هایی برای مقابله با ضد انقلاب گشوده شدند، شهدای بزرگوار چون شهید حاج جعفر جنگرودی که بعدها علمدار لشکر سیدالشهدا شد و تعداد دیگری از دوستان برای من نقل کردند که وقتی در محاصره ضد انقلاب قرار گرفتیم و این کاروان ناگزیر به انجام عملیات از چند محور شد و در ارتفاعی بود که بخشی از آن صخره‌ای بود و شیب بسیار تندی داشت، وقتی همه نیروها را تقسیم کردند که هر کدام از یک سمتی بروند، به این محور که رسیدند، هیچ کس پیشنهاد نشد. می‌گفت ما هم متحیر بودیم که برای همه جان‌نیرو تقسیم شده و هر واحدی باید از محوری برود و این تنها محوری است که کسی را برای آن تعیین نکرده‌اند. شهید صیاد گفت که من آن شاء‌الله به همراه جمعی از دوستان رزمنده، از این محور عبور می‌کنم. توصیف فتح این گردنه و پیروزی در آن عملیات، به خصوص با سخنان شهید جنگرودی باعث شد که خود به خود، مهر این شهید در دلمان بنشیند. اواخر سال ۵۸ یا شاید اوایل ۵۹ بود و هنوز جنگ شروع نشده بود که من برای اولین بار ایشان را به همراه دو سه نفر در ورودیه حسینیّه جماران دیدم. شهید صیاد آن روز بند حمائل بسته بود و لباس کامل رزم به تن داشت و یک سرباز در میدان نبرد را نشان می‌داد. این اولین بار بود که ایشان را دیدم تا زمانی که وارد جنگ شدیم و تقریباً از اوایل جنگ این آشنایی به تدریج عمق پیدا کرد و ادامه یافت تا آخرین بار که ۴۸ ساعت قبل از شهادت این شهید بزرگوار در ۱۸ فروردین بود. ما در روز ۱۵ فروردین، در یک جلسه تاریخی، برای تبریک عید نوروز خدمت ایشان رسیدیم. سه روز بعد، یعنی در ۱۸ فروردین در مراسم ختم مرحوم اخوی آقای علی شمعانی در وزارت دفاع هم چند دقیقه‌ای ایشان را زیارت کردم که این آخرین دیدار ما بود و شهادت ایشان در ساعت ۸ روز ۲۱ فروردین اتفاق افتاد. ترور در ساعت ۶ صبح به دست یکی از منافقین کوردل انجام می‌شود که با پوشش یک رفتگر

همه سرمایه‌های زندگی‌شان و از جان‌هایشان گذشتند و ما هنوز در این دنیا و حال و هوای نفسانی آن زیست می‌کنیم فقط به این امید که خداوند، وفاداری به خون شهدا را از ما نگیرد و در مقابل دشمنان اسلام و انقلاب، وفادار خون‌های مقدس شهدا، به ویژه این شهید بزرگوار باشیم و با بصیرت بایستیم. امیدوارم که در خلال توضیحاتی که در محضرتان عرض می‌کنم، حق ناچیزی را از این شهید بزرگوار ادا کرده باشم. قبل از هر چیز با اشاره به این نکته مهم آغاز می‌کنم که در اردیبهشت سال ۷۶ کنگره شهدای استان تهران برگزار شد. دو سه سالی قبل از شروع کنگره شهدا، لشکرهای ۱۰ حضرت سیدالشهدا (ع) و ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) و مقاومت بسیج استان و همه رده‌های سپاه در تهران همت گماشتند تا این کنگره برگزار شود. وقتی ما به سراغ اقدامات و عملکرد شهیدانمان رفتیم و برای جمع‌آوری آثار این شهیدان، یک گروه

ما در سپاه به نبرد پارتیزانی معتقد بودیم و برادران ارتشی، معتقد به جنگ منظم و کلاسیک بودند و قاعده‌تاً نزدیک شدن این دو نگاه، آسان و ساده نبود، اما به همت بزرگوارانی چون شهید صیاد شیرازی، این تلفیق و وحدت مبارک شکل گرفت و حاصل آن چندین عملیات غرور آفرین و موفق بود.

۳۶ نفره قریب به ۲ سال برای شهید والامقام علمدار لشکر سید الشهداء، شهید کلهر تلاش کرد، سرانجام حاصل کار همه گروه‌هایی که به شهرهای مختلف رفتند و آثار این شهید را جمع‌آوری کردند، با شناختی که من از این شهید داشتم، ۲۰ درصد آثار او هم نبود. یقین دارم در مورد شهید بزرگوار صیاد شیرازی هم وضعیت تقریباً به همین منوال است و لذا باید تلاش زیادی بکنیم که آثار این شهید ثبت و ضبط شود تا هم امروز قابل بهره‌برداری باشد و هم نسل‌های آینده بتوانند شناخت و داوری صحیحی از این سرباز بزرگ سپاه اسلام داشته باشند.

چگونه با شهید صیاد شیرازی آشنا شدید و از نظر شما ویژگی‌های بارز وی کدامند؟

بیش از ۱۹ سال قبل از شهادت این شهید گرانقدر، از نزدیک به ایشان ارادت داشتم. ضایعه شهادت ایشان و جای خالی ایشان در نیروهای مسلح مشهود و روشن است، اما اگر بخواهم در یک جمله حق ایشان را ادا کرده باشم، با شناختی که از خصوصیات این شهید دارم، چیزی کمتر از شهادت حقت نبود. این هم از عنایات خداست که بعضی از مجاهدین فی سبیل‌الله در راه خدا فداکاری‌های بسیاری را انجام می‌دهند. به نقل از خود شهدا می‌گفتند که هر کاری در درگاه خداوند اجری دارد و اجر کار شهید هم چیزی کمتر از شهادت نیست. در واقع به تعبیر دیگری می‌فرمودند اگر خداوند چیزی کمتر از شهادت را نصیب ما کند، از او گلایه‌مند می‌شویم. سال‌ها بود که در کباب امام و مقام معظم رهبری از باثبات‌ترین یاران ایشان بود. بارها و بارها خورشید شهادت تا چند گامی ایشان طلوع کرد، اما چون ذخیره‌ای برای نظام مقدس اسلامی ما بود، شهادت نصیبش نشد تا در مقطعی بسیار حساس و شرايطی که جامعه نیاز به ایشان داشت، گروهک منافقین، منافقین کوردلی که سواً شوم آنها در طول سی سال بعد از پیروزی انقلاب بر کسی پوشیده نیست، در سال ۷۸ شهادت این بزرگوار را رقم زدند.

منافقین در پیچیده‌ترین عملیات‌های خود در ایران اسلامی، به ویژه در تهران اقدامات زیادی را انجام دادند و تلاش‌های بسیاری کردند تا منجر به شهادت این شهید ارزشمندمان شد. و خوش به احوال شهید صیاد شیرازی که سبک بود و آماده بود برای شهادت. چه شهادت ارزشمندی! نائب آقا امام زمان (عج)، مقام معظم رهبری می‌آیند بر بالین این شهید بزرگوار و در روز شهادت هم، آن لحظه توفیقی بود که از نزدیک مشاهده کردم که حضرت آقا زانو زدند و بر تابوت این شهید بزرگوار بوسه زدند. چه توفیقی بالاتر از این که مورد عنایت نائب آقا امام زمان (عج) قرار بگیریم؟ خوش‌به‌حال شهید صیاد شیرازی که اجر و مزدش نمره قبولی ۲۰ بود و بدایر حال ما که توفیقش را نداشتیم. خودم را عرض می‌کنم. قطعاً لیاقتش را نداشتیم و امیدوارم که از قافله سالار این شهدا و از قافله این شهیدان جا نمانم. از خداوند می‌خواهیم در انتهای گرد و خاک کاروان آنها قرار داشته باشیم و فردای قیامت در مقابل حضرت زهرا (س) و رسول اکرم (ص) شرم‌نده نباشیم. اینها برای اعتلای کلمه حق و جبهه حق از

همسنگر شب های خیر...

■ خاطراتی از امیر سپاه اسلام سپهبد صیاد شیرازی
مرحوم حجت الاسلام والمسلمین استاد علی دوانی



بودم. خود آن شهید راه حق، قسمت هایی از آنها را طی سخنرانی هایش در همان ایام جنگ در مجالس و مساجد، و گاهی بعدها در سیمای جمهوری اسلامی ایران بیان کرد. نمی دانم سرانجام تیمسار شهید مجموعه خاطراتش را درست و منظم نوشت و در نوار بیان کرد یا نه. به جاست که پی جویی شود که اگر گفته و نوشته است، همه را پیاده و برای چاپ آماده کنند وگرنه دفتر جناب آقای مهندس چمران، زیر نظر مستقیم ایشان این کار را نکنند. اگر هم تیمسار شهید بر اثر مشاغل زیاد نتوانسته خاطراتش را بگوید و بنویسد، آنچه را آن امیر سپاه اسلام در طول این مدت در سخنرانی ها و مصاحبه هایش گفته، چاپ و منتشر سازند که از آن سردار بزرگ به یادگار بماند و یادش و کارش الگویی برای آیندگان باشد.

یکی از جهاتی که آن امیر سپاه اسلام یادداشت خاطرات خود در طول دفاع مقدس را دنبال نمی کرد این بود که می خواست کارهایش را با موضع گیری های پیغمبر اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) هماهنگ سازد. بارها می گفت: «اگر شما همکاری کنید که آنچه را ما انجام داده ایم با تاکتیک های رزمی صدر اسلام هماهنگ شود، آن وقت خاطرات من ارزش نوشتن دارد، والا صرف نوشتن خاطرات چه ارزشی دارد؟» من به آن عبد صالح خداوند عرض می کردم، «اول شما خاطرات را بنویسید و بعد من آنچه را در آن زمینه ها از تاریخ صدر اسلام سراغ دارم می نویسم و تقدیم می کنم تا خودتان با بینش رزمی که دارید هماهنگ کنید.»

روزی تلفنی کرد و گفت، «فردا می آیم و شما را می برم به دانشگاه افسری ارتش. بعد از درس من شما جنگ خندق (احزاب) را به تفصیل شرح بدهید تا از نوار پیاده کنید و بدهیم چاپ کنند، هم به دانشجویان بدهیم و هم به یادگار به عنوان

بنی صدر خائن شرح داد. در پایان گفتم تیمسار بسیار جالب بود، ولی کاش ضبط صوت بود که این خاطرات را ضبط می کرد و باز هم تأکید کردم خاطرات شما با مسئولیت هایی که داشته اید و دارید، بسیار مهمند و حتماً باید گفته و نوشته و چاپ و منتشر شوند. در تماس های تلفنی و ملاقات های بعدی هم تأکید زیاد کردم. در آن روز، آن عبد صالح خداوند و قهرمان دوران جنگ تحمیلی ابرقدرت ها، از محاصره اش با جمعی دیگر در کردستان توسط ضد انقلاب که در آخرین لحظه ناامیدی با رسیدن سردار رشید دکتر چمران به منطقه نجات یافته بودند، و گفت که شنیدن خبر آمدن وزیر دفاع، دکتر چمران، به کردستان چگونه مایه امیدواری و نیرو گرفتن ما و فرار ضد انقلاب شد.

از قهرمانی خودش در ایام دفاع مقدس و زمانی که فرماندهی نیروی زمینی ارتش را داشت، اطلاعات زیادی داشتم که بعضی را توسط دیگران در جراید خوانده و بعضی را هم شنیده

بیشتر سخن او از جبهه و دفاع مقدس و توجه به وظائف سربازی اش بود. اگر سخن می گفت از اطاعت رهبری و انجام وظیفی بود که به عهده داشت. سرباز و به قول خودش «سرباز کوچک اسلام» بود. برای آن سردار دلاور بعد از انجام فرائض دینی و وظائفی که به عهده داشت، چیزی از شرکت در جلسات دینی، درس اخلاقی که یکی از روحانیون تدریس می کرد و ارتباط با علما و خانواده شهدا و نماز جمعه و نماز جماعت بهتر نبود.

چند سال پیش با دعوت برادران عقیدتی سیاسی دفتر فرماندهی کل نیروهای مسلح برای سخنرانی در یکی از مناسبت های مذهبی دعوت شدم. در آنجا به برادر سردار سرلشکر فیروز آبادی پیشنهاد کردم کلاسی کوتاه مدت تشکیل دهند که من طی جلسات، آن دورنمایی از جنگ های صدر اسلام را که در زمان رسول خدا (ص) و خلافت امیرالمؤمنین (ع) به وقوع پیوسته است، در دفتر فرماندهی کل ستاد مشترک نیروهای مسلح برای فرماندهان رده بالای نیروهای مسلح که در آن دفتر بودند، شرح بدهم و افزودم در یغم می آید که فرماندهان نیروهای مسلح در جمهوری اسلامی ایران از آن بی خبر باشند.

سردار سرلشکر فیروز آبادی حسن استقبال نمودند و این کلاس در مدت ۱۵ روز، در صبح های ماه رمضان تشکیل شد. نوار ویدئویی آن هم گرفته شد و در دفتر آقای مهندس چمران است.

در آن جلسات از جمله دو تذکر را دادم که همیشه هم آن را به تمام رزمندگان جبهه های حق بر ضد باطل و هشت سال دفاع مقدس اعم از ارتش و سپاه و بسیج در کلاس ها یا سخنرانی هایم یادآور شده ام.

آن دو تذکر یکی این است که به جاست فرماندهان و افسران نیروهای مسلح از فلسفه جنگ و جهاد در اسلام و جنگ های زمان پیغمبر (ص) و خلافت امیرالمؤمنین (ع) با خبر باشند و علل و نتایج آن را بدانند و دیگر این که سعی کنند خاطرات خود را از لحظه ای که به جبهه رفته اند تا زمانی که نتوانسته اند بروند یا جنگ تمام شده است، یا بنویسند و یا در چندین نوار به هر زبانی که دارند بیان کنند و به یادگار بگذارند و حتی مرکزی باشد که با اعلان قبلی، همه آنها را در آن نگاهداری کنند تا برای مراجعه طالبان و محققان و کسانی که می خواهند پیرامون هشت سال دفاع مقدس تحقیق کنند و تاریخ رزمی آن را بنویسند، منبع پرارزشی باشد. این را پیش تر به تیمسار شهید صیاد شیرازی، جانشین فرماندهی کل، یادآور شدم؛ از جمله گفتم خیلی به جاست کسانی باشند که تاریخ جنگ های صدر اسلام را بگویند. تیمسار صیاد شیرازی این درس ها را در جلسات سخنرانی که گاهی در مساجد و مجالس، چه برای نیروهای مسلح و چه برای عموم مردم داشت، بیان کرده بود و چند ماه بعد گفت در دو جلسه سخنرانی، جنگ بدر و احد را آن طور که شما می خواستی شرح دادم، خیلی مؤثر واقع شد.

راجع به نوشتن خاطرات هم پس از تأکیدات پیاپی، بنا شد بعضی روزها طرف عصر به دفتر تیمسار بروم، ایشان بیان کنند و بنده مستمع باشم.

در اولین جلسه که حدود سه ساعت طول کشید، تیمسار شهید سخن خود را طبق معمول با خضوع و خشوع هر چه تمام تر با بسم الله و خواندن دعا و توسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه آغاز کرد و از روی موادی که یادداشت کرده بود، خاطرات خود را قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و زمانی که در اصفهان به عنوان افسری از ارتش شاه خدمت و اعلامیه های امام خمینی را توسط دوستان خود پخش می کرد و جمعی از آنها را با خود همراه کرده بود، تا آغاز جنگ تحمیلی و دوران



شهید صیاد شیرازی هم می دانست همان طور که روزی فرمانده معظم کل قوا به عنوان نائب آقا امام زمان (عج) امر کردند به جبهه بیابید، تکلیف ما به جبهه آمدن بود و امروز هم که همین فرمانده، فرمان پذیرش قطعنامه را می دهند، تکلیف ما اطاعت امر ولی فقیه است.

ارتش به شکل جداگانه انجام شدند. در سنوات بعد هم که ایشان فرماندهی نیروی زمینی را به عهده ندارند و برادر بزرگوار، امیر حسنی سعدی عهده دار مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی ارتش هستند، ارتباط و همکاری و هماهنگی وجود دارد، لکن با آن سیاق و نگاهی که باید به طور جداگانه مورد ارزیابی قرار گیرند. شهید صیاد شیرازی ارتباطش را همواره با سپاه و ارتش حفظ می کند و همین جور که جلوتر می رویم، شاهد حضور ایشان در عملیات های مختلف هستیم. وقتی عملیات مرصاد اتفاق افتاد، جزو اولین فرماندهانی بود که در صحنه عملیات حضور پیدا کرد و نقشی محوری داشت. سایر فرماندهان هم آمدند و هر کدام بخشی از کار را به عهده گرفتند، ولی در اینجا هم باز این شهید بزرگوار یکی از محورهای عملیات مرصاد در مقابله با منافقان می شود.

بعد از آنکه بحث قطعنامه پیش آمد، در تشکیل ستاد فرماندهی معظم کل قوا، ایشان هم جزو بنیانگذاران آن قرارگاه بود که بعداً تبدیل به ستاد کل نیروهای مسلح شد و ایشان مسئولیت معاونت بازرسی را داشت. در این مقطع، نظارت های میدانی از یگان های سپاه و ارتش و ترکیب تیم های ارتشی و سپاهی را بنیان گذاشت و همه دوستان این کار مشترک را

در بعضی از این جاها پیشروی بسیار و شاید بیش از ۲۵ شهر و بیش از ۱۵۰۰ شهرک و روستا را اشغال کرده بود. تلفیق سپاه و ارتش باعث شد که هر دو سازمان تحرک فوق العاده ای پیدا کنند و ابتکارات و خلاقیت ها در اینجا نمایان تر شوند و جایگاه و نقش خودشان را برجسته تر کنند. یادم هست جلسات مشترک عزیزان ارتشی و سپاه را یک در میان در قرارگاه های ارتش و سپاه تشکیل می دادیم. شهید باقری با تشکیل اطلاعات رزمی به واقع به پشتیبانی از عملیات های بزرگی که بعداً انجام شدند، پرداخت. مادر آنجا به شدت محتاج شناخت از دشمن بودیم. البته حالا هم به دشمن شناسی نیاز داریم، ولی آن روزها لازمه انجام هر کاری شناخت از دشمن، یگان های دشمن، توانمندی او، توانمندی فرماندهان آنها و ابتکارات و خلاقیت های تاکتیکی آنها بود که به تدریج جایگاه خود را به خوبی در سپاه اسلام پیدا کرد و به انجام عملیات های مشترک انجامید.

تأثیرگذاری شهید صیاد را در مسئولیت های گوناگونی که به عهده داشت، چگونه ارزیابی می کنید؟

این روند البته طولانی است و شاید نتوان خیلی هم خلاصه گفت، اما اگر بخواهیم به شکلی گذرا به آن اشاره کنیم باید بگوئیم که ایشان ابتدا در کردستان خوش درخشید و مورد اقبال بنی صدر هم قرار گرفت، اما محبوبیت ایشان حسادت بنی صدر را در پی داشت و شروع کرد در یک جاهایی با ایشان برخورد کردن. عزیزان شاخص و حزب الهی در ارتش از طرف بنی صدر تحت فشار روانی قرار گرفتند. دوستان عزیز ارتشی برای من نقل می کردند که گروهی از فرماندهان یگان های مختلف که با این شهید بزرگوار رفاقت و برادری و انس و الفت بیشتری داشتند، قرار جلسه ای را می گذارند. بنی صدر به عنوان فرماندهی کل نیروهای مسلح، تلاش اینها را خیلی قبول نداشت. در این جلسه قرآن قرائت شد و بعد شهید صیاد شیرازی آمد و گفت که این قرآن هم برای شروع جلسه بود و هم برای پایان آن. عزیزانی که از راه های دور و از جاهای مختلفی آمده بودند برایشان سؤال پیش می آید که

چه شد؟ شهید صیاد می گوید: « مگر پیام امام را نشنیده اید؟ مگر غیر از این است که ما می خواهیم برای جلب رضای امام و رضای خدا قدم برداریم؟ شاید رضای خدا در این کار ما نباشد، بنابراین قرآنی که قرائت شد هم برای شروع جلسه است و هم برای خاتمه جلسه. » این قدر درایت و بصیرت داشت که در جلسه ای که این همه عزیزان از راه های دور و با ساعت ها زحمت خودشان را رسانده بودند، مبادا یک وقت هوای نفس حاکم شود و همان جا جلسه را خاتمه داد و نگذاشت ادامه پیدا کند. این، حکایت از بصیرت این شهید بزرگوار دارد. بعد که رفته رفته عزل بنی صدر اتفاق افتاد، ایشان از مظلومیت و عزلت خارج شد و البته در این مدت هم دائماً در جبهه بود. با انتصاب ایشان به فرماندهی نیروی زمینی، فرصتی طلایی به وجود آمد و ایشان از این فرصت به خوبی بهره گرفت و در وحدت سپاه و بسیج و جهاد و ارتش محور و عنصر اصلی بود و خوشبختانه با این تلفیق، در چندین عملیات از جمله طریق القدس، بیت المقدس، ثامن الائمه و فتح المبین و رمضان توفیقات عظیمی به دست آمد. البته بعد از بیت المقدس، یک مقداری فضا تغییر کرد و این متغیر شدن بعد از فتح خرمشهر و عملیات بیت المقدس پیدا شد که بعضی ها تردید ایجاد کردند که حالا که بخشی از خاک میهن و خرمشهر آزاد شده، ادامه عملیات به صلاح نیست. دفاع مقدس از اینجا به بعد شرایط اختصاصی خودش را دارد و باید به صورت جداگانه ای بررسی شود. از اینجا به بعد عملیات های ما در سپاه و

مرهون فکر و اندیشه و تلاش این شهید بزرگوار می دانند. بعد هم به دلیل شایستگی هایی که از این شهید بزرگوار نمایان شد، همزمان با مسئولیت معاونت بازرسی، مسئولیت جانشینی ریاست ستاد کل نیروهای مسلح را هم برای چند سالی تازمان شهادت به عهده داشت و البته در این فرایند، همزمان مسئولیتی را در ستاد کل نیروهای مسلح از فرماندهی معظم کل قوا، مقام معظم رهبری، گرفته بود.

راه اندازی هیئت معارف جنگ نیز از ابتکارات ایشان است و خصوصاً در حوزه درگیری های کردستان و عملیات هایی که ایشان فرماندهی اش را به عهده داشت و مشترک بین سپاه و ارتش بود، در قالب این معارف جنگ، در بعضی جاها به صورت مشترک و در خیلی از موارد هم به صورت جداگانه، کارهای خوبی انجام شد. ماهیانه دو سه روز برای این کار وقت می گذاشت. حتی بعد از شهادت ایشان، عده ای از این عزیزان، بخش هایی از معارف جنگ را دنبال کردند. با این ابتکار، عزیزان دانشکده افسری امام علی (ع) و سایر نیروهای سه گانه ارتش، به صورت ترکیبی برای توجیه به مناطق جنگی در عملیات مشترک برده می شوند. در سال گذشته به یاد و نام این شهید بزرگوار توفیقی حاصل شد که در گروه معارف ارتش جمهوری اسلامی در کلاس هایی که برای افسران سال سومی ارتش جمهوری اسلامی ایران در منطقه جنوب تشکیل شده بود، به محضر دوستان برسیم.

روحیه شهید صیاد و حالت ایشان بعد از پذیرش قطعنامه چطور بود؟

شرایط قطعنامه یک شرایط استثنائی است. شاید فقط یک بار در انقلاب ما چنین حادثه بزرگی اتفاق افتاده باشد، این حادثه به قدری مهم است که من معتقدم مهم ترین حادثه در تاریخ انقلاب، پذیرش قطعنامه ۵۹۸ است. هم تلخی هایش بسیار زیاد بود و هم شیرینی هایش. از این جهت که سربازان سپاه اسلام اثبات کردند معنویت و روحانیت و حاکمیت ولی فقیه در اداره و فرماندهی جنگ، واجب الاتباع است، بسیار شیرین است. همه ما خودمان را با استراتژی امام که فرموده بودند: «اگر این جنگ ۲۰ سال هم طول بکشد، ما ایستاده ایم» تطبیق داده بودیم و استراتژی مادر دفاع مقدس این بود. حالا حوادثی رخ داده بود که نتیجه این شد که امام برای حفظ نظام، پذیرش قطعنامه را با تعبیر نوشیدن کاسه زهر اعلام فرمودند. این برای مادر جبهه بسیار شکننده و سخت بود. قاعدتاً شهید صیاد شیرازی هم همین حال را داشت و از خود می پرسید: «خدا یا! ما چه کرده ایم که امام ما ناگزیر به بیان نوشیدن کاسه زهر می شوند و قطعنامه را می پذیرند؟» تلخی کار اینجاست، اما شهید صیاد شیرازی هم می دانست همان طور که روزی فرمانده معظم کل قوا به عنوان نائب آقا امام زمان (عج) امر کردند به جبهه بیابید و تکلیف ما به جبهه آمدن بود، امروز هم که همین فرمانده، فرمان پذیرش قطعنامه را می دهند، تکلیف ما اطاعت امر ولی فقیه است. این نیاز به یک کنکاش اختصاصی در آن مقطع دارد که چه می شود که این سربازهای امام که به جبهه آمدند، با دو جمله امام، انگشت ها را از روی ماشه ها برداشتند. قشنگ ترین و بحرانی ترین شرایط انقلاب، همین دوره بود که برای رضای خدا، تلخی را تحمل و از آن به راحتی عبور کردیم.

عراقی ها از این فرصت استفاده و بعضی از شهرهای ما را اشغال کردند و در بسیاری از جبهه ها شروع به پیشروی کردند، اما با مقابله به مثل و دفاع جانانه بچه ها، به عقب رانده شدند و به همان جایی که قبل از قطعنامه بود، برگشتند. نقش شهید صیاد شیرازی در این برهه هم بسیار ممتاز بود. ■





بیشتر سخن او از جبهه و دفاع مقدس و توجه به وظائف سربازی اش بود. اگر سخن می گفت از اطاعت رهبری و انجام وظایفی بود که به عهده داشت. سرباز و به قول خودش «سرباز کوچک اسلام» بود. برای آن سردار دلاور بعد از انجام فرائض دینی و وظائفی که به عهده داشت، چیزی از شرکت در جلسات دینی، درس اخلاقی که یکی از روحانیون تدریس می کرد و ارتباط با علما و خانواده شهدا و نماز جمعه و نماز جماعت بهتر نبود.

دانشمند بزرگ ترسیم شده بود، در روز ولادت آن حضرت به دست افسران و سربازانش برساند. در روز تشییع پر شکوه جنازه اش که بر روی دست هزاران نفر از ارتشی و عامه مردم با چه سوز و گداز و ناله و فریادی حمل می شد، در میان سیل جمعیت از جمله رسیدم به حاجی آقای رحمانی که گفتم پدر رزمنده دو شهید و امام جماعت روز اول هر ماه در خانه تیمسار شهید بود و نکاتی از اخلاق برجسته آن شهید بزرگوار را بازگو کردیم. از جمله گفتم ببینید خانه تیمسار شهید در فرمانیه، دانشگاه افسری در خیابان امام خمینی، خانه ما واقع در سعادت آباد است، تیمسار می توانست به من بگوید وسیله می فرستیم. شما برای سخنرانی بیابید دانشگاه، یا اتومبیل خودم را می فرستم شما را بیاورد، ولی آن افسر شرافتمند که اخلاق اسلامی در تمام تاروپود وجودش ریشه دوانیده بود، خودش آمد در منزل ما، پیاده شد و زنگ در خانه ما را به صدا در آورد، در حالی که سرباز راننده اش پشت فرمان نشسته بود، بعد هم در کلاس درس خطاب به دانشجویان گفت خودم رفتم و استاد را آوردم، این همه بزرگواری؟

بارها می شد که صبح زود زنگ در را می زدند. وقتی در را باز می کردیم می دیدیم تیمسار است که رفته است نان خریده و برای ما آورده است. آن هم کی، جانشین فرماندهی کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران. جاوید بهشت جای بادش جادر حرم خدای بادش

دینی و وظائفی که به عهده داشت، چیزی از شرکت در جلسات دینی، درس اخلاقی که یکی از روحانیون تدریس می کرد و ارتباط با علما و خانواده شهدا و نماز جمعه و نماز جماعت بهتر نبود. اگر کار لازم اداری نداشت، نماز جمعه را ترک نمی کرد و خود و دو فرزندش را اغلب در صف نماز جمعه می دیدی، آن هم نه در جائی که چشمگیر باشد، بلکه به صورت ساده و در کناری و بدون لباس نظامی. همیشه با وضو بود، حتی برای انجام کار اداری که آن را هم یک وظیفه دینی می دانست، وضو می گرفت. همیشه معطر بود، حتی در ماه مبارک رمضان، مقید بود مقداری گلاب در دهان بگرداند و در برخورد با دهانش که روزه دار بود، بوی عطر می داد. توجه خاصی به بهداشت و نظافت داشت. موقعی که در کوچه یا خیابان یک فرد روحانی را می دید که منتظر وسیله است، چه خود راننده بود یا در کنار سرباز راننده اش بود، اغلب پیاده می شد و روحانی منتظر را سوار می کرد. خودش در وسیله را باز می کرد و او را سوار می نمود و در را می بست و بعد سوار می شد.

همیشه در سخن از جبهه و ایام جنگ تحمیلی، رهنمودهای امام را که به خود او داده بودند، یا به دیگری از فرماندهان یا در سخنانشان ایراد کرده بودند، آویزه گوش داشت. آنها را از حفظ کرده بود و به عنوان شاهد گفتارش یا اساس کارش بازگو می کرد، و با چه ادب و احترامی! امام و رهنمودهای رزمی و دینی آن حضرت و مقام معظم رهبری، برای آن امیر سرفراز سپاه اسلام همه چیز بود. نام آن دو بزرگوار را که به زبان می آورد، گوئی با تمام وجود ادای احترام می کند. چنانکه گاهی می دیدی گوئی به آن بزرگواران سلام نظامی می دهد. بالاتر از آنها، احترام خاصی بود که برای پیغمبر و امامان عالی مقام (ع) داشت، مخصوصاً مولی امیرالمؤمنین (علی ع). گویا سال گذشته یا دو سال پیش بود که کتاب کوچک (علی ع) چهره درخشان اسلام را به مناسبت تقارن ولادت آن حضرت در روز ۱۳ ماه رجب امضاء کردم و برایش فرستادم. با وصول آن زنگ زد که از این کتاب پانصد یا هزار جلد (تردید از من است) لازم داریم که روز ۱۳ رجب به افراد اهدا کنیم، از کجا باید خریداری کنیم.

گفتم تیمسار از شعب نشر آن بخواهید. به دو شعبه نشر در تهران مراجعه شده بود، معلوم شد موجودی نداشته اند. مجدداً زنگ زد که باید حتماً این را به دست بیاوریم. بهترین کادو است که در روز تولد مولا به افراد می دهم، مختصر و مفید و آموزنده و انسان ساز است. گفتم تیمسار باید از قم و مرکز نشرش (انتشارات جامعه مدرسین) به دست آورد، ولی حالا عصر روز پنجشنبه و فردا هم جمعه و تعطیل است. فرمود همین الان سرباز می فرستم قم، فردا صبح زود آن را بیاورد که برای ساعت ۱۰ برسد.

گفتم یک راه دارد و آن این که به حجه الاسلام آقای فاکر اطلاع بدهیم که تیمسار این کتاب را لازم دارند و ایشان دستور بدهند صبح زود در انبار را باز کنند و کتاب را اگر هست در اختیار سرباز قرار بدهند و همین کار را هم کردیم.

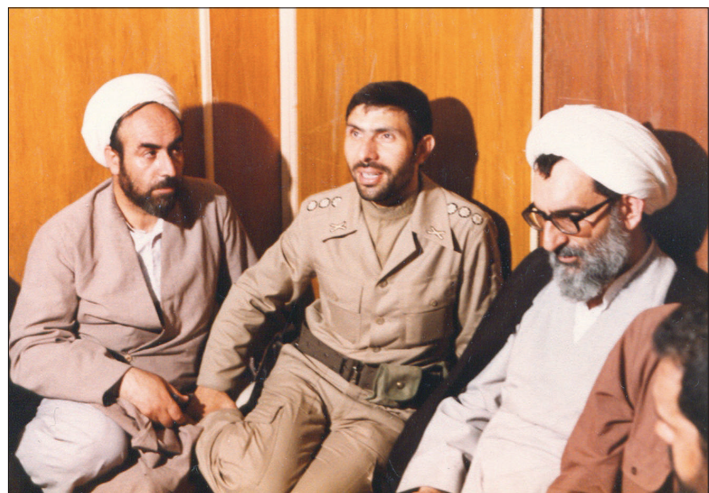
فکر کنید عشق و علاقه تیمسار شهید به مولای متقیان (ع) چقدر بود که می خواست هر طور شده آن جزوه را که در آن دورنمایی از شخصیت والای امیرالمؤمنین (ع) از گفتار این ابی الحدید معتزلی

داشت. معمولاً یکی از آقایان روحانیون به نوبت دعوت می شد که سه ربع ساعت تا قبل از اذان مغرب پیرامون مسائل اخلاقی سخنرانی کند و بعد نماز جماعت برگزار می شد. اغلب اوقات هم پیش نماز حاج آقا رحمانی چیذری، پدر دو شهید بود که خود از افراد با سابقه در انقلاب اسلامی و مورد احترام همگان است.

شرکت کنندگان در این مجلس هم بعضی از رجال کشوری و لشکری و افراد خاندان شهدا بودند. من هم با دعوت تیمسار، چند بار با سخنرانی انجام وظیفه کردم. مجلس با حالی بود. شرکت کنندگان هم با خضوع خاصی در آن حضور می یافتند. غیر از استماع مواعظ و نماز جماعت و گاهی دعای کمیل، سخنی در میان نبود. خانه تیمسار شهید ساده بود و سادگی زندگی تیمسار جانشین فرماندهی کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران را نشان می داد. مجلس روضه در زیرزمین خانه برگزار می شد که درواقع حسینیه بود. در اتاق کوچک مجاور آن کمدی ساده با لباس رسمی تیمسار شهید جلب توجه می کرد. تیمسار همان جا لباس عوض می کرد و دفتر کارش هم بود. طبقه بالا هم سالتی کوچک گویا دارای یک یا دو اتاق بود. همسایگان دیده بودند که در روزهای اول ماه که تیمسار شهید طرف عصر روضه داشته، شخصی در بیرون خانه در حالی که چغیه ای به سر و صورت بسته بود، جلوی در ورودی را جارو می کند و آب می پاشد. بعد متوجه می شوند که خود سبید صیاد شیرازی است. تیمسار راننده خصوصی نداشت و هرگاه راننده بود، سربازی بوده که با وسیله اداری تیمسار را به دفتر کارش یا جلساتی که می باید شرکت کند، یا دانشگاه برای تدریس می برد. در اوقات دیگر تیمسار خود پشت فرمان اتومبیلش می نشست و بچه ها را به دبستان و دبیرستان می برد، یا برای خرید می رفت.

راستی که تیمسار شهید اصلاً در فکر مال و منال و زندگی مرفه نبود. با همه مشقت و مشکلاتی که داشت، فکر و ذکرش متوجه وظیفه و عبادت و ادای به موقع فرائض دینی و تکالیف مذهبی بود.

در مسافرت ها به هر شهری که می رفت از روحانی شهر دیدن می کرد و از او بهره های معنوی می گرفت. با بیشتر روحانیون ارتباط داشت و همه را برای شناختن خدا و بهره وری معنوی می خواست. در فکر جاه و مقام نبود. از صبح زود تا پاسی از شب و گاهی تا ساعت ها در دفتر کارش در ستاد مشترک بود. ملاقات ما هم با آن سردار سرفراز اسلام در وقت غیر اداری و بعد از ظهرها در دفتر کارش صورت می گرفت. بیشتر سخن او از جبهه و دفاع مقدس و توجه به وظائف سربازی اش بود. اگر سخن می گفت از اطاعت رهبری و انجام وظایفی بود که به عهده داشت. سرباز و به قول خودش «سرباز کوچک اسلام» بود. برای آن سردار دلاور بعد از انجام فرائض





پیاده شده سخنرانی مرا فرستاد و طی یادداشت کوچکی نوشته بود که آن را چک و اصلاح کنم تا چاپ و منتشر کنند.

صیاد شیرازی در صدد بود که برای نظام دفاعی اسلام و درس‌هایی را که در این خصوص داشت، حتی الامکان و تا جایی که می‌توانست مأخذی از آیات قرآنی و احادیث اسلامی پیدا کند و با سیستم دفاعی معمول در جهان سوم هماهنگ سازد.

در کلاس درسش در دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «دافوس» و در دانشگاه افسری ارتش «امام علی (ع)» کاملاً مراقب بود که این هدف را دنبال کند، به این معنی که ضمن تدریس درونی نظام و فنون رزمی، به نحوی آن را با آنچه پیغمبر (ص) و علی (ع) در جنگ‌ها معمول می‌داشتند، وفق دهد.

روزی اطلاع داد که دوسه روز دیگر می‌خواهم دانشجویان دانشگاه افسری را به جبهه جنوب ببرم و آنچه را که درس گفته‌ام، با آنچه در زمان جنگ در آنها معمول داشته‌ایم، به آنها ارائه دهم. و افزود که من این راه همه ساله معمول می‌دارم. حال شما هم مواردی را به اختصار از تاکتیک‌های رزمی پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنویسید و به من برسانید.

بیست و شش نکته را نوشتم و طرف عصر به دفترش بردم. ضمن تشکر فراوان که شیوه مرضیه آن فرمانده عالی مقام بود، یک به یک آن را خواند و اگر نیازی به توضیح داشت به عرضشان رساندم. مقید بود که اعراب آیات و روایات را بگذارد و آنها را درست بخواند. تیمسار شهید چند روز بعد تلفنی فرمود دانشجویان را به جبهه بردم و هدفی که داشتم به خوبی انجام گرفت. فوق العاده در دانشجویان اثر بخشید و افزود که هر کدام از نکاتی را که یادداشت کرده بودید و به کار می‌بستم، می‌گفتم این نکته را از فلانی دارم. گفتم، «تیمسار لزومی نداشت از من نام ببرید.» فرمود، «نه، باید دانشجویان رسم امانتداری و ادای حق را بدانند، چون اگر نام نمی‌بردم می‌دانستند که اطلاع از این نکات مهم تاریخ اسلام کار من نیست و باید از جایی یا از کسی گرفته باشم، پس چه بهتر که هم مأخذ را نقل کنم و هم ادای دین کرده باشم.» حق‌شناسی و خضوع و فروتنی آن امیر سرفراز اسلام کم‌نظیر بود. با روی خوش و لبان خندان تشکر و قدردانی می‌کرد، به طوری که طرف احساس خجلت می‌نمود، گاهی می‌گفتم، «تیمسار؟ مگر چه کرده‌ایم؟»

شب اول هر ماه، تیمسار شهید در منزل خود مجلس وعظ

آن توفیق بالاتر، حضرت‌عالی بپذیرید که همگی ما را در این مبحث مستفیض گردانید. انشاء الله که خداوند به همه ما لیاقت دهد که حداکثر بهره را از محضر آن استاد ارزشمند ببریم.

زمان ارائه یک ساعت بوده و به این جانب رخصت دادید که در مقدمه تلاوت مقدماتی خود را داشته باشم و سپس با دعوت از حضرت‌عالی، ارائه انجام پذیرد.

۱- پیوست یادداشت هفتگی این جانب برای دانشجویان که خلاصه‌ای از موضوع را دارد.

۲- یک جلد کتاب «مدیریت و فرماندهی در اسلام» که از صفحه ۱۰۶ الی ۱۲۷ مورد نظر ماست.

ومن الله التوفیق

ارادت‌مند و دعاگوی شما

سرباز کوچک اسلام سرتیپ علی صیاد شیرازی
امضاء ۷۶/۲/۱

روز موعود صبح زود تیمسار شهید به منزل ما آمد و زنگ زد. در را گشودم. دیدم سرباز راننده پشت فرمان است و خود پیاده شده و زنگ را به صدا درآورده است.

اتفاقاً روز قبل ما خانه تکانی داشتیم و چند کیسه آت و آشغال را دم در گذاشته بودند که رنگرها ببرند و جلوی خانه یک منظره ناخوشایندی داشت، ولی با این وصف آن مالک اشتر زمان، با عظمت روحی که داشت، با لباس نظامی و بدون توجه به رهگذران ایستاده و منتظر بیرون آمدن این خاکسار بود. بیرون آمدم و خیلی معذرت خواستم و گفتم تیمسار لازم نبود خودتان تشریف بیاورید. سرباز

راننده را می‌فرستادید و من می‌آمدم و انجام وظیفه می‌کردم.

در دانشگاه هم تیمسار شهید پس از نیم ساعت درس خود، مرا معرفی کرد و با همان منش اسلامی خود فرمود که خودم رفتم منزل استاد و ایشان را آوردم و اینک سرگذشت جنگ سرنوشت‌ساز «احزاب» را از زبان ایشان بشنوید.

من هم به مدت یک ساعت جنگ احزاب را شرح دادم. ده روز بعد تیمسار شهید، نوار

نمونه کار پیغمبر (ص) در دفاع از کیان اسلام در آرشیو دانشگاه نگاهداری شود. تیمسار شهید توضیح داد که توجه داشته باشم که دانشجویان با فرماندهان در جلسه حضور دارند و مدت صحبت من یک ساعت است. بعد هم طی یادداشتی تفصیل آن دعوت و کار خود را در درس‌هایش و کاری را که بنده باید انجام دهم برای من فرستاد. به جاست که عیناً در اینجا بیاورم و حتی دستخط خود آن فرمانده عالیقدر در روزنامه چاپ شود.

باسمه تعالی

یادداشت ۷۶/۲/۱

سرور ارجمند، استاد عالیقدر جناب حجه الاسلام والمسلمین حاج آقای دوانی با اهداء سلام و تشکر قلبی از محبت‌های شما، پیرو مذاکرات تلفنی و دعوت از جنابعالی برای ارائه آموزش تاریخ اسلام به استحضار می‌رساند:

۱- مستمعین حضرت‌عالی حدود ۶۰۰ نفر از دانشجویان سال‌های سوم و چهارم دانشگاه افسری «امام علی (ع)» نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی می‌باشند که همراه با فرماندهان خود در جلسه حضور دارند.

۲- سلسله درس‌هایی که اینجانب برای دانشجویان داشته‌ام (حدود دو سال) هفتگی هر هفته ۱/۵ ساعت ارائه آموزش تجربیات نبردهای رزمندگان اسلام با ضد انقلاب در کردستان و دشمن متجاوز در جنگ تحمیلی می‌باشد که بخش کردستان در سال تحصیلی گذشته به پایان رسید و در سال جاری نبردهای مهم جنگ تحمیلی را آغاز کرده‌ایم که بخش عملیات «طریق القدس»، «فتح بستان» به پایان رسید و هم اکنون در مبحث عملیات «فتح المبین» می‌باشیم که احتمالاً تا آخر سال تحصیلی به طول خواهد انجامید.

۳- فرصت مناسبی بود که در مقدمه هر جلسه بحثی را تحت عنوان «منش فرماندهی» به مدت ۳۰ دقیقه داشته باشم و در آن نکات مهم «فرماندهی بر یگان‌های نظامی» را برایشان یادآور شدم.

۴- از منابعی که مناسب دیدم کتاب «مدیریت و فرماندهی در اسلام» نوشته آیت‌الله مکارم شیرازی بود که به ده مسئولیت و وظیفه مدیر و فرمانده پرداخته و تاکنون هفت مبحث آن را ارائه کرده‌ام و هم اکنون در هشتمین مبحث یعنی «جمع‌آوری اطلاعات و آمار» می‌باشم. در این مبحث از مواردی که در زمان پیامبر اکرم (ص) رخ داده بود، بهره‌ای برده‌ایم و هم اکنون می‌خواهم بهره‌افرا را از صحنه «جنگ احزاب» که مقطعی سرنوشت‌ساز در تاریخ اسلام بوده است ببریم.

۵- این توفیق الهی بود که بهترین استاد را انتخاب کنیم و از

تلفن زد و گفت، «دانشجویان را به جبهه بردم و هدفی که داشتم به خوبی انجام گرفت. فوق العاده در دانشجویان اثر بخشید. هر کدام از نکاتی را که یادداشت کرده بودید و به کار می‌بستم، می‌گفتم این نکته را از فلانی دارم. گفتم، «تیمسار لزومی نداشت از من نام ببرید.» فرمود، «نه، باید دانشجویان رسم امانتداری و ادای حق را بدانند.»





شهید صیاد شیرازی خود را ملتزم می دانست که همانند آحاد مردم در نمازهای جمعه شرکت کند. نمازگزاران جمعه، بسیاری از اوقات، شاهد حضور او در میان خود بودند. او در گفتار و رفتار خود نشان داده بود که شهادت در راه خدا را عین سعادت برای خود می داند و همواره سر و جان خویش را برای نثار در راه اسلام و کشور آماده ساخته و با وقف زندگی خود در مسیر آرمان های الهی در آرزوی نیل به فیض شهادت است.

موفقیتی حاصل نمی شد. مثل آنچه که بعد از عملیات بدر، با تشکیل قرارگاه کمیل اتفاق افتاد. شهید صیاد در اواخر جنگ و در زمانی که منافقین با همکاری صدام می خواستند از فرصت پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران استفاده کنند و خود را به تهران برسانند تا حکومت را در اختیار بگیرند، با اینکه مسئولیتی در نیروی زمینی ارتش نداشت، در جنگ علیه منافقینی که با خودروهای زرهی خود تا نزدیکی های کرمانشاه جلو آمده بودند وارد عمل شد و سپاه و ارتش با همکاری با یکدیگر توانستند این برنامه دشمن را نیز ناکام بگذارند.

خصوصیات فردی صیاد

شهید صیاد شیرازی با الهام از احکام تعالی بخش اسلام و هدایت حضرت امام (ره)، آن چنان خود را ساخته بود که ویژگی های یک مومن راستین در او آشکار بود. هر جا که امام جماعتی نبود، او نماز جماعت را برپا می داشت و به امامت آن قیام می کرد. همه جلسات و سخنرانی ها و مصاحبه های خود را با آیاتی از کلام الله مجید آغاز می کرد. تلاوت آیاتی نظیر "الا تقاتلون قوماً نكثوا ايمانهم (توبه ۱۳)" یا "رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً". قرائت دعای فرج در تمام جلسات، از نکات فراموش ناشدنی شهید صیاد شیرازی است. پس از پایان جنگ تحمیلی وقتی که به معاونت بازرسی ستاد کل نیروهای



اصلی و طرح برادران سپاه عبور از رودخانه کارون به عنوان محور اصلی عملیات بود که پس از تضارب آرا در قرارگاه مشترک کربلا، نهایتاً طرح عبور از رودخانه کارون تصویب شد و به عنوان تلاش اصلی و محوری، به مرحله اجرا درآمد. با چنین تدبیری، تمام توان طرح ریزی و توان آتش و پشتیبانی های دو سازمان ارتش و سپاه با کمک یکدیگر در یک عملیات، علیه دشمن به کار گرفته شد. از جمله کارهای دیگری که شهید صیاد شیرازی در سمت فرماندهی نیروی زمینی ارتش پیگیری می کرد این بود که علاوه بر تشکیل قرارگاه های مشترک، یگان های سپاه و ارتش نیز به هنگام هر عملیات با هم ادغام و از توان مشترک آن ها استفاده می شد، زیرا او عمیقاً باور داشت و به تجربه هم دریافته بود که همه واحدها بایستی با فرهنگ رایج بین بسیجیان در نبردها شرکت کنند و تنها با این شیوه است که می توان امید به پیروزی داشت. او می دانست در شرایط نابرابر و در هنگامی که دشمن، مستغرق در پشتیبانی فنی، اطلاعاتی، تجهیزاتی و عملیاتی تمام قدرت های بزرگ جهانی است، نمی توان فقط با اتکا به

های مسلح غیر قانونی تهیه کرده و برنامه ریزی های لازم را نیز برای انجام عملیات گسترده ای علیه احزاب مسلح مورد حمایت رژیم بعثی صدام انجام داده بود، بنابراین در تابستان سال ۱۳۶۰، سپاه آذربایجان غربی موفق شد تا با همکاری نیروهای محلی کرد و همدلی و حضور برادران لشکر ۶۴ و ناحیه ژاندارمری آذربایجان غربی، شهر اشنویه را از دست حزب دموکرات خارج کند و آن را آزاد سازد. در این هنگام شهید صیاد شیرازی که علاقه زیادی به حضور در صحنه های عملیاتی داشت، به همراه شهید آشناسان و شهید مهدی باکری در معیت فرمانده سپاه ارومیه از آن شهر آزاد شده بازدید به عمل آورد و مطمئن شد که همدلی نیروهای مسلح می تواند موفقیت های عظیمی را به وجود آورد. در سی شهریور سال ۱۳۶۰ و درست یک سال پس از آغاز جنگ تحمیلی، صیاد شیرازی از سوی فرمانده معظم کل قوا حضرت امام خمینی (ره)، به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب و بلافاصله از ارومیه عازم تهران و سپس جبهه های جنوب گردید.

در دوران پنج سالی که او این سمت را بر عهده داشت تلاش می کرد که سازمان موجود ارتش را به یک سازمان فعال که با فرهنگ اسلامی انقلاب، تطابق داشته باشد سوق دهد؛ به همین جهت از فکر ایجاد قرارگاه های مشترک عملیاتی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استقبال کرد. نام قرارگاه کربلا برای همکاری مشترک ارتش و سپاه، انتخاب شد و صیاد شیرازی همیشه از آن به عنوان یک "ترکیب مقدس" یاد می کرد. در این قرارگاه فکر و ابتکارات و روحیات برادران سپاهی با فکر و دانش نظامی برادران ارتشی مطرح و در نهایت یک سلسله عملیات موفق تحت عنوان کربلای ۱ تا کربلای ۱۲ طراحی شدند که با اجرای آنها دشمن از سرزمین های اشغالی، عقب رانده شد. شهید صیاد شیرازی برای تقویت ستاد طراحی قرارگاه کربلا، دانشکده فرماندهی و ستاد ارتش را تعطیل و اساتید آن را برای طرح ریزی عملیات ها به جبهه جنوب فراخواند. برای برنامه ریزی هر عملیاتی، ابتدا از سوی طراحان ارتش و سپاه، طرح های جداگانه ای تهیه می شدند و آنگاه در قرارگاه مشترک کربلا، این طرح ها مورد بحث و بررسی قرار می گرفتند و طرح نهایی که طرح قرارگاه کربلا بود و ارتش و سپاه بر محتوای آن توافق داشتند، به مرحله اجرا درمی آمد. برای نمونه، در طراحی عملیات بزرگ بیت المقدس، طرح برادران ارتش عبور از جاده اهواز - خرمشهر به عنوان تلاش



روش های متداول و بعضاً ناکارآمد، در آن وضعیت و شرایط، از کشور و تمامیت ارضی آن دفاع کرد. او به طور راسخ اعتقاد داشت که در وضعیت آن روز جنگ، تنها کلید راه گشا، تکیه بر راه همیشه پیروز حضرت اباعبدالله سیدالشهدا (ع) و بسیج و به کارگیری انسان های مومن، خدا ترس و شهادت طلب است، زیرا بر فراز تابلوی بزرگ عاشورا، به درازای تاریخ و به پهنای هر سرزمین به خط خون نگاشته شده است که "خون بر شمشیر پیروز است". با این باور بود که شهید صیاد شیرازی با الگو گیری از سپاه، در ارتش هم، گردان های شهادت را به وجود آورد تا هر کس که داوطلب نثار جان شیرین در دفاع از این انقلاب، تاریخ و شرف مرز و بوم و نوامیس خویش است، در آن گردان ها سازمان یابد و دلیرانه بر صف دشمن بکوبد. البته گاهی اوقات هم بین دیدگاه های وی و نظامیان همکارش و یا فرماندهان سپاه اختلافاتی به وجود می آمد که ناشی از تفاوت دیدگاه ها در روش جنگیدن با دشمن بود، به همین خاطر گاهی می خواست عملیات هایی را با نظر و طرح و فرماندهی خودش انجام دهد که در نهایت



سردار بسیجی...

سردار دکتر حسین علایی

حدود ۹ سال پیش در صبح روز بیست و یکم فروردین ماه سال ۱۳۷۸، دلاور مردی از سرزمین خون رنگ ایران، با آتش خشم گروه تروریستی منافقین به خون خود غلتید و به سالار خود، امام شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین (ع) پیوست و به ندای هل من ناصر او لبیک گفت و به آرزوی دیرین خود که شهادت در راه خدا بود نائل گشت. آری، هشت سال پیش در چنین ایامی که مصادف با ماه ذی الحجه ۱۴۱۹ هجری قمری بود، سردار رشید اسلام سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، در حالی که به تنهایی از منزل به قصد محل کار خود در ستاد فرماندهی کل قوا خارج شده بود، از سوی عناصر آموزش دیده گروه خونخوار منافقین مورد حمله ناگهانی قرار گرفت.

ترور این فرمانده شجاع دوران پر حماسه دفاع مقدس، حلقه ای از زنجیره تلاش های بی ثمر منافقین زبون برای حفظ روحیه درهم شکسته عوامل خود، پس از پایان جنگ تحمیلی و شکست رژیم صدام حسین در آن و نیز کسب رضایت آمریکا و اسرائیل و پرداخت بخشی از هزینه های لازم برای ادامه حیات و حضور در کشورهای غرب و در عراق در سایه رژیم دژخیم بعثی بود.

شهید بزرگوار صیاد شیرازی از معدود نظامیانی است که از بدو ورود خود به ارتش طاغوت، در زمان رژیم شاهنشاهی، سعی می کرد تا براساس اعتقاد مذهبی خود، عمل کرده و در ماه های اوج گیری نهضت اسلامی مردم ایران، تلاش می کرد تا با پیروی از دیدگاه های حضرت امام خمینی (ره) در مسیر حرکت انقلابی مردم ایران قرار گیرد. او در آن هنگام از افسرانی بود که در مرکز توپخانه اصفهان، مشغول به کار بودند. او در این مرکز تلاش می کرد تا افکار انقلابی را در بین همکاران خود مطرح نموده و آن ها را به همسو شدن با مردم دعوت نماید.

بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، صیاد، تمام توان خویش را برای ایفای نقشی موثر در ارتش جمهوری اسلامی ایران به کار بست. در آن زمان که ساختار کشور از رژیم شاهنشاهی به نظام جمهوری اسلامی، تغییر ماهیت داده بود، این نیاز وجود داشت که با رویکرد جدیدی به مجموعه ارتش نگریسته شود و از این روی وجود نظامیانی چون صیاد

شیرازی در بدنه ارتش اهمیت زیادی می یافت تا بتوانند به جهت گیری ارتش به سمت خواسته های مردم و مأموریت های متفاوت با دوران رژیم گذشته، کمک کنند. انقلاب اسلامی ایران که با وحدت کلمه مردم و رهبری الهی و بدون هیچگونه وابستگی و ارتباط با قدرت های بزرگ حاکم بر جهان و با شعار فراگیر "نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی"، پا به عرصه وجود نهاده بود، موجب تغییر توازن قوا در منطقه حساس خاورمیانه شد، از این رو برخی از کشورهای بزرگ و قدرتمند مثل آمریکا و انگلیس که منافع خود را در ایران از دست داده بودند نمی توانستند یک حکومت مستقل را در ژئوپلیتیک حساسی چون ایران تحمل کنند. بنابراین تلاش کردند تا با برخورد با این نظام نوپا، به اشتراک و وحدت منافع دست یابند و تمامی ترفندها و تجارب استعماری خود را برای

تلاش می کرد که سازمان موجود ارتش را به یک سازمان فعال که با فرهنگ اسلامی انقلاب، تطابق داشته باشد سوق دهد؛ به همین جهت از فکر ایجاد قرارگاه های مشترک عملیاتی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استقبال کرد. نام قرارگاه کربلا برای همکاری مشترک ارتش و سپاه، انتخاب شد و صیاد شیرازی همیشه از آن به عنوان یک "ترکیب مقدس" یاد می کرد.

در نطفه خفه ساختن انقلاب اسلامی به کار گیرند. در این زمان که رژیم بعثی عراق هم نگران گسترش افکار انقلاب اسلامی در بین مردم آن کشور بود و از سوی دیگر کینه شدیدی از ایرانیان در سینه داشت، سعی کرد تا با استفاده از تشکیل گروه هایی همچون احزاب دموکرات و کومله، کردستان را آماج حملات و تهاجمات مسلحانه و کشت و کشتار بی رحمانه خود قرار دهد. در چنین شرایطی شهید صیاد از جمله فرماندهان ارتشی بود که با اعتقاد کامل به مقابله با چنین توطئه هائی، در کنار سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در کردستان حضور یافت. در آن هنگام، بسیاری از

گروه های به ظاهر سیاسی مثل منافقین سعی داشتند تا ارتش را از مقابله با تحركات ضد انقلاب در استان های مرزی کشور برکنار نگه دارند. شهید صیاد شیرازی با درک عمیق از ریشه های خارجی حوادث کردستان، در کنار شهیدان بزرگی همچون شهید بروجردی و شهید ناصر کاظمی و سایر فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در کردستان، حضوری فعال یافت و موفق شد تا با فرهنگ بسیجی و با کمک سپاه به مقابله با گروه های بی ریشه ضد انقلاب بپردازد. شهید عزیز صیاد شیرازی، عمیقاً معتقد بود که با فرهنگ و روحیه بسیجی که هدیه بزرگ امام (ره) به ملت سلحشور ایران بود، می توان با دشمنان خارجی و ایادی زبون داخلی آنان جنگید و به همین دلیل بود که در رفتار و گفتار خود چنین روحیه ای را بروز می داد و از این رو در نزد اطرافیان خود محبوبیت خوبی کسب کرده بود. او که ابتدا از سوی رئیس جمهور وقت، بنی صدر مورد تشویق قرار گرفته بود، وقتی دیدگاه های متفاوتی را درباره چگونگی برچیدن فتنه گروه های مسلح در کردستان از خود بروز داد، افکارش از سوی او تحمل نشد و همین مسئله باعث گردید تا صیاد را از ارتش برکنار کند. صیاد به مدت چهار ماه، بنا به دعوت سپاه، در ستاد مرکزی آنجا مستقر شده و به همکاری آموزشی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پرداخت. در تابستان سال ۱۳۶۰، پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا، بر تحرک نیروهای نظامی در جبهه های جنگ به طور چشمگیری افزوده و راه برای فعالیت و ایفای نقش افرادی چون صیاد شیرازی گشوده شد. در این زمان صیاد از سوی شهید محمد علی رجایی به ارتش فراخوانده و با اعطای دو درجه به وی، به فرماندهی همزمان دو لشکر ۶۴ ارومیه و ۲۸ سنندج منصوب شد و عملاً فرماندهی یگان های ارتش در شمال غرب کشور را بر عهده گرفت. در طول حدوداً یک ماه و نیمی که او در شهر ارومیه مستقر شد، سعی داشت تا با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ارتباط نزدیکی را برقرار کند و از این طریق ارتش را در کمک به سپاه برای برچیدن بساط گروه های مسلحی که از طرف صدام حمایت می شدند، به کار گیرد. در این زمان سردار شهید، مهندس مهدی باکری فرماندهی عملیات سپاه استان آذربایجان غربی را بر عهده داشت و سپاه ارومیه طرحی را برای بیرون راندن گروه

در ارتش، دومی نداشت. . .

■ « شهید صیاد و عقیدتی سیاسی ارتش » در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین غلامرضا صفایی

نگاه مکتبی به ارتش و نیروهای مسلح و تقید همیشگی به احکام اسلام سبب شده بود که عقیدتی سیاسی در نگاه فرمانده نیروی زمینی از ارج و اعتبار بالائی برخوردار باشد و در جهت تقویت آن نهایت تلاش را به کار گیرد. در گفت و گو با حجت الاسلام صفائی، رئیس دفتر عقیدتی سیاسی فرماندهی معظم کل قوا، ضمن بررسی دقیق ویژگی‌های بارز شهید صیاد، به این تلاش‌ها نیز اشاره شده است.

دروازد:



لذا بسیار خودداری و تحمل می کرد. روحیه بسیجی داشت.

در دوران فرماندهی با ایشان جلسات منظمی داشتید؟ در دورانی که ایشان فرمانده نیروی زمینی بود، اغلب وقتش را در جبهه می گذراند. این دورانی بود که بنی صدر، عامل تفرقه، رفته بود و با اتحادی که بین ارتش و سپاه و نیروهای مردمی به وجود آمده بود، فتوحات یکی پس از دیگری برای لشکریان اسلام پدید می آمدند. البته من جبهه که می رفتم، ایشان را به طور گذرا در جبهه می دیدم و از زمان جبهه، چیز خاصی را به خاطر ندارم؛ ولی به خاطر دارم که ایشان هر هفته یا دو هفته یک بار می آمد تهران به مرکز فرماندهی نزاجا و در آنجا ملاقات نیم ساعته‌ای با ایشان داشتیم و راجع به مسائل عقیدتی سیاسی و مشکلات موجود با هم مذاکره می کردیم.

در این جلسات چه می گذشت؟

ایشان خیلی وقتش گرفته بود و من به اتاق فرمانده نیروی زمینی می رفتم. درخواست اولیه ایشان همیشه این بود که چون من سرگرم کارم، از معنویات دور می شوم و این نیم ساعت مغتنم است. شما یک آیه قرآن و یا حدیثی را برای من بخوانید. من چون این روحیه را از ایشان دیده بودم، قبلاً یک آیه از قرآن و حدیث متناسب با آن را در نظر می گرفتم و می گفتم و ایشان با دقت گوش می داد و در دفتر مخصوص خود یادداشت می کرد. بعد هم با دعای همیشگی فرج، بحثش را شروع و موارد را مطرح می کرد و همفکری و برای مسائل راه حل پیدا می کردیم. آیا مواردی را که در این جلسات چاره جویی شدند، به یاد دارید؟

از مسائلی که در آن دوران به خاطر دارم یکی این بود که بنا

در سلسله مراتب، وقتی تحت امرها مسئولان بالاتر را می دیدند که این طور با هم متحد هستند، آنها هم با هم متحد می شدند و یک اتحاد واحدی در بین سپاه و ارتش به وجود آمده بود؛ بنابراین می توانیم بگوئیم صیاد نقش اول را در اتحاد بین ارتش و سپاه داشت.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان کدام یک در ذهن شما

فوق العاده صبور بود. من در عمرم کمتر آدمی را دیده‌ام که این طور صبور باشد. گاهی ممکن بود از طرف ناآگاهانی از ارتش یا سپاه مورد اهانت لفظی یا رفتاری هم قرار بگیرد، ولی به قدری متین و صبور بود که به روی خودش نمی آورد.

برجسته تر است؟

ایشان فوق العاده صبور بود. من در عمرم کمتر آدمی را دیده‌ام که این طور صبور باشد. گاهی ممکن بود از طرف ناآگاهانی از ارتش یا سپاه مورد اهانت لفظی یا رفتاری هم قرار بگیرد، ولی به قدری متین و صبور بود که به روی خودش نمی آورد. قاعدتاً باید در اثر برخی از برخوردها ناراحت و عصبانی می شد و عکس العمل نشان می داد، ولی این موجب می شد که به آن وحدت و اتحاد آسیب وارد شود و

آغاز آشنایی شما با شهید صیاد شیرازی کی و چگونه بود؟ من قبل از اینکه از نزدیک ایشان را ببینم، آشنایی ام اینگونه بود که ایشان از طرف بنی صدر فرمانده قرارگاه غرب شده بود و یک درجه هم به ایشان داده بودند. در آن مقطع، ماهیت بنی صدر کم و بیش داشت آشکار می شد. من یادم هست که برخی از روزنامه‌ها و رادیوی آن زمان، نامه‌ای را که ایشان به عنوان اعتراض به بنی صدر نوشته بود و برای نظامیان، بسیار روشنگر بود، منتشر و پخش کردند. برای من بسیار موجب شادی و خوشحالی بود که در ارتش چنین افسران رشیدی وجود دارند که اطاعت بی چون و چرا نمی کنند. من می دانستم بنی صدر بعد از انتشار این نامه در صدد انتقام جویی برمی آید و همین هم شد. او درجه ایشان را گرفت و شرایط را برای وی به گونه‌ای فراهم کرد که ایشان دیگر نتوانست در ارتش بماند و رفت به سپاه و با شهید کلاهدوز همکاری کرد. اولین آشنایی چهره به چهره من با ایشان زمانی بود که ایشان فرمانده نیروی زمینی شد. غائله بنی صدر هم ختم شده بود. بنده هم به عنوان مسئول سازمان عقیدتی سیاسی ارتش از طرف امام به آنجا رفتم.

نقش ایشان در زمان بنی صدر چه بود؟

ببینید بنی صدر بنایش بر تفرقه و اختلاف بود و ما در جلسات ناظر بودیم که او تلاش می کرد بین سپاه و ارتش تفرقه و تشتت ایجاد کند. نسبت به سپاه که خیلی بی مهری و در ارتش هم جدایی و تفرقه ایجاد می کرد. با رفتن بنی صدر، شهید صیاد وحدت و اتحادی را که انسان فکرش را هم نمی کرد، بین ارتش و سپاه به وجود آورد. محصول آن هم فتوحاتی بود که به دست آمد. در آن زمان عمده کار در دست نیروی زمینی بود. آقای محسن رضایی هم که در آن زمان فرمانده کل سپاه بود. این دو تا با هم بودند و در نتیجه،



شهید صیاد دارای پیشینه و کارنامه درخشانی در دفاع مقدس و زدن ضربات مهلک اثر بخش و سرنوشت سازی بر ماشین جنگی بعثی ها بوده و کینه آنان علیه خود را برانگیخته بود و ترور او به عنوان یکی از فرماندهان موثر در شکست صدام می توانست یکی از اهداف و آمل دیکتاتور بغداد قلمداد گردد.

اجرای طرح خبائث آمیز خود مناسب می دانستند؟ به تجربه ثابت شده است که مناسب ترین زمان برای دشمن، زمانی است که فضای کشور ملتهب بوده و تمام توجه مردم و مسئولین به فضا و جو متشنج مشغول است و در واقع دچار نوعی غافلگیری بوده و میدان را برای تحرکات و فعالیت های اطلاعاتی - عملیاتی مذبوحانه دشمن خالی نموده باشند. در چنین شرایطی دشمن با وارد کردن ضربات کاری و جبران ناپذیری نظیر ترور شهید بزرگوار صیاد شیرازی و انفجار بمب و پرتاب خمپاره، سعی در ایجاد اختلاف بیشتر و ضعف ارکان اساسی نظام می نماید.

بهترین و موثرترین شیوه برای بستن راه نفوذ دشمن و پیشگیری از تحرکات ضد انسانی آنان، تأمین امنیت است. امنیتی فراگیر برای آحاد مردم به گونه ای که همه مردم، از طرفی احساس درهم آمیختگی و پیوستگی پایداری باتمام مسئولین کشور نموده و از سوی دیگر احساس گسیختگی و تقابل روحی با عناصر آشکار و پنهان دشمن بنمایند و راه هرگونه عملیات روانی و تبلیغی را بر آنان سد کنند. بنابراین بایستی ایجاد فضای امن برای عموم مردم و نه برای دشمنان و ایادی آنان در دستور کار قرار گیرد.

سرانجام شهید بزرگوار، رزمنده بسیجی و شجاع، سپهبد علی صیاد شیرازی در سن ۵۵ سالگی و پس از یک عمر مجاهدت در راه خدا و جنگ با دشمن و کسب توفیقات و افتخارات بزرگ و به یادماندنی و جاوید، به دیدار معبود و محبوب خود شتافت و پاداش فداکاری ها و خدمات صادقانه و شبانه روزی و خستگی ناپذیر خود را با مدال شهادت دریافت کرد و نام و خاطره خود را در تاریخ گلگون میهن اسلامی جاوید ساخت. اگر چه شهادت، زینده دلیرمردی همچون او بود، اما رهبری، مردم و نیروی مسلح را در غم خود داغدار نمود. خون گرم او همچون راه درخشان وی، رسواگر منافقین مجرم و حامیان ضد بشری آنان خواهد بود.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد. ■

شوند و عملاً امکان انجام جنایت و کشتن سوژه، برای آن ها فراهم باشد.

از آن جا که این عناصر خود فروخته به اجنبی، سال ها در زیر سایه رژیم جنایتکار بعثی به رهبری خونخوارترین دیکتاتور جهان، صدام حسین، زندگی کرده اند و وامدار او بوده اند، بنابراین وظایف و مأموریت هایی را که از سوی صدام به آن ها واگذار می شد بر عهده می گرفتند تا در ازای آن بتوانند در زیر سایه صدام و حزب بعث در کشور عراق به زندگی و توسعه سازمان خود ادامه دهند. از سوی دیگر برای کسب اعتماد و پشتیبانی مالی و تبلیغاتی قدرت های استعمارگر غربی و در رأس آن ها دولت ضد مردمی آمریکا و امکان تداوم حضور فعال در کشورهای غربی، نیازمند مطرح کردن خود به عنوان یک نیروی مخالف جدی - اپوزیسیون - جمهوری اسلامی، و کسب مزیت های نسبی در میان سایر مخالفین هستند. در آن زمان، شهید بزرگوار صیاد شیرازی با خلق و خوی مردمی خود با وجود دارا بودن یکی از بالاترین مقام های نظامی در کشور یعنی جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، به طور معمولی و در میان مردم زندگی می کرد و برای خود حصارهای آهنین و غیر قابل نفوذ ایجاد نکرده بود. از طرف دیگر شهید صیاد دارای پیشینه و کارنامه درخشانی در دفاع مقدس و زدن ضربات مهلک اثر بخش و سرنوشت سازی بر ماشین جنگی بعثی ها بوده و کینه آنان علیه خود را برانگیخته بود و ترور او به عنوان یکی از فرماندهان موثر در شکست صدام می توانست یکی از اهداف و آمل دیکتاتور بغداد قلمداد گردد.

بدیهی است که هم رژیم بعثی علفی صدام که اساساً بر مبنای ترور شکل گرفته و قدرت یافته و رسمیت پیدا کرده بود و ترور ریسم به عنوان جزو اصلی و لاینفک مدیریت حزب بعث به شمار می رفت و هم منافقین که با عملیات ناجوانمردانه و کشتار مردم کوچه و بازار، خود را به دنیا معرفی کرده اند، همواره در صدد یافتن فرصت های طلایی برای حذف فیزیکی رهبران و یاوران و دوستداران انقلاب اسلامی در سراسر جهان و فرماندهان نظامی ای که آن ها را در نیل به اهداف شوم خود ناکام ساخته اند بوده اند، اما آن ها چه زمان و موقعیتی را برای

مسلح منصوب شد، همچنان ارتباط نزدیک خود را با علمای بزرگ حفظ کرد و سعی داشت تا با انجام عباداتی فراتر از تکالیف شرعی به خودسازی خویش ادامه دهد. سردار حاج عبدالله رودکی می گفت که او شاهد نماز شب های صیاد در برنامه های بازرسی های ستادی از نیروی دریایی سپاه بوده است و همیشه از آن یاد می کرد. شهید صیاد شیرازی خود را ملتزم می دانست که همانند آحاد مردم در نمازهای جمعه شرکت کند. نمازگزاران جمعه، بسیاری از اوقات، شاهد حضور او در میان خود بودند. او در گفتار و رفتار خود نشان داده بود که شهادت در راه خدا را عین سعادت برای خود می داند و همواره سر و جان خویش را برای نثار در راه اسلام و کشور آماده ساخته و با وقف زندگی خود در مسیر آرمان های الهی در آرزوی نیل به فیض شهادت است. به راستی او یکی از مصادیق آیه "و من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه..." شناخته می شد. او روحیه ای بسیجی داشت و از مرگ نمی ترسید و در خطوط مقدم جبهه حضور می یافت و از حوادث مختلف انقلاب، سربلند بیرون می آمد.

همیشه این سوال مطرح بوده است که چرا سازمان منافقین در دوره جدید ترورهای خود، شهید عزیز صیاد شیرازی را هدف تیراندازی خویش قرار داد. منافقین تاکنون جنایت های زیادی را در ایران مرتکب شده اند و اساساً زندگی و ادامه حیات و هویت آنان مبتنی بر ترور و آدمکشی است و هم اکنون نیز در پناه ارتش اشغالگر آمریکا در عراق که داعیه ضد ترور ریسم نیز دارد، اسکان یافته و به جاسوسی مشغولند.

منافقین در کارنامه خبائث آمیز خود، نشان داده اند که کسانی که به طور جدی مدافع جمهوری اسلامی ایران و اهداف انقلاب اسلامی هستند و در راه آن تلاش و جانفشانی می کنند، در فهرست ترور آن ها قرار می گیرند، به ویژه اگر این افراد از مسئولین نظام بوده و در دفاع از آن و تبلیغ گسترش حاکمیت خط و آرمان های حضرت امام خمینی (ره) لحظه ای تردید به خود راه ندهند، هر چند که در این میان سایر شهروندان و افراد حزب الهی نیز از جنایات آنان برکنار نماندند، ولی همیشه سعی کردند به گونه ای برنامه ریزی کنند که در عملیات های ترور، خود خسارت کمتری متحمل





بچه‌های سپاه را به عهده گرفت.

این بینش از کجا پیدا شده بود؟

آن مقداری که من حالات صیاد شیرازی را می‌فهمیدم، ایشان بهره‌های بسیار بالائی داشت. یک آدم باهوش، یک سخنرانی که از طرف بشنود و اعمالش را که ببیند، متوجه می‌شود که طرف آدم درستی هست یا دارد کلک می‌زند و ریاکاری می‌کند. من به نظر می‌رسد که ایشان با آن زیرکی و هوشمندی که داشت، قبل از اینکه خیلی‌ها بنی‌صدر را بشناسند، او را شناخت و متوجه شد که این آدم نسبت به انقلاب خائن است و در حد خودش به سرعت افشاگری کرد.

نوع رابطه ایشان با حضرت امام خمینی چگونه بود؟

من می‌دانستم که ایشان به محضر امام می‌رود. امام مقید بودند که در ملاقات‌هایشان خودشان باشند با آن فرد و لذا من خبری از داخل آن جلسات ندارم.

شهید صیاد شیفته و مقلد امام بود و ایشان را شخصیتی می‌دانست که درخت کهن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را از ریشه در آورده است. مادر تاریخ ایران داشتیم کسانی را که

شهید صیاد به خاطر کسب معنویت، مقید بود که هر بار که از قم عبور می‌کند، ولو شده ده دقیقه، یک‌ربع به محضر آیت‌الله بهاء‌الدینی برسد. ایشان هم خیلی او را دوست داشتند. یک جور حالت مریدی و مرادی نسبت به هم داشتند.

قیام می‌کردند و سلطنت از خاندانی به خاندان دیگر منتقل می‌شد؛ ولی عظمت کار امام در این بود که درخت سلطنت را از ریشه در آورد. ابعاد معنوی شخصیت امام به گونه‌ای بود که هر کسی را مجذوب می‌کرد و شهید صیاد شیرازی با آن زمینه دینی و فرهنگی، با آن نجابت و با آن هوشی که داشت، بدیهی است که بسیار از محضر امام کسب فیض می‌کرد. ایشان امام را واجب‌الاطاعه می‌دانست و اگر امام مطلبی را می‌گفتند و همچنین بعد از رحلت امام، هر مطلبی را که مقام معظم رهبری می‌گفتند ایشان، نه صرفاً به عنوان یک نظامی، بلکه به عنوان یک مقلد، در حد توان اجرا می‌کرد. از صمیم دل به ولایت فقیه معتقد بود. در زمان مسئولیت شهید، آیا امام از ایشان راضی بودند؟ بله. بهترین دلیلش هم اینکه امام ایشان را در شورای عالی دفاع گذاشتند. همچنین تقدیری که از ایشان کردند. می‌دانید که آخرین اعلامیه مکتوب امام راجع به ارتش بود. امام در این اعلامیه از نیروی زمینی، دریایی، هوایی و حتی از صنایع دفاع و از عملیات‌هایی که شهید صیاد مدیریت کرده و به پیروزی رسیده بود، به زیبایی تمام تعریف کردند. امام نوشتند: «من بر دست و بازوی رزمندگان بوسه می‌زنم.» درست است که بدنه سپاه و ارتش، درست کار می‌کرد، ولی شهید صیاد و آقای محسن رضائی به عنوان فرماندهان این دو نیرو، نقش بسیار مهمی داشتند و نیت اینها خیلی مؤثر

در زمانی که حمله در پیش بود، این کار را می‌کرد و از این بزرگان می‌خواست که دعا کنند و از خدا بخواهند که لشکریان اسلام موفق شوند.

بعد از پایان مأموریت ایشان در نیروی زمینی و در دوره حضور در شورای عالی دفاع، باز هم ارتباطی با ایشان داشتید؟

در آن زمان من عضو شورای عالی دفاع نبودم و چیزی به خاطر نمی‌آید.

ستاد کل چگونه؟

در ستاد کل چرا. یادم هست که در اینجا، یکی دو بار از طرف مقام معظم رهبری فرمانده کل قوا به ایشان در مورد روحانیونی که سفرهای خارج از کشور می‌روند، مأموریتی داده شد. ایشان بزرگواری کرد و آمد و نظر آقا را گفت و خیلی دقیق و عمیق، با هم مسئله را بررسی کردیم و ایشان گزارش بسیار خوب و جامعی را تنظیم و خدمت آقا عرضه کرد. در نماز جماعت ظهر هم که بنده از سال ۷۴ تا به حالا امام جماعت هستم، فکر نمی‌کنم که در ستاد کل روزی باشد که ایشان در نماز جماعت شرکت نکرده باشد. معمولاً وقتی می‌رفتیم، می‌دیدیم ایشان مشغول نماز قضا خواندن است. در تمام عمرش ایشان همه نمازهایش را دوباره قضا خوانده بود. معمولاً می‌دیدم که ایشان قبل از ما مشغول نماز قضا خواندن است و نمازش را همیشه به جماعت می‌خواند و بعدش هم معلوم بود که دارد نماز قضا می‌خواند.

چه عاملی منجر به برخورد شهید صیاد با بنی‌صدر شد؟
شهید صیاد شیرازی وقتی احساس کرد که گروهک‌های مسلح در منطقه غرب و دموکرات‌ها مشکلاتی را ایجاد کرده‌اند؛ حس دینی و عرق ملی‌اش باعث شد که نتواند سکوت کند. ماهیت بنی‌صدر هم که برای همه شناخته شده نبود. بنی‌صدر از برخی از نظامی‌ها خواسته بود که شما یک چهره جوان مورد اعتماد به من معرفی کنید که او را به کردستان بفرستیم. آنها هم شهید صیاد شیرازی را معرفی کرده بودند. حتماً صیاد را دیده و پسند کرده بود که یک درجه موقت هم به ایشان داد. شهید صیاد به کردستان رفت و واقعاً می‌توانیم او را یکی از نجیبان کردستان بدانیم. آن روزها روزنامه انقلاب اسلامی بنی‌صدر منتشر می‌شد و حرف‌های بنی‌صدر را چاپ می‌کرد. شهید صیاد آدم باهوشی بود و سیاست را هم خوب می‌فهمید. وقتی این مطالب را می‌خواند و می‌شنید، متوجه می‌شد که بنی‌صدر نسبت به انقلاب دیدگاه‌هایی غیر از دیدگاه‌های امام دارد. به مجرد اینکه ماهیت افکار بنی‌صدر برای شهید صیاد روشن شد، دیگر تأمل نکرد و رنجامه‌ای نوشت که بسیار

برای نظام روشنگر بود، چون نظامی‌ها به ایشان خیلی اعتماد داشتند و آن نامه، ذهن همه را روشن کرده بود. با این رنجامه در قاموس نظامیگری معلوم بود که ممکن است ایشان را حتی از ارتش اخراج هم بکنند؛ البته بنی‌صدر جرئت نکرد ایشان را اخراج کند و فقط درجه‌اش را گرفت و عزلش کرد. ایشان هم به سپاه رفت و در آنجا مشغول کار شد و آموزش‌های



و یا از دامادش شنیدم که تمام آن روزه‌های ماه رمضان‌هایی که درگیر جنگ بود و تلاش می‌کرد با نذر کردن بگیرد، دوباره قضایشان را به جا آورده بود.

از ارتباط ایشان با علما خبر داشتید؟

بله، علی‌الخصوص آیت‌الله بهاء‌الدینی که ایشان هر دفعه که به قم می‌رفت، به منزل ایشان سر می‌زد. در جلساتی هم که با روحانیون داشتیم، مقید بود حدیثی، روایتی و پندی بشنود و همه را هم برای اینکه در خاطرش بماند، یادداشت می‌کرد.

از این دیدارها چه هدفی داشت؟

کسب فیض، چون مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی را تقریباً می‌توانیم بگوئیم که از اولیاء الله بودند و ویژگی‌ها و کشف و کراماتی داشتند. ایشان به خاطر کسب معنویت، مقید بود که هر بار که از قم عبور می‌کند، ولو شده ده دقیقه، یک ربع به محضر ایشان برسد. مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی هم خیلی ایشان را دوست داشتند. ایشان یک حالت مرید و مرادی نسبت به آیت‌الله بهاء‌الدینی داشت. از آدم تیزهوشی چون شهید صیاد شیرازی بعید بود تا کرامتی ندیده و ره توشه‌ای نگرفته باشد، این طور حالت مرید و مرادی پیدا کند. ایشان نه تنها نسبت به آیت‌الله بهاء‌الدینی که نسبت به سایر علما هم همین طور بود. گاهی با جت فانتوم می‌رفت یزد منزل مرحوم آیت‌الله شهید صدوقی، می‌رفت شیراز منزل آیت‌الله شهید دستغیب. معمولاً هم





دقیق یادم نیست، ولی ظاهراً سه چهار روز بعد، با همان سرمی که در دستش بود، می‌گوید که او را در آمبولانس بگذارند و به منطقه ببرند. گفته بود: «وجود من در منطقه لازم است» و حتی تلاش می‌کرد که کسی متوجه نشود مجروح شده است.

در آن دوره در بدنه ارتش هم تغییری رخ داد؟ ارتش ما بعد از جنگ جهانی دوم که متفقین وارد کشور شدند، ارتش رضاخانی بود که متأسفانه مقاومتش دو سه ساعت بیشتر نبود. به دلیل ظلم‌ها و ستم‌های رضاخانی، حق هم با آنها بود و ارتش هم خیلی متکی به ملت نبود، بنابراین از شهریور ۲۰ تا سال ۵۷ ارتش، اصلاً جنگی ندیده بود. بعد که ما مورد حمله عراق قرار گرفتیم، جنگ هم برای ملت ما پدیده نوظهوری بود و هم برای ارتش. وقتی ایشان فرمانده نیروی زمینی شد، تمام نیروی زمینی را به حرکت واداشت. در یک حمله بگویم که ایشان در میدان جنگ، دونده‌ای بود که خیلی‌ها نمی‌توانستند همپای او بدوند و خود به خود عقب می‌ماندند و درخواست بازنشستگی می‌کردند و کنار می‌رفتند و فقط کسانی می‌ماندند که می‌توانستند همراه ایشان بدوند.

آیا معنویت، در جبهه‌ها هم همراه ایشان بود؟

ایشان بسیار مقید به نماز اول وقت و همیشه با وضو بود. به مجردی که صدای اذان بلند می‌شد، ولو در اتاقش، دو نفر هم بودیم، به من می‌گفت: «آقای صفایی! دارند اذان می‌گویند. نماز بخوانیم» و همان اول وقت، نماز را به جماعت می‌خواندیم. خیلی مقید بود. راجع به روزه‌اش هم مطلبی را از ایشان دیدم که هنوز نمی‌توانم خوب تحلیل کنم. ایشان در دوران جنگ، تقریباً دائماً السفر بود و چون مقلد امام بود، بنا به فتوای ایشان، نمی‌توانست روزه بگیرد.

یادم هست که ماه رمضان بود و من می‌خواستم به باختران بروم. ایشان متوجه شد و به من تلفن کرد و گفت: «فلانی! می‌خواهم بروم کرمانشاه. جت فانتوم هست. شما هم بیائید با هم برویم، با ماشین نروید،

وقتتان گرفته می‌شود». من قبول کردم و رفتم. نزدیکی‌های ظهر به آنجا رسیدیم و نماز را به جماعت خواندیم. بعد ناهار آوردند. ما مسافر بودیم و نباید روزه می‌گرفتیم. دیدم که ایشان روزه‌اش را نخورد. گفتم: «شما مسافری و بافتوایی که امام داده‌اند، باید روزه‌ات را بخوری». ایشان گفت: «من برای اینکه روزه‌ام را نخورم، نذر می‌کنم که در سفر روزه داشته باشم و با نذر، روزه می‌گیرم». بعدها در ستاد کل هم خیلی وقت‌ها می‌دیدم که ایشان روزه است.

از خود ایشان من نتوانستم مطلب را بفهمم. از اطرافیان



فرمانده شدن ایشان، در ارتش یک انقلاب بود. بسیار فعال بود و شب و روز را نمی‌شناخت و کسانی هم که با ایشان کار می‌کردند، چاره‌ای جز این نداشتند.

سروان بود، سرگرد می‌شد و این برای افراد ۵۰ ساله ارتش که ۱۰ سال سروان بودند، خیلی سنگین بود که حالا تحت امر فردی کار کنند که تا دیروز سرگرد یا سروان بوده است. اصلاً فرمانده شدن خود ایشان، در ارتش یک انقلاب بود. ایشان بسیار فعال بود و شب و روز را نمی‌شناخت و کسانی هم که با ایشان کار می‌کردند، چاره‌ای جز این نداشتند. به خاطر دارم که سرهنگی به نام خان‌بیگی بود که افسر خوبی هم بود و با ایشان کار می‌کرد. فرمانده لجستیک بود. شهید صیاد می‌خواست که او را فرمانده منطقه عملیاتی غرب باختران کند. وقتی با او تماس گرفت، گفته بود باید استخاره کنم. شهید صیاد شیرازی بلافاصله و تلگرافی او را بازنشسته کرد. آخر در زمان جنگ، فرمانده نیروی زمینی کسی را مسئول جایی کند و طرف بگوید باید استخاره کنم بینم راه می‌دهد یا نمی‌دهد؟ این چه حرفی است؟ ایشان

سرهنگ خوشنام و آدم خوبی بود، اما من نمی‌دانم هدفش از طرح قضیه استخاره چه بود.

تمام هم و غم شهید صیاد، جنگ بود. یک بار به خط مقدم رفته و ترکش سوزنی خورده بود. خبر رسید و من برای ملاقات به بیمارستان خانواده رفتم. ایشان خیلی به زحمت حرف می‌زد و سرم توی دستش بود. دکترها نتوانسته بودند ترکش‌ها را در بیاورند، چون خیلی ریز بودند. آنها نظرشان این بود که ایشان باید مدتی بستری شود.

به ضرورت جنگ و کمبود نفرات، ما یک عده دیپلم را می‌گرفتیم که یک سال دوره می‌دیدند و اینها ستوان ۳ می‌شدند. سهمیه‌ای هم به عقیدتی سیاسی داده بودند و ما برای این آقایان، بعد از اینکه یک دوره آموزش نظامی عمومی می‌دیدند، یک دوره اختصاصی عقیدتی سیاسی می‌گذاشتیم. این جوان‌ها نوعاً انگیزه داشتند. زمان جنگ بود و آنها می‌دانستند که باید بروند جبهه و در جبهه هم نقل و نبات پخش نمی‌کنند. اغلب اینها با انگیزه بودند، عده‌ای هم بعداً مشکل ساز شدند. بعضی از این جوانان، ارتش را نمی‌شناختند. با اینکه جوان‌های متدین و خوبی بودند، اما تندرستی‌های داشتند و گاهی مشکلاتی را برای فرماندهان به وجود می‌آوردند. یادم هست شهید صیاد شیرازی در دیدارهایی که با هم داشتیم، این مشکل را مطرح کرد. به نظرم می‌رسد در آن زمان حدود ۲۰۰ نفر از این جوانان (ستوان ۳) وجود داشتند. من به ایشان گفتم: «ما به شما اعتماد داریم. با شناختی که خود شما دارید، پیشنهادتان چیست؟» ایشان راه حل خوبی را پیشنهاد کرد و گفت: «آقای صفایی! بیائید اینها را شش ماه به شش ماه به صورت مأمور به ما بدهید.» من دیدم پیشنهاد خوبی است و این قرار را با ایشان گذاشتم. این آقایان را طبق قرار به فرماندهی می‌فرستادیم و آنها متوجه مشکلات و مسئولیت‌های فرماندهی در زمان جنگ می‌شدند و وقتی به عقیدتی سیاسی برمی‌گشتند، می‌دیدم که کاملاً توجیه شده‌اند. هم شهید صیاد شیرازی خیلی خوشحال بود و هم دیگر مشکلی به وجود نمی‌آمد. تعدادی از این افسران عقیدتی هم در همان مدت شش ماه مأموریتشان به شهادت رسیدند. این تصمیم یکی از محصولات خوب جلسات هماهنگی بود که ما با ایشان داشتیم. شما قبل و بعد از فرماندهی ایشان در ارتش حضور داشتید. ایشان نسبت به دوران قبل و بعد از فرماندهی چه تفاوت ویژه‌ای کرده بود؟

ایشان هنگامی که آمد، در حقیقت در ارتش یک انقلابی را ایجاد کرد. اولاً درجه ایشان سرهنگی بود، آن هم سرهنگی که قبل از موعد سرهنگ شده بود، چون امام این درجه را به ایشان اعطا کرده بودند و در نتیجه، برخی از فرماندهان آن وقت حاضر به همکاری با ایشان نشدند و ایشان ارکان ستادش را نوعاً از جوان‌ها انتخاب کرد. مثلاً یک جوان که





● درآمد:

۳

«وحدت ارتش و سپاه» در گفت و شنود شاهد یاران با
محمد نبی رودکی نماینده محترم مجلس شورای اسلامی

در ارزیابی ها اول نکات مثبت را می دید...

پس از جنگ هم با ایشان همکاری داشتید؟
بله، در مقطعی در ستاد کل جانشین ایشان بودم. از تیر سال ۷۱ تا اسفند سال ۷۲ من فرمانده لشکر ۷ ولیعصر (عج) خوزستان بودم. در زمستان سال ۷۲ از دفتر امیر صیاد شیرازی به من زنگ زدند و ایشان از من پرسید که آیا می خواهی شغلی به تو محول شود که از ثبات طولانی برخوردار باشد؟ گفتم چه شغلی؟ در کجا؟ در چه قسمتی؟ گفت در ستاد کل و قسمتش را هم بعداً می گویم. گفتم بگذارید کمی فکر کنم به شما خبر می دهم در آن مقطع سر تیپ شمشیری که جانشین امیر صیاد شیرازی بود، مسئولیت دیگری به عهده گرفته و جایش خالی بود. سرانجام موافقت کردم و از خوزستان به ستاد کل آمدم. در آنجا دکتر فیروز آبادی در یک جلسه توجیهی اولیه، از زوایای مختلف ستاد کل، شرحی دو ساعته برایم دادند. قرار بود همه گردش کارهای نیروهای مسلح و نیروهای انتظامی و امنیتی کشور در این بخش از ستاد کل جمع بندی شود و سپس به استحضار حضرت آقا برسد. یادم هست در روزهای اول، شهید صیاد به اعضای معاونت بازرسی گفت که من و سردار رودکی یک روح هستیم در دو کالبد. بسیار نسبت به من لطف و عنایت داشت. با این جمله به همه فهماند که هر تصمیمی که من بگیرم، تصمیم ایشان است و بالعکس. به هر حال با رویه خدمتی ستاد کل، کار را شروع کردیم و پنج سال و دو ماه جانشین این بزرگوار بودم تا وقتی که به شهادت رسید. از ویژگی های اخلاقی ایشان چه گفتنی هایی دارید؟ ایشان غرق در ولایت بود. غرق در رایحه و معنویت شهادت بود. من در تمام مدت هشت سال دفاع مقدس، در عطر شهدا غوطه ور بودم و پس از جنگ، همان بوی خوش را از ایشان استشمام می کردم. همیشه قبل از اینکه جلسه برگزار شود، دو رکعت نماز می خواند و پیوسته با وضو بود. از غیبت به شدت پرهیز داشت و به محض اینکه بحث به افراد

۱۳ کیلومتری آنجا رفته بودیم. من آمدم در منطقه فارسین در قرارگاهی که آقای محسن رضایی و شهید صیاد در سوله فرماندهی نشسته بودند. رفتم و احترام گذاشتم و گفتم که ما لشکر فجر آماده ایم که چندین گردان را برای عملیات مرحله ۳ بیاوریم و این کار را می توانیم ۴۸ ساعته انجام بدهیم. ضمناً لشکر ۸۶ خرم آباد به فرماندهی سرهنگ میرانوند هم آماده است که در عملیات مرحله ۳ شرکت کند. شهید صیاد بسیار از اعلام آمادگی ما و سرهنگ میرانوند خوشحال شد. به هر حال ظرف ۴۸ ساعت با هلی کوپتر و

بسیار به خواندن نماز شب و نماز اول وقت تقید داشت. هر وقت قرار بود با هواپیما سفر کنیم، قید می کرد که وضو بگیریم و اگر وقت اذان می شد و در هواپیما بودیم، در همان جا نماز جماعت را به جا می آورد. هنگام نماز سر از پا نمی شناخت. یک بار پرسیدم، «سر این دو رکعت نماز که قبل از جلسه می خوانید، چیست؟» گفت، «برای برکت جلسه است.»

ترابری زمینی خودمان را به منطقه بیت المقدس رساندیم و در مرحله سوم عملیات شرکت کردیم و همراه با لشکر المهدی، لشکر امام حسین (ع)، لشکر نجف اشرف، لشکر ولیعصر، لشکر ۷۷ پیروز خراسان، لشکر ۱۶ قزوین و یگان های دیگر و در سایه وحدت ارتش و سپاه، خرمشهر آزاد شد و نزدیک به ۲۰۰۰۰ عراقی را اسیر کردیم. در مرحله اول ارتش عراق شکسته و در مرحله دوم در کربلای ۵، متلاشی شد.

از آغاز آشنایی خود با شهید صیاد شیرازی خاطراتی را بیان کنید.

ابتدا باید از نشریه شاهد یاران به خاطر جمع آوری و حفظ اسناد و پشتوانه های تاریخ انقلاب تشکر کنم. اما من در سال ۵۸ با گروهی از نیروهای استان فارس برای دفاع از مردم مظلوم کردستان به سنجندج که توسط ضد انقلاب اشغال شده بود، اعزام شدیم و در آنجا بود که با شهید صیاد شیرازی آشنا شدم. پاییز سال ۵۸ بود که به سنجندج رسیدیم و ایشان در آنجا مسئولیت منطقه عملیاتی را داشت. از طرف سپاه هم آقای ابوشریف مسئول عملیات کردستان بود. آقای رحیم صفوی هم با اکبپی از اصفهان آمده بود. شهید صیاد با ابوشریف جلسه مشترکی گذاشتند و آقای صفوی را مسئول عملیات شهر سنجندج کردند و غائله کردستان با همت این مردان و ایثار و رشادت شهید صیاد شیرازی بود که پایان گرفت. ایشان به معنای واقعی شجاع و قاطع و پر تلاش و جدی بود. تمام ساعات شبانه روز را بی آنکه لحظه ای را هدر بدهد به برنامه ریزی عملیات و جلسات می پرداخت.

در دوران جنگ هم با ایشان همراه بودید؟

بله، تمام هشت سال دفاع مقدس را در کنار این بزرگوار بودیم. یادم هست در عملیات بدر، موقعی که نیروهای خودی ناچار شدند از شرق دجله عقب نشینی کنند، ایشان حاضر نبود عقب نشینی کند و تمام تلاشش این بود که یگان های خدمات و پشتیبانی لازم را بسیج کند و بماند و مقاومت کند. نهایتاً وقتی فشار عراقی ها باعث شد که عقب نشینی کنیم، در مسیر برگشت به جزیره مجنون، ایشان خودش را از قایق پرت کرد داخل هور. بسیار انسان شجاع و لایقی بود. در عملیات بیت المقدس، هنگامی که مرحله سوم آغاز می شد، در بین رزمندگان شور عجیبی بود و فرماندهان و گروه ها و گردان ها به من فشار می آوردند که برای آزادسازی خود خرمشهر برویم چون در مرحله دوم تا



اینها هم بسیار آدم‌های خوب و متدینی هستند، اما آن ویژگی‌هایی که در شهید صیاد جمع بود، باز در اینها جمع نیست و خود اینها هم معترفند که شهید صیاد استاد اینها بود، مرشد اینها بود. به نظرم مقام معظم رهبری هم به این نتیجه رسیده بودند که صیاد در میان ارتشی‌ها تک و فرد بود.

و می‌ارزید که به تابوت ایشان بوسه زده شود. عقیدتی عقیدتی سیاسی در دوران مسئولیت ایشان چه شریایی داشت؟

در زمان فرماندهی نیروی زمینی توسط شهید صیاد شیرازی، عقیدتی سیاسی در اولویت بود. مشکلاتی هم بود، ولی خوشبختانه آن زمان که من مسئولیت عقیدتی سیاسی را داشتم، در جلسات منظمی که با ایشان داشتیم، ایشان مشکلات را می‌گفتند، من هم با آغوش باز و تا جایی که حق بود، می‌پذیرفتم و گرنه ایشان را قانع می‌کردم و بعد به اتفاق تصمیم می‌گرفتم و عمل می‌کردیم. زیرمجموعه ما وقتی می‌دیدند ما با هم تصمیم می‌گیریم و یک حرف را می‌زنیم، دیگر کسی حرفی برای گفتن نداشت و مجبور بودند اطاعت کنند؛ لذا دورانی که خود من مسئول عقیدتی سیاسی نیروی زمینی بودم و مستقیماً با ایشان جلسه داشتم، از بهترین دوران عقیدتی سیاسی و فرماندهی بود و ما هیچ مشکلی با ایشان نداشتیم.

برخورد ایشان با سربازها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ایشان یک فرد عاطفی بود. امیر حیدری می‌گفت که با صیاد رفته بودیم بازرسی و صبح وقتی از اتاق بیرون آمدیم، دیدیم سربازی پوتین‌های ایشان را واکس می‌زند. ایشان دست سرباز را گرفت و گفت: «چه کسی به تو گفته پوتین‌های مرا واکس بزنی؟» سرباز گفت: «خودم». گفت: «نه! کس دیگری به تو گفته». سرباز گفت: «نه! من خودم به شما ارادت دارم.» شهید صیاد گفت: «پسرم! نه پوتین کسی را واکس بزنی، نه پوتین خودت را بده کسی واکس بزند». همین مسئله به این کوچکی بینید چقدر روی آن سرباز اثر می‌گذارد. ایشان در مقام یک سرتیپ جانشین ستاد کل نیروهای مسلح، این قدر برای یک سرباز، شخصیت انسانی قائل بود.

و باز آقای حیدری نقل می‌کند که در یک سفر، من جلوی لند کروز نشسته بودم و ایشان عقب نشسته بود و می‌خواست پیاده شود. من در را باز کردم. ایشان نگاهی کرد و گفت: «حیدری! نه در ماشین را برای کسی باز کن و نه بگذار کسی برایت در ماشین را باز کند. هر کسی بهتر است کار خودش را بکند.» ■



امام را واجب‌الاطاعه می‌دانست و اگر امام مطلبی را می‌گفتند و همچنین بعد از رحلت امام، هر مطلبی را که مقام معظم رهبری می‌گفتند ایشان، نه صرفاً به عنوان یک نظامی، بلکه به عنوان یک مقلد، در توان اجرا می‌کرد. از صمیم دل به ولایت فقیه معتقد بود.

بودم و ایشان سروان و فرمانده من بود. یک روز نگهبانی می‌دادم. افسرها هر سه نفر در یک چادر بودند، اما ایشان چادر تکی داشت. حس کنجکاوی باعث شد که بینم اینها چه می‌کنند. بقیه افسرها داخل چادر چادر چادر می‌گفتند و ورق بازی می‌کردند، ولی شهید صیاد شیرازی داخل چادرش مشغول نماز و خواندن قرآن بود. من از همان زمان به ایشان ارادت پیدا کردم. رفتار ایشان نسبت به ما سربازها پدرا نه و عاطفی بود. بعد از اینکه خبر شهادت ایشان را شنیدم، خودم را موظف دانستم در تشییع جنازه ایشان شرکت کنم. بله، تشییع جنازه ایشان همان طور که شما گفتید کم نظیر بود. یعنی مثل روزی بود که برخی از مراجع و علما از دنیا می‌روند و ما چنین جمعیتی را می‌بینیم. آن روز هم یک همچو حالتی داشت. این حاکی از آن بود که به

تعبیر قرآن: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا» یعنی، «خداوند متعال محبت ایشان را در دل‌ها و قلب‌ها می‌اندازد». اما اینکه مقام معظم رهبری به تابوت ایشان بوسه زدند، این باز به نظر من همان عرضی است که قبلاً کردم که ما در میان ارتشی‌ها دومی ایشان را نداریم و نداشتیم. البته ایشان دوستانی دارند مثل امیر صالحی و دیگر یارانشان که

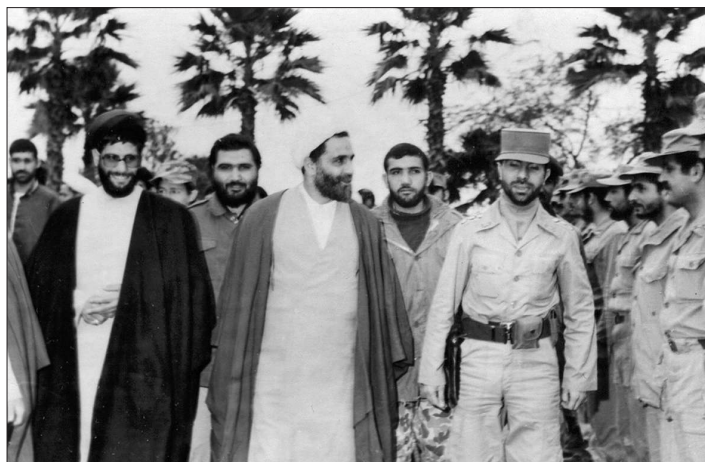
بود.

چه شد که منافقین به این نتیجه رسیدند که باید ایشان را در آن مقطع زمانی خاص ترور کنند؟ شهید صیاد شیرازی یک نابغه نظامی بود. اهل حزب و جبهه و گرایشی هم نبود. از نظر فکری استقلال داشت و واقعاً متدین بود. نظامی بود و چون گذشته ارتش را هم می‌شناخت و ارتش شاهنشاهی را دیده بود، به نظر من با تمام سلول‌های بدنش به نظام جمهوری اسلامی عشق می‌ورزید. برخی از این ویژگی‌ها ممکن است در دیگران هم باشد، اما مجموعه آن در یک تن، بعید است. او با تجربه‌های یک نظامی دوران شاه، وارد نظام جمهوری اسلامی ایران شده بود. از آن سو فرماندهی شاه را دیده و از این سو رهبری امام را تجربه کرده بود. بعد از انقلاب، آن طور مقتدرانه با گروهک‌ها در افتاده و سپس در جبهه‌های جنگ به فتوحات بسیاری نائل شده بود. ما

برای آدمی با این ویژگی‌ها، دومی سراغ نداریم. من واقعاً در ذهنم هر چه جستجو می‌کنم کسی را پیدا نمی‌کنم. ایشان منحصر به فرد بود. او برای اسلام و ایران سرباز خوبی بود. اگر مشکلی برای مملکت پیش می‌آمد، باز هم می‌توانست نادره‌ی زمان شود. عرض کردم که هیچ وابستگی‌ای به هیچ حزب و گروهی نداشت و پیوسته خود را یک سرباز می‌دانست. انسان متواضعی بود و هر چه را که داشت، از برکات انقلاب می‌دانست. تحلیل من این است که به همان دلایلی که منافقین قصد ترور مقام معظم رهبری یا شخصیت‌های دیگری را که به آینده نظام می‌اندیشیدند، داشتند، شهید صیاد شیرازی را هم از سر راه خود برداشتند و در حقیقت، انقلاب ایران را از فرزند برومندی چون او، محروم کردند. من معتقدم خلأ وجودی ایشان را کسی نتوانسته است پر کند.

شهادت ایشان چه تأثیری بر نیروهای مسلح داشت؟ ارتش از همان گذشته هم چندان وارد مباحث و مسائل سیاسی نمی‌شد و نمی‌شود. این برای ارتش حسن است، در عین حال که شناخت ارتشی‌ها از منافقین زیاد نبود. اما وقتی منافقین این جنایت را مرتکب شدند، با شناختی که نظامی‌ها از صیاد شیرازی داشتند، به نظر من به اندازه مطالعه هزار کتاب روشن شدند و فهمیدند که منافقین، افرادی خودفروخته و خائن به انقلاب و این آب و خاک هستند، والا چرا باید با فرزند وطنی که در زمان جنگ توانسته بود خاک میهن را از سلطه بیگانه در آورد، این گونه رفتار کنند، آن هم در نهایت ناجوانمردی و در کسوت یک رفتگر زحمتکش. به هر حال شهادت ایشان در روشنگری همه ملت و به خصوص ارتش خیلی مؤثر بود و چهره منافقین به خوبی شناسانده شد.

تشییع جنازه ایشان دو صحنه تاریخی را به یادمان می‌آورد. یکی آن حجم انبوه جمعیتی که آمده بودند که کم سابقه بود. دوم، بوسه‌ای که رهبری بر تابوت شهید زدند. به نظر شما چه پیش زمینه‌هایی سبب این امر شد؟ خود من در تشییع جنازه شرکت کرده و در نزدیکی‌های چهار راه شهید قدوسی بودم که به آدمی ۴۰ ساله برخوردیم و دیدم خیلی اشک می‌ریزد و بسیار ناراحت است. فکر کردم از بستگان شهید صیاد شیرازی است. پرسیدم: «شما از بستگان شهید هستید؟» گفت: «نه! من از کرمانشاه آمده‌ام و هیچ نسبتی هم با ایشان ندارم.» پرسیدم: «ایشان را از کجا میشناسید؟» گفت: «قبل از پیروزی انقلاب سرباز





در مبارزه با ضد انقلاب هم ارتش و سپاه را بسیج کرد و یکی از دلایلی که باعث شد بنی صدر ایشان را از ارتش اخراج کند، همین بود. بعد هم که بنی صدر عزل شد و از ایران گریخت، امام ایشان را به عنوان فرمانده نیروی زمینی منصوب کردند و تلاش ایشان برای وحدت بین ارتش و سپاه صد چندان شد و امکانات زیادی را از ارتش در خدمت سپاه گذاشت، هلیکوپترهای ارتش، نیروهای سپاه را آموزش دادند و در عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ تعداد زیادی تانک و نفربر ارتش در اختیار سپاه قرار گرفت. نقش شهید صیاد در این دو عملیات بی نظیر بود و ۷۵ شبانه روز در شلمچه جنگیدیم و کمر ارتش عراق شکست و ۷۰ درصد لشگرها و گارد ارتش عراق منهدم شد.

از رفتار ایشان در محیط‌های غیر نظامی چیزی می‌دانید؟
ایشان در منطقه چیدر اقامت داشت. در نزدیکی منزل ایشان مسجدی بود و امامزاده‌ای که شهید زیاد به آنجا رفت و آمد می‌کرد و با مردم عادی می‌جوشید. یک روز همراه با یکی از فرزندان به مرکز نگهداری عقب افتاده رفتم و دیدم چه کمک‌هایی به آن مرکز می‌کند. روحیه کمک و خدمت به مردم در ایشان بسیار بالا بود.

در دوره‌ای که در معاونت بازرسی ستاد کل بودند، شیوه کارشان چگونه بود؟
همیشه موقعی که می‌خواستیم برای بازرسی برویم، حدود ۱۵ دقیقه جلسه توجیهی داشتند. در این ۱۵ دقیقه تعریف دقیق و عمیقی از بازرسی ارائه می‌داد و می‌گفت بازرسی سروری نیست، یآوری است. می‌گفت در رژیم گذشته موقعی که از ستاد مشترک شاه بازرسی می‌آمد، از چند روز قبل پادگان را می‌شستند و رنگ می‌زدند که بازرسان بتوانند گزارش تهیه کنند که یگان مطلوب است، اما ما به ظاهر کاری نداریم، بلکه باید با دقت از روند امور بازرسی کنیم.

تجهیزات و پشتیبانی، ظاهر و نماد قضایاست. باید به کنه قضایا پی ببرید. شهید صیاد همیشه توصیه می‌کرد که ابتدا محاسن یگان و فرمانده را بنویسید، بعد معایب و نواقص را ذکر کنید. در گزارش‌هایی هم که خدمت فرمانده معظم کل قوا می‌دادیم، می‌گفت ابتدا محاسن را بنویسیم که ایشان خوشحال شوند،

شهید صیاد همیشه توصیه می‌کرد که ابتدا محاسن یگان و فرمانده را بنویسید، بعد معایب و نواقص را ذکر کنید. در گزارش‌هایی هم که خدمت فرمانده معظم کل قوا می‌دادیم، می‌گفت ابتدا محاسن را بنویسیم که ایشان خوشحال شوند، بعد معایب و نواقص و پیشنهادات را ذکر کنیم.

می‌کشید، مسیر بحث را عوض می‌کرد. بسیار به خواندن نماز شب و نماز اول وقت تقید داشت. هر وقت قرار بود با هواپیما سفر کنیم، قید می‌کرد که وضو بگیریم و اگر وقت اذان می‌شد و در هواپیما بودیم، در همان جاذبه نماز جماعت را به جامی آورد. هنگام نماز سر از پانمی شناخت. یک بار پرسیدم، «سر این دو رکعت نماز که قبل از جلسه می‌خوانید، چیست؟» گفت، «برای برکت جلسه است.» و راستگی عجیبی داشت و هر وقت فرصتی پیدا می‌کرد نزد آیت الله بهاء الدینی می‌رفت و از محضر ایشان استفاده می‌کرد. بسیار اهل خودسازی بود و می‌گفت هنگامی که در آمریکا، دوره تویخانه می‌دیدم، روزها روزه می‌گرفتم. ایشان از جمله کسانی بود که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اصفهان را راه اندازی کرد و عضو شورای فرماندهی اولیه سپاه بود، در حالی که ارتشی بود. در ماه‌های اول انقلاب که ارتش به هم ریخته بود. ایشان سپاه را در آنجا تشکیل داد. بسیار مورد عنایت حضرت امام و مقام معظم رهبری بود. همیشه می‌گفت ما لنگرگاهمان ولایت است.

شهید صیاد شیرازی در ایجاد اتحاد بین سپاه و ارتش تلاش فراوانی کرد. در این مورد چه خاطراتی دارید؟
یک روز همراه با فرماندهان ارتش و سپاه در خدمت امام بودیم که امام دست آقای محسن رضایی را گرفتند و در دست شهید صیاد گذاشتند و فرمودند، «ارتش و سپاه با هم باشید. شما زمانی پیروزید که وحدت داشته باشید». شهید صیاد انصاف‌آبرای همدلی و همکاری بین ارتش و سپاه، تلاش فراوانی کرد و پیروزی‌های عظیم ما در عملیات فتح المبین، عملیات طریق القدس و عملیات بیت المقدس نمونه‌هایی از این اتحاد مبارک بودند. ایشان



بعد معایب و نواقص و پیشنهادات را ذکر کنیم. به نظر شما علت ترور ایشان توسط منافقین چه بود؟ ایشان از همان ابتدای در کردستان در مقابل ضد انقلاب رشادتهای زیادی از خود نشان داد. در عملیات‌های مختلف دفاع مقدس نیز بی نظیر بود و بعد هم که در عملیات مرصاد، توانست بیش از ۳۰۰۰ تن از آنها را با طراحی دقیق عملیاتی از بین ببرد. منافقین اعلام کرده بودند که ما فرماندهانی از نیروهای ایران را ترور خواهیم کرد. آنها کینه شهید صیاد را به دل داشتند. شب قبل از شهادت، طوری رفتار کرده بود که گویی می‌دانست فردا به خیل شهدا خواهد پیوست. بعد هم که شهید شد، هزاران تن پیکرش را تشییع کردند و مقام معظم رهبری به تابوت او بوسه زدند. همه اینها عمق علاقه مردم و رهبری را به این انسان وارسته و مؤمنی که ذره‌ای دنیا طلبی در وجودش نبود، نشان می‌دهد. او پیوسته به پیشواز خطرات می‌رفت. در کردستان به درجه جانبازی رسید، اما مقدر نبود که شهید شود و ماند تا از خدمات ارزنده‌اش انقلاب را بهره‌مند کند.

تأثیر ایشان را در زندگی خود چگونه تحلیل می‌کنید؟
همکاری با ایشان افتخار آمیزترین دوره زندگی من بوده است و درس‌های زیادی از ایشان گرفتم. در کنار ایشان، کارهای نیروهای مسلح را با روحیه صرف ولایتی دنبال می‌کردیم و امانتدار نیروی مسلح بودیم و این نکته را از آن بزرگوار آموختیم. خودسازی و تقید به نماز اول وقت، توجه به روحانیت و ولایت فقیه و اجتناب از مسائل جناحی و سیاسی و احترام به هموعان، درس‌هایی است که از ایشان آموختم و خاطرات شیرین همراهی و همکاری با ایشان هرگز از خاطرم محو نمی‌شود. ■



درآمد:



شهید صیاد شیرازی غیر از آراستگی به صفات برجسته یک مسلمان متعهد، در عرصه نظامی نیز چهره ای بس عالم و کارآمد بود و توانست با برنامه ریزی های دقیق مدیریتی و آموزشی، تحولی اساسی در آموزه های نظامی ایجاد کند. تشکیل هیئت معارف و تأثیرگذاری شایان توجه آن در آموزش نسل جدید نظامی، از جمله یادگارهای ارزشمند آن شهید است که در گفت و گو با امیر سرتیپ دوم علی صادقی گویا مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

۱

«شهید صیاد و هیئت معارف جنگ» در گفت و شنود
شاهد یاران با امیر سرتیپ دوم علی صادقی گویا

ارتشی و سپاهی قبولش داشتند...

می شناختند، به همین دلیل ایشان باید بیشتر احتیاط می کرد. به هر حال در این جلسات اطلاعاتمان را با هم مبادله می کردیم که مثلاً فلان یگان فلان کار را کرده و یا فلانی این حرف را زده. اگر هم دستوری، اعلامیه ای از طرف حضرت امام (ره) آمده بود، درباره اش بحث می کردیم و تصمیم درباره آن را به جلسه بعد موکول می کردیم تا در این فاصله برویم ببینیم اوضاع از چه قرار است، افراد را تست می کردیم که آیا طرفدار انقلاب هستند یا نه و گرایشانشان چیست و آیا می شود روی آنها کار کرد یا نه و اگر مناسب بودند، آنها را جذب می کردیم. به هر حال باید این فعالیت ها را به شکلی کاملاً غیر محسوس انجام می دادیم که هیچ ردپایی از ما باقی نماند.

با توجه به حساسیت تشکیل این جلسات و اختناق شدید حاکم بر جامعه، از نخستین جلسه چه خاطراتی به یادتان مانده است؟

هر سه نفر ما سروان بودیم، ولی شهید صیاد شیرازی سه سال از ما ارشدتر بود و به همین دلیل ما به ایشان به عنوان استادمان نگاه می کردیم. ایشان جلسات را با تلاوت آیاتی از قرآن آغاز می کرد که همین کار، پیام مهمی داشت، سپس دعای فرج را می خواند و ما هم تکرار می کردیم. ما با آنکه از بچگی در مساجد و هیئت ها حضور پیدا می کردیم، این دعا را نشنیده بودیم و برایمان تازه گی داشت. معلوم بود که آدم های خاصی این دعا را می خواندند. ایشان به ما گفتند که این دعا را حفظ کنید و نشانی آن را هم دادند که در مفاتیح صفحه فلان می توانید آن را پیدا کنید. جلسه بعد که ایشان آمدند، ما دعا را حفظ نشده بودیم و یک خرده خجالت کشیدیم. این روزها الحمدلله همه این دعا را حفظ هستند و می خوانند که خیلی هم خوب است، ولی ما اولین بار این دعا را از زبان ایشان شنیدیم. آن روزها خیلی غصه داشتیم و می خواستیم انقلاب پیروز و گرفتاری مردم تمام شود. گاهی هم احساس می کردیم مردم، اوضاع را از چشم ما می بینند. به هر حال وضع خوبی نداشتیم و به عنوان ارتشی خیلی زجر می کشیدیم. مخصوصاً آنهایی که در حکومت نظامی بودند. ما چون در دوره عالی بودیم، الحمدلله در حکومت نظامی قرار نگرفتیم، ولی آنهایی که مجبور شدند بروند، واقعاً خیلی مشکل داشتند. جنگ با عراق خیلی راحت تر از ایستادن در مقابل مردم بود و دیدیم که سربازان ما در مقابل با دشمن چقدر خوب پیش رفتند و

که در سال ۵۷ انقلاب پیروز شود. فکر می کردیم حداقل چند سالی طول می کشد و رژیم هم با بی رحمی تمام با مبارزین و به خصوص ارتشی های انقلابی برخورد می کرد، به همین دلیل باید نهایت دقت را به کار می بردیم که خود را حفظ کنیم و ابداً نشان ندهیم که طرفدار انقلاب هستیم و این، حقیقتاً کار دشواری بود. در ارتش نمی شد کار تشکیلاتی کرد، ولی از هر کسی که سؤال کنید می بینید که به شکل فردی، هر یک کاری را به نفع انقلاب بود، انجام می دادند. به هر حال ما به این ترتیب با هم آشنا شدیم و بعد از انقلاب هم که به خاطر مسائل انقلاب با یکدیگر ارتباط داشتیم و ایشان واقعاً راهنما و مایه دلگرمی ما بود.

در جلساتی که به آن اشاره کردید، چه موضوعاتی مطرح می شدند؟

نمی دانم مخاطب با خواندن کلمه جلسه، چه تصویری در

در نیروی زمینی اساتید دانشگاه و دانشمندان و فرماندهان با تجربه ای حضور داشتند که به اندازه سن ایشان سابقه خدمت داشتند و همه اینها خیلی راحت، شهید صیاد شیرازی را پذیرفتند. چرا دیگران را نمی پذیرفتند؟ چون دانش، اخلاق، رفتار، اخلاص و مدیریت او را باور کردند، والا ممکن است انسان زیر هزار جور فشار بگوید بله قربان، اما در اصل به فرمانده خود اعتقاد نداشته باشد.

ذهنش نقش می بندد. شاید خیلی ها تصور کنند که کار ساده ای بود. شهید صیاد شیرازی یک زبان داشت. آن را چند کوچه آن طرف تر پارک می کرد و بعد در حالی که اطرافش را کاملاً می پایید که یک وقت کسی تعقیبش نکند، به خانه ما می آمد. مادر آن خانه مستأجر بودیم. قبل از آمدن ایشان، در را باز می گذاشتیم که پشت در معطل نشود و کسی او را نبیند. ایشان افسر جمعی اصفهان بود و او را بهتر از ما که در دوره عالی تحصیل می کردیم و برای مدت کوتاهی، مأمور بودیم،

نحوه آشنایی شما با شهید صیاد شیرازی چگونه بود؟

ایشان در سال ۴۳ به دانشگاه افسری آمد و در سال ۷۸ هم شهید شد، یعنی ۳۵ سال در کسوت نظامی بود. آشنایی من با ایشان از سال ۵۷ به بعد اتفاق افتاد، چون قبل از آن مسیر خدمتی من و ایشان به گونه ای بود که با هم ارتباطی نداشتیم. تازه وارد دانشگاه افسری شده و دانشجو شده بودم و هنوز به ماسردوشی نداده بودند. یک روز دیدم عده ای از آقایان از دوره رنجری برگشته اند و یک نفر جلوی آنها حرکت می کرد و حلقه گلی بر گردنش انداخته اند. بعد که تحقیق کردیم، فهمیدیم که این آقا، دانشجو صیاد شیرازی است که در دوره رنجری، نفر اول شده است. ایشان در سال ۴۳ وارد ارتش و در سال ۴۶ ستوان شد. آن موقع دوره ها سه ساله بود. من در سال ۵۷ رفتم که دوره عالی توپخانه را بگذرانم. اساتید یک به یک آمدند. می دانید که عادت استاد و شاگرد است که با نگاه همدیگر را ارزیابی می کنند. دیدم که این استاد با بقیه فرق دارد. با سروان حسام هاشمی همخانه بودیم و درباره موضوعات مهم با هم صحبت و قضایا را پیگیری می کردیم و دلمان می خواست آدم های مبارز را در ارتش شناسایی و با آنها ارتباط برقرار کنیم تا هم چیزهایی را یاد بگیریم و هم مطالبی را به آنها منتقل کنیم. به هر حال آن روز دیدیم که سروانی به نام صیاد شیرازی آمد سر کلاس که بسیار آراسته و مرتب و جدی بود. از همان اول هم رفت و روی تخته نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم». آن روزها رسم نبود که استادی بیاید و این کار را بکند. از همان موقع فهمیدیم که او با دیگران فرق دارد و آدم متدینی است. اما اداره کلاس توسط ایشان به نحوی بود که به دانشجویها اجازه نمی داد سؤالات خارج از درس بکنند. بسیار جدی درس می داد. من و جناب هاشمی با هم مشورت کردیم و یکی دو جلسه ایشان را زیر نظر گرفتیم و بعد جناب هاشمی در زنگ تفریح رفت و به بهانه پرسیدن سؤال به ایشان گفت که ما می خواهیم با شما ارتباط داشته باشیم. این ارتباط برقرار شد و جلسات سه نفره گذاشتیم تا ببینیم به نفع انقلاب چه می توانیم بکنیم. شهید صیاد هفته ای یکی دو بار به منزل ما می آمد. جلسات برای مدتی برگزار شدند و ایشان اصرار داشت که بیشتر از سه نفر نشویم و هر کسی حلقه های سه تایی تشکیل بدهد، ولی بیشتر از سه نفر نباشیم که اگر یک وقت لو رفتیم، افراد دیگر لو نزنند. ما واقعاً تصورش را هم نمی کردیم



صیاد با صبر و حوصله خاصی تحمل می‌کرد و نمی‌گذاشت شکاف‌های موجود فراخ تر شوند. غالباً هم موقعی که روش‌های نظامی جواب نمی‌داد، به شیوه‌های قرآنی متوسل می‌شد. در رویارویی با دشمن هم از فرمول‌های انگیزشی استفاده می‌کرد و سعی داشت همه نیروها را علیه او بسیج کند. البته گاهی هم تلاش‌هایش بی‌ثمر می‌ماندند و هرکسی برای خودش عملیاتی را انجام می‌داد. ارتش یک جور، سپاه جو ر دیگر و در چنین مواقعی نتیجه درستی نمی‌گرفتیم.

از تلاش‌های شهید صیاد برای ترمیم این وضعیت چه خاطراتی دارید؟
تا وقتی که مسئولیت با خودش بود و با او همکاری می‌کردند، تلاش‌هایش واقعاً شمر ثمر بودند، ولی به محض اینکه ایشان کنار رفت و یا این اواخر که خرج‌ها داشت به اصلاح جدا می‌شد و سپاه حساب و کتابش را از ارتش جدا کرد، اگر داستان دفاع مقدس را مطالعه کنید، مشاهده خواهید کرد که دیگر عملیات موفقی چون طریق القدس، فتح‌المبین و بیت المقدس تکرار نشد و هیچ فتحی هم شیرینی و حلاوت این سه عملیات را نداشت.

از آنجا که ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری شهید صیاد شیرازی بسیار برجسته هستند، شخصیت نظامی ایشان غالباً مورد غفلت قرار می‌گیرد. از این شخصیت شهید نکاتی را بیان کنید.

شهید به شخصیت نظامی خود شکل قرآنی داد و از چهارده معصوم پیروی می‌کرد. اینکه کسی بتواند با سلاح‌های روز و استفاده از آخرین تاکتیک‌های نظامی، مدیریت و فرماندهی‌اش را شکل بدهد، الگوی خوبی برای نظامیان عصر حاضر است. تقریباً یک سال از جنگ گذشته بود که ایشان فرمانده نیروی زمینی شد. تمام همدوره‌ای‌های ایشان سرگرد بودند. خود شهید هم از نظر سنی سرگرد بود، ولی در درجه سرهنگی که بالاترین درجات بود، قرار گرفت و بعد هم سپهبد شد. اگر کسی خود ساخته نباشد و ظرفیتش را نداشته باشد و این امکانات در اختیارش قرار بگیرد، از صفات خوبی که یک مرد قرآنی باید داشته باشد، دور می‌شود، ولی ایشان مردی خود ساخته بود و لذا هنگامی که به عنوان فرمانده نیروی زمینی انتخاب شد، در اوج فشارها و نامایمات، کمترین عصبانیتی از ایشان نمی‌دیدیم. هرگز ندیدیم که چون فرمانده

با توجه به جو آن موقع، آیا ارتباط شهید با سپاه در ارتش برای ایشان مشکل ایجاد نمی‌کرد؟

می‌دانید که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بعد از انقلاب شکل گرفت، بنابراین مقتضیات زمانی و مکانی همان دوران بر آن حکمفرما بود، ولی وقتی مسئله ضد انقلاب پیش آمد، سپاه با آنها درگیر شد. بعد هم که جنگ به اصطلاح ارتشی گونه روی داد. بچه‌های سپاه قبلاً با سلاحی بزرگ‌تر از تفنگ و مسلسل کار نکرده بودند، ولی در کوه‌های کردستان ناچار شدند با توپ و خمپاره و امثال اینها هم کار کنند و به تدریج فرمول‌های نظامی را به کار بگیرند. این فرمول‌ها را به هم باید از نیروهای انقلاب و نیروهای مکتبی و حزب‌اللهی ارتشی یاد می‌گرفتند. شهید صیاد آمد و این موضوع را مدیریت و در واقع فرمول‌سازی کرد. یکی از ویژگی‌های بارز ایشان این بود که برای هر کاری فرمول‌های قابل اجرا می‌ساخت، فرمول‌هایی که از جنس مفاهیم قرآنی بودند. در مورد عملیات نظامی هم برای هر دستوری، مدیریت ویژه خودش را داشت و فرمولی متناسب با زمان و مکان را می‌ساخت، به شکلی که وظیفه هر کسی به دقت معلوم و مشخص می‌شد. سپاه واقعاً ایشان را شناخته بود و لذا خیلی خوب کمک و همراهی می‌کرد و به تدریج یگان‌های تیپی و لشگری سپاه فعال شدند، منتهی آن روزها پشتیبانی آتش و پشتیبانی هوایی و پشتیبانی پدافندی نداشتند و این چیزها در اختیار ارتش بود. ارتش خیلی کمک کرد، ولی نمی‌شود گفت که نمره همه ۲۰ بود. در بعضی جاها چه ارتشی‌ها چه سپاهی‌ها، رفتار درستی نداشتند و شهید

■ ■ ■
من و چند نفر دیگر به ایشان گفتیم که شما در جمهوری اسلامی آدمی استثنایی هستید و هیچ کس شرایط شما را ندارد. شما در بالاترین رده‌های نیروهای مسلح بودید و اطلاعات ارتش و سپاه را دارید. ما در جمهوری اسلامی کم آدمی را داریم که هم درباره ارتش و هم درباره سپاه، این همه اطلاعات داشته باشد. این اطلاعات حیف است که از بین بروند. شما اینها را بنویسید.



موقع افطار به تو فرصت نمی‌دادند که افطار کنی و باید یکی دو ساعتی منتظر می‌ماندی تا کارت تمام شود و افطار کنی، مسلماً ارزش و ثوابش بیشتر از وقتی است که برای همین کارها به تو جایزه می‌دهند. چرا می‌گویند نماز صبح ثوابش بیشتر از بقیه نمازهاست، چون انسان باید از خوابش بزند و سختی بیشتری را تحمل کند.

اشاره‌ای داشتید به بعد علمی شهید صیاد شیرازی. این موضوع جای بحث بیشتری دارد. در این زمینه نکاتی را ذکر کنید.

کسی که فرمانده نیروی زمینی ارتش می‌شود، باید برای خودش فرمول‌هایی داشته باشد. هر کاری و هر صنفی همین طور است. مادر بحث نظامی در کارهایمان فرمول‌هایی داریم، در دستورات نظامی که می‌دهیم فرمول‌هایی داریم، در دستورهای عملیاتی که می‌نویسیم فرمول‌هایی داریم، در راهکارهایی که انتخاب می‌کنیم فرمول‌هایی داریم. به کارگیری انواع سلاح‌های سبک و متوسط و سنگین زمینی تا سلاح هوایی و دریایی، هر یک برای خودشان فرمولی دارند. کسی که در موقعیت فرمانده نیروی زمینی ارتش قرار می‌گیرد، باید سواد این کارها را داشته باشد و حرف‌هایش، فرمولی باشند، غیر از این باشد، زیر دست‌ها مسخره‌اش می‌کنند و قبولش ندارند. در نیروی زمینی اساتید دانشگاه و دانشمندان و فرماندهان با تجربه‌ای حضور داشتند که به اندازه سن ایشان سابقه خدمت داشتند و همه اینها خیلی راحت، شهید صیاد شیرازی را پذیرفتند. چرا دیگران را نمی‌پذیرفتند؟ چون دانش، اخلاق، رفتار، اخلاص و مدیریت او را باور کردند، والا ممکن است انسان زیر هزار جور فشار بگوید بله قربان، اما در اصل به فرمانده خود اعتقاد نداشته باشد، اما در مورد ایشان می‌بینیم که همه با دل و جان دستوراتش را اجرا می‌کردند، چون از اهرم زور استفاده نمی‌کرد، در حالی که فرماندهان صدام از او می‌ترسیدند. او نه دانش نظامی بالایی داشت و نه اساساً شعور چندانی داشت، ولی همه از ترس از او اطاعت می‌کردند. این خیلی فرق می‌کند با کسی که فرمانده نیروی زمینی می‌شود و همه کسانی که از او کوچک‌تر و بزرگ‌ترند، همه کسانی که سوادشان از او کمتر یا بیشتر است، همه آنها به انقلابی یا آدم‌های معمولی هستند، او را می‌پذیرند. عملاً هم در کارهایش بسیار موفق بود. حالا بعدها بر فرض عملیات‌های بعد از بیت المقدس، دیگر مثل قبلی‌ها از آن نوع اتفاق‌ها پیش نیامد. این به خاطر پیچیدگی‌های جنگ است که پیش آمد و پیشرفت در جنگ فقط دست فرمانده نیروی زمینی نبود. آن بخشی که بود، الحمدالله خیلی موفق بود و نتایج خیلی خوبی را هم برای تاریخ این کشور به بار آورد.





یک بار هنگام بازرسی قرار بود در هواپیما باشیم و ایشان از قبل اعلام کرده بود که همه وضو داشته باشند که اگر وقت نماز شد، هنگامی که ایشان شروع به نماز خواندن کرد، جز چند نفر نمی توانستند پشت سرش بایستند و بقیه به صورت فرادا نماز خواندند. هر جا که بود، فضا را تبدیل به فضای دینی، قرآنی می کرد و همین باعث اثرگذاری ایشان بود. ما تکلیف داریم که زندگی و عمرمان را در راه خدا صرف کنیم و ایشان واقعاً برای ترویج این معنا تلاش کرد و عاقبت به خیر هم شد و به شهدا پیوست. آرزو داریم که ما هم عاقبت به خیر شویم.

این التزام شهید به ادای نماز اول وقت، در ارتش، به خصوص قبل از انقلاب مشکلی ایجاد نمی کرد؟

قبل از انقلاب بسیار بعید بود که استادی بیايد و بگوید یک پیامبر درونی داریم و یک پیامبر بیرونی و حتی به آدم های بد هم الهام می شود، ولی موضوع این است که حتی آدم های بی نماز هم از آدم های با نماز خوششان می آمد. در زمان طاغوت، اگر فرماندهان و مدیران، خودشان هم نماز خوان نبودند، این طور نبود که از آدم های نماز خوان بدشان بیاید. برخی می گویند که در مورد روزه برای ایشان اشکال تراشی می کردند و یا در مورد ریش تراشیدن یا نماز دچار مشکل بود. ریش تراشیدن در ارتش الزامی بود و اگر کسی می خواست ریش بگذارد، باید از ارتش بیرون می رفت. تک و توک افرادی بودند که توانستند ریش بگذارند، آن هم بسیار مراحل پیچیده ای را باید طی می کردند و تا بالاترین رده های رفتند و اجازه می گرفتند که انجام چنین کاری معقول نبود. برای نماز خواندن مانع ایجاد نمی کردند، اما گاهی شرایط مناسب نبود و برنامه کاری را به قدری فشرده زمان بندی می کردند و برای نماز وقتی را در نظر نمی گرفتند که فرد مجبور می شد از بقیه کارهایش بگذرد و مثلاً از وقت صبحانه و ناهار بزند که بتواند نماز اول وقت بخواند. مکان خاصی یا نمازخانه ای برای این کار نبود و گاهی اوقات در اتاق نگهبانی نماز می خواندیم. هنگام نگهبانی باید در تمام ۲۴ ساعت، لباس به تن و پوتین به پایت باشد. یک وقتی که آدم نماز خوانی قبول مسئولیت می کرد، طبیعتاً موقع نماز پوتینش را در می آورد، وضو می گرفت و نماز می خواند. بعضی از فرماندهان اگر این را می دیدند، ایراد می گرفتند، بعضی ها هم ندید می گرفتند. در چنین شرایطی نماز خواندن خیلی با اخلاص همراه است، ولی در شرایطی که برای نماز خواندن به انسان جایزه می دهند، معلوم نیست که طرف برای جایزه نماز می خواند یا برای خدا. در شرایطی که برایت سحری درست نمی کردند و مجبور بودی شامت را برای سحری نگه داری و سحر به هر سختی که بود بیدار شوی و یا

ایشان در حرکاتش، در رفتارش، در لباسش و در هیچ یک از شئون زندگی اش کوچک ترین اسرافیه نداشت. هرگز ندیدیم که لباس گران قیمتی بپوشد، چه قبل از انقلاب چه بعد از آن که در مسندهای مختلفی خدمت می کرد. در خانه اش هم لباس هایی را می پوشید که معلوم بود مال چندین سال قبل است. بسیار مرتب و منظم و آراسته بود. واقعاً خرجش کم بود که مؤمن خرجش کم است.

و مدتی هم فرمانده لشکر ۸۴ کرد. بعد ایشان رفت به ستاد کل و من حدود هشت ماه در بازرسی ستاد کل مأمور شدم. خدمات ما در آنجا شبانه روزی بود و ما برای بازرسی تمام نیروهای مسلح می رفتیم و در خدمت ایشان بودیم. شهید صیاد شیرازی تمام اعضای بازرسی را به نماز اول وقت عادت داد و حتی در سخت ترین و فشرده ترین برنامه ها هم، نماز اول وقت ایشان ترک نمی شد و این هم یک یادگاری خوب از ایشان برای تمام اعضای بازرسی بود.

آیا از این نمازهای اول وقت خاطره ای دارید؟



جنگیدند، اما در خیابان ها و در مقابل مردم، مشکل داشتند. تمام مدت برای یک فرمانده این دلهره شدید وجود داشت که نکند این سرباز، این درجه دار که تفنگ پر در دست دارد و به او اجازه تیر اندازی هم داده اند، ناگهان عصبی شود و مردم را به گلوله ببندد. مردم هم که یک دست نبودند. شاید کسی حرفی می زد که سرباز را تحریک و عصبانی می کرد و او هم مردم را به رگبار می بست. بعضی از گروهک ها واقعاً قصد تحریک سربازها را داشتند و دنبال جنگ مسلحانه بودند. به هر حال ایشان در آن جلسات نماز حضرت امام زمان (عج) را به ما یاد داد که دو رکعت بخوانید و صد بار بگویید ایاک نعبد و ایاک نستعین. با آن حالی که آن روزها پیدا کرده بودیم، برای پیروزی انقلاب این نماز را می خواندیم.

در مورد اعلامیه های حضرت امام (ره) چه می کردید؟

ما ارتشی بودیم و طبیعتاً نمی توانستیم اعلامیه ها را در ارتش توزیع کنیم. ضرورتی هم نداشت چون هر یک از ارتشی ها بالاخره خانواده و فامیلی داشتند که با مراجعه به مساجد شهر و روستایشان، اعلامیه ها را به دست می آوردند. کاری که ما می کردیم این بود که در چند ماه آخر که روزنامه ها آزاد شده بودند و اخبار حکومت نظامی و اخبار انقلاب و فرمایشات امام را با تیتیر درشت می نوشتند، در وقت راحت باش با عجله می رفتیم و روزنامه ها را می خریدیم و به بهانه اینکه در وقت راحت باش داریم آنها را می خوانیم، همه را جلوی چشم بچه هایی که نمی رفتند روزنامه بخرند، می گذاشتیم که همان جاد در کلاس بخوانند و بعد هم در میان حرف هایشان، تکه هایی را بپراندند و ما متوجه بشویم که بالاخره هر کسی چه گرایشی دارد و آدم های مناسب را جذب کنیم. البته باید خیلی مراقبت می کردیم، چون می رفتند و مثلاً می گفتند که فلان کس فلان حرف را زده و گرفتار می شدیم. واقعاً هم نمی دانستیم که انقلاب پیروز می شود. اگر می دانستیم از همان روز اول، شعار «مرگ بر شاه» را سر می دادیم، اما تا روز آخر هم کسی در پادگان نمی گفت مرگ بر شاه، چون قرار بود شاه با انقلاب از بین برود نه با پادگان، یعنی که قرار بود کار به صورت تدریجی انجام شود نه به شکل دفعی که الحمدلله هم همین طور هم شد.

در هنگام پیروزی انقلاب، شما کجا بودید؟

من در لشکر گارد بودم. شهید صیاد شیرازی در توپخانه بود و جناب هاشمی هم در لشکر ۷۷ و هر کسی به سهم خود تلاش می کرد. من در روز ۲۲ بهمن در تهران بودم و از طرف دو فرمانده گردان رفتم و گفتم که می خواهیم به مردم ملحق شویم. از قبل به اندازه کافی راهنمایی شده بودم و در اصفهان فعالیت هایی می کردم. دوستان طرفدار انقلاب، از جمله جناب هاشمی که در لشکر ۷۷ بود، کل اصفهان را هدایت می کرد و کارهای انقلابی اش را به عهده گرفت و واقعاً تمام اثاثیه و تجهیزات پادگان ها توسط افرادی که طرفدار انقلاب بودند، حفظ شدند، وگرنه با حس تخریبی عجیبی که بر کوچه و خیابان حاکم بود، باید ضایعات زیادی را تحمل می کردیم. همان چند پادگانی که غارت شدند و گروهک ها سلاح هایشان را بردند، تا سال های سال اسباب درگیری و گرفتاری نظام بود. اینها خدمات کمی نبودند که فقط خدا می داند و کسی حرفش را نمی زند و لزومی هم ندارد که بگوید.

ارتباط شما با شهید صیاد چگونه ادامه پیدا کرد؟

ایشان به کردستان رفت که البته من همراهش نبودم، ولی جناب هاشمی بود، لیکن با هم ارتباط داشتیم و هر کس هر خدمتی که از دستش برمی آمد، انجام می داد. هنگامی که ایشان فرمانده نیروی زمینی شد، ما هم با ایشان همکاری می کردیم. ایشان یک بار مرا فرمانده مرکز آموزشی درجه داری



تدریس می‌کنند. همگی هم انگیزه‌های قوی دارند و با اینکه بعضی از آنها را می‌دانیم که سابقه سخته دارند، ولی به هر صورتی که هست می‌آیند و در بیابان‌ها آموزش میدانی می‌دهند، به طوری که ما خودمان گاهی اوقات درباره این افراد احساس خطر می‌کنیم، ولی الحمدلله تا حالا خطری پیش نیامده. بعضی از این پیشکسوتان سنشان بالا رفته، عده‌ای هم به خاطر عوارض جنگ مریض یا شیمیایی شده‌اند. عده‌ای هم فوت کرده‌اند. اغلب این بزرگواران الان بالای ۶۰ سال سن دارند.

نظر دانشجویان درباره این دوره‌ها چیست؟
در نظرسنجی‌هایی که از دانشجویان می‌کنیم، نکته جالب اینجاست که ما را تشویق می‌کنند که این دوره‌ها را ادامه

بدهیم. اینها وقتی به شلمچه می‌روند، وقتی به مناطقی می‌روند که در آنها تفحص شده، به جاهایی می‌روند که بوی شهادت می‌دهد، بوی عزیزان ما را می‌دهد، می‌بینیم که وقتی در حسینیه‌ها مراسم می‌گذاریم، می‌نشینند و زار زار گریه می‌کنند. گاهی در نظرسنجی‌ها می‌نویسند از حالا به بعد می‌دانم چگونه خدمت کنم و برای دینم و سرزمینم، چگونه راه شهدا را ادامه بدهم. دیگری می‌نویسد تاکنون نمی‌دانستم پدر شهیدم چه جانفشانی‌هایی کرده. وقتی به اینجا آمدم دیدم پدرم چه موجود باارزشی بوده و من باید چگونه راه او را ادامه بدهم. ما جداً اعتقاد داریم که شهدا نور دارند و وقتی دانشجویان را برای آموزش میدانی می‌بریم، نور شهدا تأثیر می‌گذارد. جوان‌ها هم قلبشان پاک است، خلوصشان زیاد است و هنوز گرفتار دنیا و آلوده نشده‌اند و در نتیجه خیلی تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

و سخن آخر؟

اگر ویژگی‌های شهید صیاد شیرازی را به صورت موضوعی بررسی می‌کنیم، نکات جالبی از آن بیرون می‌آید. یکی مسئله پرهیز از اسراف است. ایشان در حرکاتش، در رفتارشان، در لباسش و در هیچ یک از شئون زندگی‌اش کوچک‌ترین اسراف‌ی نداشته. هرگز ندیدم که لباس گران‌قیمتی بپوشد، چه قبل از انقلاب چه بعد از آن که در مسندهای مختلفی خدمت می‌کرد. در خانه‌اش هم لباس‌هایی را می‌پوشید که معلوم بود مال چندین سال قبل است. بسیار مرتب و منظم و آراسته بود. واقعاً خرجش کم بود که مؤمن خرجش کم است. چه خوب است که مدیران و فرماندهان ما، خود را از اسراف دور کنند که این خودش به اقتصاد مملکت خیلی کمک می‌کند. ■



پس از اینکه بحث معارف جنگ فعال شد، شهید صیاد شیرازی همراه با مقامات بالای نیروهای مسلح خدمت مقام معظم رهبری برای ارائه گزارش می‌رفتند، در ضمن یکی از گزارش‌هایشان که خدمت ایشان ارائه داده بودند گفتند که من دنبال چنین کاری هستم و مقام معظم رهبری تأیید کرده و گفته بودند کار بسیار خوبی است، جمله‌شان دقیقاً این بود که، «تبیین معارف جنگ کاری است به سود ارتش.»

پس از اینکه بحث معارف جنگ فعال شد، شهید صیاد شیرازی همراه با مقامات بالای نیروهای مسلح خدمت مقام معظم رهبری برای ارائه گزارش می‌رفتند. در ضمن یکی از گزارش‌هایشان که خدمت ایشان ارائه داده بودند گفتند که من دنبال چنین کاری هستم و مقام معظم رهبری تأیید کرده و گفته بودند کار بسیار خوبی است. جمله‌شان دقیقاً این بود که، «تبیین معارف جنگ کاری است به سود ارتش.» هر بار هم که شهید صیاد نزد مقام معظم رهبری می‌رفتند، برای برداشت میدانی باز اجازه می‌گرفتند. ایشان با توجه به شغلی که داشتند برای هر مأموریتی اجازه می‌گرفتند و مورد تأیید ایشان بود و گزارش کار را می‌دادند. بعد از شهادت ایشان هم این راه ادامه پیدا کرد. و در حال حاضر هم امیر سرتیپ آراسته سرپرست هیئت معارف هستند و تمام آموزش‌های نظری و میدانی با تمام جزئیات و عکس‌ها و فیلم‌ها خدمت مقام معظم رهبری گزارش می‌شود و هر بار هم ایشان تأیید فرموده و جملاتی را گفته‌اند که موجب دلگرمی و تشویق معارف جنگ می‌شود.

اینکه من می‌گویم معارف جنگ نه اینکه اینجا الان یک جای سازمانی است، بلکه از همان اول، شهید صیاد یک جای خودجوش و داوطلبانه را ایجاد کرد و فرماندهان در ساعت غیر خدمت‌ساعتی می‌آمدند و جلسه می‌گذاشتند. الان هم همین وضع ادامه دارد و مثلاً دو سه نفر که بازنشسته شده‌اند، به طور تمام‌وقت کار می‌کنند و بقیه اساتید را به صورت پاره وقت یا موردی دعوت می‌کنیم که تشریف می‌آورند و

در آن موقع جواب‌هایی دادند، ولی معلوم بود که این حرف را قبول دارند. چند بار دیگر هم به مناسبت‌هایی این توصیه را تکرار کردیم. حتی یکی از دوستان می‌گفت که ایشان گفته است حس می‌کنم بعضی از حرف‌ها دارد از یادم می‌رود و باید زودتر با کسانی که در صحنه بوده‌اند، حرف‌ها را مرور و ثبت کنیم. ایشان ابتدا از کردستان شروع کرد، یعنی تعدادی از هم‌زمان ایشان آمدند و در حضور هم خاطرات را تعریف کردند که اگر کسی اشتباه می‌کند، در همان جا اشتباهش رفع شود. همه اینها به صورت فیلم ضبط شد که در هیئت معارف جنگ موجود است. بخشی به صورت کتاب در آمده و بخشی هم در آرشیو است. بحمدالله تاروز شهادتشان بخش اعظم این خاطرات توسط

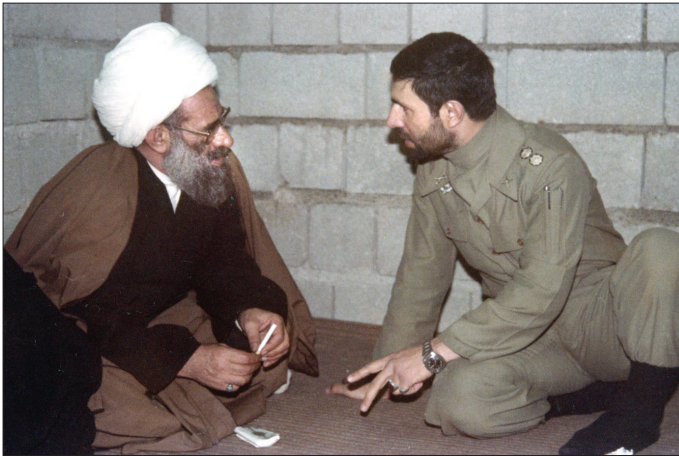
خودشان و هم‌زمانش و فرماندهان در صحنه، بازگویی و ضبط شد که بسیار باارزش است. در همان دوران هم برای دانشجویان دانشگاه افسری یک برنامه آموزشی و طرح درس ارائه دادند که ما اسمش را گذاشتیم دوره معارف جنگ و الان چهاردهمین دوره آن را در دانشگاه افسری اجرا کرده‌ایم. در این دوره‌ها تمام عملیات‌های برجسته دفاع مقدس تحلیل و به سئوالات کلیدی مطرح در دفاع مقدس پاسخ داده می‌شود. حدود پنج دوره هم در دانشگاه‌های هوایی و دریایی به طور هم‌زمان ارائه می‌شود. در اردیبهشت هر سال هم دانشجویان هر سه نیرو را برای دیدن آموزش‌های میدانی به مناطقی که عملیات‌ها در آنها انجام شده‌اند می‌بریم و اساتید و پیشکسوت‌ها و فرماندهان آن زمان، عملیات‌ها را تشریح می‌کنند که مثلاً در این جاتیب ما این گونه عمل کرد و با فلان تیپ سپاه بودیم، نیروی هوایی این گونه عمل کرد، نیروی دریایی به آن شکل و عملاً فرمول‌های نظامی را به اینها آموزش می‌دهیم و این یادگار بسیار باارزشی است که از آن شهید بزرگوار به جا مانده. من یک روز همین جور سرانگشتی که حساب کردم، دیدم بیش از چند میلیون ساعت آموزش معارف جنگ داشته‌ایم که این به همت شهید صیاد شیرازی، به بدنه ارتش تزریق شد تا افسران آینده ارتش از آن بهره‌مند شوند.

در حقیقت در این دوره‌ها، فرمول‌هایی که موجب موفقیت ما در جنگ شدند، به نسل بعد آموزش داده می‌شوند؟

خیر، این فرمول‌ها دوره خودشان را دارند. ما فقط آنها را می‌بریم و نشان می‌دهیم که یگان‌های مختلف چگونه عمل کردند، اما چگونگی کار را به صورت کلی می‌گوییم. جزئیاتش را خود دانشجویان باید بروند در آموزش‌هایشان پیدا کنند و این هنر شاگرد است که این کار را بکند. یک وقت می‌بینید ۲۰ نفر پای درس استاد می‌نشینند، یکی ۲۰ نکته از استاد می‌گیرد، یکی یک نکته، یکی هم ممکن است اصلاً حواسش جای دیگری باشد و هیچ نگیرد. این دیگر هنر دانشجو است که از لحظه‌ای که استاد را می‌بیند، در رفتارشان و صحبت‌هایشان، نکات لازم را بگیرد. نکته دیگر تنوع مدیریتی است که ما در این آموزش‌های میدانی اعمال می‌کنیم. نوع مدیریتی که در آموزش معارف جنگ دادیم، لحظه به لحظه‌اش آموزش نکته‌هاست، در عین حال که هدف فقط نظامی نیست، هدف روحیه‌سازی نسل جدید است تا بدانند شهدای آنها چگونه مرزهای اسلامی را حفظ کردند و چه زحماتی را متحمل شدند تا این دین و مملکت حفظ شد و به دست ما رسید تا وظایف خود را به خوبی درک کنند.

آیا تشکیل هیئت معارف جنگ با اجازه رهبری بود؟





عنوان فرمانده نیرو می‌گوید که این را بازداشت کنید، درجه‌اش را بگیرید و... چون رفتارش ایداً تناسبی با شأن یک زیردست نسبت به بالادست، آن هم فرمانده نیروی زمینی نداشت و او می‌توانست خواسته خود را با ادبیات بهتری بیان کند، ولی به شدت عصبانی بود و رعایت نمی‌کرد. من دیدم که شهید صیاد با چه صبر و حوصله عجیبی حرف‌های آن درجه‌دار را شنید و جواب‌هایی هم داد و مشکل را هم حل کرد، بدون اینکه ذره‌ای از اختیار و قدرت خود استفاده کند. اینها خیلی ارزش دارد که انسان در چنین شرایطی بتواند مهارت‌هایش را در دست بگیرد. این ویژگی را ایشان قبل از فرماندهی نیروی زمینی هم داشت. همچنین همیشه انسان بسیار مسئولیت‌پذیری بود. در سال ۵۸ که ایشان افسر مرکز توپخانه اصفهان بود، همه نیروهای انقلابی، ایشان را می‌شناختند و شهید هم آنها را مدیریت می‌کرد. کاری که

انجام می‌داد، کار کم اهمیتی نبود، ولی به صورت داوطلبانه به کردستان رفت، زیرا احساس می‌کرد در آنجا بهتر می‌تواند خدمت کند. بعد هم که فرماندهی منطقه شمال را به عهده ایشان گذاشتند و شهید صیاد شیرازی هم خطرات را پذیرفت و به عنوان فرمانده قرارگاه شمال غرب، می‌بینیم که مثل یک رزمنده، در صحنه حاضر می‌شود و می‌جنگد. ایشان در هر کاری سعی داشت نمره ۲۰ بگیرد. در دورانی که استاد مرکز توپخانه بود، بهترین استاد بود. هیچ‌گاه هم از قرآن و اسلام و راه ائمه اطهار (ع) عدول نکرد و حتی اگر رعایت احکام دین به

نظامی‌ها خوب می‌دانند که وقتی کسی در دوره رنجری اول می‌شود، یعنی از نظر جسمی و روحی آدم بسیار ورزیده‌ای است. او پیوسته سعی داشت از نعمت‌هایی که خدا به او داده بود، به نحو احسن استفاده کند و لذا چه در دوره دانشجویی، چه در زمان افسری و چه در دوران فرماندهی، هر کاری را که به عهده‌اش گذاشتند به بهترین وجه انجام داد.

ضررش هم تمام می‌شد، دست از این شیوه برنمی‌داشت و همین‌هاست که از او صیاد شیرازی‌ای را ساخته که محبتش در همه دل‌هاست و می‌توان خیلی راحت و صریح گفت که او بهترین الگو برای نظامی‌هاست.

در صحبت‌هایتان بارها به مسئله خودسازی توسط شهید صیاد شیرازی اشاره داشتید. در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

است، فقط برای اینکه کار پیش برود، بی حساب و کتاب تنبیه کند. این شیوه‌های اخلاقی و رفتاری چیزی نیستند که یک روزه شکل بگیرند. انسان باید در طول عمرش خودش را بسازد. ایشان با تربیت اسلامی که از آن بهره‌مند بود، با صبر و توکل به خدا و با مدیریت صحیح و استفاده از تمام دانش‌های نظامی روز، مدیریت می‌کرد و من خیلی تعجب می‌کردم که فردی در آن موقعیت، سعی داشت اشتباه دینی و نظامی نداشته باشد. **پس از انتصاب شهید صیاد شیرازی به سمت فرماندهی نیروی زمینی، چه تغییراتی در ارتش به وجود آمد؟**

جو یگان‌ها کلاً تغییر کرد و حال و هوای دیگری شد. تمام امکانات بالقوه کشور به تدریج بالفعل شدند. ما مجموعه‌ای از امکانات بالقوه را در نیروهای مردمی و سپاه داشتیم، ولی آنها در سمت و سوی خودشان فعالیت می‌کردند و ارتش در سمت و سوی خودش. با آمدن ایشان به نیروی زمینی ارتش، اینها به سمت انهدام دشمن و دفاع از سرزمین اسلامی تمرکز پیدا کردند و عملاً هم دیدیم که چند روزی از فرماندهی ایشان نگذشته بود که عملیات طریق القدس انجام و بستان آزاد شد و برایش نام فتح الفتح را گذاشتند. بعد از مدتی هم عملیات فتح المبین اجرا شد که آن هم الحمدلله عملیات بسیار موفق بود. یک ماه و اندی بعد، عملیات بیت المقدس اجرا شد که به آزادسازی خرمشهر منجر شد. عملیات‌های برجسته و موفقیت‌آمیز دیگری هم با فرماندهی ایشان انجام شدند که البته به موفقیت عملیات‌هایی که نام بردم، نبودند، چون دشمن هم از امکانات پیشرفته‌تر و کشنده‌تری برخوردار شده بود. من قاطعانه می‌گویم که اگر در این مقطع، شهید صیاد شیرازی را در ارتش نداشتیم، فتح المبین، بیت المقدس، طریق القدس و بسیاری از عملیات‌های دیگر را نداشتیم. نمی‌گویم هیچ کاری انجام نمی‌شد که بدون او هم مسلماً کارهایی انجام می‌شدند، اما نتیجه این نمی‌شد. **آیا این همه موفقیت تأثیری در رفتار ایشان می‌گذاشت؟** مطلقاً. ایشان هیچ‌گاه از توجه به خودش و از خودساختگی فاصله نگرفت. در اوج پیروزی به حالاتش دقت می‌کردم و می‌دیدم که ذره‌ای غرور یا تکبر در او نیست و یا اینکه انتظار داشته باشد که بیایند و تشویقش کنند. ما چنین چیزی را در ایشان ندیدیم. همیشه به همان حالت خداگونه خود عمل می‌کرد و سعی داشت چه در شکست، چه در پیروزی، چه در نامالیقات و چه در ملایمات، حالات و سکناش خدایندانه باشد. پیوسته جلسات را با قرآن و دعا شروع می‌کرد و با قرآن و دعا خاتمه می‌داد. اینها همه‌اش برکات کارهای ایشان بود. پس از فرماندهی نیروی زمینی، مدتی نماینده امام در شورای عالی دفاع بود. در مقطعی معاون بازرسی ستاد کل کشور و مدتی هم جانشین ستاد کل بود، اما در تمام این مقاطع، همان صیاد شیرازی سال ۵۹ بود و با دوستان و شاگردان و زیر دستانش، همان رفتار را دارد. نه از آنها فاصله فرهنگی گرفته، نه فاصله طبقاتی، در حالی که بسیاری کسانی که وقتی در موقعیت‌های بالاتری قرار می‌گیرند، هم با گذشته خودشان و هم با دیگران فاصله می‌گیرند، در حالی که در ایشان ایداً چنین چیزی دیده نمی‌شد.

از دوران فرماندهی ایشان خاطراتی را نقل کنید. همان روزهای اولی بود که ایشان به جبهه فتح المبین آمدند و از همه خط‌ها بازدید کردند. یکی دوروزی که ایشان در منطقه بودند، همراهشان بودم. در منطقه غرب دزفول مشغول بازدید بودیم که در یک مورد، درجه‌دار خسته‌ای آمد و اعتراض کرد که چرا به داد من نمی‌رسید؟ مگر من فرقم با آنهايي که در تهران هستند، چیست؟ خلاصه خیلی عصبی و ناراحت بودند من پیش خودم فکر می‌کردم که الان است که شهید صیاد به

شهید هم در مورد جسم و هم در مورد روحش کار می‌کرد و از همان زمان که در مرکز توپخانه کار می‌کرد، استاد ورزش هم بود. در دوران دانشجویی در مقایسه با همدوره‌ای‌هایش در اوج قدرت جسمی بود و هنگامی که آنها را برای دیدن دوره تکاوری می‌فرستند، ایشان اول می‌شود. نظامی‌ها خوب می‌دانند که وقتی کسی در دوره رنجری اول می‌شود، یعنی از نظر جسمی و روحی آدم بسیار ورزیده‌ای است. او پیوسته سعی داشت از نعمت‌هایی که خدا به او داده بود، به نحو احسن استفاده کند و لذا چه در دوره دانشجویی، چه در زمان افسری و چه در دوران فرماندهی، هر کاری را که به عهده‌اش گذاشتند به بهترین وجه انجام داد. شما می‌دانید که وقتی اشخاصی مشهور می‌شوند و به چشم می‌آیند، دیگران منتظرند که او از خودضعفی نشان بدهد تا آن را دهان به دهان بچرخانند، اما در مورد شهید صیاد کسی را نمی‌بینید که از او بدگویی کند، اگر عیبی و نقصی داشت، از آنجا که دنیا هیچ وقت از آدم‌های حسود خالی نیست، مطمئناً شروع به بدگویی می‌کردند، در عین حال که وقتی از کسی بدگویی می‌شود، تا صفاتی که به او نسبت می‌دهند با او مناسبت نداشته باشد، جانمی افتد و ما دیدیم که حتی کسانی که از دوران خیلی پیش از ما هم با ایشان آشنایی داشتند، جز خوبی چیزی نگفتند. **شهید صیاد شیرازی به ثبت تاریخ جنگ اهتمام زیادی داشت. این هیئت معارف جنگ از کجا و چرا کارش را شروع کرد؟**

یک روز من و چند نفر دیگر به ایشان گفتیم که شما در جمهوری اسلامی آدمی استثنایی هستید و هیچ کس شرایط شما را ندارد. شما در بالاترین رده‌های نیروهای مسلح بودید و اطلاعات ارتش و سپاه را دارید. مادر جمهوری اسلامی کم آدمی را داریم که هم درباره ارتش و هم درباره سپاه، این همه اطلاعات داشته باشد. هستند کسانی که درباره ارتش اطلاعات وسیعی دارند و یا درباره سپاه، ولی در کمتر کسی این هر دو با هم جمع شده است. این اطلاعات حیفاست که از بین بروند، چون جزو تاریخ کشور هستند. شما اینها را بنویسید. ایشان



هست و می توانیم آن را در مقصد اقامه کنیم. وقتی انسان این نظم و اهتمام درباره نماز اول وقت را از ایشان می دید، بی اختیار به یاد صدر اسلام و روایت هایی که از ائمه معصومین در توجیهشان به نماز اول وقت ذکر شده است، می افتاد. از نگاه حضرت علی (ع) به آسمان ها در وسط میدان جنگ، برای اینکه زمان نماز را تشخیص بدهد تا نماز ظهر عاشورا که مظهر توجه حضرت امام حسین (ع) به این فریضه بود.

یعنی نماز اول وقت تا این اندازه برای شهید صیاد شیرازی اهمیت داشت؟

نماز برای شهید صیاد، سرلوحه طرح های تاکتیکی، عملیاتی، برنامه ریزی های نظامی و اجتماعی و خانوادگی بود و همیشه نسبت به مشخص بودن مکان و زمان نماز حساس بود. حتی اگر امکان داشت، پیشاپیش با محل مورد نظر تماس می گرفت و اعلام می کرد که شرایط را برای نماز جماعت مهیا کنند. خوب یادم هست که در همان سفری که به همراه دانشجویان رفته بودیم و به آن اشاره کردم، برای نماز صبح، قرار بود به یکی از ایستگاه هایی برسیم که قبل از دزفول قرار داشت. ایشان با عقیدتی سیاسی تیب ۲ دزفول که از لشکر ۹۲ زهی است، هماهنگ کرده بود که به آن ایستگاه بیایند و مکان را برای نماز جماعتی هفتصد نفری مهیا کنند. وقتی در آن ایستگاه از قطار پیاده شدیم، دیدیم که حجت الاسلام شریعتی، امام جمعه محترم دزفول، شخصا چند ساعت زودتر از اذان به آن مکان آمده و منتظر ماست. برادران عقیدتی سیاسی، موکت ها را پهن و سیستم صوتی را برقرار کرده بودند و چون هوادر آن فصل سال، سرد بود، برای نمازگزاران شیر داغی هم تهیه دیده بودند که بعد از نماز بین دانشجویان تقسیم شد و همه برای حرکت مجدد، سریعاً سوار قطار شدند. جالب این جاست که شهید صیاد همه این هماهنگی ها را هم شخصاً انجام داده بود و ضمن اینکه ما هماهنگی ها را انجام می دادیم، خودش هم برای بسیاری از کارها با مسئولین مربوطه، تماس می گرفت و کارها را بررسی می کرد.

در همان سفر و در یکی از شب ها به خاطر دارم که گروه های مختلف خدمت ایشان می رسیدند و نسبت به برنامه های پیش بینی شده توجه می شدند و می رفتند. یکی از جلسات با خلبانان هوانیروز بود که دستورات را از شهید صیاد گرفتند که در چه محدوده ای عملیات آموزشی را اجرا کنند و در چه مکان هایی اجرای آتش داشته باشند.

بعد از آن با نیروهای پیاده جلسه داشت. سپس با روحانیون حاضر در اردو و رؤسای عقیدتی سیاسی گفت و گویی داشت و در نهایت



ریز برنامه را برای رفت و برگشت و زمان اقامت نوشت و حتی برای اوقات اضافی دانشجویان در قطار هم برنامه ریزی و سئوالاتی تستی را تهیه کرده بود که به دانشجویان بدهد تا از وقت به ظاهر بی استفاده، کمال استفاده را بکنند. ایشان حتی اساتید معارف جنگ و فرماندهانی را که همراه ما بودند، به کوپه های قطار راهنمایی می کرد تا با دانشجویان بحث و مناظره حضوری داشته باشند. در قطار، ساعتی را برای خاموشی مشخص کرده بود و در آنجا هم به طور کامل منش نظامی را رعایت می کرد.

چون ما بعد از ظهر از تهران حرکت کردیم و قاعدتاً فردا، قبل از ظهر به مقصد می رسیدیم، شهید صیاد به من گفت که با رئیس قطار هماهنگی های لازم را انجام بدهم که دقیقاً در وقت اذان مغرب و اذان صبح که در قطار بودیم، به یکی از ایستگاه ها برسیم تا برای اقامه نماز به مشکلی برنخوریم، در غیر این صورت اگر در وسط بیابان هم که باشد، باید قطار را نگه دارد تا دانشجویان، نماز را در اول وقت اقامه کنند. من رفتم و این قضیه را با رئیس قطار در میان گذاشتم. معلوم بود که این تنظیم وقت برای او هم به خاطر ترافیک راه آهن و عبور قطارهای دیگر بسیار مشکل است، با این همه الحمدلله این هماهنگی به خوبی انجام شد و مشکلی هم پیش نیامد. یادم هست حتی قبل از حرکت، شهید صیاد به من مأموریت داد که نزد رئیس قطاری که قرار بود اکپ ما را به جنوب ببرد، بروم و تأکید کنم که سیستم پیغام رسان (پیچ) قطار را حتماً برای این سفر آماده کند، چون این سیستم معمولاً در سفرهای همگانی مورد استفاده قرار نمی گیرد و غالباً خاموش است. ایشان تأکید داشت که در هنگام سفر، همه کوپه ها را دیوهای خودشان را روشن کنند و سیستم پیغام رسان (پیچ)، پیام ها را به طور هماهنگ و یکجا برای کلیه نیروها اعلام کند و بنده را هم به عنوان سخنگوی هیئت معارف جنگ برای ابلاغ پیام ها مأمور کرده بود و می گفت که شما از کنار این سیستم نکان نخور و حتی تصریح کرد که تمام کارهایم از جمله غذا خوردن را در همان مکان انجام بدهم. ایشان پیام ها را به وسیله بی سیم به من ابلاغ می کرد و من هم بلافاصله از طریق سیستم، به کل پرسنلی که در قطار بودند، ابلاغ می کردم. به خاطر دارم در یکی از پیام ها به من گفت که نیم ساعت مانده به اذان، به همه نیروها اعلام کنم که وضو بگیرند و برای نماز آماده شوند که هنگام توقف قطار، نماز جماعت، بدون تأخیر برگزار شود. نکته جالب اینکه ایشان اعلام کرد در وقت اذان، همه دانشجویان و آنهایی که در قطار هستند، با هم اذان بگویند و خودی هم در اهروی قطار آمد و اذان گفت. در همه قطار فقط یک صدا بلند بود و آن صدای اذان بود، چون همه قطار در اختیار نیروهای ارتش بود.

بعد از نماز هم ایشان برنامه زیارت عاشورا را پیش بینی کرده بود. مداح هایی را که در جعمان سراغ داشتیم، آوردیم و با استفاده از سیستم مذکور، مراسم زیارت عاشورا را با حس و حال خاصی در قطار برگزار کردیم. زمزمه نیروها، انسان را به یاد سال هایی می انداخت که بچه ها عازم مناطق عملیاتی بودند و در کوپه ها و واگن ها، معنوی ترین مراسم را برگزار می کردند.

ایشان چون مقید بود که صبح ها نرمش کند، در فضای تنگ راهروی واگن، بعد از توقفی که برای نماز صبح داشتیم، شروع به نرمش می کرد و این اقدام برای همه ما درس آموز بود. حالا که صحبت از نماز اول وقت ایشان شد، بد نیست به مورد دیگری هم اشاره کنم. با ایشان در کردستان سوار بالگرد بودیم. من دیدم شهید صیاد مدام به ساعتش نگاه می کند. علت را پرسیدم. گفت موقع اذان است و همان لحظه به خلبان اشاره کرد که همین جا فرود بیا که نماز اول وقت را بخوانیم. خلبان گفت این منطقه زیاد امن نیست و اگر صلاح می دانید تا رسیدن به مقصد صبر کنیم. شهید صیاد گفت ما همین جا نماز را می خوانیم. بالگرد که نشست، با آب قمقمه ای که داشت، وضو گرفتیم و نماز ظهر را همگی به جماعت در پای بالگرد اقامه کردیم. بعد از نماز ظهر گفت که هنوز برای نماز عصر فرصت



که در دفاع مقدس که بیش از هشت سال طول کشید و کشور ما کاملاً در تحریم های مختلف نظامی، اقتصادی، سیاسی و غیره به سر می برد، ایشان بعد از شهادت شهید فلاحی، به عنوان فرمانده نیروی زمینی ارتش انتخاب شد و با فداکاری و پشتکار تمام، جنگ را هدایت و عملیات ها را رهبری کرد و این کار را بسیار خوب انجام داد و لذا حق بزرگی به گردن ملت ایران و دفاع مقدس دارد. البته در همین جا لازم است این نکته را عرض کنم که ملت ما انصافاً در آن تشییع جنازه باشکوه، دین خود را نسبت به ایشان ادا کرد و نشان داد که خدمتگزاران خود را خوب می شناسد. شهید صیاد شیرازی به قدری قدرت تدبیر، هدایت، سازماندهی و طراحی بالایی داشت که اگر ایشان را در سمت فرماندهی ارتش تمام خاورمیانه هم قرار می دادند، به راحتی می توانست آن را سازماندهی و هدایت کند. این از خصوصیات نظامی عجیب ایشان بود. در تمام عملیات ها با دقت، کوچک ترین و ریزترین نکات را زیر نظر داشت و مورد توجه قرار می داد. البته در زندگی شخصی اش هم به همین صورت بود و کوچک ترین کارها را یادداشت می کرد، ولی این نظم در امور نظامی، بیشتر خودنمایی می کرد.

فکر می کنید این نظم و دقت، علت خاصی داشت؟

رسته اصلی شهید صیاد، توپخانه بود و کسی که در این رسته باشد، از معلومات نظامی فوق العاده بالائی برخوردار است. این فرد باید نقشه خوانی، محاسبه، ریاضی و احتمالات و ... را خیلی خوب آموخته باشد و طبیعی است که نسبت به رسته های دیگر

هر کس به ایشان نزدیک می شد به سختی می توانست از ایشان دل بکند. برای ما هم این حالت به وجود آمده بود و هر چه بیشتر در جلسات ایشان شرکت می کردیم و رابطه ما بیشتر می شد، شیفتگی ما هم نسبت به ایشان فزونی می گرفت.

به معلومات و آگاهی بیشتری نیاز دارد. البته شاید این معلومات هم در نظم ایشان هم تأثیرگذار بوده باشد. اینها همه گوشه ای از ویژگی های نظامی ایشان بود و به نظر من، هر بار که این مسائل گفته و شنیده شوند، باز هم تازه هستند. شاید مسئله نماز اول وقت ایشان، بارها و بارها گفته شده، ولی ایشان آن نقدر زیبا وضو می گرفت و زیبا در نماز حاضر می شد و از قبل از نماز منتظر وقت اذان می نشست که هر بار گفتن این مسائل، لطف خاص خودش را دارد.

در این زمینه خاطره ای هم از ایشان دارید؟

در یک سفر که دانشجویان دانشگاه افسری امام علی (ع) را به جنوب کشور می بردیم، ایشان هم همراه ما بود و در ابتدای سفر،



تشکیل هیئت، آئینه تعهد و معنویت او بود...

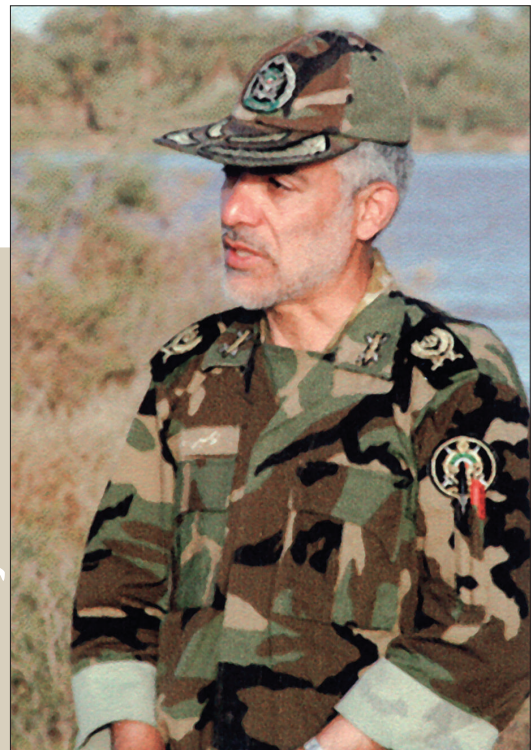
۲

■ «شهید صیاد و هیئت معارف جنگ» در گفت و شنود شاهد
یاران با امیر سرتیپ دوم غلامحسین دربندی

در واپسین سالیان حیات شهید صیاد، بخش مهمی از نیرو و فرصت وی صرف تأسیس و اداره هیئت معارف جنگ گردید. آن سردار دلاور در طول مدت فعالیت های این هیئت توانست فرایند انجام برخی از خطرناک ترین عملیات های دوران دفاع مقدس را با جامع نگری و دقت، تبیین کند. از سوی دیگر سلوک تربیتی وی در این اردوها، بسیاری از خصال معنوی را در شرکت کنندگان، تقویت کرد و ارتقا بخشید.

در گفت و گوی حاضر، امیر سرتیپ دوم دربندی به بازگوئی پاره ای از خاطرات خویش از فعالیت های این هیئت پرداخته است.

● درآورد:



از آغاز آشنائی تان با شهید صیاد شیرازی برای ما بگویید.

شهید بزرگوار سپهبد صیاد شیرازی که از فرماندهان بسیار توانا و مقتدر نظامی بود، خصوصیات اخلاقی بسیار بارزی داشت که در این فرصت کم، سعی دارم به برخی از آنها اشاره کنم.

در مورد شروع آشنایی من با شهید صیاد شیرازی، طبیعتاً به خاطر مأموریت های ارتش و اینکه ایشان فرمانده نیروی زمینی بود، آشنایی دورادوری بین رییس و مرئوس وجود داشت و ما ایشان را به عنوان یک فرمانده می شناختیم، اما آشنایی نزدیک و تنگاتنگ ما از هنگام تشکیل هیئتی بود به نام «هیئت معارف جنگ» که به ابتکار خود این شهید بزرگوار بنیانگذاری شد. بخشی بود غیر سازمانی که در هیچ دایره و مدیریتی، سازمان نداشت. خود ایشان اظهار می داشت که هر کس عشق به جبهه ها و جنگ را هنوز در خود احساس می کند و عاشق آن است که در تحقیقات مسائل جنگ شرکت کند، می تواند بیاید و با این هیئت همکاری کند. وقت کار ما هم ساعات غیراداری بود و بعد از کار روزانه، در خدمت ایشان به بررسی و تحلیل مسائل دفاع مقدس، خصوصاً عملیات های انجام شده می پرداختیم. این جریان برمی گردد به اواخر سال ۱۳۷۲ و اوایل سال ۱۳۷۳ که بعد از آن، به ایشان خیلی نزدیک شدیم و شاهد سلوک و خصوصیات اخلاقی ایشان بودیم. هر چه بیشتر با ایشان آشنا می شدیم، بیشتر جذب شخصیت بزرگش می شدیم. به طور کلی این جزو ویژگی های شهید بود که هر کس به ایشان نزدیک می شد به سختی می توانست دل بکند. برای ما هم این حالت به وجود آمده بود و هر چه بیشتر در جلسات ایشان شرکت می کردیم و رابطه ما بیشتر می شد، شیفتگی ما هم نسبت به ایشان فزونی می گرفت، چون هر روز یکی از خصوصیات اخلاقی ایشان برای ما ظاهر می شد و ما محو آن می شدیم.

از دوران دفاع مقدس، از تلاش ها و فعالیت های شهید صیاد شیرازی خاطراتی دارید؟

خاطرم هست در دهم اردیبهشت ۱۳۶۱، عملیات بیت المقدس با رمز یا علی بن ابی طالب (ع) شروع شد. وقتی در آستانه آغاز مرحله دوم عملیات بودیم، به قرارگاه تیپ سوم لشکر ۹۲ احضار شدم. شهید صیاد شیرازی همه فرماندهان را جمع و سخنان روحیه بخشی را درباره ایمان و اعتقادات مطرح کرد. در میانه جلسه هنگام نماز شد. ایشان جلسه را برای برگزاری نماز قطع کرد. در آن نزدیکی، یک تانکر آب بود که به اتفاق برای گرفتن وضو به کنار آن رفتیم. در آن فرصت، از او خیلی تشکر کردم که

عملیات به خوبی پیش رفته است. من را بغل کرد و بوسید و گفت: «دعا کن که بقیه را هم به خوبی پیش ببریم، چون دشمن در اطراف خرمشهر موانع زیادی ایجاد کرده است.» زمانی که خرمشهر را گرفتیم، متوجه شدیم اطلاعات ایشان درست بوده است. موانع زیادی در نزدیکی خرمشهر ایجاد شده بود، از جمله سیم های خاردار، میادین مین، کانال های انفجاری و حتی تیر آهن هایی را از ریل راه آهن بریده و برای ایجاد مانع در برابر هلی برن و عملیات چتر بازی به صورت عمود در خاک فرو کرده بودند؛ اما الحمدلله عملیات به خوبی انجام شد. حضرت امام فرمودند: «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» ما که آنجا بودیم، معنی این فرمایش امام را خوب می فهمیدیم.

می گفت هر کس عشق به جبهه ها و جنگ را
هنوز در خود احساس می کند و عاشق آن است
که در تحقیقات مسائل جنگ شرکت کند،
می تواند بیاید و با هیئت معارف جنگ همکاری
کند. مبنای کار ما هم وقت های غیراداری بود
و بعد از کار روزانه، در خدمت ایشان به بررسی
و تحلیل مسائل دفاع مقدس، خصوصاً
عملیات های انجام شده می پرداختیم.

به هر حال با شهید صیاد شیرازی وضو گرفتیم و وارد سنگر قرارگاه تیپ شدیم و نماز را به امامت ایشان برگزار کردیم. ایشان نماز را با حال ویژه ای می خواند و در قنوت پس از دعا برای امام زمان (عج)، امام خمینی را نیز دعا می کرد.

پس از نماز بازگشتیم و بقیه جلسه برگزار شد که نیم ساعتی طول کشید. ایشان در معرکه جنگ هم حاضر نشد به خاطر یک جلسه مهم توجیهی، نماز را تنها نیم ساعت به تأخیر بیندازد که این برای ما خیلی درس آموز بود.

بدون شک وصف خصوصیات شهید شیرازی از زبان شما به عنوان یک همراه ایشان، شنیدنی است. در این مورد هم برای ما

توضیحاتی بفرمایید.

خصوصیات ایشان را می شود به سه گروه معنوی، اخلاقی و نظامی تقسیم کرد که به نظر من، هر کدام در جای خودش باید بررسی و تحلیل شود. بیشتر گویندگان و نویسندگانی که از زمان شهادت ایشان تا به حال فعالیت داشته اند، تنها به یک بخش از شخصیت ایشان اشاره کرده اند، درحالی که شهید صیاد، جامع همه صفات حسنه بود. ما کم داریم کسانی را که هم از نظر تقوا و عرفان در حد بالایی باشند و هم از نظر دکتربین، دانش و علوم نظامی نمونه باشند. ایشان تمام این صفات را با هم داشت. اگر شب ها، عبادت های ایشان را می دیدید، می گفتید یک زاهد به تمام معناست. در روز اگر ایشان را در اتاق جنگ می دیدید که پشت بی سیم چگونه تدابیر عملیاتی را ابلاغ می کرد، می گفتید که یک نظامی و یک امیر مقتدر است که به این خوبی نیروها را هدایت و رهبری می کند. اگر با ایشان از نزدیک برخورد داشتید، شیفته اخلاق حسنه اش می شدید.

در بعد نظامی شهید صیاد شیرازی اگر بخواهیم صحبت کنیم، به اعتراف همه فرماندهان نظامی ما در نیروهای مسلح، ایشان دارای معلومات و دانش نظامی بسیار بالایی بود. شاهد مثال اینکه در سال ۵۲ ایشان را برای طی دوره تخصصی «هواسنجی بالستیک» به آمریکا می فرستند. در آنجا علاوه بر دانشجویان خارجی که از کشورهای دیگر حضور داشتند، دانشجویان آمریکایی هم تحصیل می کردند. طبیعتاً همه درس ها و آموزش ها به زبان انگلیسی بود. در پایان دوره وقتی که کارنامه دانشجویان را ارزیابی کردند و نمرات را دادند و می خواستند مراسم فارغ التحصیلی را برگزار کنند، همه اساتید آمریکایی به این نتیجه رسیدند که حتماً دانشجوی ممتاز از بین دانشجویان آمریکایی انتخاب خواهد شد، چون به هر حال آمریکایی بودن آنها باعث می شد که هم انتقال مفاهیم به آنها آسان تر باشد و هم کتاب های انگلیسی را بهتر مطالعه کنند و مزیت های دیگری هم برای آنها وجود داشت، ولی با نهایت تعجب می بیند که نمرات «علی صیاد شیرازی» از همه دانشجویان بالاتر است و ناچار می شوند اسم ایشان را به عنوان نفر برتر و ممتاز دوره اعلام کنند که همین امر باعث تعجب و دلخوری دوستان و هم دوره های آمریکایی، ولی در مقابل، باعث سرافرازی ایشان و دوستان ایرانی اش شد. این نشانه پشتکار و توجه ایشان به معلومات و تخصص بالای وی است. مثال دیگری که در این زمینه می توانم به آن اشاره کنم این است



دردمید:

آشنائی و همکاری دیرین بین شهید صیاد و سرتیپ سید حسام هاشمی، خاطرات و نقطه نظرات او را از اعتبار و ارزش زیادی برخوردار می‌سازد و می‌توان از این تحلیل‌ها، تصویر روشن‌تری از سجایای اخلاقی آن شهید بزرگوار به دست آورد. با تشکر از امیر هاشمی که با وجود ضیق وقت، یاد آن شهید را در یادنامه وی گرامی داشتند.

۱

«شهید صیاد، انقلاب و پس از انقلاب» در گفت و شنود شاهد یاران با
امیر سرتیپ سید حسام هاشمی

نمونه کامل ولایت پذیری بود...

در مقابل سئوالات رگباری و مطالب آنها، درمانده شد. کنترل از دست اینها در رفته بود و این خیلی کمک بزرگی بود. این جمع بعد از انقلاب هم با شهید صیاد شیرازی همراهی داشت؟ آشنایی و دوستی ما با شهید صیاد هر روز گرم‌تر شد. ما تا زمان شهادت ایشان به مدت ۲۱ سال باهم بودیم. انقلاب که پیروز شد، این تشکیلات هنوز پابرجا بود، در غائله کردستان، تأمین امنیت داخلی و پاکسازی، ارتش و سپاه با هم ارتباط داشتند، مخصوصاً دو ماه آخر ۵۷ و اول سال ۵۸ با اینکه بچه‌ها رسماً مسئولیتی نداشتند، ولی در تشکیلاتی به نام انجمن اسلامی یا کمیته، با هم ارتباط داشتند و کار و روشنگری می‌کردند. بعد از انقلاب بعضی از گروه‌ها پیشنهاد انحلال ارتش را دادند.

نظر شهید صیاد در این مورد چه بود؟

گروه شهید صیاد مبارزه و نحوه تفکر تشکیلاتی و عملی خاصی داشتند و بعد از پیروزی انقلاب، وظایف سنگینی را به عهده گرفتند. سران ارتش که فرار کرده و رفته بودند. عده‌ای هم که به ظاهر مسئول بودند، نگران بودند و نمی‌توانستند بایستند و مبارزه کنند و یا حرفی بزنند و لذا بچه‌های انقلاب، از جمله شهید صیاد باید کنترل امور را در دست می‌گرفتند.

من مسئول انجمن اسلامی یا رئیس کمیته بودم و اگر خودنمایی نباشد، لشکر ۷۷ با همه مسائلش، ابتدا با نظر من و گروه ما اداره می‌شد. این گروه آن زمان که دوره خدمت سربازها یک سال شد و ترخیص شدند و رفتند، نگهداری از پادگان‌ها را به عهده گرفت. بچه‌های کادر عملاً آخر اسفند و فروردین دور پادگان گشت می‌دادند. اینها همان بچه‌های حزب‌اللهی، اعم از درجه‌دار و سرباز و افسر بودند. اکثر اینها تحصیلکرده بودند و مسائل را می‌دانستند. منافقین هم که دوره راه افتاده و بحث جامعه توحیدی بی‌طبقه و امثال اینها را در میان قشرهای پایین جامعه مطرح می‌کردند. آنهایی که آمدند در دانشگاه تهران تحصن کردند و راهپیمایی راه انداختند، همه در این رده بودند و اینها فریب خورده بودند. در خشتی کردن این قضیه بچه‌های حزب‌اللهی خیلی نقش موثری داشتند.

درباره ایفای این نقش توضیح بیشتری بدهید.

اینها دو کار عمده کردند، یکی تصفیه ارتش بود. شهید صیاد در اصفهان طرحی را اجرا کرد که البته ما قبلاً در مشهد آن را اجرا کرده بودیم. ایشان در اصفهان اصلاحیه‌اش را زد و آن را به نام طرح پاکت اجرا کرد؛ به این ترتیب که به آنهایی که مسئله داشتند، پاکتی را می‌دادند و می‌گفتند که شما یک ماه یا دو ماه

و در آنجا سروان نشاط افشاری تشکیلات را شکل داد. به مشهد که رفتم، با سروان امیر مدنی جلسات را تشکیل دادیم، به قوچان که رفتم با سرهنگ دبیر احمدی ارتباط برقرار کردیم... خود شهید صیاد با شهید کلاهدوز و شهید اقارب پرست و با ستوان طوطیایی و ستوان کبریتی ارتباط داشت. این گروه در دوران قبل از انقلاب خیلی فعالیت‌ها را انجام داد.

می‌توانید کلیتی از فعالیت‌های این گروه را بیان کنید؟ برنامه‌ای داشتیم که بچه‌های مسلمان و انقلابی را به هم پیوند دهیم و امیدوارشان کنیم تا اینها همدیگر را بشناسند و تشکیلاتی‌تر شوند. بعد هم قرار بود اطلاعات جمع کنیم و مطالب و نوارهایی که از حضرت امام یا صحبت‌های روحانیت مبارز به دستمان می‌رسند، برای روشنگری افراد، تکثیر و توزیع و سربازها

■ ■ ■

اولین جلسه‌ای که وارد کلاس شد، رفت پای تخته و با خط بسیار زیبایی نوشت، «بسم الله الرحمن الرحیم» و بعد زیر لب چیزی را زمزمه و سپس درس را شروع کرد. قبل از انقلاب این خیلی متداول نبود. برخی یک «به نام خدا» مینوشتند و برخی هم نه. ما خواهان این موضوع بودیم. من به بغل دستی‌ام گفتم: «این آقا با بقیه فرق می‌کند».

را ترغیب کنیم که فرار کنند. ما و دوستانمان در مشهد خیلی روی قضیه روشنگری کار کردیم.

این اقدامات برای شما در ارتش ایجاد مشکل نمی‌کرد؟ خوشبختانه درایت و هدایت حضرت امام بسیار کارساز بود، به خصوص بعد از ۱۷ شهریور که مهار کار از دست ساواک خارج شد. کارهایی که مادر آن دوران می‌کردیم، اگر یک‌دهم آن را قبلاً کسی می‌کرد، حداقل ده سال زندانی و یا اعدام داشت. ولی در این مقطع دیگر قادر نبودند کاری کنند. مادر کلاس روشنگری و صحبت می‌کردیم. ضد اطلاعات اصفهان بعد از واقعه عاشورا جلسه‌ای گذاشت و دوستان ما کاری کردند که افسر ضد اطلاعات

کی و چگونه با شهید صیاد آشنا شدید؟

وقتی ما وارد دانشگاه افسری شدیم، ایشان داشت فارغ التحصیل می‌شد. اولین دیدار من با ایشان در اقدسیه در سال ۴۶ بود که فارغ التحصیلان ما دوره رنجری دیده بودند و ایشان نفر اول آن دوره بود. البته آن زمان من هیچ شناختی از ایشان نداشتم. در مهر سال ۵۷ من برای دوره عالی اعزام شدم. آنجا ایشان در مرکز توپخانه با ما دو تادرس داشت. یکی نقشه خوانی بود و یکی هم استاد ورزش ما بود. من و ایشان سروان بودیم، منتهی سه سال با هم اختلاف داشتیم، یعنی ایشان سه سال از ما ارشدتر بود. جذب ما به ایشان هم این طور بود که ایشان در اولین جلسه‌ای که وارد کلاس شد، رفت پای تخته و با خط بسیار زیبایی نوشت، «بسم الله الرحمن الرحیم» و بعد زیر لب چیزی را زمزمه و سپس درس را شروع کرد. قبل از انقلاب این خیلی متداول نبود. برخی یک «به نام خدا» می‌نوشتند و برخی هم نه. ما خواهان این موضوع بودیم. من به بغل دستی‌ام گفتم: «این آقا با بقیه فرق می‌کند». بغل دستی‌ام هم امیرصادقی گویا، برادر خانم ما و آن موقع سروان بود. ما دیدیم این شیوه هر روز تکرار می‌شود. تقریباً از سال ۵۷ فضای کشور آماده انقلاب شد و انقلاب بعد از ۱۷ شهریور، اوج گرفت. ما هم دنبال این بودیم که ببینیم تکلیف ما چیست. بالاخره گفتیم سراغ ایشان برویم. من چندین بار سراغشان رفتم. ایشان ابتدا فکر می‌کردند که ما شاید عنصر نفوذی و یا از عوامل ضد اطلاعات باشیم و به ما اعتنا نمی‌کرد. بالاخره یک روز در تنگنا قرار گرفت و گفت: «شما دنبال چه می‌گردید؟» گفتیم: «ما نمی‌دانیم تکلیفمان چیست». ایشان گفتند: «من یک روز می‌آیم منزلتان». آدرس دادیم. اولین جلسه تشکیلاتی ما در منزل ما در اصفهان شکل گرفت و این پایه اولین آشنایی ما بود.

این مربوط به چه تاریخی است؟

اوایل آبان یا اواخر مهر ۱۳۵۷ بود که ما یعنی من، امیرصادقی گویا و شهید صیاد جلسه داشتیم و ایشان جلسه را با خواندن قرآن و دعای امام زمان (عج) شروع کرد و گفت: «برای جلسه بعد باید این دعا را حفظ کنید». آن زمان ما این دعا را حفظ نبودیم. خلاصه تشکیل جلسات ما با شهید صیاد این گونه بود.

آن زمان ایشان جلسات دیگری هم داشت؟

با روحانیت مبارز جلسه داشت. ایشان در اصفهان استاد زبان بود و برای طلاب هم تدریس زبان می‌کرد و از آن طریق با بیرون ارتباط داشت، ولی در ارتش، جلسات به این ترتیب شکل گرفتند که هر کدام از ما به قسمت‌های مختلف مأمور شدیم. من به قزوین رفتم



منتقل کنیم. در این زمینه از روحانیون و شخصیت‌های مذهبی هم استفاده می‌کرد.

بعد از شهادت شهید صیاد شیرازی، امیر سرتیپ ناصر آراسته توسط رهبر معظم انقلاب، به عنوان سرپرست معارف جنگ منصوب شد که ایشان هم از همکاران بسیار خوب شهید بزرگوار صیاد شیرازی و از امیران بسیار متدین و معتقد و یک نظامی واقعی است.

شهادت شهید صیاد شیرازی چه تاثیری روی اعضای هیئت معارف جنگ داشت؟

آنها تماس نزدیک با شهید صیاد داشتند و گاهی شب‌ها تا دیروقت با او کار می‌کردند، از این رو اثر شهادت ایشان در تک‌تک افراد هیئت معارف بیش از سایر همکاران بود، به طوری که خود من تا چند روز دچار افسردگی بودم و گریه می‌کردم. ما به هیچ وجه باور نمی‌کردیم که در شرایط صلح، ایشان این گونه مظلومانه در برابر در منزلش به شهادت برسد.

ایشان که شهید شد، اساتید هیئت معارف جنگ که همگی در ۸ سال دفاع مقدس به صورت شبانه‌روزی با شهید صیاد بودند، نتوانستند سر کلاس بروند. بعد از تشییع پیکر شهید که مقام معظم رهبری، خود در آن حاضر شدند و بر تابوت او بوسه زدند، یکی از اعضای بیت رهبری روی شانه امیر صالحی زد و گفت: «آقا می‌فرمایند کلاس‌های معارف جنگ را نگذارید تعطیل شوند». امیر صالحی نیز نظر آقا را ابلاغ کرد. به گمانم آقا هم احساس کرده بودند که ممکن است به خاطر فشار روحی کلاس‌ها تعطیل شوند. این توجه حضرت آقا منجر شد به اینکه اساتید حتی به بهشت زهرا هم نروند و کلاس‌ها تشکیل شدند. آن روز کلاس‌ها با یک شور عجیبی تشکیل شدند، هم دانشجویان و هم اساتیدی که صحبت می‌کردند همه متأثر بودند و چشم‌هایشان پر از اشک بود. همان جا که رهبری امر فرمودند، همه تصمیم گرفتیم که این راه را ادامه دهیم و اینک پس از ۹ سال از شهادت شهید صیاد، همچنان راهش ادامه دارد و حتی توسعه هم یافته است. آن روز کلاس‌ها تنها برای دانشجویان دانشکده افسری امام علی (ع) در نیروی زمینی برگزار می‌شدند، اما اینک این اردو برای دانشجویان افسری دانشگاه خلبانی شهید ستاری (نیروی هوایی) و دانشجویان کلیتانی دانشکده افسری امام خمینی بوشهر (نیروی دریایی) نیز برگزار می‌شوند و حدود ۱۵۰۰ نفر از دانشجویان را با حدود ۵۰ اتوبوس در قالب اردوهای راهیان نور به مناطق جنگی می‌بریم و خداوند توفیق داده است که این «معارف جنگ» در شناساندن ارزش‌های دفاع مقدس به افسران جوان که فرماندهان آینده ارتش ما هستند گفته شود و نگذاریم راه شهید صیاد شیرازی‌ها به فراموشی سپرده شود. ■



یکی از کارهای زیبایی که ایشان انجام داد، تطبیق عملیات رزمندگان اسلام در هشت سال دفاع مقدس با جنگ‌های صدر اسلام بود که بسیار زیبا توسط ایشان و مرحوم حجت‌الاسلام علی دوانی برای دانشجویان تدریس می‌شد.

سابله پیشروی کند. در شمال رودخانه کرخه ما جلو رفتیم و به چزابه رسیدیم. در قسمت غرب رودخانه کرخه، دشمن مقاومت کرد و آمد تا از پل سابله هم عبور کند. او فرماندهانی را که در آن شب وارد عمل شده بودند تا دشمن نتواند پل سابله را به تصرف در بیاورد، دعوت کرد تا در منطقه، توضیحات خودشان را ارائه کنند. شهید صیاد با دقت بسیار توضیحات فرماندهان را ثبت و تحلیل می‌کرد. این، سبک کار «هیئت معارف جنگ» بود. ما در این گروه، عملیات فتح‌المبین و عملیات بیت‌المقدس را بررسی کردیم و به عملیات ثامن‌الائمه رسیده بودیم که ایشان به شهادت رسید. ما بدون حضور ایشان هم بررسی آن عملیات‌ها را ادامه دادیم. در حال حاضر، بعد از چند جلسه که هر عملیات را روی منطقه بررسی می‌کنیم، یک جلسه هم دانشجویان دانشگاه افسری امام علی (ع) را به آن مناطق می‌بریم تا روی زمین توجیه بشوند و محورشناسی را بیاموزند و بررسی عملی یک عملیات واقعی را از نزدیک مشاهده کنند و جزئیات را از زبان فرماندهان شرکت‌کننده در عملیات بشنوند و تنها به مسائل تئوریک اکتفا نکنند. این اقدام تاثیر زیادی در آموزش آنها داشته است. شهید بزرگوار صیاد شیرازی هم صبح‌های سه‌شنبه به دانشگاه افسری امام علی (ع) می‌رفت و دریافت‌های خود از مسائل جنگ را برای دانشجویان آنجا تدریس می‌کرد. ایشان از فیلم‌ها و اسلایدهای موجود هم نهایت استفاده را می‌کرد و در نتیجه تاثیر صحبت‌های ایشان چند برابر می‌شد. یکی از کارهای زیبایی که ایشان انجام داد، تطبیق عملیات رزمندگان اسلام در هشت سال دفاع مقدس با جنگ‌های صدر اسلام بود که بسیار زیبا توسط ایشان و مرحوم حجت‌الاسلام علی دوانی برای دانشجویان تدریس می‌شد. ایشان حتی به من تاکید می‌کرد که در صحبت‌های فرماندهان که روی زمین عملیات اظهار می‌داشتند، نکات فرهنگی و معنوی را به طور جداگانه استخراج کنم تا با پردازشی ویژه، آنها را به دانشجویان

هم جلسه‌ای را با بازنشستگان و اساتیدی که همراه ما بودند، برگزار کرد که این جلسه تا ساعت یک نیمه شب طول کشید. جلسه که تمام شد، با توجه به اینکه احساس می‌کردم ایشان هم می‌خواهد استراحت کند، از حضورش اجازه گرفتم و به چادر مجاور رفتم تا استراحت کنم. به یکی از نگهبانان سفارش کرده بودم که بیست دقیقه قبل از اذان صبح، مرا بیدار کند که مقدمات نماز جماعت صبح را آماده کنم. صبح وقتی بیدار شدم و رفتم برای نماز وضو بگیرم، متوجه شدم که شهید صیاد مشغول نماز و عبادت است. با تعجب از نگهبانی که مرا صدا زده بود، پرسیدم که ایشان بعد از رفتن من استراحت کرد یا نه؟ نگهبان گفت: «بعد از شما، ایشان یک جلسه دیگر هم برگزار کرد و الان هم مدتی است که بیدار شده و مشغول عبادت است».

از ویژگی‌های دیگر ایشان ولایت‌پذیری بالا بود. ایشان اگر کاری را درست می‌دانست و روی آن هم تاکید داشت، اما می‌دید که نظر رهبری یا در گذشته، نظر حضرت امام (ره) با آن مغایر است، آن را ترک می‌کرد و در همه جا تاکید داشت که نظر ولی فقیه در اولویت است. خیلی‌ها هستند که در لفظ و شعار، خودشان را مطیع رهبری جلوه می‌دهند، ولی ایشان به واقع یک سرباز گوش به فرمان و مطیع ولی امر بود و این را در عمل نشان داد و البته در مقابل، مقام معظم رهبری هم عنایت ویژه‌ای به ایشان داشتند. شخصیت ایشان هم برای رهبری کاملاً شناخته شده بود و آن بوسه‌ای که مقام معظم رهبری به تابوت ایشان زدند، برای همه، سراسر معنا و مفهوم بود و چیزی نبود جز ارج نهادن به خدمات یک سرباز فداکار و راستین اسلام و قرآن.

در ابتدای صحبت از هیئتی به نام هیئت معارف جنگ یاد کردید که توسط شهید صیاد شیرازی بنیانگذاری شده بود که این هم نشانه‌ای است از روحیه بسیجی ایشان و عشقی که به دوران دفاع مقدس داشت. در این زمینه هم توضیحاتی بفرمایید. «معارف جنگ» هیئتی بود که شهید صیاد شیرازی با عشق و علاقه بنیانگذاری و یک عده انسان عاشق و کسانی را که دوست داشتند در مطالعات و تحقیقات دفاع مقدس فعالیت کنند، برای این کار انتخاب کرد.

ایشان یک عده‌ای را مأمور کرده بود به جریانات قبل از جنگ، یعنی مبارزه با ضد انقلاب در کردستان بپردازند و تمام آن عملیات‌هایی را که منجر به آزادسازی مناطق اشغالی از دست ضد انقلاب شده بود، به رشته تحریر در آورند و برداشت‌های صوتی و تصویری هم تهیه کنند. سپس ایشان به بخش دفاع مقدس پرداخت و مورد به مورد عملیات‌های دفاع مقدس را بررسی و تجزیه و تحلیل کرد. روش کار هم به این شکل بود که از فرماندهانی که در آن عملیات‌ها شرکت داشتند، اعم از برادران ارتش و سپاه و حتی برادرانی که در جهاد سازندگی بودند، دعوت می‌کرد تا عملکرد خودشان را در منطقه و روی همان نقطه توضیح بدهند. مثلاً در بررسی میدانی عملیات طریق‌القدس، یک بخشی مربوط به پل سابله می‌شد که دشمن در عملیاتی که در ۸ آذر ۱۳۶۰ انجام شد، در پانکی که انجام داد، موفق شد تا نزدیکی پل





عالی دفاع به من دستور داده.» سراین قضیه بنی صدر درجه شهید صیاد را گرفت و دستور داد که همه سمت‌ها و درجه‌هایش را از او بگیرند. این عدم تمکین شهید صیاد با آن روحیه دقیق نظامی به چه دلیل بود؟

علت عدم تمکین شهید صیاد نگرانی برای کردستان بود. واقعاً زحماتی کشیده شده و ارتش و سپاه، وضعیت نسبتاً مناسبی را به وجود آورده بود، به طوری که در عرض چند ماه، سردشت آزاد شد. بعد از آزادی سردشت، جنگ به ما تحمیل شد. عملاً بعد از عزل شهید صیاد، دو تا شهر ما یکی بوکان و اوشنویه تا نزدیک به ۹ ماه یعنی تا مرداد سال بعد که بنی صدر رفت و شهید رجایی آمد، دست ضد انقلاب بود.

بچه‌ها فعالیت می‌کردند، اما نتوانستند کاری از پیش ببرند، چون آن هماهنگی که در کردستان علیه ضد انقلاب بود وجود داشت، در آنجا نبود. شهید رجایی که رئیس جمهور شد، دوباره از شهید صیاد دعوت کرد. من در آن جلسه همراهشان بودم. شهید رجایی دو درجه پس گرفته شده را برگرداند و ایشان فرمانده قرارگاه شمال غرب شد و بعد در عرض ۴۰ روز، اوشنویه و بوکان هم آزاد شد. البته این موارد در هیئت معارف جنگ تحقیقات میدانی و بعضی‌هایشان کتاب شده‌اند. شهید صیاد در سال ۷۳ هیئت معارف را پایه‌گذاری کرد که خود آن هم داستان جداگانه‌ای دارد. اگر شهید صیاد هیچ کار دیگری نمی‌کرد، همین حرکت و مبارزه‌اش علیه ضد انقلابی که کل کردستان را در فروردین سال ۵۸ در اختیار داشت، برای اثبات شایستگی‌هایش کافی بود. شما از پادگان که می‌خواستی بیایی بیرون، دم در دژبانی، هم کومه‌ها و هم دموکرات‌ها بازرسی و برگه مرخصی شما را چک می‌کردند. کل استان یا دست دموکرات‌ها بود یا دست کومه‌ها. استاندار، فرماندار، مدیر آموزش و پرورش همه را خودشان در فرصتی که در سال ۵۸، دولت به اینها داده بود، منصوب کرده بودند. از قروه به آن طرف، تا بند گلسران و ارومیه، پادگان‌های ما با هلیکوپتر کار می‌کردند. اگر اینها را به عنوان یک پروژه تحقیقی انجام دهند، آن وقت معلوم خواهد شد که هوانیروز در کردستان چه خدمتی کرده است.

پس از آنکه خیانت بنی صدر بر شهید صیاد آشکار شد، آیا ایشان اقدامی هم کرد؟

بد نیست در این راستا از ولایت‌پذیری و مطیع بودن ایشان بگویم. در ۲۹ اسفند با بچه‌های انجمن اسلامی در قلعه فلک الافلاک خرم آباد جمع شدیم. حدود ۷۰۰ نفر از تمام پادگان‌ها به طور مخفیانه به آنجا آمدند و جمع شدند. هدف هم این بود که اطلاعاتی درباره مشکلات جنگ و عدم هماهنگی‌ها و مشکلاتی که دارودسته بنی صدر ایجاد می‌کنند، جمع‌آوری شود و هر کسی هر مطلبی که دارد، بگوید و اینها را جمع‌آوری کنیم و به نوعی به دست آقای امام برسانیم. آقایان موقع نماینده حضرت امام بودند. حدود ساعت ده یازده شب ما به خرم‌آباد رسیدیم. فردا صبح ساعت ۸ صبح به سالنی که در باغی گرفته بودند، رفتیم. همه آمده بودند و هیچ کس هم مأموریت نگرفته بود و همگی به صورت مخفی از سراسر کشور جمع شده بودند. قرآن قرائت شد و شهید صیاد رفت پشت تریبون و گفت: «آقایان! این قرآنی که خواندند هم شروع جلسه بود و هم ختم جلسه.» همه از جمله خود من اعتراض کردیم. ایشان گفت: «مگر دیشب اخبار را گوش نکردید؟ در جماران، حضرت آقا و آقای هاشمی، آقای موسوی اردبیلی، شهید بهشتی و از آن طرف بنی صدر و ... آمده بودند. بین سران قوه قضائیه با بنی صدر اختلافی بوده. امام روششان این است که باید از کسی که مسئول است، حمایت کرد. مطلبی را گفتند و بنی صدر آمد و مصاحبه کرد که امام گفته‌اند فرماندهی نباید تضعیف بشود. ما الان هر حرفی بزنیم، خلاف تدبیر امام است.» این را می‌گویند ولایت‌پذیری شهید صیاد. مجسمه و نمونه کاملی از ولایت‌پذیری بود. از این نوع مثال‌ها درباره ایشان فراوان داریم.

شهید رجایی که رئیس جمهور شد، دوباره از شهید صیاد دعوت کرد. من در آن جلسه همراهشان بودم. شهید رجایی دو درجه پس گرفته شده را برگرداند و ایشان فرمانده قرارگاه شمال غرب شد و بعد در عرض ۴۰ روز، اوشنویه و بوکان هم آزاد شدند.

هم اعدام شد، عوض کرد.

پس منشأ درگیری چه بود؟

شهید صیاد همکاری با سپاه را زیاد کرد و آتیهایی که چشم دیدن این مسئله را نداشتند، آمدند و علیه صیاد زدند. بنی صدر هم بر خلاف حرف‌هایی که می‌زد، آدم عمیقی نبود و اگر دو جلسه با او می‌نشستید، می‌فهمیدید که هیچی ندارد. یک چیزهایی یاد گرفته بود و می‌خواست ادای آدم‌های بزرگ را در آورد، ولی در مسائل نظامی عمیق نبود و خیلی راحت تحت تأثیر قرار می‌گرفت. بنای مخالفت با صیاد را گذاشت و اختلافشان از اواخر مرداد ۵۹ شروع شد. کم‌کم کار به جایی رسید که بنی صدر گفت: «فرمانده لشکر را که عوض کرد و به سپاه هم این جور میدان می‌دهد.» این مسائل باعث شد که ایشان را از فرماندهی قرارگاه بردارند و معدوم عطاریان را به جای او بگذارند. فرمانده قرارگاه غرب، شهید صیاد را محدود کرد به کردستان. باز هم در موردش تفتین کردند تا اینکه او را از کردستان هم برداشت و گفت می‌توانی مشاور فرمانده لشکر آنجا بمانی. شما ببینید کسی که تا دیروز فرمانده قرارگاه بوده، حالا می‌گوید که تو می‌توانی مشاور این باشی. شهید صیاد دستور بنی صدر را اجرا نکرد و گفت: «شورای



کرده ایم و ایشان گفته‌اند که اختیاراتش با شماست! بنی صدر گفت: «بابا الان اوضاع ناجور است.»

روز ۳۱ فروردین سال ۵۹، نصرت‌زاد فرمانده تیپ لشکر ۲۸ در کردستان شهید شد. داستان‌ش هم این است که دو روز قبلش دو گردان، یک گردان از لشکر ۲۱ و یک گردان از هم‌اورد شیراز از کرمانشاه به طرف میربانوی سردشت رفتند. قرار بود از بالای شهر سنج به دیواندره و سپس سقز و بانه و سردشت بروند. یک گردان در بانه می‌ماند و یکی در سردشت. شهر در دست ضد انقلاب بود و جلوی این دو گردان را گرفتند و آنها را نگذاشتند بروند. اینها کسب تکلیف می‌کنند و نیروی زمینی دستور می‌دهد که فرمانده تیپ برود و گردان را از مسیر بیراهه

ببرد. از ضلع شرقی پادگان در جاده‌ای که به سقز وصل می‌شود حرکت می‌کنند. در نزدیکی سرقشلاق، کمین می‌خورند، همه وسایل و خواروبارشان به تاراج می‌رود و فرمانده تیپ را هم اسیر می‌کنند. بعد هم او را می‌برند و به قول خودشان اعدام انقلابی و جنازه‌اش را در شهر آویران می‌کنند.

بنی صدر گفت: «شما که خیلی ادعا می‌کنید، بروید آنجا.» شهید صیاد گفت: «باشد به شرط اینکه ما نماینده شما شویم.» بنی صدر هم گفت: «باشد! شما نماینده من هستی.» همان جا هم زنگ زد. به هر حال ما هواپیما و هلیکوپتر و پاسدار و مهمات و تشکیلات می‌خواستیم. این هماهنگی وجود داشت و بنی صدر هم مجوز داد. ما بعد از ظهر از دفتر او در آمدیم. آقا رحیم و آقای سالک با هواپیما رفتند اصفهان و من و صیاد با ژپان‌شان از تهران حرکت کردیم و رفتیم نماز را در قم خواندیم و دو نیمه شب رسیدیم اصفهان. تا فردا صبح در خانه ایشان استراحت کوتاهی کردیم و فردا صبح رفتیم به پادگان هوانیروز. همان جا شهید صیاد تلفنی با شهید فلاحی صحبت کرد. عرب سرهنگی یکی از خلبان‌هایش بود. از اصفهان، صد تا پاسدار را بردیم سنج. من و شهید صیاد به آقای کوششی گفتیم شما بمان و ما دو نفر رفتیم آنجا. کم‌کم همه، فرماندهی شهید صیاد را پذیرفتند. عملیات آزادسازی سنج ۲۰ روز طول کشید. ۲۰ روز جنگ یک کتاب است؛ خیلی مطلب دارد. چند تا عملیات است.

شهید بروجردی هم در داخل پادگان بود و انصافاً با لشکر، هماهنگی و کمک بسیار کرد. شهید صیاد فرماندهی عملیات را به عهده گرفت. هم سپاه و هم ارتش، عملاً این فرماندهی را قبول کردند. سنج آزاد شد و ستاد مشترک ارتش و سپاه در داخل پادگان سنج به نام ستاد لشکر ۲۸ در روز ۲۴ اردیبهشت، یک روز پس از آزاد سازی سنج در آنجا دایر گردید. بچه‌های حزب‌اللهی ارتش آمدند از جمله شهید شهرام و دالپر، مهرپویا، اسدی، امیر غفراللهی، امیر خیری دوست و امثال اینها همه داوطلب از ارتش به سپاه آمدند. آقا رحیم هم که محور کار بودند. شهرها یکی پس از دیگری آزاد شدند و غیر از سنج، دیواندره، سقز و مریوان، مشکلات بانه هم حل شد.

بعد از این ماجرا بود که شهید صیاد درجه گرفت؟ بعد از این قضایا شهید صیاد به بنی صدر گزارش می‌دهد. بنی صدر هم می‌خواست از این فرصت استفاده کند. بعد یک ناهماهنگی در عملیات بانه با لشکر ۱۶ قزوین پیش آمد و فرمانده لشکر گوش نکرد و ستون کمین خورد و تلفات داد. وقتی این گزارش به بنی صدر رسید، شهید فلاحی را خواست که با او صحبت کند. شهید فلاحی می‌گوید: «ایشان سرگرد است. نمی‌شود سرگرد به فرمانده لشکر دستور بدهد.» می‌پرسد: «چه کار باید کنیم؟» شهید فلاحی می‌گوید: «باید حداقل سرهنگ باشد.» و سرگرد صیاد شیرازی به دستور بنی صدر، سرهنگ تمام می‌شود. دو تا درجه دادند تا ایشان سرهنگ تمام شد و فرمانده قرارگاه غرب که در آن لشکر ۸۸، لشکر ۲۸ و لشکر ۶۴ اینها با نیروهای پشتیبانی آمدند داخل لشکر. حالا دیگر شهید صیاد می‌توانست فرمانده لشکرها را عوض کند و به آنها دستور بدهد و همین کار را هم کرد و فرمانده لشکر ۱۶ را که آدم نالایقی بود و بعد



متوجه بودند که عراق چه حرکتاتی دارد، منتها عده‌ای مثل کبک سرشان را زیر برف کرده بودند و متوجه اوضاع نبودند. در رأس اینها خود رئیس جمهور وقت بود. یکی هم که در رأس ارتش بود و می‌فهمید جریان از چه قرار است، یعنی شهید قرنی را که همان اول شهیدش کردند.

مشکل دیگری که همزمان وجود داشت این بود که در طرح پاکسازی دوم، بعضی جاها کار را هیئت‌نی انجام داده بودند، به این صورت که جمع می‌شدند و می‌گفتند ما این فرمانده را نمی‌خواهیم و از این برنامه‌ها زیاد بود. با توجه به این شرایط، طرح بستن مرز تهیه شد و قرار شد تیپ‌های ارتشی را به مرز ببریم و در ضمن پاکسازی‌ها را هم انجام می‌دادیم.

شهید صیاد گفت: «اصلاً ما چرا هر روز پاکسازی بکنیم؟ هر کسی برای نظام جمهوری اسلامی مأموریت رفت و جانش را کف دستش گذاشت و کار کرد، این بماند. هر کسی نفت او را پاکسازی می‌کنیم.» تقریباً اواخر فروردین ۵۹ بود که این طرح را نزد شهید فلاحی، فرمانده نیروی زمینی وقت بردیم که در آن موقع در بیمارستان خانواده بستری بود. بنده خدا همراه با شهید چمران که وزیر دفاع بود، یک گردان را برده بود به سردشت. اوضاع به قدری ناامن بود که فرمانده نیرو و وزیر دفاع شخصاً گردان می‌بردند که سردشت را نگه دارند.

به هر حال شهید فلاحی رفته بود آنجا و آر پی چی زده بودند به ماشینش و ماشین پرت و کمر ایشان مجروح شده بود و در بیمارستان بستری بود. شهید صیاد این طرح را برد آنجا خدمت ایشان و گفت که بهتر است مرزها را ببندیم و این همه هرج و مرج در کردستان نباشد. دموکرات و کومله به همه شهرها رفته و بساطی راه انداخته بودند و مثل چهارشنبه بازار سلاح می‌فروختند. آن روزها سیصد تومان می‌دادی و یک کلاش می‌خریدی و سلاح و مهمات از طرف عراق وارد منطقه می‌شد. شهید فلاحی گفت: «تصویب این طرح به عهده من نیست. این را باید ببرید پیش فرمانده کل قوا. اختیار جابه‌جایی تیپ بر عهده فرمانده کل قواست.» شهید فلاحی در آن زمان فرمانده نیروی زمینی بود و خودش وقت گرفت و ما رفتیم پیش بنی صدر. بنی صدر تازه رئیس جمهور شده و دنبال نام و نشان بود. شهید صیاد طرح را ارائه کرد. بنی صدر گفت: «طرح خوبی است، ولی الان که شما ادعا می‌کنید، بروید کردستان را نجات بدهید. سندیج کاملاً محاصره است. فرمانده تیپ ما پریروز شهید شده، فرمانده نیروی زمینی با هلیکوپتر از آنجا بیرون آمده.» شهید صیاد گفت:

«اگر شما به ما اختیار بدهید، ما می‌رویم.» این بود که همان روز رفتیم. دوم اردیبهشت بود که حرکت کردیم و روز سوم اردیبهشت به اصفهان و از آنجا به سندیج رفتیم و همکاری سپاه و ارتش و آزادسازی سندیج و جنگ‌های سه چهار ماهه کردستان تا شروع جنگ تحمیلی و انجام عملیات‌های مختلف، انجام شدند. شما فرمودید که آزادسازی کردستان با مجوز بنی صدر بود، ولی برخی معتقدند که شهید صیاد رأساً و بدون هماهنگی با او به آنجا رفت و همین، منشأ درگیری با بنی صدر بود.

نه، این طور نیست. کسانی که در جریان امر بوده‌اند، زنده‌اند. بنده بودم، سروان کوششی بود. من بودم و شهید صیاد و سردار رحیم صفوی و حاج آقا احمد سالک از برادران سپاه. ما پنج نفر یعنی نمایندگان انجمن اسلامی ارتش و سپاه اصفهان رفتیم پیش بنی صدر. الان گویی جلوی چشمم است و حتی یک لحظه‌اش از یادم نرفته، چون این را هم نوشته‌ام و هم ضبط کرده‌ام. دقیقاً روز ۲ اردیبهشت، قبل از ظهر و حدود ساعت یازده و نیم بود که ما نزد بنی صدر رفتیم. قبل از ما با رجوی ملعون جلسه داشت. من این خبیث را دوبار و هر دو بار هم در دفتر بنی صدر دیده‌ام. جلسه‌شان که تمام شد، بعد از چند دقیقه‌ای ما رفتیم داخل. از این پنج نفر، فقط صیاد شهید شد و بقیه زنده‌اند. رفتیم و طرح بستن مرزها را مطرح کردیم. جلسه مان حدود یک و نیم ساعت طول کشید. در این جلسه گفتیم که ما با سرتیپ فلاحی صحبت

شهید صیاد همکاری با سپاه را زیاد کرد و آنهايي که چشم دیدن این مسئله را نداشتند، آمدند و علیه صیاد زدند. بنی صدر هم بر خلاف حرف‌هایی که می‌زد، آدم عمیقی نبود و بنای مخالفت با صیاد را گذاشت و اختلاف‌شان از اواخر مرداد ۵۹ شروع شد. کم‌کم کار به جایی رسید که بنی صدر گفت: «فرمانده لشکر را که عوض کرد و به سپاه هم این جور میدان می‌دهد.» این مسائل باعث شد که ایشان را از فرماندهی قرارگاه بردارد.

آقا داشتیم که نماینده امام در ارتش و در شورای عالی دفاع و عضو حزب جمهوری اسلامی بودند. ما به دفتر حزب جمهوری اسلامی در تهران رفتیم که با ایشان ملاقاتی داشته باشیم، ولی این ملاقات انجام نشد. یادداشتی خدمت آقا نوشتیم. آقا فردا ما را پیدا کردند و گفتند فردا شب به منزل ما بیايید. این گروه نارسایی‌ها و مسائل را منتقل می‌کرد به آقا که نماینده حضرت امام بودند. فعالیت گروه به این شکل ادامه داشت تا قضیه پاکسازی مجدد ارتش در زمان بنی صدر مطرح شد. در اواخر سال ۵۸، یک هیئت ۱۷ نفره انتخاب شد. این هیئت تیم‌هایی را برای بررسی و پاکسازی انتخاب کرد. در این هیئت بازرسی هم، شهید صیاد و من انتخاب شدیم.

چه شد که به کردستان رفتید؟

از کردستان اطلاعات بدی می‌رسید و ما دیدیم که اوضاع کردستان بسیار خراب است. شهید صیاد یک کار مهمی که کرده بود، ایجاد این تشکیلات در سال ۵۷ بود و بنابراین از طرف افراد گروه، اطلاعات کافی می‌رسید. می‌دانید که یک روز بعد از تشکیل جمهوری اسلامی، علیه آن توطئه شکل گرفت و غائله حزب دموکرات در ۲۳ بهمن در مهاباد به راه افتاد. پس از آن نیز توطئه‌های مکرری شکل گرفتند که اطلاعاتش به ما می‌رسید. بچه‌های ما از مؤسسين سپاه بودند. مثلاً آقای کوششی در سندیج و آقای آذریان در غرب، مؤسس سپاه آنجا بودند. در سال ۵۸ که سپاه تشکیل شد، بچه‌های انجمن اسلامی ارتش در آن نقش مهمی داشتند. شهید کلاهدوز بنیانگذار سپاه است. من هم اولین تشکیلات سپاه را در مشهد، در باشگاه افسران جوادالائمه به راه انداختم. شهید کلاهدوز به من گفتند که مایلیم شما در اینجا فرمانده سپاه شوید. من گفتم تشکیلات را راه می‌اندازم، ولی یک روحانی‌ای که در آنجا بود فرمانده باشد، چون لازم است که من در ارتش باشم و از این جریان حمایت کنم. به هر حال بچه‌های ارتش در راه‌اندازی سپاه خیلی نقش داشتند. عرض کردم که اطلاعات زیادی می‌رسید که اوضاع کردستان آشفته است. گروه طرحی را تهیه کرد به نام طرح بستن مرزها. معنای آن هم این بود که اگر در کردستان ناامنی است به خاطر مجاورت با مرز عراق است. شواهد هم روشن بودند. اهل فن

در مرخصی هستید تا تکلیف‌تان روشن شود. بعد هم افرادی را که مسئله داشتند، تصفیه کردند و به بچه‌های مستعد و موجه مسئولیت دادند. شاید باورتان نشود که من سروان بودم و زنگ زدم به شهید سپهبد قرنی و گفتم ما می‌خواهیم سرهنگ قبادی را بگذاریم فرمانده لشکر. آن موقع ما فرمانده لشکر نداشتیم و ۱۸، ۷ اسفند سال ۵۷ بود. ایشان را می‌شناختند و گفتند اشکالی ندارد. گفتیم: «نه شما باید به ایشان ابلاغ کنید. ما فردا آقای واعظ طوسی را برای مراسم معارفه می‌بریم.» آقای واعظ طوسی آن موقع در دفتر ایشان بود. مرحوم قبادی را گذاشتیم فرمانده لشکر. شهید صیاد و گروهش فرماندهان را تعیین و از آنها به طور جدی حمایت می‌کردند، چون نظر امام این بود و بچه‌ها مقلد حضرت امام بودند. در این زمینه شهید صیاد و همفکرانش خیلی نقش داشتند.

این تیمی که شما به عنوان گروه شهید صیاد از آنها نام می‌برید، بعد از انقلاب با توجه به اینکه در شهرهای مختلف مأموریت داشتند، باز هم با هم ارتباط داشتند؟

بعد از انقلاب، مرکزیت با اصفهان بود و بچه‌ها در آنجا با هم ارتباط داشتند. خرداد یا تیر سال ۵۸ بود که شهید صیاد جلسه‌ای را در اصفهان برگزار و بچه‌ها را دعوت کرد. شهید بابایی فرمانده نیروی هوایی بود که آن موقع تازه سروان شده و از اصفهان آمده بود. از بوشهر سروان سپیدم آمد و بنده هم از مشهد آمدم. ستوان نجفی که قبلاً در اینجا مسئول بود و شهید اقارب پرست هم که سرگروه بود، آمده بودند. از تمام شهرها بودیم. غیر از نیروی دریایی، از نیروی زمینی و هوایی حدود ۶۰، ۷۰ نفر جمع شده بودیم. کمیته‌ای در تهران تشکیل شده بود و نشست داشتیم و قرار شد در ارتباط با تهران، در باره مسائل کلی ارتش، نماینده‌ای را انتخاب کنیم که بتواند مسائل را به اطلاع آنها برساند. با رأی‌گیری، سه نفر انتخاب شدند. نفر اول شهید صیاد بود، نفر بعدی این حقیر از مشهد بودم و نفر سوم هم سروان کوششی که الان در دفتر حضرت آقااست.

این سه نفر رأی آوردند که نماینده بچه‌های انجمن‌های اسلامی مقیم خارج از تهران و با کمیته مرکزی در تهران در ارتباط باشند و کلیه اطلاع‌رسانی‌ها را انجام دهند.

ما انتخاب شدیم و پیگیر کارها بودیم و یک جلسه هم با حضرت





امام بود.

چه شد که شهید صیاد را بازداشت کردند؟

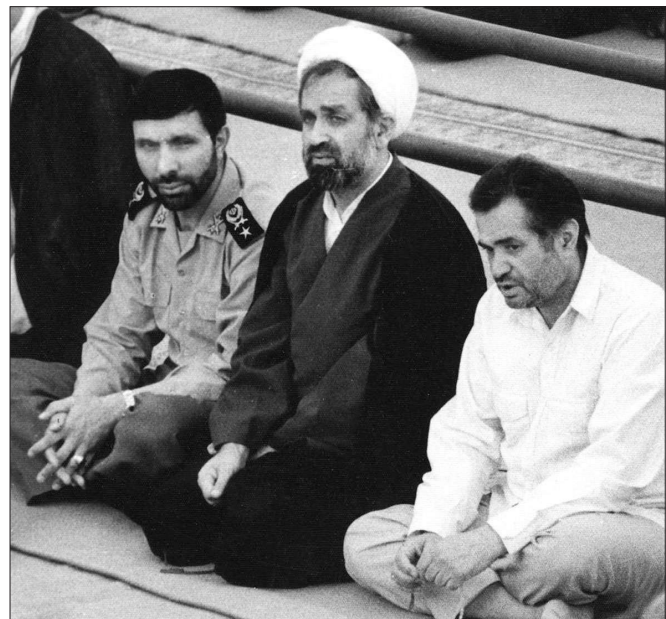
رکن ۳ ارتش روی ایشان کنترل داشت. در اصفهان حکومت نظامی به فرماندهی تیمسار ناجی برقرار شد. حکومت نظامی در سلسله مراتبش از شاه دستور می گرفت، یعنی از تهران امریه می آمد و اینها اجرا می کردند. شهید صیاد شیرازی پاس بخش بود. تیمسار ریاحی هم در ۲۴ ساعت، ۲۰ ساعت می دوید و کار می کرد. عاشق شاه بود. مدام به پادگان های ۴۵ و هوانیروز سرکشی می کرد و دستور داشت که ارتشی ها را تحت نظر بگیرد و با انقلابیون مقابله کند. شهید صیاد مقید بود که اول وقت نماز بخواند و به یک فرد متدین و روزه گیر و نماز خوان شهرت داشت و به همین دلیل از احترام ویژه ای برخوردار بود، لذا حتی سرهنگ قضایی و سرهنگ رکن ۳ ارتش هم که او را احضار کرده بودند، با او با احترام برخورد می کردند. علیه او پرونده سازی کردند و یک مدت کوتاهی دستگیر شد. این شاید یکی از علت هایش بود. علت دیگرش هم این بود که جلسات مار تحت نظر گرفته بودند. بالاخره او می نشست و این طرف و آن طرف حرف می زد. بعضی از افراد رکن ۳ ارتش به خود صیاد گفته بودند که ما مراقب تو هستیم. او خودش را آماده کرده بود. آنها هم به او حساس شده بودند. اوضاع سیاسی کشور به هم ریخته بود لذا ضرورت داشت که افرادی چون او تحت کنترل قرار بگیرند.

هنگامی که امام فرمودند سربازها فرار کنند، ایشان چگونه به مبارزه ادامه داد؟

قبل از پیروزی انقلاب وقتی شهید صیاد با فرمان امام روبرو شد که اعلام کرده بودند که ارتشی ها فرار کنند، جلسه ای در خانه اش تشکیل می دهد. در این جلسه، آقایان کوششی، اقارب پرست و کلاهدوز بودند. اینها طرح یک عملیات سنگینی را در پادگان می ریزند، به این ترتیب که اسلحه خانه را بگیرند و از آنجا شروع کنند. تیمسار ناجی در حکومت نظامی در مقابله با مردم و انقلابیون سنگ تمام گذاشت که آن هم داستان جدایی دارد. ما شاهد بودیم که شهید مغربی را عناصر تیمسار ناجی در چهار راه خواجه به گلوله بستند. شهید صیاد در تظاهرات با لباس شخصی شرکت می کرد و می رفت در میان مردم. هم اطلاعات کسب می کرد و اطلاعات می رساند. مثلاً مردم وعده کرده بودند به دروازه دولت اصفهان بیایند و ارتش و شهربانی و ژاندارمری هم قرار بود آنجا را محاصره کنند. او با

مدتی دستگیر شد. اواخر سال ۵۶ من هم در زندان بودم و در ساواک شیراز ضربه سختی به من زدند و نصف بدنم فلج شد و حافظه ام را از دست دادم. شما هم خیلی دیر سراغ ما آمدید، چون باید خیلی فشار به ذهنم بیاورم تا تاریخ حوادث یادم بیاید. به هر حال تاوقتی که دستگیر نشدم، جلسات با شهید صیاد شیرازی ادامه داشت. من و ایشان ده ها جلسه دو نفری داشتیم و در این جلسات غالباً درباره دو سه نکته بحث می شد. نکته اول اطلاع پیدا کردن ما از اوضاع ارتش بود. شهید صیاد نمی دانست که ما در این طرف قضیه جلساتی تحت نظر آیت الله دکتر بهشتی داریم که حلقه بسیار بزرگی بود. ما تمام مراکز ساواک و مراکز شهربانی را شناسایی کرده بودیم و حتی تعداد افراد آن مرکز را می دانستیم. حتی در کلانتری ها مأمور داشتیم و اسلحه خانه هایشان را شناسایی کرده بودیم. کلانتری ها در حوزه مأموریت من بود و از آنها ما اطلاعات خوبی داشتیم. حتی ماشین های ساواک را شناسایی کرده بودیم. این اطلاعات را ما در اختیار شهید صیاد قرار می دادیم. ایشان اطلاعات داخل ارتش و پادگان ها را به ما می داد. حتی در مورد بعضی از افراد مبارز، اسم و آدرس آنها را هم به ما داد و دوستانمان را فرستادیم سراغ آنها که با آنها ارتباط برقرار کنند که خیلی مؤثر بود. ایشان تنها از طریق ما به اطلاعات دست پیدا نمی کرد، بلکه با شهدای بزرگوار کلاهدوز و اقارب پرست و اگر اشتباه نکنم یک سرهنگی ارتباط داشت و تمام اعلامیه های حضرت امام را به ایشان می داد. آدم زرنگی بود که از یک طریق اخبار به دست نمی آورد و از طرف دیگر با ما ارتباط داشت.

از ارتباط شهید صیاد با انجمن حجتیه چه خاطره ای دارید؟
شهید صیاد از طریق اینها تغذیه معنوی و روحی می شد، اما ویژگی ایشان آزادی و حریت در اندیشه بود. فهم مسائل توسط او به گونه ای بود که نمی توانست تسلیم تفکر انجمن حجتیه شود. نکته مهم این است که خودش را محدود به جای خاصی نکرده بود. به جلسات آقای پرورش می رفت و پای صحبت های آیت الله ربانی می نشست و خودش را منحصر به ارتباطات خاصی نکرده بود. فردی بود به نام آقای محمدی که الان فراری و در هند است. ایشان مدیر انجمن حجتیه استان بود، ما می رفتیم جلسات انجمن را به هم می ریختیم. دلیلان هم این بود که جلسه ای که مورد تأیید ساواک و شهربانی باشد، آن جلسه امام زمان (عج) نیست. یکی دو بار هم در قضایای دیگر از مسیحیان و بهائی ها کتک مفصلی خوردیم. ما معتقد بودیم که انجمن حجتیه هیچ مبارزه ای با شاه نمی کند و فقط می نشینند و حرف هایی می زنند. ساواک هم از اینها راضی بود. ساواک در یکی از بازجویی ها که از من کرد، می گفت: «شما مثل انجمن حجتیه مبارزه کنید، کسی کار پتان ندارد.» دیدیم عجب! مورد تأیید است. شهید صیاد چون حریت و آزاداندیشی خاصی داشت، خودش را منحصر به جایی نکرده بود. در عین حال تا موقع شهادت هم ارتباطش را با روحانیت قطع نکرد. هفته قبل از شهادتش ما جلسه ویژه ای با هم داشتیم. در آنجا وصیت کرد و دلش خیلی پر بود و داستان هایی را گفت که بعضی ها را نمی شود بیان کرد. حضرت امام پرونده جنگ را خاتمه یافته اعلام فرمودند، وگرنه گفتنی ها بسیار است. شهید صیاد از نظر اندیشه و تفکر، دنبال حرکت امام و معیارش هم



شهید صیاد در تظاهرات با لباس شخصی شرکت می کرد و می رفت در میان مردم. هم اطلاعات کسب می کرد و هم اطلاعات می رساند. مثلاً مردم وعده کرده بودند به دروازه دولت اصفهان بیایند و ارتش و شهربانی و ژاندارمری هم قرار بود آنجا را محاصره کنند. او با مردم هماهنگ کرده بود که بروند مصلی. شاید بیش از ۲۰۰ و ۳۰۰ هزار نفر آمده بودند. شهید صیاد هم در میان آنها بود.

مستقیماً با دربار شاه و خود شاه مرتبط بودند. بسیار برای رکن ۳ مهم بود که عنصر سیاسی و اندیشه سیاسی در بین ارتشی ها نباشد. به بی نمازی و فساد و کارهای فسق حساسیت نشان نمی دادند، ولی اگر یک ارتشی اندیشه سیاسی یا شمش سیاسی داشت، بلافاصله او را تحت نظر قرار می دادند. شهید صیاد اطلاعات رکن ۳ ارتش را به ما می داد که برای ما خیلی مفید بود. دوستانی هم در ارتش داشتیم که از کانال آنها در مورد شهید صیاد تحقیق کردیم و نتیجه این بررسی ها هم مثبت از کار آمد. شهید صیاد شیرازی علاقه داشت هم با انقلابیون و هم با روحانیت متحد شود و به این علت به سراغ روحانیت می رفت و معتقد بود از خط روحانیت نباید خارج شد. علاقه ویژه ای به روحانیت داشت و این علاقه باعث شده بود که در راه مبارزه، پشت سر آنها حرکت کند. پایه و روحیه ایمانی ایشان خیلی بلند بود. ما به تدریج با شبکه مرحوم شهید صیاد شیرازی آشنا شدیم و دوستانش کم کم با ما ارتباط پیدا کردند. ما در اصفهان با برادران ارتشی یک جلسه مخفی برگزار کردیم. این احتمال وجود داشت که رکن ۳ ارتش، این دوستان را تحت تعقیب قرار بدهد و از جلسات مخفی باخبر شود، کما اینکه وقتی شهید صیاد شیرازی بحث روزه و نماز و مباحث سیاسی را مطرح کرد و اظهار داشت که احکام الهی باید پیاده شوند، رکن ۳ ارتش او را تحت نظر گرفت و برایش جاسوس گذاشتند. بعضی از آنها که می گفتند ما مأمور مراقبت تو هستیم. تو فقط احتیاط کن و ما گزارش مثبت می دهیم، ولی بعضی ها آدم های خبیثی بودند و مقدمات دادگاهی شدنش را فراهم کردند و او





سندج با طراحی صیاد نجات یافت...

۲

«شهید صیاد، انقلاب و پس از انقلاب» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین سالک

جریان روشنگری در ارتش در سال های قبل از انقلاب عملاً توسط شهید صیاد و چند
چهره شاخص دیگر که بعدها مسئولیت های مهمی را به عهده گرفتند، شکل گرفت.
این جریان با برقراری ارتباط با روحانیون مبارز و حرکت در خط امام، موجد تحولات
اساسی در نیروهای مسلح بودند.
حجت الاسلام والمسلمین سالک از سالیان دور همراه شهید صیاد بود و این ارتباط،
پس از پیروزی انقلاب نیز به شکل بسیار موثری ادامه یافت که در این گفت و گو به
بخش هایی از آن اشاره شده است.

درآمد:



طول کشید. نماز مغرب و عشاء را به جماعت خواندیم و جلسه
تا پاسی از شب ادامه پیدا کرد و صحبت های زیادی رد و بدل
شد. مبارزه با شاه از موضوعات محوری بحث بود. ایشان از
جاهایی که فعالیت کرده بود، حرف زد، از جمله اینکه ایشان
در هوانیروز شبکه ای داشت. گمانم سید محمود آذین هم بود
که الان هم هست و یک وقتی در وزارت دفاع مشغول بود. در
شبکه هوانیروز اصفهان، درگردان مسجد سلیمان بیش از ۴۰۰
فروند هلی کوپتر موجود بود. آنجا پایگاه بسیار وسیعی بود.
ایشان گفت دوستانی در هوانیروز و نیروی انتظامی دارد. در
نیروهای انتظامی شخصی به نام یزدانی بود که حالا باید جزو
تیمسارهای کشور باشد. در ارتش هم شخص متدینی بود به
نام کوششی که شهید صیاد شیرازی با او و با مرحوم شهید
اقارب پرست و شهید کلاهدوز هم که باجناب شهید
اقارب پرست بود، ارتباط داشت. او از بیان ارتباطات می خواست
میزان اعتماد ما را نسبت به حرکت خود بالا ببرد، به خصوص که
ما خانواده اقارب پرست را در اصفهان می شناختیم. من در
دیبرستان که بودم، هسته مخفی ما برادر اقارب پرست بود.
محور بحث شهید صیاد این بود که ارتشی ها فرهنگ خاص
خودشان را دارند و اینها را باید با مبانی دین و انقلاب آشنا کرد.

نحوه مبارزه ایشان در ارتش چگونه بود؟

ایشان علاقه مند بود که در پادگان اصفهان یک کار دینی انجام
شود. پادگان اصفهان یکی از مراکز مهم ارتش شاه بود. ایشان
مصمم بود که به نظامی ها اخبار مبارزاتی را برساند، از جمله
اعلامیه های حضرت امام، اطلاعاتی درباره نوع برخورد ساواک
با انقلابیون که ما به صورت جزوه ای در اختیار داشتیم و در زمینه
ساواک شناسی جزوه خوبی بود و من آن را در قم، برای طلاب
تدریس می کردم. مرحوم صیاد شیرازی از رکن ۳ ارتش به ما
اطلاعات می داد، زیرا در رکن ۳ کسانی کار می کردند که

طلاب جوان را با زبان آشنا کند، لذا به مدرسه ایشان می رفت
و کلاسی برای تعلیم زبان انگلیسی به طلاب داشت و متقابلاً
از درس مبانی تفسیر قرآن و مبانی دینی حضرت آیت الله
خادمی بهره می برد، بنابراین یک کار متقابل انجام می شد که
هم تعلم و هم تعلیم بود. علت علاقه اش به ایجاد ارتباط با

مرحوم صیاد شیرازی از رکن ۳ ارتش به
ما اطلاعات می داد، زیرا در رکن ۳
کسانی کار می کردند که مستقیماً با دربار
شاه و خود شاه مرتبط بودند. بسیار
برای رکن ۳ مهم بود که عنصر سیاسی
و اندیشه سیاسی در بین ارتشی ها نباشد.

خودم را جویا شدم، ایشان گفت که بعد از تحقیق با شما ارتباط
برقرار کردیم. من هم بدون اینکه از ایشان تحقیق بیشتری بکنم
که کیست و اهل کجاست، از صدق و صفای باطنی اش لذت
بردم و احساس کردم که حرف های او از دلش برمی خیزد و
لاجرم بر دل ما می نشیند. واسطه ما هم که یکی از علمای
اصفهان و سید بزرگواری است، پس چرا من اعتماد و کار را
شروع نکنم، لذا با ایشان قرار و مداری را تنظیم کردیم و بنا شد
که ما اعلامیه های حضرت امام و مطالب دیگری را به ایشان
بدهیم. این اولین جلسه از ۴ بعد از ظهر شروع شد و تا مغرب

شروع آشنایی شما با شهید صیاد شیرازی چگونه و از کجا
بود؟

شروع آشنایی من با شهید صیاد شیرازی در اصفهان در منزل
یکی از آقایان علما بود. ایشان سید بزرگواری بود که الان اسم
او را فراموش کرده ام. بعد از ظهری بود و ایشان مرا به منزلش
دعوت و اشاره کرد که می خواهد مرا با شخصی آشنا کند. بنده
هم حدود ساعت ۴ بعد از ظهر بود که به منزل این بزرگوار رفتم
و بعد از حال و احوال، جوانی وارد اتاق شد رشید، با جبین بلند
و نور ایمانی در چهره و من همان لحظه اولی که ایشان را دیدم
و به هم معرفی شدیم و دست دادیم، گویی که سالیان سال بود
که همدیگر را می شناختیم. احساس می شد یک محبت دو
طرفه است که یک سابقه دیرینه اعتقادی باید داشته باشد. در
کنار هم نشستیم و فهمیدم که ایشان از مرکز توپخانه اصفهان
و پادگان اصفهان آمده و در گروه ۴۴ و ۴۵ توپخانه مشغول
خدمت است. من اول در ذهنم آمد که ایشان یک نظامی و
ارتشی است، در حالی که ما داریم با شاه می جنگیم و با ارتش
شاه مقابل هستیم و نشست و صحبت کردن با یک فرد ارتشی
جای سؤال دارد، به همین دلیل یک مقدار با احتیاط پیش
رفتم. ایشان با یک شجاعت و دلاوری خاصی شروع کرد به
معرفی خودش و یک شرح مفصل از وضع زندگی اش و دوران
نظامیگری اش داد و خلاصه ای از وضعیت پادگان اصفهان و
گروه ۴۴ و ۴۵ را تشریح کرد و با اشاراتی به ما فهماند که در
صحنه مبارزه با شاه است، منتهی نامی از او نبرد. گفت که
علاقه مند است با یک روحانی مبارز ارتباط داشته باشد. البته
ایشان قبل از اینکه با من در تماس باشد، با حضرت آیت الله
خادمی در اصفهان ارتباط داشت. ارتباط با ایشان هم به این
نحو بود که مرحوم صیاد شیرازی به زبان انگلیسی مسلط بود و
با توجه به عرق مذهبی و دینی که داشت، علاقه مند بود که



عین حال مثل سنگ خارا سخت، ولی در مقابل خدا یک عبد ذلیل است و متواضع. شهید صیاد همیشه خندان بود و هیچ وقت چهره عبوس نداشت، خشمش را به دشمن نشان می داد نه دوست. شهید صیاد آدم حافظ اسراری بود، سر نگهدار بود. غم و غصه اش را به کسی نمی گفت. با کسی درد دل و مشورت می کرد که با او راهی برای نجات از این بن بست پیدا کند. آدم بسیار خاکی و متواضعی بود. در جلسات روضه ای که در خانه شان داشت، برایش مهم نبود که امیر مملکت است و مثل یک گماشته، برای مردم کفش جفت می کرد. این نشأت گرفته از عشق به حضرت اباعبدالله (ع) و عشق به امام زمان (عج) بود. شما هیچ سخنرانی و نامه ای از شهید صیاد سراغ ندارید که با ذکر و دعای حضرت مهدی (ع) شروع نشده باشد. انس و ارتباطش با اهل بیت، به خصوص با حضرت امام زمان (عج) بود. از مطرح شدن خوشش نمی آمد. ایمانش به حضرت حق خیلی زیاد بود. همیشه عمل برایش مهم بود و شعار و حرف در نظر او ارزش نداشت. آدم فکوری بود. شب ها می نشست و فکر می کرد و یادداشت برمی داشت و فردا می آمد. کمتر کسی از دوستان بود که فکر کرده به جلسه بیاید، ولی ایشان علاوه بر اینکه فکر می کرد، یادداشت هم برمی داشت و اهداف و مسائل و نتایج را می نوشت. او یک دشمن شناس قوی بود و عمیقاً، با معارف دینی آشنا بود. او به من می گفت: «جلسات را با نام خدا و قرآن و دعا و امام زمان شروع و با دعا ختم کنید.» جلسه ای با ایشان نداشتیم که در آن ذکر قرآن و یاد حضرت مهدی (عج) نبوده باشد. همیشه در پایان جلسات دست ها را بالا می بردیم و دعای فرج حضرت مهدی (عج) را می خواندیم. از نظر اخلاقی بسیار متواضع و فروتن بود، ولی هنگامی که به اعتقاد راسخی می رسید، می ایستاد و کوتاه نمی آمد، به خصوص در دوران جنگ. البته اگر یک حرف برتری را می شنید مقاومت نمی کرد و تسلیم محض بود. انس با خدا را و چنان استوار بود که پیوسته خود را در محضر خدا می دید. به هنگام نماز می لرزید و واقعاً حال خاصی داشت. قرائت قرآن و ذکر استغفارش ترک نمی شد و مستحبات را انجام می داد. با روحانیت انس زیادی داشت. در جنگ وقتی به مشکلی برمی خورد، می آمد خدمت آیت الله بهاء الدینی. کم ولی پخته حرف می زد و اگر طرحی نداشت حرف نمی زد. اهل شوخی و لطیفه هم بود و لطیفه های زیادی می گفت. زندگی اش در دو نکته خلاصه شده بود. نکته اول اینکه تسلیم محض حضرت حق بود، نماز شبش ترک نمی شد و کم می خوابید. زیاد کار می کرد. نکته دوم اینکه تسلیم محض فرماندهی کل قوا، حضرت امام و حضرت آقا بود. نظراتش را به امام و آقا می داد، اما هر فرمانی می دادند تسلیم محض بود و در برابر آنها از خودش هیچ اراده ای نداشت و همین هم رمز موفقیتش بود.

آخرین بار ایشان را کی دیدید؟
قبل از شهادتش من به ستاد کل رفته بودم و ایشان از پشت میزش بلند شد و به استقبال من آمد. در مورد بعضی ها باید در بزنی و وارد شوی، ولی ایشان چون می دانست من چه ساعتی می آیم، می آمد به استقبال من. همدیگر را در بغل گرفتیم و با هم روبروسی کردیم. دیدم خیلی دلش گرفته. پرسیدم: «قضیه چیست؟» گفت: «هیچی نیست.» گفتم: «نه! امروز خیلی گرفته ای.» گفت: «خیلی چیزها را می بینم و غصه می خورم.» گفتم: «خوب برو خدمت آقا بگو.» گفت: «آقا آنقدر غصه سر دلشان هست که حد ندارد. چه بگویم؟» گفتم: «بگو، دلت سبک شود.» گفت: «نه، باید با خودم باشم. حرف های زیادی در سینه دارم.» نمی دانم چه اتفاقی افتاده بود. گویا حرفی یا کلامی خیلی برایش سنگین تمام شده بود. ■



آن اوقاتی هم که توی خودش بود و حال خوبی نداشت می گفت: «نگران نیستم. این اوضاع برمی گردد. الان هم من سربازی می کنم، یک وقت در قالب فرماندهی، یک وقت هم به عنوان یک سرباز ساده.» افتخار می کرد که سرباز امام است. تا آخرین لحظه می گفت: «باید به سپاه و بسیج تکیه کرد.» اعتقاد و اثر و ساختار سپاه را خوب می شناخت. ایشان تحصیل کرده و آموزش دیده آمریکا بود و با سلاح های مدرن آن روز آشنایی داشت. به مسائل دینی اعتقاد داشت و می گفت باید به این بچه های سپاه و بسیج اعتماد کرد. از ویژگی های اخلاقی حضرت امیر (ع)، مؤمن را در مسئله حکمت توصیف می کند می گوید مؤمن کسی است که همیشه چهره گشاده دارد، لبخند دارد، عبوس نیست، غم و اندوهش توی دلش است، آدم متواضع و فروتنی است، از اینکه سر زبان ها بیفتد بدش می آید، غم طولانی و همت بسیار بلند دارد، صبور و شاکر نعمت های الهی است، شناگر دریا و اقیانوس اندیشه های الهی انسانی است، صاحب اخلاق کریمه و فضائل است، نرم خوست و در

زندگی اش در دو نکته خلاصه شده بود. نکته اول اینکه تسلیم محض حضرت حق بود. نماز شبش ترک نمی شد. کم می خوابید. زیاد کار می کرد. نکته دوم اینکه تسلیم محض فرماندهی کل قوا، حضرت امام و حضرت آقا بود. نظراتش را به امام و آقا می داد، اما هر فرمانی می دادند تسلیم محض بود و در برابر آنها از خودش هیچ اراده ای نداشت و همین هم رمز موفقیتش بود.

تشکیل ستاد غرب بود. سرهنگ عطاریان یکی از سرهنگ های ارتشی و بی بندوبار شرابخوار بود که بنی صدر به او اعتماد داشت. یک سرهنگ دانشی هم در ستاد غرب بود و همگی به این نتیجه رسیده بودند که کردستان از بین رفته و بهتر است زمین بدهند و زمان بگیرند. بنی صدر در دزفول و مهران تمام نیروهای سپاه و ارتش را جمع کرده بود و می خواست درباره مرز کردستان تصمیم بگیرد و پیشنهاد عطاریان و دانش را پذیرفته بود که شهید کلاهدوز بلند می شود و داد و فریاد به راه می اندازد و می گوید مگر از روی جنازه مارد شوید که یک وجب خاک مملکت را بخواهید به دشمن بدهید. او از جلسه بیرون آمد و به من زنگ زد. من فرمانده سپاه اصفهان بودم. او گفت: «من برای نجات سنجندج پیشمرگ می خواهم.» گفتم: «بسیار خوب شما هواپیمای را بفرست بیاید.» و رفتم و در رادیو و تلویزیون صحبت کردم و به مردم گفتم که وضع کردستان این جوری است. واقعاً ۳۰۰/۰۰۰ نیرو ریخت پشت در سپاه که مجبور شدیم از آنها خواهش کنیم که بروند و عده ای از آنها را انتخاب کردیم.

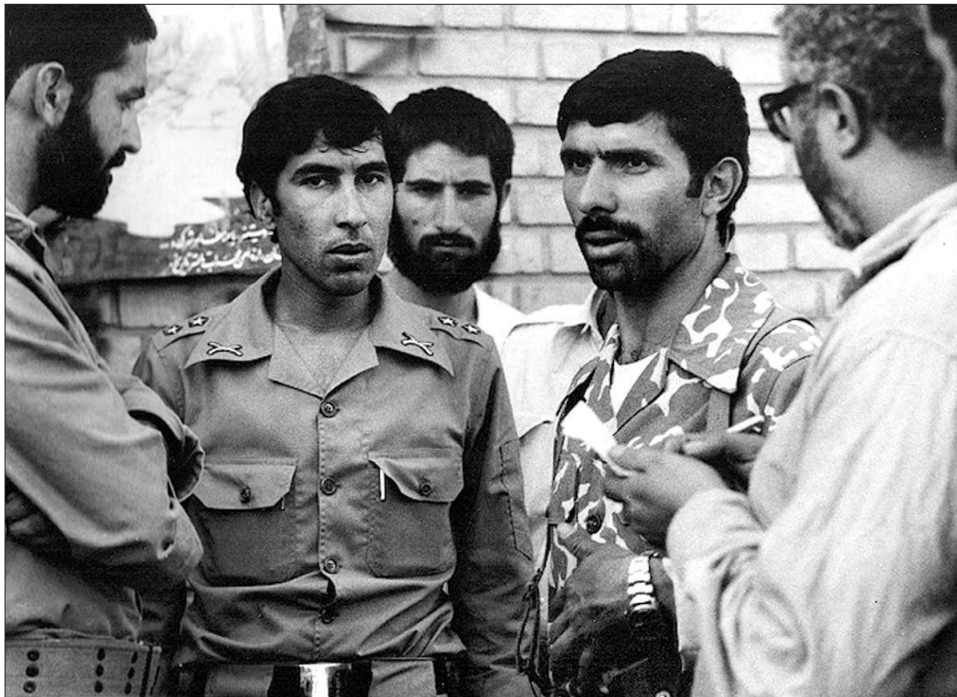
بیست و چهار ساعت آنها را آموزش دادیم. در فرودگاه اصفهان با ۴ فروند هواپیمای سی ۱۳۰ فرستادیم به ستاد غرب. آقای رحیم صفوی بود و صیاد شیرازی و دوستان دیگر و تصمیم گرفتیم فرماندهی عملیات سنجندج را به عهده بگیریم که شهید صیاد و آقا رحیم برعهده گرفتند. با خلبان صحبت کردیم که هواپیما را ممکن است بزنند، چون خمپاره داشتند و بسیار مجهز بودند. قرار شد هواپیما در فرودگاه سنجندج بنشینند و جنگ از همان جا شروع شود. در اینجا شهید علی رضاییان به فرماندهی یکی از گردان ها حرکت کرد. نمی دانم خود شهید صیاد با پرواز اول رفت یا پرواز دوم. او و آقا رحیم صفوی رفتند و ما برای پشتیبانی ماندیم. به هر حال از فرودگاه سنجندج تا مقابل بیمارستان سنجندج و هلال احمر، یعنی فقط در فاصله دو سه کیلومتر، هر بیست سی قدم، یک شهید دادیم. الان یک قطعه در گلزار شهدای اصفهان در مقابل قبر شهید آیت الله شمس آبادی هست که قطعه آن بچه هاست. سنجندج با طراح شهید صیاد و آقا رحیم نجات پیدا کرد. در مرحله بعدی ما رفتیم سنجندج و بنا شد که در آنجا جلسه ای را تشکیل بدهیم و در مقابل عطاریان و امثال او بایستیم. از این مرحله به بعد، درگیری های مافاز جدیدی پیدا کردند و جالب اینجاست که بنی صدر درجه شهید صیاد را می گیرد. او با کمال وقاحت می گوید: «اگر مرد هستید، کردستان را نجات بدهید.» درگیری او با شهید صیاد به قدری شدید بود که اصلاً نمی خواست ایشان باشد. درگیری شما، یعنی جریانی که تحت مدیریت شهید صیاد از کردستان دفاع کرد، از چه موقع با بنی صدر شروع شد؟ شهید صیاد شیرازی مطیع ولایت بود و اگر حضرت امام می فرمود که از جانشین فرمانده کل قوا یعنی بنی صدر اطاعت کند، مو به مو عمل می کرد. بعد از اینکه بنی صدر عزل شد و شهید رجائی رئیس جمهور شد، بلافاصله دوتا درجه شهید صیاد را که بنی صدر گرفته بود، برگرداندند و حضرت امام ایشان را فرمانده نیروی زمینی کرد. بنی صدر از شهید صیاد شیرازی خیلی شکار بود، از ما هم همین طور. خیلی با او درگیری داشتیم. درگیری اعتقادی بود، بحث چیز دیگری نبود. از ویژگی های اخلاقی ایشان بگوئید.

شهید صیاد همیشه می گفت: «آقای سالک! من سربازم.» وقتی به هم می رسیدیم حتی تا هفته آخر شهادتش، بعد از سلام و علیک می گفت سرگرد و با همین سرگرد ارتباط برقرار می کردیم و امیر و سپهبد نمی گفتیم. جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح هم که بود، سرگرد را فراموش نمی کرد. حتی



آدم بسیار خاکی و متواضعی بود. در جلسات روضه‌ای که در خانه‌شان داشت. برایش مهم نبود که امیر مملکت است و مثل یک گماشته، برای مردم کفش جفت می‌کرد. این نشأت گرفته از عشق به حضرت اباعبدالله (ع) و عشق به امام زمان (عج) بود.

عده‌ای از جوان‌ها به خانه هم نرفتند و مسجد پر شد. این جوان‌ها به پادگان اصفهان هدایت شدند و صیاد کنترل آموزش‌های مختلف بچه‌ها اعم از رزم‌های انفرادی و رزم با سلاح را به عهده گرفت. این سرمایه‌گذاری بسیار خوبی بود. بعد از اینکه فرمان حضرت امام برای بسیج صادر شد، ما بسیار خوشحال شدیم که قبلاً این کار را کرده بودیم. فرمان امام که صادر شد، ما این قضیه را جشن گرفتیم، چون نیروی مفصلی را آموزش داده بودیم. این نیروها در جنگ تحمیلی بسیار مؤثر بودند. سازماندهی خیلی خوبی شده بودند. با کمک همین نیروها گنبد را از چنگ چریک‌ها و فدائیان خلق نجات دادیم. در سیستان و بلوچستان هم اشرار حرکت کرده بودند و این



نیروها به مسئولیت شهید افشار و آقای شمشیری که امروز حفاظت اطلاعات وزارت دفاع را به عهده دارد، به سیستان و بلوچستان رفتند. شهید حسن اردستانی و آقا محمد سردار محمد حجازی هم در کردستان بودند. بچه‌های دیگر را هم حکم داد. ما یک آموزشی در هم در تهران زیر نظر مرحوم شهید محمد منتظری که کسانی را آورده بود، دیده بودیم. او تیمی را فرستاد که شهید اردستانی هم جزو آنها بود. تیم بعدی اکثراً در پادگان اصفهان و با هدایت شهید صیاد شیرازی آموزش‌های لازم را دیدند. کار سومی که با ایشان وارد مذاکره شدیم و در طول عملیات این فکر ادامه پیدا کرد، سازماندهی ارتش بود به مقتضای انقلاب اسلامی که این هم داستان مفصلی دارد. شهید صیاد شیرازی در کردستان زخمی شد و اورا به بیمارستان تهران آوردند. در فاصله‌ای که او بستری بود با دوستانی چون آقای ریاحی، طرح ارتش جمهوری اسلامی را تنظیم کردیم. این را هم بگویم که مقام معظم رهبری عجیب به ایشان علاقه داشتند و دستور اصلی این قضیه را هم ایشان داده بودند و خوشبختانه بستر این کار آماده بود. من رفتم منزل مقام معظم رهبری و با ایشان رفتم عیادت شهید صیاد شیرازی. من بودم و شهید صیاد و آیت الله خامنه‌ای بود و شهید صیاد طرح آماده ارتش را از زیر بالش در آورد و تقدیم مقام معظم رهبری کرد و آقا همان جا ورق زدند و مطالعه کردند. من چون در جریان ریز مطالب بودم، توضیحاتی را برای ایشان دادم و طرح تنظیم ارتش اسلامی و متناسب با شرایط اسلامی در آن جلسه ریخته شد. کار دیگری که با شهید صیاد شیرازی صورت گرفت،

صفوی می‌آمدند و ما تصفیه ارتش را با کمک آنها شروع کردیم. بعداً شهید صیاد شیرازی افراد حزب‌اللهی را در رأس کارها گمارد. در این گیرودار بود که در کردستان مشغول مبارزه با ضد انقلاب شد. از این طرف ما با شهید کلاه‌دوز که شده بود فرمانده سپاه، آشنا شده بودیم. ایشان حکم داده بود به من و نطفه یک ارتباط صمیمی بین ارتش و سپاه بسته شده و کار از حالت تعارف، به حالت عملیاتی تبدیل شده بود. به شهید صیاد در بخش‌های مختلف کمک کردیم، چون می‌گفت ارتش این ضعف‌ها را دارد و باید بازرسی کنیم. یکی از چیزهای زیبایی که بین سپاه اصفهان و ارتش افتاد این بود که شهید خلیفه سلطانی طرح بسیج را در مسجد سید اصفهان مطرح کرد و بعد از مصاحبه تلویزیونی بنده و دعوت از مردم، بسیج شکل گرفت. با شهید صیاد و بچه‌های پادگان برای آموزش هماهنگی شد. طرح بسیار خوبی بود و جمعیت کثیری از مردم اصفهان آمدند مقابل مسجد. من برای مردم صحبت کردم و از آنها درخواست کردم اجازه دهند جوان‌هایشان برای دیدن آموزش‌های نظامی ثبت نام کنند. چند جای مسجد را هم میز گذاشته بودیم. شهید خلیفه سلطانی توضیح داد که هدف از این کار آموزشی، حفظ انقلاب است. نام نویسی شروع شد و حتی

مردم هماهنگ کرده بود که بروند مصلی. شاید بیش از ۲۰۰ و ۳۰۰ هزار نفر آمده بودند. شهید صیاد هم در میان آنها بود. البته نمی‌دانم اینها از پادگان فرار کردند یا نه. به هر حال مطلع بودم که در تظاهرات مردمی شرکت می‌کند. بسیار علاقه‌مند بود که با مردم باشد. به هر حال ارتباط ما تا پیروزی انقلاب ادامه داشت و بعد از پیروزی انقلاب، داستان‌های زیادی هست. انقلاب که پیروز شد، آن‌طور که دوستان ایشان می‌گویند، ایشان در بازداشت بود و در زمان پیروزی انقلاب، انقلابیون و افسران آزادشان می‌کنند. ایشان بعد از پیروزی انقلاب چه نقشی را ایفا کرد.

بعد از پیروزی انقلاب بنده و یکی از دوستان وارد ساواک اصفهان شدیم. وقتی در را گشودیم، درگیر شدیم و پنج نفر را هم در آنجا دستگیر کردیم. از اوضاع مشخص بود که پرونده‌ها را تخلیه کرده و برده‌اند. دائماً در حال دوندگی بودیم و صدا و سیما و جاهای مختلف را گرفتیم. پادگان‌ها هم دست ما بودند. شهید صیاد که آزاد شد، جلسات را ادامه دادیم. در این جلسات امیر حسام هاشمی هم بود که الان رئیس دفتر حفاظت اطلاعات ستاد کل نیروهای مسلح است. شهید بابایی بود. اولین بحثی که مطرح شد، تسویه ارتش بود که این بسیار هم کار مهمی بود. اخوی آقا رحیم صفوی، آقا مرتضی صفوی هم با این بچه‌ها بود. تیم بسیار خوبی بودند. کل پادگان هم دست شهید صیاد بود. ما هم در کمیته دفاع شهری بودیم. بعد از چند ماه کمیته دفاع شهری تبدیل شد به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اصفهان و ما شدیم فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اصفهان. در کنار این مسائل، درگیری‌هایی داخلی با حزب توده، با جریان مهدی هاشمی، با جریان‌های دیگر ضد انقلاب و با ساواکی‌ها پیش آمد. اوضاع عجیبی بود. صدا و سیما هم باید اداره می‌شد که زبان انقلاب بود. اسناد و مدارک ساواک هم باید حفظ و مطالعه می‌شد که از بین نرود. واقعاً شب و روز نداشتیم. شبانه روز با شهید صیاد در ارتباط بودیم. گاهی زنگ می‌زد و می‌گفت یک اتفاقی افتاده و می‌خواهم که بیایید اتاق فرماندهی بنده. منظورش اتاق عملیاتی ارتش و سپاه بود. اولین بار بود که ارتشی‌ها می‌آمدند به سپاه و ما سپاهی‌ها می‌رفتیم به ارتش. ستادی را تشکیل دادیم. بنده بودم و شهید صیاد شیرازی و آقای صفوی. آقای صفوی مسئول عملیات من بود در شورای فرماندهی، شهید خلیفه سلطانی معاون آموزشی من بود. آقای رحیم صفوی، مسئول عملیات، چتر باز هم بود و دوره آموزشی ارتش را دیده و به فنون کاملاً وارد بود. برای اینکه کلاه سرمان نرود، نیاز داشتیم که اطلاعات شفاهی را از یکی از دوستان داشته باشیم و بهترین فرد، آقا رحیم بود. این ستاد تشکیل شد و تقریباً می‌شود گفت که ستادی مخفی بود که مسئولیتش را ما داشتیم. برادران به تناسب موضوعات می‌آمدند در جلسه. مثلاً آقای رضایی و شهید بابایی و رحیم





**ایشان تا صبح ۲۲ بهمن در بازداشت بود.
در صبح ۲۲ بهمن، پرسنل نظامی احساس
کردند فشارها برداشته شده و انقلاب به
پیروزی رسیده است. صدای پیروزی
انقلاب اسلامی از رادیو پخش شد و پرسنل
نظامی ریختند در بازداشتگاهی که ایشان
در آن بود و آزادش کردند.**

کردستان که ضد انقلاب به شدت فعالیت داشت، حضور پیدا کرد. رئیس جمهور، بنی صدر با طرح های ایشان مخالف بود، بعد هم که درجه اش را گرفت و ایشان رفت و در زمینه های دیگر مشغول فعالیت شد. برای تحقیق آرمان های انقلاب لحظه ای از پا نمی نشست. یادمان هست آمد پیش من و گفت: «امروز می خواهم بروم با بنی صدر صحبت کنم.» عین همان حالت قبل از انقلاب. گفتم: «می خواهی بروی چه بگوئی؟ اثر ندارد.» و گفت: «بالاخره من وظیفه ام این است که بروم اول با او صحبت کنم.» وضو گرفت و رفت و با او صحبت کرد. وقتی برگشت، پرسیدم: «حالا نتیجه ای هم حاصل شد؟» گفت: «همین قدر به تو بگویم که الان می خواهم حرکت کنم بروم قم و زیارتی بکنم بلکه روحم از آلودگی های این جلسه پاک شود.» همان طور که قبل انقلاب برای اسلام و انقلاب فعالیت می کرد، بعد از انقلاب هم همین تلاش و کوشش پیگیر و مستمر و سختکوشی را داشت، کوششی که من در هیچ کس سراغ ندارم. در بین مسئولین هم افراد مخلص و تلاشگر هستند، ولی آن همه جدیت و پشتکار و دقت، واقعاً بی نظیر بود. من اطلاع دقیقی از جزئیات جلساتی که با بنی صدر داشت نداشتم، ولی می دانستم راجع به چه چیز صحبت می کنند. مسئله این بود که در کردستان، قاطعیت و جدیت لازم برای مقابله با ضد انقلاب صورت نمی گرفت و آنها قدرت پیدا کرده بودند. یادمان هست که هیئت های مذاکره و حسن نیت و اینها هم کار ساز نبودند. دولت موقت هیئت حسن نیت و مذاکره می فرستاد تا با ضد انقلابی که پادگان های ما را خلع سلاح کرده و اسلحه های کشور را به غارت برده و علیه مردم به کار می برد، مذاکره کنند. امثال شهید قری‌ها و

اشتر زمان، حقیقتاً آن موقع عمار یاسر زمان بود که مثل او راهش را انتخاب کرد. یادمان هست بچه ها صحبت هایی می کردند، ولی جلودارش ایشان بود. آنها می پرسیدند که باید با فرمانده حکومت نظامی و ... برخورد کرد یا در پادگان ماند؟ ایشان خودش داوطلب شد که من خودم صبح می روم با این فرمانده حکومت نظامی صحبت می کنم، هم پیام انقلاب را به او می رسانم، هم وظیفه دینی و اسلامی اش را یادآوری می کنم. در یگان های نظامی، اگر حرکت انقلابی انجام می شد، می ریختند و کتک می زدند و سرکوب می کردند، به ویژه نوجوانانی داشتیم ۱۵، ۱۶ ساله که روحیه انقلابی داشتند و با خانواده هایشان و مردم در ارتباط بودند. آنها شعارهایی را در حمایت از انقلاب در آسایشگاهشان زده بودند. مأموران رژیم هم ریخته و آن بچه ها را با باتوم کتک زده بودند. یادمان هست ایشان افسر نگهبان بود و باید گزارش می داد. فرمانده نظامی گفت: «چرا گزارش نمی دهی؟» ایشان گفت: «گزارشی ندارم بدهم. گزارش منفی است.» گفت: «گزارش منفی را هم باید ارائه کرد.» گفت: «چه

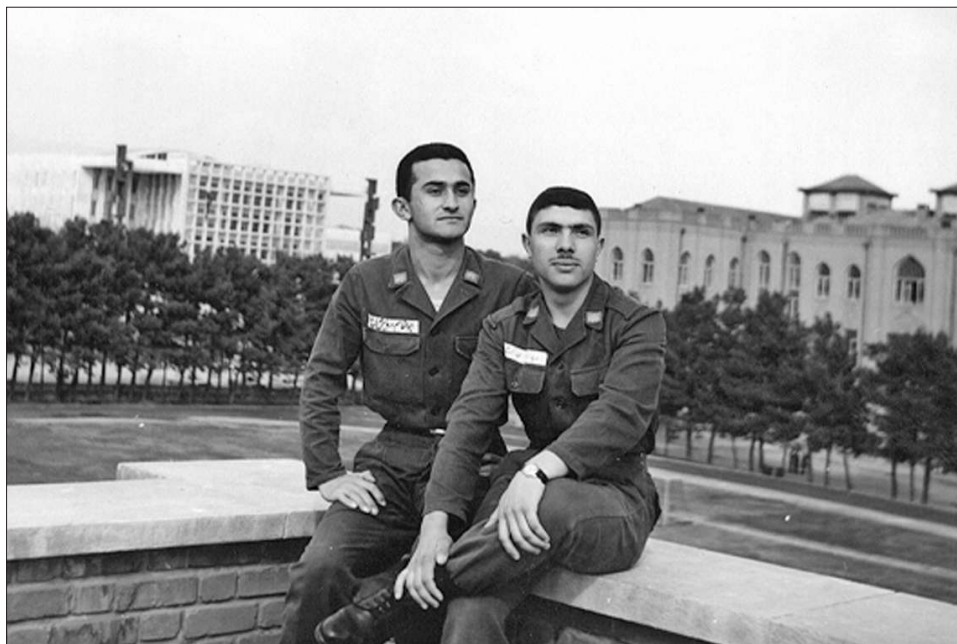
نظامی، همه را جمع و سخنرانی می کردند. آن دفعه هم سرلشکر غفاری که بعد از ناجی فرمانده حکومت نظامی شد، داشت در همین زمینه ها سخنرانی می کرد. ما تعدادی افسر جوان بودیم که ردیف عقب سالن نشسته بودیم. آمدیم بلند شویم، دیدیم شهید صیاد اشاره می کند که بنشینید و خودش بلند شد. واقعاً صحبت کردن در چنان جلساتی، گذشتن از جان بود، اما او بلند شد و ایستاد و خیلی با صراحت گفت: «مطالبی که شما می فرمایید باطلند و اینها هیچ کدام از خارج درس نمی گیرند. این انقلاب مردمی و در راه اسلام و کشور است.» این حرف ها منجر به بازداشت ایشان شد و تا پیروزی انقلاب بازداشت بود.

یعنی در روزهای پیروزی انقلاب ایشان در بازداشت بود؟
ایشان تا صبح ۲۲ بهمن در بازداشت بود. در صبح ۲۲ بهمن، نظامیان هم احساس کردند فشارها برداشته شده و انقلاب به پیروزی رسیده است. صدای پیروزی انقلاب اسلامی از رادیو پخش شد و پرسنل نظامی ریختند در بازداشتگاهی که ایشان در آن بود و آزادش کردند.

اعلامیه هایی که اشاره کردید چگونه تکثیر و توزیع می شدند؟
اعلامیه ها در منزل ایشان یا در منزل بعضی از دوستان بود. شبانه رویش کار و سپس تکثیر می کردند. خود آن دوران هم دوران آزمایش همه مردم، به خصوص نظامی ها بود. بعضی از دوستان را داشتیم که در یک جاهایی که احساس خطر می کردند، پا پس می کشیدند. برای چندتایشان اعلامیه بردم، گفتند ما دیگر نیستیم. از لحظه شروع حرکت مردم برای انقلاب اسلامی، همه اش صحنه امتحان بود. این صحنه های امتحان برای نظامی ها بیشتر بود. مردم فرمان داشتند بنابر فرمایش حضرت امام با اعتصاب ها و راهپیمایی ها، به شکلی خودجوش حرکت کنند. شعارهای شبانه و راهپیمایی های



شهید صیادها با شناختی که از ضد انقلاب داشتند، می دیدند که این شیوه ها با ضد انقلابی که دارد فرمانده لشکر و بچه های ما را زخمی و شهید می کند، کار ساز نیست. شهید صیاد شیرازی نمی توانست تحمل کند که با ضد انقلاب این طور برخورد بشود، لذا برکنارش کردند. ایشان پیوسته پیرو امام بود، چه قبل از انقلاب، چه بعد از آن و می گفت دستورات ایشان باید مو به مو اجرا شود. در جلسات دو نفری که با هم داشتیم، دائماً دعایش این بود که خدا لطف



گزارشی دارم به شما بدهم؟ شما به چه حقی نوجوان های مردم را کتک زدید؟ کدام قانون به شما اجازه می دهد اینها را با باتوم بزنید؟» این قضیه قبل از آن سخنرانی بود که منجر به بازداشت ایشان شد. به هر حال، یکی از آن روزها گفت می روم و با او صحبت می کنم. رفت و با فرمانده ارشد نظامی منطقه در مورد مسائل انقلاب اسلامی صحبت کرد. وقتی برگشت، خیلی ناراحت بود و گفت: «متأسفانه حرف حق را نپذیرفت.» ایشان با این روحیه آمد تا زمانی که بعد از انقلاب در

روزانه برای همه مردم بود، ولی برای نظامی ها، به ویژه از لحظه ابلاغ حکومت نظامی، هر روز، صحنه آزمایش بود، هر لحظه صحنه انتخاب بود که یا انقلاب، اسلام و امام را انتخاب کنید یا دستگاه طاغوت شاهنشاهی را و باید رسماً اعلام موضع می کردیم. این انتخاب معلوم بود که انتخاب انقلاب اسلامی و انتخاب راه مردم بود و در سیستم طاغوتی آن موقع، آن هم در محیط نظامی، معنایش خیلی مشخص بود. ما که در آن حد نبودیم، ولی ایشان که ما بعد از انقلاب به او می گفتیم مالک



درآمد:



مبارزات پیگیر شهید صیاد شیرازی در دوران قبل از انقلاب و تلاش او برای حفظ امنیت پادگان ها در آشوب های پس از انقلاب که توسط گروهک ها دامن زده می شد، از جمله نکاتی است که کمتر کسی در باره آن به تفصیل سخن گفته است. این گفت و گو، شرح مبسوطی از این مبارزات است.

۳

«شهید صیاد، انقلاب و پس از انقلاب» در گفت و شنود
شاهد یاران با امیر سرتیپ دوم ستاد محمد کبری

او افسران زیادی را انقلابی کرد...

و براساس آنها مطالبی را که برای آگاه سازی نظامی ها لازم بود، تهیه می کرد و شبانه به دست امثال ما می رساند. ما هم به هر ترتیبی که بود آنها را به همکاران نظامی و دوستان نظامی در پادگان ها و آنهایی که می شناختیم، می رساندیم، این نوع کارها در آن زمان پذیرش خطر بزرگی بود. با توجه به زمان زیادی که ایشان در پادگان بود، برای این کارها فرصت پیدا می کرد؟

این یکی از ویژگی های ایشان بود که بعد از انقلاب، هم در دوران هشت سال دفاع مقدس و هم بعد از آن تلاش واقعاً خالصانه ای کرد که حاصل آن در هیئت معارف جنگ که برای ثبت و ضبط خاطره ها تشکیل شد، مشهود بود. سختکوشی ایشان در قبل از انقلاب برای به پیروزی رساندن انقلاب اسلامی و بی خوابی های طولانی و صحبت با جوانان، باعث شد که ایشان خانواده اش را از اصفهان به درگز منتقل کند تا بتواند برای انقلاب فرصت بیشتری بگذارد. به یاد دارم من با کمک خودش اسباب و اثاثیه اش را جمع کردیم و فرستادیم به شهر خودشان، درگز و خانواده ایشان رفتند تا راحت تر بتواند فعالیت های انقلابی داشته باشد.

با تهران هم در ارتباط بودند؟

بله، ایشان ارتباط هایی هم با شهید نامجو، شهید اقارب پرست و شهید کلاهدوز در تهران داشت تا فعالیت های نظامی ما در اصفهان هم در جهت انقلاب باشد. اگر مشکلات و مسائلی پیش می آمدند، از طریق ایشان سؤال می شد؛ حتی از طریق این واسطه ها از دفتر امام سؤال شد که افراد نظامی که برای انقلاب فعالیت می کنند، چه کار کنند که فعالیت های ایشان هدایت شده باشد. بعضی جاها ناچار بودیم علنی فعالیت کنیم و نمی شد فعالیت های پنهانی و مخفی داشته باشیم که نمونه اش را عرض می کنم. فرمانده حکومت نظامی، پرسنل را جمع می کرد و همان چیزهایی را که می گفت که معمولاً می گفتند، از جمله اینکه اینها تعدادی کمونیست هستند، مارکسیست اسلامی هستند، خرابکار هستند، می خواهند امنیت وطن را به هم بزنند و از خارج کنترل می شوند. به عنوان آگاه سازی برای پرسنل

به اتفاق ایشان، خارج از ساعات خدمت با لباس شخصی در راهپیمایی ها و تظاهرات مردمی شرکت می کردیم. حتی در یک راهپیمایی، مردم به ما دو نفر مشکوک شدند و ما را گرفتند. برای مردم سؤال ایجاد شده بود اینها که نظامی هستند، چطور در تظاهرات حضور پیدا کرده اند؟ بعضی ها حساس شدند که نکنند برای کسب اطلاعات یا اخلاص در راهپیمایی شرکت کرده ایم. ایشان با یک روحیه بسیار بالایی به من گفت: «بگذار اینها بررسی شان را بکنند.» چند نفری دور ما جمع شدند سؤال و جواب کردند که شما برای چه اینجا هستید؟ وقتی افرادی که ما را می شناختند، آمدند و معرفی مان کردند؛ مردم اعتمادشان جلب شد.

قبل از انقلاب، در برنامه هایی که برای پیروزی انقلاب اسلامی داشت، تماس هایی که با افراد می گرفت و ارتباط با عناصر و هسته های انقلابی در داخل شهر و تهران، نهایت هوشمندی و دقت را به خرج می داد، وگرنه با آن حجم فعالیت قطعاً خیلی زود گرفتار مأموران می شد. ارتباطات گسترده او به تلاشی مستمر نیاز داشت، به همین دلیل همیشه از خواب و استراحتش می زد.

از مبارزات شهید صیاد در دوران قبل از انقلاب چه خاطراتی دارید؟

ایشان قبل از انقلاب فعالیت های بسیار مؤثری در تکتیر و پخش اعلامیه های حضرت امام خمینی در بین پرسنل نظامی داشت. چون واحدهای نظامی محیط های بسته ای بودند، برای عناصر مردمی نفوذ در واحدهای نظامی خیلی مشکل بود، اما تلاش ایشان واقعاً کم نظیر بود و ما نمونه اش را نداشتیم. ایشان در متن اعلامیه های حضرت امام، مسائلی را که لازم بود برای آگاهی نظامیان روی آنها تأکید شود، مشخص

از شروع آشنایی تان با شهید صیاد شیرازی بگوئید.

افتخار آشنایی من برمی گردد به سال ۵۴، بعد از فارغ التحصیلی از دانشگاه افسری که برای طی دوره مقدماتی توپخانه، به اصفهان اعزام شدیم. شروع آشنایی ما به این ترتیب بود که ما به عنوان ادامه درس های تخصصی، دانشجوی دوره مقدماتی بودیم و ایشان استاد بودند. با توجه به شرایط و فضای آن موقع، وقتی که ایشان سر کلاس با بسم الله الرحمن الرحیم درس را آغاز می کرد، برای ما جالب بود و خود این عامل، انگیزه ارتباطی بین افرادی بود که در زمینه های مذهبی هم عقیده بودند، به همین دلیل ما در خارج کلاس، باب آشنایی را با ایشان باز کردیم. وقتی دیدیم که از نظر روحی و اخلاقی و عقیدتی چقدر به هم نزدیک هستیم، آشنائی مان عمیق تر شد و ادامه پیدا کرد تا اینکه کم کم در بعضی از جلسات مذهبی در اصفهان، ایشان را دیدیم و بیشتر علاقمند شدیم. علاقمندی ایشان به حفظ ارزش های دینی و مذهبی با توجه به اینکه نظامی زمان طاغوت بود، حاکی از عمق ایمان و عقیده وی بود.

پس گرایشات مذهبی زمینه ساز این آشنایی شد؟

بله، با توجه به شرایط آن موقع، افراد مذهبی در انزوا قرار می گرفتند، یعنی نه تنها در پادگان های ما که در مراکز دانشگاهی و علمی ما هم نماز خواندن، عقب افتادگی و امل بودن تلقی می شد و کلاً سیستم حاکم علاقمند نبود که این رفتارها نمود پیدا کنند. طبیعی است که در پادگان ها هم وضع به همین منوال بود، لذا افرادی که نظیر ایشان پایبند و علاقمند به امور مذهبی بودند، به هر نحوی که می توانستند با شهامت و شجاعت پای افکارشان ایستادگی می کردند و به ویژه در کلاس ها که فضای مناسبی برای انتشار عقاید بود، ایشان هم نهایت استفاده را می کرد. سواد نظامی ایشان برای دانشجویان و افسران جوان، الگو و باز د همه بود.

با ایشان در خارج از پادگان هم جلساتی داشتید؟

بله، در شهر اصفهان جلسات مذهبی در مساجد و جاهای دیگر برگزار می شدند و ایشان هم حضور داشت. تا رسیدیم به سال ۵۵ و ۵۶، در برنامه هایی که ارتباط پیدا می کرد با انقلاب، ما



ایشان حتی در موقع انزوا هم در جبهه کردستان و در جبهه جنگ تلاش می کرد و در هماهنگی های ارتش و سپاه، واقعاً نقش اصلی را داشت. فرماندهی ایشان همراه بود با ایجاد حالت حزب اللهی در جبهه ها. سدها برداشته شدند و هماهنگی های بیشتری بین نیروهای ارتش و سپاه و بسیج انجام گرفت.

را گذاشته بودیم بغل دستمان. آن روز صبح نمی دانم چه شد که آمدم دور میدان دور بزنم که در ماشین باز شد و اعلامیه ها پخش شد توی خیابان. اعلامیه ها خاص نظامی ها تهیه شده بودند و من هم لباس نظامی به تن داشتم. به هر حال من توانستم فقط تعدادی را جمع بکنم، چون همه را باد برد. ایشان نگران بود که بالاخره اعلامیه ها رسید یا نرسید؟ یادم هست وقتی همدیگر را دیدیم و گفتیم قضیه این جوری شد، گفت: «خدا خواسته.» برخوردش خیلی برایم جالب بود. برای خودش هم چنین اتفاقی عجیب بود. من اصلاً فکر نمی کردم در ماشین به این سادگی باز شود و اعلامیه هایی که من گذاشته بودم لای پلاستیک، این طور پرت شود بیرون و بعد هم بلافاصله در کیسه پلاستیکی باز شود و اعلامیه ها پخش شوند توی خیابان. حالا چه حکمتی در این کار بود، خدا می داند. به هر حال تعدادی را که مانده بود، بین افرادی که می شناختم توزیع کردیم تا در جاهائی بگذارند که دیگران هم ببینند. اعلامیه های امام به سرعت هم تکثیر می شدند و همه در جریان مسائل انقلاب قرار می گرفتند. ادامه این روش باعث خنثی شدن بسیاری از توطئه ها در داخل ارتش شد. پس از انقلاب نحوه ارتباط ایشان با عناصر انقلابی چگونه بود؟ این ارتباط ها ادامه داشت. شهید صیاد شیرازی می آمد دانشگاه افسری. شهید نامجو در دولت شهید رجایی وزیر دفاع بود و همچنان ارتباط صمیمانه قبل از انقلاب بین این دو شهید برقرار بود. در دوره ای که شهید رجایی نخست وزیر بود، یادم هست در مراسمی از بنی صدر که رئیس جمهور بود دعوت شد که بیایم دانشگاه افسری. روحیات امثال شهید نامجو و شهید صیاد ارتباط هایی که با هم و با شهید اقارب پرست داشتند باعث شده بود دانشجویان دانشگاه افسری که تازه به کسوت دانشجویی درآمده بودند و سنینشان حدود ۱۸، ۱۹ سال بود، در پایان مراسم، دسته جمعی جلوی بنی صدر که داشت می رفت بیرون، بایستند و شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه سر بدهند. همان جا بنی صدر گفته بود: «دانشگاه افسری از دست ما خارج است.» این بدین معناست که فکر و اراده او هیچ حاکمیتی و نفوذی در دانشگاه افسری نداشت. ■

نباید پوتین را از پایش در می آورد، موقع اذان، با شهامت کامل می ایستاد و علبی نمازش را می خواند و مشکلاتش هم ناشی از همین برخوردها بود، منتهی با آن شخصیتی که ایشان داشت، در دوره خدمت نظامی و استادی، کسی این جرئت را به خودش نمی داد که با ایشان برخورد کند. گاهی نشان می دادند که با وی مخالف هستند، ولی ایشان در هیچ شرایطی از رعایت مسائل شرعی دست بر نمی داشت و با شهامت تمام، وظایف خود را انجام می داد. همین شهامت را هم در اول انقلاب در برخورد با نفوذ گروهک ها و با بعضی ها که در اثر نا آگاهی می خواستند بی نظمی ایجاد بکنند، داشت. با کسی تعارف نداشت و با شهامت کامل برخورد می کرد. گروهک ها در اوایل انقلاب از نظامیان عضو گیری می کردند. شاید برای بعضی ها این خیلی مسئله ای نبود یا حتی افتخار هم می کردند. ایشان محکم و قاطع اعلام می کرد که راه ما مشخص است، راه ما راه امام است، راه ما انقلاب اسلامی است و این در آن شرایط، خیلی شهامت می خواست. بسیار سختکوش بود و دائماً تلاش می کرد. استراحتش بسیار کم بود. برنامه ریزی بسیار دقیقی داشت. در درس و کسب دانش هم بسیار پیگیر بود و سعی داشت پیوسته دانش خودش را افزایش بدهد. در کلاس و تدریس هم دقیق و جدی بود و همه تلاشش این بود که دانشجویان را از همه اطلاعات ضروری بهره مند سازد. قبل از انقلاب، در برنامه هایی که برای پیروزی انقلاب اسلامی داشت، تماس هایی که با افراد می گرفت و ارتباط با عناصر و هسته های انقلابی در داخل شهر و تهران، نهایت هوشمندی و دقت را به خرج می داد، و گرنه با آن حجم فعالیت قطعاً خیلی زود گرفتار مأموران می شد. ارتباطات گسترده او به تلاشی مستمر نیاز داشت، به همین دلیل همیشه از خواب و استراحتش می زد. یک بار شنید که در کرمانشاه در گردانی نظم و انضباط چندان نیست و سربازان از فرمانده اطاعت نمی کنند. بلافاصله در آنجا حاضر شد و محکم جلوی مخالفین ایستاد و به یگان سر و سامان داد و عناصری را هم که بی نظمی ایجاد می کردند، جدا و با آنها برخورد کرد. یک لحظه بی نظمی و بی انضباطی را تحمل نمی کرد.

اوایل انقلاب بود که یک روز صبح زود ساعت ۵ ایشان اعلامیه ها را آورد دم در خانه رساند به دست ما که اینها را باید ببرید داخل پادگان. با هم سوار ماشین شدیم و گفتیم باشد، بالاخره هر جور شده اینها را وارد پادگان می کنیم. اینها



رفتند. در آن مقطع آیا شما ارتباطی با ایشان داشتید؟ خیر، فقط ارتباط ما سخنرانی در کلاس های معارف جنگ بود. محل خدمت من در دانشگاه افسری بود و ایشان به خصوص بعد از گرفتن تائید مقام معظم رهبری خیلی تلاش داشت معارف جنگ را راه بیندازد و عمده تلاشش روی دانشگاه افسری بود که دانشجویان نسل جدید با آنچه که در جبهه ها صورت گرفته، چه از نظر تخصص نظامی و تاکتیک آموزش های جنگی و چه از لحاظ آموزش های معارف جنگی آشنا شوند و نکاتی که در جبهه های جنگ بود، ثبت و ضبط شوند. به هر حال این ما هستیم که از شهدا روحیه می گیریم. آنها در چنان مقام رفیعی قرار دارند که به ما نیاز ندارند و یاد آنها انشاء الله نشانه ای است که آنها هم آنجا ما را یاد و دعایمان میکنند. ایشان در معارف جنگ تلاش داشت تمام صحنه های جنگ را به عینیه برای نسل جوان نقل کند، چون کتاب به تنهایی نمی تواند آن روح و فضا و اتفاقات را به ما منتقل کند، برای همین دانشجویان را می بردند و کلاس می گذاشتند و توجیه می کردند که اینها با معارف جنگ آشنا بشوند. خیلی هم تمربخش بود و روحیه جهادی را دوباره در دانشجویان نسل جوان ما که انشاء الله آینده

سازان نیروهای مسلح ما و ارتش ما هستند، تقویت می کرد و می کند. اگر تلاش ایشان نبود، شاید خیلی هایش منتقل نمی شد.

ارتباط شما دو باره در چه مقطعی نزدیک شد؟

ما در مرکز بودیم ایشان هم در معاونت بازرسی ستاد کل نیرو های مسلح انجام وظیفه می کرد و ملاقات هایی پیش می آمد. همین اواخر بود که یک بار دعوتش کردم برای مراسم فارغ التحصیلی دانشجویان در فرماندهی مرکز صفر یک که فرمایشات ایشان برای دانشجویان وظیفه از خاطرات به یادماندن است.

از ویژگی های روحی ایشان کدامیک در ذهن شما نقش بسته اند؟

تقید دینی و اخلاقی و تقوای کامل. آن موقعی که افسر نگهبان لحظه ای هم





چنگ حکومت نظامی فراری بدهد و فراری دادن آنها بسیار مشکل و با خطر اعدام روبرو بود. بعد از پیروزی انقلاب، باید اینها برمیگشتند. عده‌ای تحت تأثیر شعارهای احساسی گروهک‌ها، پادگان‌ها را رها کردند و رفتند و پادگان‌ها خالی ماندند و فقط چند تا پرسنل مثل ما که کادر بودیم، مانده بودیم و باید با همین‌ها پادگان را حفظ می‌کردیم. حتی بسیاری با درجه ستوانی و سرگردی و سرهنگی، اسلحه گرفتند و دور پادگان نگهبانی دادند. دیگر در آن شرایط نمی‌شد گفت که من سربازم یا سرگردم. این طوری پادگان‌ها را حفظ کردند که مورد تعرض و دستبرد قرار نگیرند تا اینکه سربازها به تدریج با پیام‌های حضرت امام به پادگان‌ها برگشتند و هر کسی سر جای خودش قرار گرفت.

از ویژگی‌های شخصیتی ایشان بگوئید.

ایشان علاوه بر ویژگی‌های نظامی، انضباط و نظم ظاهری عجیبی هم داشت و حتی در آن شرایط سخت، آراستگی ظاهرش را حفظ می‌کرد. در زمان جنگ هم همین طور بود. به هر حال تلاش‌های ایشان باعث شد که میدان باز شود و ایشان رشد کنند. در دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر، برای رشد امثال ایشان پذیرش وجود نداشت و برخوردها و تلاش‌های ایشان و مخالفتش با تحرکات ضد انقلاب در کردستان، او را شاخص کرد. بعد از اینکه بنی‌صدر فرار کرد، شهید رجایی سر کار آمد و یادم هست که ایشان را ندیده، برای وزارت دفاع در نظر گرفت. بعد هم که حضرت امام دستور دادند که ایشان مأموریت کردستان را بپذیرد، رفت و آن موقعیت‌ها را، هم برای خودش و هم برای انقلاب و کشور به ارمغان آورد.

آیا در مقطع فرماندهی نیروی زمینی هم شما ارتباطی با ایشان داشتید؟

ارتباط کاری بود و ما همراه ایشان در دانشگاه افسری خدمت می‌کردیم. بنده بعداً منتقل شدم به لشکر، ولی ارتباط‌ها قطع نبود.

دوره مدیریت ایشان بر نیروی زمینی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ایشان جوان بود و متخصصین نظامی، سنشان خیلی بیشتر از ایشان بود، ولی ایشان با برگزاری جلساتی، همه را به خدمت در جبهه ترغیب کرد. اساتیدی را در مراکز علمی فرهنگی نیروی زمینی جذب کرد تا برای عملیات طرح‌هایی راهبیه کنند. ایشان حتی در موقع انزوا، هم در جبهه کردستان و هم در جبهه جنگ تلاش می‌کرد و در هماهنگی‌های ارتش و سپاه، واقعاً نقش اصلی را داشت. بعد از واقعه‌ای که سرداران اسلام شهید شدند، زمینه‌ای برای فرماندهی ایشان فراهم شد. فرماندهی ایشان همراه بود با ایجاد فضای حزب‌اللهی در جبهه‌ها. قبل از آنکه بنی‌صدر فرار کند، کودیکساله جبهه‌ها باعث نارضایتی بسیاری از نیروهای رزمنده شده بود و می‌گفتند خیلی کارها را می‌توانیم بکنیم، ولی دائماً جلوگیری می‌شود. با فرماندهی ایشان، این سدها برداشته شدند و هماهنگی‌های بیشتری بین نیروهای ارتش و سپاه و بسیج انجام گرفت و پیامدش این بود که از آن حالت پدافندی در آمدند و حالت آفندی به خود گرفتند و عملیات‌های موفقیت آمیز ما شروع شدند و دیگر پشت سر هم تا عملیات فتح‌المبین، آزادسازی خرمشهر ادامه پیدا کرد. فرماندهی ایشان ثمرات بزرگی داشت.

شهید صیاد شیرازی بعد از این مقطع به شورای عالی دفاع

۲۳ بهمن آمد و گفت که ما باید دعای صبحگاهی جدیدی را تنظیم کنیم و این دعایی که الان خوانده می‌شود، تقریباً ۹۰ درصدش همان دعائی است که ایشان تنظیم کرد. آن روز نشستیم و با هم براساس آرمان‌های انقلاب اسلامی و بیانات حضرت امام، دعای صبحگاهی و نیز برنامه‌های مذهبی و تسهیلات لازم را برای اینکه سربازان بتوانند تکالیف شرعی خود را انجام دهند، تنظیم کردیم.

انقلاب، کارگرها را از کارخانه‌ها بیرون و آنجا را تعطیل می‌کردند و اعتصاب به راه می‌انداختند. اعتصاب قبل از انقلاب و برای پیروزی انقلاب اسلامی معنا داشت، ولی بعد از پیروزی انقلاب، امام فرمودند همه و حتی ارتشی‌ها برگردند سرکارشان. هرکسی خلافی کرده، جنایتی کرده، دادگاه‌های انقلاب هستند، سوابق هست، مدارک هست، رسیدگی می‌شود و آنها باید پاکسازی شوند، اما اصل و اساس ارتش باید برای مملکت بماند. در آن اوضاع جمع و جور کردن این نیروهای نظامی که دست به کاری نزنند و اوضاع در پادگان‌ها به هم نریزد، بسیار کار دشواری بود. حتی ما روزهایی مواجه می‌شدیم با سربازهایی که قبل از انقلاب با فرمان فرار کرده بودند و حالا باید برمیگشتند. قبل از انقلاب، ایشان بسیار تلاش می‌کرد با رابطه صمیمانه‌ای که با سربازها داشت، آنها را هر چه بیشتر از



کنند و امام را برای مانگه دارد. من دعا می‌کنم که خدا حداقل ۱۰ سال امام را برای مانگه دارد تا این انقلاب به یک جایی برسد. این نشاندهنده روحیه ولایتی و عمق ایمان وی بود.

برگردیم به مقطعی که پیروزی انقلاب رخ داد. بعد از اینکه ایشان توسط نیروهای انقلابی از بازداشت در آمد، چه فعالیتی داشت؟

ایشان یک رویه حسنه‌ای را و صدقات جاریه‌ای را برقرار کرده است و تا ابد در ثواب آن سهیم است. اول انقلاب را برایتان تا حدی تشریح کردم که چه فضائی در

پادگان‌ها وجود داشت. ایشان طوری برنامه‌ریزی می‌کرد که اوقات شرعی اقامه نماز رعایت شود. یادم هست که وقتی ماه رمضان می‌رسید، دستوراتی برای ماه رمضان و بعد از ظهرها و شب‌ها داشتیم. در پادگان کمیته‌ای تشکیل داده بودیم و نظم و نظام دادن‌ها از همان موقع شروع شد و به این نتیجه رسیدیم که پادگان‌های ما دیگر باید رنگ اسلامی به خود بگیرند. برنامه غذایی سحر ابلاغ شد، برنامه منظم افطاری ابلاغ شد و افرادی که عذر موجهی برای روزه خوری داشتند، معین شدند. به نظر من ایشان در ثوابی که در دعای صبحگاه سربازان ما هست، سهیم است. یادم هست که درست روز ۲۳ بهمن آمد و گفت که ما باید دعای صبحگاهی جدیدی را تنظیم کنیم و این دعایی که الان خوانده می‌شود، تقریباً ۹۰ درصدش همان دعائی است که ایشان تنظیم کرد. آن روز نشستیم و با هم براساس آرمان‌های انقلاب اسلامی و بیانات حضرت امام، دعای صبحگاهی و نیز برنامه‌های مذهبی و تسهیلات لازم را برای اینکه سربازان بتوانند تکالیف شرعی خود را انجام دهند، تنظیم کردیم. از همان اول انقلاب ایشان شروع کرد به برنامه‌ریزی تا فضای پادگان‌ها اسلامی شود.

مراحل فعالیت‌های ایشان بعد از انقلاب چگونه طی شد؟

اوایل انقلاب ایشان سروان بود و ما هم ستوان بودیم. بسیاری از امور، حاصل تلاش مخلصانه ایشان بود. قبل از انقلاب با دفتر مرحوم حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله شهید صدوقی در ارتباط بود. برای این برنامه‌ریزی‌ها که عادی به نظر می‌رسند، خدای داند چه تلاش‌هایی شد و چه خون‌دل‌هایی خورده شد. بچه‌های انقلابی هم کنار ایشان بودند و همکاری می‌کردند که وضع پادگان‌ها به هم نخورد و اسلحه‌ها به سرقت نروند، چون می‌دانید با پیروزی انقلاب اسلامی، فضای باز و زمینه فعالیت برای تمام گروهک‌ها ایجاد شده بود و اینها همان طور که در بیرون و در کارخانه‌ها و مراکز دولتی و کشوری فعالیت داشتند، در پادگان‌ها هم فعال بودند؛ به ویژه احزاب چپ و کمونیست در پادگان‌ها فعالیت بیشتری داشتند، چون شاخه نظامی خیلی برایشان مهم بود. چریک‌های فدایی اقلیت و اکثریت و کمونیست‌ها نشریه می‌آوردند و در آنجا پخش می‌کردند. ایشان با آن دلسوزی که برای اسلام داشت، می‌گفت: «اصلاً انقلاب برای اسلام است، برای قرآن است». ایشان در بیرون نمی‌توانست در برنامه‌ریزی‌ها دخالت کند، ولی در داخل پادگان با تأکید که ایشان داشت و با حواس جمعی که داشت، از بسیاری از مفاسد جلوگیری کرد. تمام گروهک‌ها می‌خواستند در پادگان‌ها فعالیت کنند. نظام ارتش به هم ریخته بود. بعضی‌ها هم از روی ناآگاهی فکر می‌کردند تمام اینها باید به هم بخورد، در صورتی که نظم و نظام که نباید به هم بخورد، بلکه دستورات طاعتی و غیردینی باید برداشته شوند. بعضی‌ها هم با آگاهی و مثل قبل از



که در برابر استادش نشست باشد، بسیار مؤدب می نشست و خیلی مختصر و جامع توضیح می داد. عملیات والفجر ۲ را انجام داده بودیم و برادری از اهالی فسا به نام مرتضی جاویدی ۵ شب و ۴ روز در محاصره کامل عراقی ها دوام آورد و هر چه گفتیم برگردد، گفت قول داده ام که قضیه تنگه احد دوباره تکرار نشود. همان یک بار برای ما بس است. در این مقطع کوتاهی که خدمت حضرت امام رسیدیم، شهید صیاد با لحنی زیبا و کلامی رسا این مطلب را به حضرت امام عرض کرد و حضرت امام پیشانی مرتضی جاویدی را بوسیدند، خیلی برای من جالب بود که ایشان این قدر دقت دارند که نکات به این ظریفی را خدمت امام بگویند که سربازهای شما در جبهه ها این گونه کار می کنند.

آیا در هنگام شهادت ایشان در تهران بودید؟
من جانشین نیروی زمینی سپاه بودم و خبر را از رادیو شنیدم و بلافاصله رفتم به اتاق فرمانده سردار جعفری و به اتفاق ایشان حرکت کردیم.

آیا ارتباط خانوادگی هم با ایشان داشتید؟
شهید صیاد با دیگران ارتباط خانوادگی خیلی کمی داشت. ایشان به دلیل مسئولیتی که داشت، کمتر خانه کسی می رفت. البته من چند باری خانه شان رفته بودم.

رفتار ایشان در منزل چگونه بود؟
انصافاً بی آلاشی و بسیار ساده بود و کمترین تکلفی نداشت. رفتار خاصی نداشت. البته هر وقت می رفتم برای کار بود و زیاد نمی ماندیم و زود راه می افتادیم.

و سخن آخر؟
برای ما خیلی سخت بود که ایشان مثلاً سرطان بگیرد، سکتة کند و یا تصادف کند. حق ایشان شهادت بود. شهید صیاد در به در به دنبال شهادت می گشت و خدا این نعمت بزرگ را به او داد. به گونه ای واقعاً خوشحال بودیم، اما از طرف دیگر از اینکه شهید صیاد را که رفیق و الاقامی بود، از دست دادیم، با همه وجود می سوختیم؛ اما چه کنیم؟ تقدیر این بود که شهادت خیلی از عزیزان را ببینیم. در این عمر کوتاه خیلی بارهای سنگین به دوش ماست.

هر قطره ای در این ره صد بحر آتشین است
دردا که این معما شرح و بیان ندارد
عظمت و بزرگی این شهید بزرگوار به حدی است که او مایه سربلندی همه جامعه بشریت است و نه مختص به ایران، چون بعضی وقت ها افراد را کوچک می کنیم و مثلاً می گوئیم این مرد، ستاره درخشان ارتش جمهوری اسلامی ایران است، در حالی که مایه افتخار ماست که در این سرزمین چنین انسان هایی تربیت می شوند و چنین شخصیت هایی پدید می آیند. ما قادر نیستیم از ایشان تعریف کنیم. این چیزهایی که گفتیم، صرفاً خاطرات من است و شاید در گفته هایمان ایشان را کوچک کرده و نتوانسته باشیم آن گونه که شان و مرتبه ایشان است، درباره اش سخن گفته باشیم. ■



که بعد شد لشکر المهدی، درخواست کردیم که یک قرارگاه ویژه درست کنند. ایشان از آقا محسن رضائی خواست که اسدی را برای ما مأمور کنید. ما مشتاق بودیم و از خدا می خواستیم و تا می گفتند، بلافاصله می رفتیم به آن قرارگاه.

از آن دوران خاطره ای دارید؟
ایشان یک پیشنهادی داشت در مورد هلی برن نیروها که در قرارگاه درباره اش بحث شد. بحث در مورد این بود که خود جنگ پیچیدگی زیادی دارد. فرماندهی وظیفه اش این است که جنگ را برای آن کسی که در شب تاریک، اسلحه و قمقمه آب و فشنگ و مهمات و نارنجک در دستش هست، روان کند تا مستقیم برود به خاکریز و در آنجا با دشمن درگیر شود. اینکه بگویند یک کمی به راست برو، یک کمی به چپ، واقعاً کار را سخت می کند. می خواستیم هلی برن کنیم به پشت جبهه دشمن و از آنجا جبهه را گسترش بدهیم و دشمن را از دو طرف مورد هجوم قرار بدهیم. آن کسی که باید هلی بر می کرد پشت دشمن، ما بودیم. ایشان یک تیپ هم در ارتش ایجاد کرد به نام تیپ هوابرد.

خودش با هوابرد آشنایی داشت. پرسیدیم ما در تیپ المهدی باید چه کنیم؟ گفت باید حداقل ۲ ماه دوره ببینید. قرار شد لشکر ۵۵ هوابرد المهدی و هوانیروز با همدیگر کار مشترک کنند. ایشان گفت بروید و یک جایی را هماهنگ کنید. با هواپیما از اهواز آمدیم اصفهان. در اصفهان با یک هلی کوپتر هوانیروز از شهر خارج شدیم و رفتیم منطقه گاو خونی. منطقه وسیعی بود. چند جایی را گشتیم و خاک و نوع زمین را امتحان کردیم ببینیم برای کاری که می خواهیم انجام بدهیم، جواب می دهد یا نه؟ دیدیم خاکش مثل جنوب و مناسب کار ماست. برنامه ریزی کردیم، دستگاه آوردیم و جبهه خودی، جبهه دشمن، رودخانه فرضی، نوع هلی کوپتر و ساعت پرواز و خلاصه همه برنامه هایی را که برای عملیات لازم بودند، مشخص کردیم.

در مورد مدیریت ایشان در جنگ می گفتید؟
ایشان مرتباً مطالب را از بیان امام می گرفت و اجرا می کرد و گزارش کارها را به امام می داد. ایشان و آقای رضایی با هم بودند و من یک زمانی شاهد بودم که حضرت امام (ره) دست آقای رضایی و شهید صیاد را گرفتند و گذاشتند در دست هم و فرمودند: «دوست دارم شما یکی باشید و یک اسم داشته باشید.» از بیت امام که آمدیم بیرون، با شهید صیاد در یک

ماشین نشستیم. شهید صیاد گفت: «ما باید شعارها را اصلاح کنیم.» قبلاً روی دیوارها می نوشتند: «ارتشی و سپاهی، دولشکر الهی» حالا باید بنویسیم: «یک لشکر الهی» امام این را می خواستند. من اعتقاد این است که شهید صیاد فقط به آنچه که امام می گفتند، اهتمام می ورزید و پس از ایشان هم پیروی محض از مقام معظم رهبری داشت. برای او هیچ تفاوتی نکرده بود و همان اطاعتی را که از امام داشت، از آقا هم داشت. قبلاً مطالب را به امام می گفت و حالا به مقام معظم رهبری. جانشین ستاد بود و الحق که مسائل را خیلی جدی و محکم پیگیری می کرد و خدمت آقا می برد.

از حالات ایشان وقتی خدمت امام می رسید، برایمان بگویید؟
وقتی خدمت امام می رسید، من پیش ایشان بودم. نمی دانم چه تعبیری را به کار ببرم. مثل شاگردی



عموماً به مجتهدین بزرگ سر می زد و می رفت محضرشان و اگر مشورتی می خواست، از آنها کمک می گرفت و می گفت: «ما الان در حال جنگیم و نیازمند نصیحت شما ایم. شما مخزن اسرار اهل بیت هستید. ما را از این مخزن اسرار سیراب کنید.»

خیلی خوشمزه بود. «بعداً فهمیدم از پس درگیر کار بوده، آن شب اصلاً شام نخورده بود.

ظاهراً با علما و اوتاد هم رابطه خاصی داشت و این رابطه بسیاری از عادات را در ایشان نهادینه کرده بود.

یکی از خصوصیات دیگر ایشان این بود که با علما ارتباط وسیعی داشت. عموماً به مجتهدین بزرگ سر می زد و می رفت محضرشان و اگر مشورتی می خواست، از آنها کمک می گرفت و می گفت: «ما الان در حال جنگیم و نیازمند نصیحت شما ایم. شما مخزن اسرار اهل بیت هستید. ما را از این مخزن اسرار سیراب کنید.» تقریباً بدون استثناء به همه مراجع و علما سر می زد، اما به بعضی ها مثل مرحوم آیت الله بهاء الدینی، مرحوم آیت الله مشکینی، مرحوم آیت الله اراکی و آیت الله جوادی آملی، ارادت خاصی داشت. به شهرستان ها که می رفت، حتماً خدمت علما می رسید و مثلاً وقتی به شیراز می رفت، خدمت آیت الله شیخ صدرالدین حائری و آیت الله محی الدین حائری، امام جمعه می رفت. به همه علما یک علاقه ویژه ای داشت و بسیاری از مواقع اطرافیان را می برد خدمت آیت الله بهاء الدینی. بعضی از مواقع که مأموریت پیش می آمد، مقدمه مأموریتش، حتماً دیدن یکی از آقایان بود. بسیاری از مواقع به زیارت یکی از اماکن مقدس از جمله امام رضا (ع) و حضرت معصومه (س) می رفت. همیشه هم جلساتش را حتماً با قرآن شروع می کرد.

در دوران جنگ رابطه تان چطور ادامه پیدا کرد؟

در دوران جنگ با هم کار می کردیم. ایشان فرمانده نیروی زمینی ارتش بود و عمدتاً با ایشان بودم. وقتی که در تیپ المهدی بودم



درآمد:



تقید به رعایت احکام و شعائر دینی، در کنار علم و دانش بالای نظامی و بی‌اعتنائی به مظاهر دنیا و تلاش برای حرکت در راه ولایت، نتیجه عمری خودسازی و مجالست با بزرگان دین است که در شهید صیاد شیرازی نمود عینی دارد. در گفت و گو با سردار سرتیپ اسدی، جانشین بازرسی ستاد کل نیروهای مسلح، به فرآیند خودسازی همه جانبه در وی پرداخته شده است.

۱

«جلوه‌هایی از سلوک اخلاقی شهید صیاد» در گفت و شنود
شاهد یاران با سردار سرتیپ پاسدار محمد جعفر اسدی

شهادت حق مسلم او بود. . .

سخت بود. گاهی آتش دشمن اصلاً مجوز اینکه آدم از سنگر بیرون بیاید، نمی‌داد. ایشان همان کنار سنگر با یک لیوان آب وضو می‌گرفت و نمازش را می‌خواند. اغلب اوقات کمیود آب داشتیم و ایشان از همان آبی که می‌خوریدیم، صرفه جویی می‌کرد. بعضی از مواقع زمستان سردی بود که انسان جرئت نمی‌کرد وضو بگیرد، ولی ایشان در هر شرایطی وضو داشت. از اعمال عبادی ایشان در شرایط اضطرار چه خاطره‌ای دارید؟
خاطرهم هست یک بار شب بود و ایشان مانوری را طراحی کرده بود. ما به هم علاقه داشتیم و عموماً با همدیگر کار می‌کردیم. تیپ ۳۳ الهمدی آن زمان که بعداً لشکر شد، قرار بود با هلی‌کوپتر ترابری شود. قرار شد چند دور مانور کنیم که بچه‌ها با هلی‌کوپتر آشنا شوند و خلبانان نحوه سوار شدن و پیاده شدن را تمرین کنند. بعد از نماز مغرب شروع کردیم و کار را ادامه دادیم تا شب از نیمه گذشت. هلی‌کوپترهای رفتند و می‌آمدند، گردان‌ها می‌رفتند و می‌آمدند و سوار می‌شدند. همین طور کار داشت پیش می‌رفت. دو روز بود که در خوزستان بودیم، گرچه خوزستان در منطقه گرمسیری بود، ولی زمستان‌های سختی داشت. بچه‌های تبریز که عموماً خودشان اهل منطقه سردسیر هستند، می‌گفتند: «سرما می‌پوست را می‌سوزاند، اما سرمای خوزستان به استخوان آدم می‌زند.» هوا خیلی سرد بود. ساعت ۱۲ شب گذشته و شاید ساعت ۲/۵ بود. سرما طوری به ما فشار آورد که بچه‌ها یکی یکی به اجبار رفتند و داخل ماشین نشستند و بخاری را روشن کردند. ما هم دیدیم تعارف بر نمی‌دارد و رفتیم در ماشین نشستیم و شهید صیاد در میدان تنها ماند. یک وقت دیدم شهید صیاد دارد می‌آید پیش ما. عرض اینکه پیاده شویم، شیشه ماشین را دادیم پایین. سؤال کرد: «آب دارید؟» من قمقمه‌ام را در آوردم و به ایشان دادم. با خونسردی تمام، بند پوتینش را باز کرد، جوراب‌هایش را پوشید و با دست و صورت قمقمه را بست و جوراب‌هایش را خواندن. چند لحظه بعد از نماز نشست و دعا خواند و بعد با کمی عجله آمد و سوار ماشین شد. ایشان جلو من و دوسه تا از بچه‌ها صندلی عقب نشستیم. خدا رحمت کند شهید حاج محمود ستوده را. آن پشت داشت نان و حلوا ارده می‌خورد. یک کمی از حلوا را لای نان گذاشت و دادیم به شهید صیاد. البته مردد بودیم، چون اصلاً آدم شکم‌پایی نبود و خیلی کم غذا می‌خورد و بسیار هم کم می‌خوابید. تعارف کردیم و گفتیم: «درجه ایشان جناب سرهنگ نان و حلواست.» شهید صیاد نان را گرفت و با میل خورد و گفت: «خیلی چسبید.

مرتبه بعد که ایشان را دیدم، در روستایی به نام بردیه و در عملیات سوسنگرد بود و از دزفول کمکی آمده بودیم. به عنوان فرمانده تیپ امام حسن مجتبی (ع) رفتم آنجا. آقای رحیم صفوی، آقای رشید و خدا رحمت کند شهید حسن باقری و شهید صیاد آنجا بودند. در آنجا اشتیاقم بیشتر شد. در دیدار دوم، بیشتر با هم انس پیدا کردیم و از آن به بعد عموماً توی قرارگاه همدیگر را ملاقات می‌کردیم و من خیلی مشتاقانه دنبال می‌کردم که ایشان چه می‌کنند. از اولین چیزهایی که در مورد رفتارهای ایشان در خاطرم مانده، این بود که بسیار مقید به نماز اول وقت بود و وقتی اذان می‌دادند، بلافاصله راهی می‌شد برای نماز. هیچ موقع نشد که وضو نداشته باشد. دائم وضو بود.

چرا؟
ایشان حدیثی را شنیده بود و صددرصد به آن عمل می‌کرد و آن

در دوران دفاع مقدس، گاهی خواندن نماز سر وقت، بسیار سخت بود. گاهی آتش دشمن اصلاً مجوز اینکه آدم از سنگر بیرون بیاید، نمی‌داد. ایشان همان کنار سنگر با یک لیوان آب وضو می‌گرفت و نمازش را می‌خواند. اغلب اوقات کمیود آب داشتیم و ایشان از همان آبی که می‌خوریدیم، صرفه جویی می‌کرد.

هم اینکه مستحب است که انسان همیشه وضو داشته باشد، مستحب است که به شکرانه این وضو دو رکعت نماز بخواند و بعد از نماز از خدا چیزی طلب کند. این حدیثی است مفصل که خلاصه گفتم. وضو گرفتن و دو رکعت نماز بخواندن با این وضو، جفاست بر وضو و اگر وضو داشتی و نماز خواندی و چیزی طلب نکردی از خدا، هم به نماز و هم به وضو جفا کرده‌ای و اگر وضو گرفتی و نماز خواندی و چیزی طلب کردی از خدا و خدا حاجت شما را نداد، خدا جفا کرده که بدیهی است خدا جفا نمی‌کند و حاجت روا می‌شود. ایشان همیشه در این وادی‌ها بود. در دوران دفاع مقدس، گاهی خواندن نماز سر وقت، بسیار

کجا و چگونه با شهید صیاد آشنا شدید؟
در اواخر سال ۵۸ که غائله کردستان به وجود آمد، اخوی ما از کردستان آمد و گفت که یک افسر جوان ارتشی در آنجا هست که از ما پاسدارها خیلی بسیجی تر است. مشخصات ایشان این است که همیشه در خدمت قرآن است، یعنی هیچ وقت نیست که قرآن از ایشان جدا شود. یک عادت دارد که هر جایی نشیند، اول قرآن می‌خواند و جلسات را با قرآن شروع می‌کند. خیلی تعریف کرد، به طوری که ما ندیده، شیفته ایشان شدیم. خدا به ما توفیق نداد که ایشان را زیارت کنیم تا جنگ شروع شد و رفتیم جبهه و مسئول محور فارسیات شدیم. ایشان در کردستان بود و مادر خوزستان و جسته و گریخته از کسان دیگر هم ذکر خبر ایشان را می‌شنیدیم. همه تعریف می‌کردند که ما در ارتش آدم این تیپی نداشتیم. در اوایل سال ۶۰ که ما رفتیم و مسئول ایستگاه ۷ آبادان شدیم، خبر دادند که آقای صیاد شیرازی آمده و در هتل آبادان، مقر سپاه، اقامت کرده است. تا این مطلب را شنیدم موتور سیکلت را برداشتم و به سرعت راه افتادم تا به این آرزوی دیرینه برسم و این مرد الهی را ببینم. رسیدم به هتل آبادان و موتور را رها کردم و با عجله از پله‌ها بالا رفتم و خودم را به اتاق برادری از بچه‌های شرکت نفت که آمده بود کمک سپاه، رساندم و گفتم می‌خواهم آقای صیاد شیرازی را ببینم. گفت ایشان رفته‌اند گشت. یک آرزویی داشتیم که ناکام ماند. پس کی موفق به دیدار ایشان شدید؟
شکست حصر آبادان که انجام شد، ما از آبادان آمدیم اهواز و توی اهواز خدا رحمت کند شهید حسن باقری گفت آقای صیاد شیرازی مجروح شده، برویم دیدن ایشان. انگار خدا دنیا را به ما داد که به مرادمان می‌رسیم. آن روزها در اهواز همه جا تعطیل بود و چیزی گیر نمی‌آمد، نه گلی بود و نه شیرینی‌ای. خلاصه همین طور بسیجی‌وار رفتیم خدمت ایشان. ظاهراً هلیکوپتر ایشان به زمین خورده و ایشان آسیب دیده بود.

حدوداً چه سالی بود؟
حدود سال ۶۰، ۶۱. خیلی زمان گذشته و نمی‌توانم درست به یاد بیاورم که کدام ماه بود. اولین بار بود که رفتیم و ایشان را زیارت کردیم. بستری بود و ما آنجا با یک ولعی مقابل تخت ایشان نشستیم و به فرمایشات ایشان گوش دادیم. چند نفر بودیم و موضوعات مختلف را مطرح می‌کردیم و ایشان توضیح می‌داد. ما دل نمی‌کنیدیم، ولی شهید باقری که خدا رحمتش کند گفت برویم. ما با یک نگاه پر اندوهی با ایشان خدا حافظی کردیم. من احساس کردم نگاه ما روی ایشان تأثیر گذاشته و ایشان هم به ما عنایتی دارد.



ایشان در هر وضعیتی که قرار می‌گرفت، پیوسته به دنبال خدمت و انجام وظیفه بود، به همین دلیل وقتی هم که توسط بنی‌صدر کنار گذاشته شد، بلافاصله به سپاه رفت و منشاء اثرات درخشانی شد. در عملیات مرصاد هم که از نظر رسمی مسئولیت خاصی نداشت، به خاطر احساس مسئولیتی که داشت، به طرف منطقه حرکت کرد و با نوعی فرماندهی معنوی، تمام امکانات هوانیروز را بسیج کرد.

منافقین همیشه خوبان را زده‌اند. ایشان از وقتی که خودش را شناخت، با تمام وجود در خدمت انقلاب بود و این در خدمت بودن در مقاطع حساس، یعنی سخت‌ترین برهه‌هایی بود که انقلاب به سرانجام رسید نیاز داشت. برای ایشان ابد نوع مسئولیت‌ها مهم نبودند و فقط به فکر انجام تکلیف بود.

نقش ایشان در دوران نامانی کشور در آزادسازی کردستان، فراموش نشدنی است. ایشان در صحنه‌های مختلف دفاع مقدس و در عملیات‌های بزرگ و موفق نقش تعیین‌کننده داشت و از نام ایشان کاملاً با عظمت یاد می‌شود. در هر جایی که احساس می‌کرد که نظام مورد حمله قرار گرفته، سینه خود را سپر می‌کرد و بدیهی است که منافقین چنین فردی را مورد هدف قرار می‌دهند. وی کسی است که برای نظام جمهوری اسلامی، بارها تارمر شهادت پیش رفت و به کرات مجروح شد. من در بعضی از عملیات‌ها توفیق این را داشتم که در خدمت ایشان باشم. ایشان حتی در سخت‌ترین شرایط هم در خط مقدم حضور پیدا می‌کرد و پایه پای سایر رزمندگان، سختی و گرمای هوا و آتش دشمن را تحمل می‌کرد. این‌طور نبود که در رده‌های عقب بماند. بدیهی است که دشمن، چنین شخصیت‌های مخلص را نشان می‌رود، همچنان که پیش از آن بزرگواران دیگری را به شهادت رساند. منافقین ماهیتاً به

گونه‌ای بودند که به مردم کوچه و بازار هم رحم نمی‌کردند، اما به لطف خدا و تدابیر حضرت امام و سپس مقام معظم رهبری از همه تهدیدها عبور کردیم و باید از تهدیدهای دیگر نیز عبور کنیم. من فکر می‌کنم دلیلی که این شهید بزرگوار را به شهادت رساندند این است که ایشان یکی از مخلص‌ترین و ممتازترین شخصیت‌های نیروهای مسلح بود. آنها خواستند که به این وسیله در نیروهای مسلح خلاء ایجاد کنند. هر مکتبی انسان‌های طراز خود را می‌سازد و شهید صیاد پرورده مکتب اسلام و آراسته به سجایای اخلاقی بی‌شماری چون ولایت‌مداری، فروتنی، تعبد، اخلاص و... بود. برای شناخت

مقاطعی که در کردستان و جبهه‌های جنگ در خدمت ایشان بودم، مشاهده می‌کردم که با چه شغف زائدالوصفی از امام یاد می‌کرد و نهایت تلاشش را می‌کرد که اوامر ایشان را دقیق و کامل انجام دهد. بسیاری بودند که هدفشان رهائی کشور ما از اشغال دشمن بود، اما هدف اولیه و مهم ایشان امتثال امر حضرت امام بود و این نکته را پیوسته در صحبت‌ها و عملیات‌ها و جلسات مطرح می‌کرد. من همیشه این ارتباط معنوی با امام و پس از رحلت ایشان با مقام معظم رهبری را در ایشان می‌دیدم. برخورد ایشان با مسئولیت ستاد بازرسی کل کشور با توجه به سوابق و مسئولیت‌های درخشانی که در گذشته داشت و تلاش بسیاری که در این عرصه کرد، واقعاً عبرت‌آموز و الگوی بارز خدمت صادقانه و مومنانه و همگی حاکی از آن است که در نگاه عارفانه ایشان تنها نکته مهم، اطاعت از ولایت و اشتیاق به خدمت بود. یادم هست که ایشان هنگامی که درجه سرلشگری را از مقام معظم رهبری گرفت، می‌گفت تنها چیزی که مایه خوشحالی و مباهات من است، اطاعت از اوامر رهبری است. رابطه ایشان و آقا بسیار نزدیک و صمیمی بود و ملاحظه کردید که مقام معظم رهبری پس از شهادت ایشان، شخصاً آمدند و در مراسم ایشان حضور پیدا کردند و در ستاد کل به تابوت ایشان بوسه زدند و فرمودند که صیاد سرباز صادق و فداکار دین و قرآن و یک نظامی مؤمن و پرهیزکار بود.

واکنش شهید صیاد نسبت به پذیرش قطعنامه چه بود؟
مقطع پذیرش قطعنامه، یکی از نقاط حساس تاریخ معاصر ایران و از لحاظ نظامی، مقطع بسیار مهمی بود. بعد از پذیرش قطعنامه ما با یورش سراسری دشمن و منافقین در محورهای جنوب و غرب کشور مواجه شدیم، به طوری که حقیقتاً مشکلات جدی برای نظام پیش آوردند. همان‌گونه که قبلاً هم اشاره کردم، ایشان در این مقطع هم با کمال هوشیاری و با احساس تعهد بسیار بالا وارد میدان شد. در پذیرش قطعنامه هم از آنجا که ایشان مطلع محض امر امام بود، بدیهی است که چیزی جز امتثال اوامر ایشان را در نظر نداشت. ما چه قبل از این برهه و چه پس از آن، حوادث بسیار دشواری را از سر گذراندیم. ایشان در تمام مقاطع بسیار متوکل و صبور و در بحرانی‌ترین مواقع مثل بنیان مروض بود. من در عملیات والفجر ۹ در خدمت ایشان بودم. در مناطق شرق پیشروی بسیار خوبی داشتیم. در این عملیات، نیروی زمینی سپاه پیشروی کرد و قرار بود ارتش بیاید و مناطق را تحویل بگیرد. کار انجام شد، اما بر اثر فشار ارتش عراق و مسائل دیگر، شرایط بسیار دشوار و خطیری برای ایشان پیش آمد، ولی ایشان همچون کوهی استوار در صحنه بود.

پس از جنگ به چه شکل به خدمت‌گزاری ادامه دادند؟
روحیه ایشان واقعاً با دوره جنگ فرقی نکرده بود و برای انجام وظیفه، آرام و قرار نداشت. کاری که ایشان در معاونت بازرسی انجام داد، یک کار به یادماندنی است. ایشان همچنان اراده محکم، اخلاص، جدیت و صبوری خود را حفظ کرد. مولای متقیان می‌فرمایند: «همانا جهاد دری است از درهای بهشت». ایشان این در را با موفقیت تمام برای خود باز کرد و توانست در جهاد اکبر هم موفق شود. ایشان پیوسته با بزرگانی چون آیت‌الله بهاء‌الدینی ارتباط داشت و لذا از لحاظ روحی و معنوی هم رشد کرد. در واقع ایشان در جهاد اکبر که مبارزه با نفس و بسیار دشوارتر از سایر عرصه‌هاست، گوی سبقت را از دیگران ربود. به اعتقاد من ایشان به مرحله‌ای رسیده بود که حضرت دوست ایشان را به سوی خود فرا خواند و در واقع اجر خود را گرفت و به درجه رفیع شهادت نائل شد. **به نظر شما با اینکه سال‌ها از جنگ می‌گذشت، منافقین چرا ایشان را ترور کردند؟**

یک انقلاب، باید انسان‌های دست پرورده آن را دید. ما با معرفی این افراد، در واقع انقلاب و مکتبمان را معرفی می‌کنیم. در ارتش نیز واقعاً الگوهای برجسته‌ای چون شهدای بزرگوار سپهبد صیاد شیرازی، سرلشگر شهید بابایی، شهید نامجو و امثالهم را داریم. در ارتش انقلاب اسلامی انسان‌های بسیار والایی ترتیب شدند که تا لحظه شهادت در تمامی عرصه‌ها حضور داشتند و سلوک آنان نشانه مکتبی بودنشان بود. یادم هست که حتی در شرایط سخت جبهه‌ها که آتش دشمن واقعاً سنگین بود، شهید صیاد مقید بود که همیشه با وضو باشد. ایشان متعهد به نماز شب بود و هر وقت وضو می‌گرفت، دو رکعت نماز می‌خواند. تمام جلسات را با یاد خدا و دعای ظهور حضرت، آغاز می‌کرد و به پایان می‌رساند. واقعا انسان مخلصی بود. احساس من این بود که هر کاری که می‌کند برای رضای خداست. بسیار خاکی و مردمی بود و نمی‌شد او را از افراد عادی تشخیص داد. بسیار شجاع بود. من در جاهای مختلف در خدمت ایشان بودم و به عینه



مشاهده می‌کردم که ترس برای ایشان اصلاً معنا ندارد. در همه امور بسیار نظم داشت و حتی در جبهه‌ها کاملاً مرتب و منظم لباس می‌پوشید. یادم هست برای این که اتوی لباسش به هم نخورد، لباسش را در می‌آورد و نماز می‌خواند و دوباره لباس را می‌پوشید. بر خورده با همه، بسیار متواضعانه و مؤدبانه بود. در شرایط سخت، واقعاً مثل دژ، استوار و محکم و بسیار صبور بود و مشکلات ابداً در ایشان تزلی ایجاد نمی‌کرد. در همه امور پیوسته به خدا توکل داشت و چنین انسانی بدیهی است که شایسته مقام رفیع شهادت است و او نیز به پای سر به لقای حضرت دوست شتافت. ■



درآمد:



شایستگی‌های علمی و نظامی در کنار توانائی‌های ارزشی و مکتبی، از شهید صیاد شخصیت ممتازی را ساخته است که دوست و دشمن به برجستگی وی معترفند. سردار ایزدی به عنوان یکی از هم‌زمان شهید که به خوبی با سلوک و رفتار وی آشنائی دارد، در این گفت و گو از نقش تعیین کننده وی در عرصه های گوناگون سخن رانده است.

۳

■ «جلوه هائی از سلوک اخلاقی شهید صیاد» در گفت و شنود
شاهد یاران با سردار سرتیپ پاسدار مصطفی ایزدی

جز خدمتگزاری هدفی نداشت...

ارتش‌های سراسر جهان تفاوت دارند. اینها الگوبشان فرهنگ انقلاب اسلامی است که واقعاً اثرات ارزشمندی دارد. ایشان هم در هر وضعیتی که قرار می‌گرفت، پیوسته به دنبال خدمت و انجام وظیفه بود، به همین دلیل وقتی هم که توسط بنی صدر کنار گذاشته شد، بلافاصله به سپاه رفت و منشاء اثرات درخشانی شد. در مقاطع دیگر هم همین شیوه را داشت، از جمله در عملیات مرصاد که از نظر رسمی مسئولیت خاصی نداشت، ولی به خاطر احساس مسئولیتی که داشت بلافاصله از تهران به طرف منطقه حرکت کرد و با نوعی فرماندهی، تمام امکانات هوانیروز را بسیج کرد و نیروها را به خط مقدم برد و توسط سه بالگرد، عقبه دشمن و ضد انقلاب را شناسائی کرد. در آن عملیات یکی از بالگردها سقوط کرد و دو بالگرد دیگر رفتند و نیروها را در تنگه باتاقی مستقر کردند تا عقبه دشمن را کنترل کنند و نیروهای بعدی به وسیله بالگرد دیگر وارد جنگ با منافقین شدند. منظور اینکه ایشان همان طور که در دوران دفاع مقدس به عنوان فرمانده نیروی زمینی احساس تکلیف می‌کرد، در دوره‌ای هم که مسئولیت رسمی نداشت و کشور با خطر روبرو بود با همان احساس وارد عرصه کارزار شد و در عملیات مرصاد تأثیری به پادماندنی را از خود به جا گذاشت.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان نکاتی را بیان کنید.

ایشان در موقعیت‌های مختلف سعی می‌کرد مثل یک بسیجی در صحنه باشد و انجام وظیفه کند. در دستنوشته‌های ایشان مکرراً آمده که از اینکه امام به ایشان اعتماد کردند، بسیار شادمان بود. صیاد واقعاً انسان بسیار والایی بود. امام راجع به ایشان فرمودند که صیاد از هیچ خدمتی برای کشور خودداری نکرد. نگاه امام به ایشان گونه بود. در ملاقاتی که با حضرت امام داشتیم، ایشان خطاب به جمع فرماندهان سپاه و ارتش فرمودند: «من میخواهم شما باهم باشید» و این شهید بزرگوار برای امثال این فرمان حقیقتاً تلاش فراوان کرد. ایشان از سال‌های قبل از انقلاب در اصفهان فعالیت‌هایی داشت که کاملاً در مسیر هدایت و خط نورانی حضرت امام بود. بعد که انقلاب پیروز شد، پیوسته مطیع امر ولایت و در همه عرصه‌ها در خط مقدم بود. در وقایع کردستان، جزو اولین افرادی بود که در آنجا حضور یافت. در تمام

می‌گشتند و رزمندگان را سوار می‌کردند. این ابتکار از ایشان بود که شخصاً در صحنه حضور داشت و باعث شد عملیات والفجر ۲ را به خوبی انجام بدهیم. یاد در عملیات والفجر ۴ که واقعاً حضور ملموسی در صحنه داشت و طرح‌های ارزشمندی را مطرح کرد. عملیات والفجر ۴ در منطقه وسیعی که از مریوان شروع می‌شد و در ادامه به بانه و منطقه آلام سردهشت می‌رسید و حدود ۸۰،۷۰ کیلومتر را شامل می‌شد، انجام شد. ایشان هم در کردستان و هم در جنوب، در قرارگاه‌های مشترک سپاه و ارتش، آن ترکیب مقدس را محقق ساخت و با انعطاف شگفت‌آورش، تعامل بسیار مؤثری را میان نیروهای ارتش، سپاه و بسیج برقرار کرد و باید گفت که این از یادگارهای شهید بزرگوار است. با ابتکارات ایشان، ارتش در جایی مستقر می‌شد و استحکامات را ایجاد می‌کرد، سپاه و

ایشان هم در کردستان و هم در جنوب، در قرارگاه‌های مشترک سپاه و ارتش، آن ترکیب مقدس را محقق ساخت و با انعطاف شگفت‌آورش، تعامل بسیار مؤثری را میان نیروهای ارتش، سپاه و بسیج برقرار کرد و باید گفت که این از یادگارهای شهید بزرگوار است.

بسیج در مراحل مختلف به عنوان نیروهای تحمل کننده وارد می‌شدند و این مجموعه با کاری که نیروی انتظامی برای ایجاد مقررات و انتظامات انجام می‌داد، تکمیل می‌شد. یاد هست که شهید صیاد با دستور بنی صدر، مدتی از ارتش دور بود، اما باز مسئولیت و تعهد خود را از یاد نبرد و در سپاه مشغول خدمت شد. ایشان حتی در زمانی که مجروح بود و با عصا راه می‌رفت، باز در جبهه حضور داشت. اساساً فرماندهان و نیروهای رزمی در انقلاب اسلامی با همدیگرهای خود در

شروع آشنایی شما با شهید صیاد شیرازی چگونه و از کجا آغاز شد؟

ما در منطقه کردستان وضعیت ویژه‌ای داشتیم و یکی از زیباترین صحنه‌های زندگی بنده در این دوران رقم خورد که در جمع عزیزان ارتشی و سپاه و نیروی انتظامی بودیم. انصافاً تأثیر گذارترین فرد در این جمع، شهید صیاد بود. جمله‌ای که از ایشان همیشه در ذهنم هست این است که: «جمع نیروهای ارتشی و سپاهی و بسیجی، ترکیبی مقدس است». ابتدا گفته می‌شد: «ارتشی و سپاهی، دولشکر الهی». با پیشنهاد ما و همت ایشان بود که این شعار تبدیل به یک لشکر الهی شد. این شهید بزرگوار در میان مجموعه مسئولین و فرماندهان لشکری و کشوری موقعیت ممتازی داشت و وجودش، نقطه قوتی بود و شرایط بهتری را برای انجام مأموریت برای همه فراهم می‌ساخت. با حضور ایشان، در مراحل مختلف شاهد پیروزی و عملکرد برجسته رزمندگان اسلام بودیم. آنها توانستند با این ترکیب مقدس، منطقه غرب و شمال غرب کشور را از لوث و وجود ضد انقلاب پاک کنند و در دفاع مقدس به پیروزی‌های چشمگیری دست یابند. از آن دوران خاطراتی را نقل کنید.

در دوره دولت موقت، فترتی در وضعیت پاکسازی کردستان از لوث وجود ضد انقلاب وجود داشت. شهید صیاد از همان ابتدا در منطقه حضور و در نقاط مختلف نقشی برجسته داشت. در مرحله بعدی، یعنی پاکسازی کامیاران و سنندج، ایشان یکی از ستاره‌های برجسته این حرکت بود. بعد از ماجرای کردستان و در دفاع مقدس، در سمت فرمانده نیروی زمینی ارتش، در واقع محور جنگ بود، با این همه مثل یک بسیجی برخورد می‌کرد و پیوسته برای حضور در تمام صحنه‌ها آماده بود. خاطره حضور مفید و پربرکت ایشان در منطقه عملیاتی والفجر ۲ یاد کسی نمی‌رود. ایشان با ایجاد هماهنگی میان نیروهای سپاه و ارتش، سخت‌ترین عملیات‌ها را به خوبی جلو می‌برد. من یادم هست که زیر آتش دشمن بودیم و هواپیماهای دشمن مرتباً در منطقه پرواز می‌کردند. ایشان با درایت و شجاعتی که داشت، امکانات هوانیروز را بسیج کرد. صحنه بسیار دیدنی‌ای بود. بالگردها باید زود عبور می‌کردند تا مواجه با بمباران نشوند و در حالی که روشن بودند،

نظم او زبانزد همه بود...

۴

«جلوه‌هایی از سلوک اخلاقی شهید صیاد» در گفت و شنود

شاهد یاران با امیر سرتیپ دوم احمد آرام

مسئولیت اداره دفتر شهید صیاد و همکاری نزدیک با وی، امکان آشنایی با ویژگی‌های برجسته اخلاقی و سلوک ممتاز او با دیگران را فراهم ساخته و خاطرات آموزنده و دلنشینی را برای امیر احمد آرام به یادگار نهاده که در این گفت و گو، ما را به بخش‌هایی از آنها مهمان کرده است.



درآمد:

مستقر در اصفهان و احضار آنها به محلی که در آن مستقر بودیم. ساعت سه و نیم بود که آمدند و همه ما را بیدار کردند. آمدیم و دیدیم همه فرماندهان در خدمت ایشان نشسته‌اند. محافظان گفتند خود ایشان یک لحظه هم خوابیده و مشغول کار بوده است. بلافاصله کارها تقسیم و گروه‌ها را مشخص کردند که هر کسی برای بازرسی به کدام پادگان اعزام شود. حدود ساعت چهار صبح بود که همه حرکت کردیم، زیرا قرار بود قبل از شروع بیدار باش، همه بازرس‌ها در داخل پادگان‌ها حاضر باشند. نظم و انضباط ایشان واقعاً زبانزد همه بود. نکته دیگر، توجه زیاد ایشان به تلاوت قرآن و دعا بود. امکان نداشت جلسه‌ای با قرآن و دعا شروع نشود و با دعا خاتمه پیدا نکند. یکی از آیاتی که ایشان همواره در تمام شروع جلساتشان قرائت می‌کردند و زبانزد همه بود، این آیه شریفه بود: «رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً». در طول هفته، بلا استثناء در روزهای دوشنبه و پنجشنبه و در طول سال سه ماه رجب، شعبان و رمضان را دائم روزه بودند. اگر مأموریت می‌رفتیم، برای اینکه بتوانند روزه دوشنبه و پنجشنبه را بگیرند، از قبل نذر می‌کردند. یک بار از ایشان سؤال کردم در مسافرت چگونه می‌توان روزه گرفت؟ ایشان گفتند: «من از قبل نذر می‌کنم تا بتوانم در اینجا روزه نذری بگیرم». خوراک ایشان بسیار کم بود.

در زمانی که در ستاد بودند و ما در خدمتشان بودیم، ناهارشان این بود: کمی کاهو، یک لیوان شیر و یک نصفه نان. خیلی کم می‌خوابیدند و خیلی زیاد عبادت می‌کردند. اینجا افسر وظیفه‌ای بود به عنوان هماهنگ کننده جلسات که کارهای تلفنی ایشان را جواب می‌داد. حدود یک سالی در خدمت شهید صیاد بود. روزی که داشت ترخیص می‌شد، وقتی برگه ترخیصش را آورد تا من امضاء کنم. به من گفت که من از آقای صیاد این را یاد گرفتم که کم بخورم، کم بخوابم و زیاد عبادت کنم. ان شاء الله بعد از اینکه از اینجا رفته‌ام، بتوانم اینها را سرلوحه

بودیم و با اتوبوس به اصفهان می‌رفتیم. ایشان به قدری دقیق برنامه‌ریزی کرده بود که قرار شد نماز مغرب و عشاء را در محضر امام جمعه اصفهان باشیم. به ورودی اصفهان که رسیدیم، نزدیک اذان مغرب بود. ایشان احساس کردند احتمالاً تا شروع نماز نمی‌رسیم. بلافاصله تلفنی به امام جمعه اصفهان اطلاع دادند که ما بعد از نماز می‌آییم و به راننده گفتند جلوی

اینجا افسر وظیفه‌ای بود به عنوان هماهنگ کننده جلسات که کارهای تلفنی ایشان را جواب می‌داد. حدود یک سالی در خدمت شهید صیاد بود. روزی که داشت ترخیص می‌شد، وقتی برگه ترخیصش را آورد تا امضاء کنم به من گفت که من از آقای صیاد این را یاد گرفتم که کم بخورم، کم بخوابم و زیاد عبادت کنم. ان شاء الله بعد از اینکه از اینجا رفته‌ام، بتوانم اینها را سرلوحه زندگی‌ام قرار دهم.

مسجدی در نزدیکی ورودی اصفهان بایستد و به نماز اول وقت رسیدیم. یکی از ویژگی‌های ایشان، خستگی‌ناپذیر بودنشان بود. خیلی زیاد کار می‌کردند، به طوری که می‌توانم بگویم در طول ۲۴ ساعت، ۲۰ ساعت را در حال فعالیت بودند و خیلی کم می‌خوابیدند. باز یادم هست در همین مسافرتی که به اصفهان رفته بودیم، با یک هیئت سی نفره تا ساعت دو بعد از نیمه شب جلسه داشتند. بعد به اعضای هیئت گفتند که شما بروید و استراحت کنید، ما برای استراحت رفتیم، ولی خود ایشان استراحت نکردند و در ساعت ۲ بعد از نیمه شب شروع کردند به تماس گرفتن با کل فرماندهان ارتش و سپاه و وزارت دفاع

شروع آشنایی شما با شهید صیاد از کی و چگونه بود؟ من از سال ۱۳۶۱، بعد از عملیات رمضان با شهید صیاد شیرازی آشنا شدم و از آن پس گاهی از نزدیک و گاه با فاصله افتخار خدمت در محضر ایشان داشتم. از سال ۱۳۷۴ هم به عنوان رئیس دفتر ایشان تا زمان شهادتشان افتخار آشنایی نزدیک با ایشان را داشتم.

باید خدمتتان عرض کنم بنده خیلی کوچک‌تر از آنم که درمورد شهید بزرگواری چون شهید صیاد شیرازی بخواهم مطالبی را بیان کنم، ولی با توجه به اینکه مدت چهار پنج سالی در خدمتشان بودم، از خصوصیات اخلاقی و رفتار و کردار ایشان و مأموریت‌هایی که با ایشان داشتم، خاطرات زیادی به مناسبت‌های مختلف دارم.

یکی از مسائلی که زیاد مورد توجه ایشان بود نظم و انضباط بود. در کارهای بی‌نهایت نظم و دقت داشتند. تمام جلساتشان رأس ساعت شروع و رأس ساعتی که پیش‌بینی‌اش را کرده بودند، تمام می‌شد. در هفته‌زمانی را تعیین کرده بودند که در یک روز، برای نیم ساعت یا بیست دقیقه خدمتشان برسم و وضعیت اداری آن قسمت را خدمتشان ارائه کنم. یادم هست که یک روز به من گفته بودند ساعت دو خدمتشان برسم و گزارش هفتگی را به عرضشان برسانم. من به ساعت خودم که نگاه کردم، دو را نشان می‌داد. در زدم و وارد شدم. ایشان مشغول امضای نامه‌ای بودند. بلند شدند و تعارف کردند و گفتند: «بنشینید. یک دقیقه زود آمده‌اید. من در این یک دقیقه، این نامه را تمام می‌کنم.» واقعاً هم یک دقیقه طول کشید تا نامه را امضاء کردند و نشستند و مذاکرات انجام شد. نکته دیگر در سلوک ایشان، اهمیت دادن به نماز اول وقت بود. کارهایشان را به نحوی با دقت تنظیم می‌کردند که همیشه بتوانند نماز اول وقت را در تمام مأموریت‌ها به جماعت بخوانند. اگر هم امام جماعت نبود، خودشان می‌ایستادند و بقیه به ایشان اقتدا می‌کردند. در یکی از مأموریت‌ها، حدود سی نفر



● درآمد:

و ویژگی‌های بارز اخلاقی و اخلاص و تدین بالای شهید صیاد شیرازی نکته‌ای است که همه شاگردان ایشان، از سال‌های قبل از انقلاب به آن آگاهی داشتند و به همین دلیل به سوی وی جلب می‌شدند. خدمت مخلصانه و تقید به اجرای احکام دین و توصیه دیگران به امر به معروف و نهی از منکر، از او چهره‌ای ساخته بود که مایه امیدواری مبارزان می‌شد. در این گفت‌وگو به گوشه‌هایی از این ویژگی‌ها اشاره شده است.

۳

«جلوه‌ای از سلوک اخلاقی شهید صیاد» در گفت‌و شنود
شاهد یاران با امیر سرتیپ‌ستاد رضا خرم طوسی

شجاعت شنا کردن بر خلاف جریان آب را داشت...

صحیح از بیت‌المال، سختگیر و دقیق بود. اخلاقش کاملاً اخلاق یک رزمنده مجاهد بود و با احدی رودربایستی نداشت. یکی از کارهای جالب ایشان این بود که هر وقت می‌خواستند با ایشان مصاحبه کنند، اول دو رکعت نماز می‌خواند، بعد می‌آمد. همه حرف‌هایش هم برای خدا بود، به همین دلیل هم دلنشین بود. آیا با والدین ایشان هم آشنایی داشتید؟

بله، خدمت ابوی ایشان که در ارتش خدمت کرده بودند، رسیدم. انسان بسیار ساده و متواضعی بودند.

از تاثیر نقش شهید صیاد شیرازی در جنگ بگویید.

ایشان انسان خاصی بود. خود من اگر ناچار شوم شب تا صبح نخوابم، اصلاً نمی‌توانم کلاس را اداره کنم، ولی ایشان چه در آن دوران، چه به خصوص در دوره جنگ، بارها و بارها می‌شد که تا صبح نمی‌خوابید و بعد هم با کار آبی کامل فعالیت می‌کرد. او به جنگ خدمت بزرگی کرد. می‌توان گفت که با اجازه حضرت آقا، معارف جنگ را پایه‌گذاری کرد. همه ما در جنگ حضور داشتیم، ولی کمتر کسی جنگ را با همه گستردگی‌اش می‌دید، به همین دلیل هر گروهی سعی می‌کرد بگوید ما این جور جنگیدیم، آن جور جنگیدیم. شهید صیاد به جای این دعاها، طوری رفتار می‌کرد که انگار اصلاً در جایی کاری نکرده، در حالی که بسیاری از گروه‌ها را ایشان پایه‌گذاری کرد. بعد هم که با هماهنگی با حضرت آقا، شروع کرد به نوشتن عملیات‌ها.

از شهادت ایشان چگونه با خبر شدید؟

آن روز صبح زود بود که رسیدم نیروی زمینی. تلفن زنگ زد و شهید واعظی از پشت خط گفت، «رضا! خبر داری چه شده؟» گفتم، «نه، چه شده؟» گفت، «صیاد هم رفت.» راه افتادم و خود را به بیمارستان ۵۵۵ ارتش در دارآباد رساندم. شهید واعظی و چند نفر دیگر هم آمده بودند. صحنه عجیبی بود. ایشان در همان لحظات اول شهید شده بود. پزشکان تلاش خودشان را کردند، اما فایده نداشت. بعد هم که شهید بختیاری آمد. همه شیفتگان و شاگردان شهید صیاد به آنجا آمده بودند. فضای خاصی بود و همه با پیکر خونین مراد خودشان مواجه شدند.

و سخن آخر؟

شهید صیاد شیرازی کسی بود که هیچ وقت تسلیم شرایط نشد. قبل از انقلاب، یکتنه در محیطی که مبارزه ممنوع بود، فعالیت می‌کرد و در محیطی که بیان حق رواج نداشت، بندگی خدا را می‌کرد و به دین و احکام آن تقید داشت. او در محیط ارتش بر سر اعتقادات و افکار خود ایستاد و تزلزل نشان نداد. من هر وقت به این کوه استوار نگاه می‌کنم، منظره با شکوه یک پدر نسبت به فرزندان را می‌بینم که میراث او برای فرزندانش یک میراث عظیم فرهنگی است. شهادت ایشان هم مثل حیاتش، موج آفرین بود و احساس دل‌سردی و شکست را از خاطره‌ها زدود. با وجود امثال ایشان، شکست معنا نداشت. ■

از شیوه‌های رفتاری و اعتقادی شهید صیاد شیرازی نکاتی را بیان کنید.

ایشان بسیار زاهد و ساده زیست و مثل یک روستایی، دارای یک زندگی معمولی بود. او هر هفته برنامه‌های سفر خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کرد که بتواند از جنوب، خودش را به تهران برساند و در درس‌های روز چهارشنبه و جمعه شرکت کند. خود من یک وقت می‌بینی دو سه هفته صیاد حتی یک بار هم نمی‌روم و یک هفته نمی‌روم، معمولاً هم با ماشین خودش می‌آمد، نماز جمعه را ترک نکرد. معصوماً هم با ماشین خودش می‌آمد، آن را در یک گوشه می‌گذاشت و بعد میان مردم، گم می‌شد. اعتقادات انسان یک پوسته دارد و یک مغز. اینها هر کدام خاصیت خودشان را دارد. این مجموعه با هم است که خاصیت دارد. اگر فقط پوسته باشد، جز اینکه به کار سوزاندن نباید چه فایده‌ای دارد؟ شریعت ما، فقه ما، احکام ظاهری ما از جمله نماز و روزه باید مغز و حقیقت و لایه مرکزی داشته باشند. اصل اینهاست. دل بی‌ولایت و بی‌توحید به درد نمی‌خورد. این دو تا

ارتباط معنوی وی با آیت‌الله بهاء الدینی بسیار قوی بود. گاهی از جبهه که برمی‌گشت، ساعت ۲ و ۳ نصف شب به خانه ایشان می‌رفت و همین که پشت در می‌رسید، آیت‌الله بهاء الدینی در را باز می‌کردند و می‌گفتند، «بفرما! جای حاضر است.» تلفن و موبایل و این چیزها در کار نبود و این مسئله حقیقتاً از کرامات بود.

مکمل یکدیگرند. نمی‌توانیم بگوییم کدام بهتر است. مغز بدون پوست، آسیب‌پذیر است، پوست بدون مغز هم به درد نمی‌خورد.

از برخوردهای ایشان با مظاهر ظلم چه خاطره‌ای دارید؟

شهید صیاد یک مجاهد به تمام معنا و انسانی قرض، با صلابت و نفوذ ناپذیر بود. گاهی به قدری صراحت داشت که توی ذوق کسانی که ایشان را نمی‌شناختند، می‌زد. در سطوح بالا که با بنی‌صدر برخورد کرد، در سطوح پایین‌تر هم ذره‌ای بی‌عدالتی را تاب نمی‌آورد و بلافاصله تذکر می‌داد. به هیچ وجه از امکانات اداره استفاده شخصی نمی‌کرد. در امور اخلاقی و استفاده

چگونه و از چه زمانی با نام شهید صیاد شیرازی آشنا شدید؟ پس از سقوط هواپیمای شهید نامجو و همراهان ایشان، شهید صیاد شیرازی به فرمان امام، فرمانده نیروی زمینی و فرمانده دانشکده افسری شدند. در سال ۶۰ که خدمت ایشان رسیدیم، سرگرد بودند و آثار شجاعت و رشادت و تدین در ایشان به وضوح دیده می‌شد. ایشان در میدان‌های مختلف و در عرصه‌های گوناگون حضور داشت و من همیشه به ویژگی‌های اخلاقی ایشان غبطه می‌خوردم. پیوسته فراخوانی عمل می‌کرد و شخصیت‌های کارآمد را برمی‌گزید. با شخصیت‌های زیادی از اهل علم و عرفان مصاحبت داشت. از جمله با آقای عسکروالادی به عنوان شخصیتی مبارز و متدین در ارتباط بود.

از دوره دانشجویی چه خاطره‌ای از ایشان دارید؟

ایشان فرمانده ما بودند. آن چیزی که به یادمانده، اقتدار ایشان به عنوان فرمانده، نحوه اجرای مراسم صبحگاه، شیوه بیان و ویژگی‌های برجسته اخلاقی‌شان بود. قبل از انقلاب برای همه تعجب‌آور بود اگر کسی درس و کلاس را با نام خدا و احادیث شروع می‌کرد، اما ایشان که در آن زمان به عنوان مشاور مرکز دانشکده تویخانه اصفهان تدریس می‌کرد، همیشه کلاس زبان انگلیسی یا آموزش‌های فارسی را با نام خدا آغاز می‌کرد. عظمت شخصیت شهید صیاد شیرازی در این است که همیشه شجاعت شنا کردن بر خلاف جریان آب را داشت. من قبل از انقلاب در ارتش نبودم، اما انسان‌های شریفی چون شهید صیاد شیرازی در ارتش بودند. ایشان پس از انقلاب به عنوان یک استاد برجسته تکاور، در مقابل بنی‌صدر ایستاد و او هم ایشان را خلع درجه کرد. کسی که در ارتش بوده است، عظمت کار ایشان و حق طلبی‌شان را به خوبی درک می‌کند. شهید صیاد از این جهت همواره برای من شخصیت متفاوت و ممتاز بود. او انسانی متعبد و مخلص و مجاهدی واقعی بود که در تمام صحنه‌ها، حضور مؤثر داشت.

از روابط ایشان با علما نکاتی را ذکر کنید.

تا آنجا که من مطلع هستم، شهید صیاد با آقای مصطفوی، مرحوم حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی و در میان عرفا با آیت‌الله بهاء الدینی و آیت‌الله العظمی بهجت ارتباط داشت. همچنین با حضرت امام و آیت‌الله توسلی در ارتباط دائمی بود. پیوسته به دانشجویان و همکارانش توصیه می‌کرد که هوشیاری سیاسی و نظامی خود را حفظ کنند و در رعایت احکام و شئون دینی و اخلاقی بکوشند. ایشان همیشه در درس حاج آقا مجتبی تهرانی حضور پیدا می‌کرد. ارتباط معنوی وی با آیت‌الله بهاء الدینی بسیار قوی بود. گاهی از جبهه که برمی‌گشت، ساعت ۲ و ۳ نصف شب به خانه ایشان می‌رفت و همین که پشت در می‌رسید، آیت‌الله بهاء الدینی در را باز می‌کردند و می‌گفتند، «بفرما! جای حاضر است.» تلفن و موبایل و این چیزها در کار نبود و این مسئله حقیقتاً از کرامات ایشان بود.



بودیم که خیلی ناموفق بود. صبح روز عملیات پشت خاکریز نشسته بودیم که دیدیم پاترولی آمد و ایستاد. خیلی هم آن منطقه را می زدند. یک فیلمبرداری هم داشت در آن اول صبح فیلمبرداری می کرد وقتی پیاده شدند، دیدیم شهید صیاد شیرازی هستند و آقای محسن رضایی با هم وارد این منطقه شدند. به محض اینکه از ماشین پیاده شدند، یک گلوله درست به سقف ماشین اینها اصابت کرد و ماشین آتش گرفت. آن فیلمبردار هم در حین کار، ترکش به سرش اصابت کرد و در جا شهید شد. شهید صیاد خودشان آمدند و صحنه را بررسی کردند. ایشان را در آنجا ملاقات کردم و افتخار آشنایی قبلی با ایشان نداشتم. ایشان از وضعیت و شهدای آنجا پرسیدند. در همین عملیات رمضان مرحله چهارم، مجروح و در تهران بستری شدم. روزی که از بیمارستان مرخص شدم و خواستم برگردم به منطقه،

دیدم یک پیک نامه ای آورده به در منزل. گفتند فرمانده نیرو شما را خواسته اند. فردا صبح ساعت ۸ بیاید آنجا. ما رفتیم از آن موقع به بعد به عنوان بازرس افتخار داشتیم که در خدمت ایشان باشیم.

سخنرانی های ایشان خیلی غنی بودند. آیا فرصت مطالعاتی هم داشتند؟

ایشان بیشتر داخل وسیله نقلیه فرصت مطالعاتی داشتند، یعنی همین که داخل خودرو یا هواپیما می نشستند، اول مثلاً ده دقیقه می خوابیدند و بعد از ده دقیقه از خواب بلند می شدند و مطالعه می کردند.

یک بار مأموریتی به ما دادند که برویم اصفهان موضوعی را بررسی کنیم. روزی که می خواستیم به تهران برگردم، اطلاع دادند که فرمانده نیرو آمده اند اصفهان. ما رفتیم داخل آن مهمانسرای که بودند که نتیجه بررسی خودمان را به عرض ایشان برسانیم. ایشان گفتند: «می خواهید به تهران برگردید؟» گفتیم: «بله» گفتند: «پس باشید تا من در هواپیما گزارش شما را بگیرم.» من رفتم گزارش را بنویسم که در داخل هواپیما خدمت ایشان بدهم. به محض اینکه هواپیما را که داشت به سمت جنوب پرواز می کرد، سوار شدیم. ایشان در داخل هواپیما ابتدا خوابیدند. من با خودم گفتم که می خواستم به ایشان گزارش بدهم، اما ایشان خوابیدند. در همین فکر بودم که گویی ذهن ایشان روی ساعت تنظیم شده باشد، بعد از ده دقیقه بیدار شدند و به من گفتند که گزارشتان کو؟ من گزارشم را دادم و ایشان خواندند و همان جا هم دستور دادند. بعد بلافاصله کتابی که همراه ایشان بود، باز شروع به مطالعه کردند و تا رسیدن به مقصد، مطالعه می کردند. ایشان از فرصت های سوخته و از داخل وسایل نقلیه برای مطالعه استفاده می کردند. ■



خاطرات و عملیات های مختلف نیروهای مسلح در طول جنگ را جمع آوری و تدوین می کرد، برای اینکه به فراموشی سپرده نشوند و جمع آوری و به صورت مدارک آموزشی در واحدهای نظامی از آنها استفاده شود، وقتی که طرح هیئت معارف جنگ را به استحضار فرمانده کل قوا رسانده بودند، آقا برای شروع کار، یک چک یک میلیون تومانی به ایشان داده بودند که تا زمان شهادتشان این چک را وصول نکردند و گفتند این را به عنوان تبرک در گاوصندوق نگه داشته اند.

می شد که از اداره شما به مناسبت عید قربان یا . . . چنین هدیه ای را آورده اند. حتی بچه هایی که در دفتر هم خدمت می کردند، از موضوع خبر نداشتند.

به هر حال شهید صیاد شیرازی حقیقتاً یکی از افتخارات میهن عزیز ما بودند که با توجه به آن جمله زیبایی که مقام معظم رهبری به هنگام شهادت ایشان فرمودند، تمام خوبی ها و تمام ویژگی های نظامی خوب و انسان مؤمن و پارسا در این جمله مقام معظم رهبری آمده است که می فرمایند: امیر سرافراز ارتش اسلام، سرباز صادق و فداکار دین و قرآن، نظامی مؤمن و پارسا و پرهیزگار، شهید علی صیاد شیرازی امروز به دست منافقین مجرم و خونخوار و روسیاه به شهادت رسید.

حقیقتاً همانطور که مقام معظم رهبری فرمودند ایشان دارای این ویژگی های خوب بودند که الگو و سرمشق برای تمام همزمان ایشان است.

از دوران دفاع مقدس شهید خاطراتی به یاد دارید؟

تا قبل از عملیات رمضان افتخار آشنایی با این بزرگوار را نداشتم، ولی در عملیات رمضان، مرحله دوم بود که من برای اولین بار ایشان را در منطقه دیدم. آن موقع خودم سمت فرماندهی گروهانی را در شلمچه داشتم. قبل از آن عملیاتی را انجام داده

شب اول هر ماه، همیشه در منزل ایشان مراسم دعای کمیل بود که هنوز هم ادامه دارد. آن زمانی که تازه آشنا شده بودیم، شب اول ماه بنده را خواستند و گفتند: «من برای شب اول ماه شما را به منزل دعوت می کنم، ولی بعد از آن دیگر دعوت نمی کنم. خودتان خواستید بیاید. نمی خواهم در محظور قرار بگیرید.» یک لیستی هم در اختیار من گذاشتند که اول هر ماه به آنها زنگ بزنم و اطلاع بدهم. یک لیست هم داشتند که خودشان شخصاً تماس می گرفتند که بیایند. این مراسم هنوز هم اول هر ماه برگزار می شود و تمام همزمان آن موقع ایشان، هنوز هم در آن مراسم شرکت می کنند. یکی از خصلت های خوبی که داشتند این بود که سعی می کردند در تمام مراسم فوت یا بازگشت کسی از مکه یا کربلا، به خصوص همکاران بازرسی، شرکت کنند. یاد هست پدر یکی از کارکنان بازرسی فوت کرده بود. من تا روز سوم فراموش کردم موضوع را به اطلاع ایشان برسانم، اما آگهی هفت که به دست ما

رسید، به استحضار شهید رساندم. خیلی ناراحت شدند که مدتی از فوت پدر یکی از همکاران گذشته و ایشان خبر نداشته اند. من که دیدم ایشان خیلی ناراحت شده اند، یادم رفت بگویم ما از طرف شما شرکت کرده ایم. مدتی بعد من به ایشان گفتم: «ما به جای شما شرکت کرده بودیم، ولی آن موقع نگفتم چون فکر کردم شما عصبانی شده اید». ایشان گفتند: «من هیچگاه عصبانی نمی شوم، فقط دلتنگ شدم که نتوانستم شرکت کنم و با حداقل پیمای بفرستم».

یکی از کارهای خوب ایشان این بود که در همه مأموریت ها، به تمام اعضای هیئتی که همراهشان بودند و حتی به خانواده های آنها توجه داشتند. در هر مأموریتی افرادی را می فرستادند که برگردند و سوغات آن محل را حتی اگر ارزش مادی چندانی نداشت، تهیه کنند که کسی بعد از یک هفته، ۱۵ روز، دست خالی به خانه اش برنگردد. در تمام مأموریت ها، این کار بدون استثناء انجام می شد. این سوغات معمولاً همراه با یک کتاب بود، چون می خواستند جنبه معنوی قضیه حفظ شود. یک بار که همراه هیئت نبودم، ایشان با یک هیئت ۳۵ نفری به خوزستان رفته بودند. در آنجا فصلی بود که نتوانسته بودند سوغاتی فراهم کنند. از آنجا با من تماس گرفتند و گفتند: «چون ما نتوانستیم سوغاتی تهیه کنیم و بچه ها همه دست خالی هستند، راننده را بفرستید به ساوه تا برای همه ۳۵ نفر، نفری یک جعبه ۱۰ کیلویی انار تهیه کند و در ساعت فلان، مستقیماً بیاورد فرودگاه که که وقتی بچه ها می رسند، بگذارند در ماشینشان و دست خالی به خانه هایشان نروند». آن روز همه آن افراد با نظم و ترتیب آمدند و سوغاتی هایشان را گرفتند. یکی دیگر از خصلت های ایشان کمک به مستمندان بود، حال یا شخصاً از بودجه خودشان کمک می کردند و یا با توجه به ارتباطاتی که داشتند، این کار را می کردند و مثلاً برای کسی که می خواست ازدواج کند و جهیزیه ای نداشت، وسایل ضروری را تهیه می کردند. اینها را ما به عینه می دیدیم، مثلاً می گفتند که این آدرس را بگیرید و بروید از فلان مغازه، فلان گاز، یخچال، فرش را بخرید و بدون اینکه بگویید از طرف چه کسی است، بخرید و بگویید این را داده اند که بیاوریم اینجا و پیاده کنیم. به مناسبت های مختلف، از جمله اعیاد و ولادت ها، برای کارکنان معاونت بدون استثناء، هدایائی تهیه و خودشان هم شخصاً پیگیری می کردند. این هدیه ها معمولاً یک جلد کتاب، یک نوار کاست قرآن یا تفسیر به اضافه یک کیک دو کیلویی بود. خانواده های بچه های بازرسی که با ایشان هم خدمت بودند، هنوز هم می گویند که شهید صیاد خودشان کیک هایی را سفارش می دادند و می گفتند که بروید از فلان شیرینی فروشی بگیرید و یا به آدرس کارکنان فرستاده می شد، بدون اینکه آنها خبردار شوند. می رفتند خانه و مثلاً به آنها گفته



حال کارش انجام شد. یکباره آن بنده خدایی که برای این کار رفته بود، به آن آقا می‌گوید: «شما می‌دانید با چه کسی تصادف کرده بودید؟» می‌گوید: «نه! مگر که بود؟» می‌گوید: «صیاد شیرازی بود». آن بنده خدا وقتی این را می‌شنود، می‌آید جلوی در و با تماس می‌گیرد و می‌گوید: «من فقط می‌خواهم پنج دقیقه ایشانش را ببینم». اصرار کرد و ما گفتیم: «نمی‌شود. ایشانش وقت ندارند». به هر حال تماس گرفتیم و گفتیم که متأسفانه یکی از بچه‌ها اسم شما را گفته و او فهمیده و آمده جلوی در و می‌گوید که من تا ایشانش را نبینم، نمی‌روم. آقای صیاد گفتند: «من که گفتم اسم مرا نگویند». گفت: «بالاخره بچه‌ها اشتباه کرده‌اند و گفته‌اند». صاحب ماشین آمد توو به من گفت: «من عصبانی شدم و حتی یقه ایشانش را هم گرفتم. من نمی‌دانستم که ایشانش صیاد شیرازی هستند. من اسمشان را در جیبه که بودم، خیلی شنیده‌ام. خودم رزمندهم. حالا می‌خواهم به پایش بیفتم و دستش را ببوسم و از او حلالیت بطلبم و این پولی را هم که گرفته‌ام می‌خواهم پس بدهم». من گفتم: «امکان ندارد. ایشانش پس نمی‌گیرد و برای ما بد می‌شود». به هر حال شهید صیاد آمدند و آن مرد خیلی شرمند شد و عذرخواهی کرد. شهید صیاد روی او را بوسیدند و گفتند: «من این پول را به شما هدیه داده‌ام و اصلاً فکرش را نکنید».

یک روز از مأموریتی از جنوب برمی‌گشتم. خیلی دیر وقت رسیدیم. یکی از ایامی بود که حرم حضرت معصومه (س) تا صبح باز است. ساعت حدود دو بود که رفتیم حرم و بعد از زیارت حرکت کردیم که بیاییم. ما در ماشین عقبی بودیم. یک مقدار که به طرف تهران رفتیم، دیدیم ماشین ایشانش را هم از زوایا برگشت و اشاره کرد که برگردیم. برگشتیم به طرف قم. باز یک خرده که آمدیم، دیدیم که ایشانش برگشتند به طرف تهران و به ما هم گفتند که برگردید. دوباره برگشتیم به طرف تهران و باز دیدیم که دور زدند و برگشتند به طرف قم. بعد داخل کوچه و پس کوچه‌های قدیمی قم رفتیم و جلوی یک در قدیمی توقف کردیم. ایشانش پیاده شدند و گفتند که کسی پیاده نشود. بعد جلوی در رفتند و قبل از اینکه دق الباب کنند، در باز شد. مرحوم آیت الله حاج آقا بهاء الدینی بودند. شهید صیاد به حاج آقا گفتند: «من وقتی در حرم زیارت می‌کردم، به دلم افتاد که بیایم و شما را زیارت کنم. بعد دیدم ساعت سه نیمه شب است و گفتم مزاحم خوابتان می‌شوم. مردد بودم که بیایم یا نیایم. در جاده دوبار دور زدم تا آمدم» آیت الله بهاء الدینی گفتند: «همان کسی که به دل شما انداخت که بیایید و مرا ببینید، همان موقع به من گفت بلند شو که مهمان داری و چایی ات را آماده کن.» بعد داخل حسینیه رفتیم و شهید صیاد تا نماز صبح با آیت الله بهاء الدینی تنها بودند.

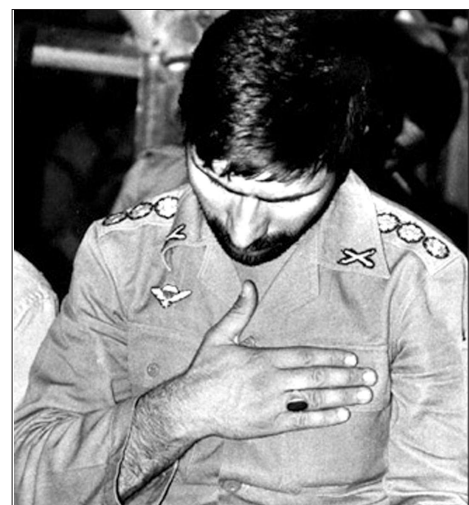
یک روز یادم هست در مورد مشکلات اداری با ایشانش صحبت می‌کردم. وقتی به صحبت‌ها گوش دادم، گفتند: «تمام این مشکلاتی که شما گفتی من هم دارم، منتها چون عاشق ولایت و قلباً ولایت را دوست دارم، اینها را به عرض ولی امر رسانده‌ام و ایشانش به من امر کرده‌اند که صبر کنم»

جمعه با یک دستگاه پاترول آمدند و آن را پارک کردند. زمانی که از نماز بر می‌گشتند، دیدند که ماشینشان طوری پارک شده که امکان بیرون آمدن نیست. لحظاتی صبر می‌کنند و کسی نمی‌آید ماشین جلویی را بردارد. دیگران تلاش و ایشانش را راهنمایی می‌کنند که ماشین را در بیاورند و گلگیر ماشین به ماشین جلویی گیر می‌کند و ماشین جلویی یک مقدار زخمی می‌شود. ایشانش در ماشین خودشان می‌نشینند تا اینکه صاحب ماشین جلویی می‌آید. ایشانش پیاده می‌شوند و می‌گویند: «بخشید! چنین اتفاقی افتاده و ماشین شما یک مقدار لطمه دیده». آن بنده خدا که شهید صیاد را نمی‌شناخته و ماشینش هم نو بوده، حرف‌های ناجوری می‌زند. شهید صیاد می‌گویند: «من ماشین شما را عین روز اول درست می‌کنم. شما نگران نباشید. چرا الکی اعصاب خودتان را خرد می‌کنید؟» او می‌گوید: «چطور می‌خواهی درست کنی؟» شهید صیاد اسم مرا می‌دهد و می‌گوید: «شما فردا صبح با ایشانش تماس بگیرید و ایشانش ماشین شما را درست می‌کنند». به هر حال یکی واسطه می‌شود و آن آقا قبول می‌کند. من دیدم صبح اول وقت یکی تماس گرفت. قبلیش هم شهید صیاد به من گفته بودند که آقایی با شما تماس می‌گیرد. شما خیلی مؤدبانه با ایشانش برخورد کنید و اسم مرا هم به ایشانش نگویند. ضمناً ماشین ایشانش را ببرید و درست کنید. هر قدرش را که بیمه داد، از بیمه بگیرید و اگر لازم شد پول رویش بگذارید و آن را درست کنید و تحویلش بدهید، طوری که راضی شود. حتی اگر برای افت قیمت ماشینش پولی خواست، به او بدهید. به هر حال ایشانش تماس گرفت و ما این هماهنگی را انجام دادیم و به آن بنده خدایی که می‌رفت دنبال این کارها سپردیم که آقای صیاد سفارش کرده‌اند که اسمشان را به این بنده خدا نگویند. به هر

زندگی ام قرار دهم». هنگامی که نامه‌ای را برای امضاء خدمت ایشانش می‌بردیم، امکان نداشت با بسم الله الرحمن الرحیم شروع نکنند. ساده زندگی کردن ایشانش زباز همه بود. میز و صندلی ایشانش، ضمن اینکه از آن خوب نگهداری می‌شد، بسیار کهنه و مستعمل بود. یک روز ساختار کل معاونت تغییر کرد و ما خواستیم چند میز سفارش بدهیم و میز و صندلی ایشانش را عوض کنیم. ایشانش گفتند: «این میز و صندلی حداقل یک سال تا دو سال دیگر کار می‌کند. این را که از اینجا برمی‌دارید، می‌خواهید ببندازید بیرون یا استفاده می‌کنید؟» و تا مطمئن نشدند که از آنها در جای دیگری استفاده خواهد شد، اجازه تعویض ندادند.

ایشانش عاشق ولایت بودند و همیشه ستاد کل را ستاد آقا امام زمان (عج) و آقا را نائب ایشانش می‌دانستند و به ایشانش اعتقاد قلبی داشتند. یک روز یادم هست در مورد مشکلات اداری با ایشانش صحبت می‌کردم. وقتی به صحبت‌ها گوش دادم، گفتند: «تمام این مشکلاتی که شما گفتی من هم دارم، منتها چون عاشق ولایت و قلباً ولایت را دوست دارم، اینها را به عرض ولی امر رسانده‌ام و ایشانش به من امر کرده‌اند که صبر کنم» و به من هم توصیه کردند که همین طور باشم. در دوران دفاع مقدس از ارگان‌های مختلف از ایشانش برای سخنرانی دعوت می‌کردند. وقت ایشانش به قدری کم بود که حقیقتاً به تمام جاها نمی‌توانست برود. از دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها و ارگان‌های مختلف، دعوتنامه می‌آمد و ایشانش بدون استثناء برنامه خود را طوری تنظیم می‌کرد که بتواند در برنامه آنها شرکت کند و اگر نمی‌توانست، بدون جواب نمی‌گذاشت و حتماً یادداشتی می‌نوشت و عذرخواهی خود را از اینکه نمی‌تواند در مراسم ایشانش شرکت کند، توسط یک پیک به دستشان می‌رساند تا برنامه آنها به هم نخورد. شهید بزرگوار مشاغل مختلفی در ستاد داشتند، ولی در اواخر خدمتش بنیانگذاری نهادی را به عهده و مصوبه‌اش را هم از آقا گرفته بودند و آن تشکیل هیئت آموزشی و پژوهشی معارف جنگ بود که خاطرات و عملیات‌های مختلف نیروهای مسلح در طول جنگ را برای اینکه به فراموشی سپرده نشوند و جمع‌آوری و تدوین می‌کردند تا به صورت مدارک آموزشی در واحدهای نظامی از آنها استفاده شود، وقتی که طرح هیئت معارف جنگ را به استحضار فرمانده کل قوا رسانده بودند، آقا برای شروع کار، یک چک یک میلیون تومانی به ایشانش داده بودند که تا زمان شهادتش این چک را ایشانش وصول نکردند و گفتند این را به عنوان تبرک در گاوصندوق نگه داشته‌اند. البته بعد از آن اعتبارات دیگری از آقا می‌گرفتند و آنها هزینه می‌شد، ولی چک اولی را که آقا داده بودند و چندین بار من این چک را دیدم که خود آقا امضاء کرده بودند و اسمشان را هم نوشته بودند. این چک تا زمان شهادتش در گاوصندوق ماند.

ایشانش اغلب مواقع به تنهایی و بدون اینکه از محافظ یا راننده استفاده کنند، در شهر تردد می‌کردند. یک روز دیدم برای نماز





روزهای جمعه در زمین چمنی با داماد و آقازاده‌ها و دوستان خودمانی، فوتبال بازی می‌کرد. ایشان معمولاً دروازه‌بان می‌ایستاد و گل‌های خوبی هم می‌خورد. در محیط کاری سعی داشت سلسله مراتب کاری از بین نرود و حریم‌ها شکسته نشود، ولی در خارج محیط کاری این قدر رفیق بود که از ما گل هم می‌خورد!

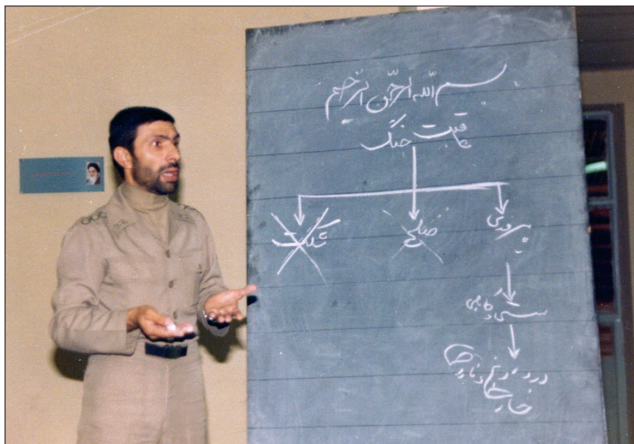
ایشان از ساعت شش صبح تا ساعت دوازده شب کار می‌کرد. شب‌ها نماز شب می‌خواند و بسیار کم می‌خوابید، به همین دلیل بعضی وقت‌ها که ماشین در حال تردد بود، ایشان خواب بود. در مأموریت‌هایی که با هم به شهرستان‌ها می‌رفتیم، بعضی از برادرها که همراه ما بودند و می‌دانستند من می‌توانم حرف‌هایی را به ایشان منتقل کنم، می‌گفتند: «بابا ما خسته شدیم. ساعت دو بعد از نصف شب است»، بگیرید بخوابید. تا ساعت ده یازده شب، مسائل را جمع کنید. گاهی در عرض ۴۸ ساعت، کار یک هفته را انجام می‌داد.

آیا خاطره خاصی را به یاد می‌آورید؟

نکته ظریفی هست که می‌گویند که نور مؤمن روی آب و هوا تأثیر می‌گذارد. من این موضوع را اولین بار در مورد ایشان تجربه کردم و نخستین بار است که مطرح می‌کنم. من در مدت همکاری، سه بار با ایشان به بندر عباس رفتم. همیشه ۴۸ ساعت زودتر می‌رفتم که کارهای آنجا را انجام بدهم. تابستان در اوج گرما، وارد آنجا که می‌شدم، هوای شرجی و گرم و کثرت و فشار کار باعث می‌شد که همگی مریض شویم و بیفتیم، ولی وقتی ایشان وارد فرودگاه می‌شد و بعد به کمپ می‌آمد، چنان نسیم خنکی می‌وزید که همه سرحال می‌شدیم. سال اول فکر کردم موضوع، اتفاقی است، سال دوم فکر کردم شاید اشتباه می‌کنم، ولی در سال سوم برایم مسجل شد که مؤمن حضورش روی همه چیز تأثیر می‌گذارد. اینها مردان خدا بودند و برای خود من مسجل شده بود که وقتی می‌آیند، خدا کمکشان می‌کند، چون اینها برای یاری دین خدا می‌آمدند.

رفتار ایشان در منزل چگونه بود و چه ویژگی‌هایی داشت؟ ایشان برای خودش برنامه گذاشته بود که در روزهای جمعه، ظرف شستن و پختن غذا به عهده ایشان باشد. طبقه پائین منزل

هنگامی که بچه‌ها کارهایی خوبی را انجام می‌دادند، آنها را تشویق می‌کرد و همراه خانواده به مشهد و جاهای دیگر می‌فرستاد. می‌گفت: «شما دائماً سر کار هستید. با خانواده بروید که مسئله‌ای پیش نیاید و مدتی را نزد هم باشید.» خیلی به مسائل ریز دقت می‌کرد.



و بعد به سردشت بیسیم بزنیم و از دکتر چمران پرسیم که باید چه کنیم. در آنجا بود که فهمیدیم وقتی هلیکوپتر، ما را پیاده می‌کند و برمی‌گردد، هلیکوپتر را می‌زنند و خلبانان زخمی شدند و آنها را به بیمارستان سردشت بردند تا جراحی کنند. آخر شب شهید چمران می‌پرسد: «آن سروانی که از اصفهان آمده بود چه شد؟» و آقا رحیم و باقی بچه‌ها تازه می‌فهمند که ما گم شده‌ایم. صبح داشت هوا روشن می‌شد که دیدیم صدای هلیکوپتر می‌آید. هلیکوپتر در کنار پاسگاه نشست و خود شهید چمران از هلیکوپتر پائین آمد و به سرعت به طرف پاسگاه دوید و یکی یکی بچه‌ها را در آغوش گرفت و بوسید و بعد با آنها صحبت کرد. این شروع آشنایی چمران با شهید صیاد بود. اولین عملیاتی که شهید صیاد در آن شرکت داشت، همین عملیات شین راد بود که با آزادسازی روستاهای کردستان ادامه پیدا کرد.

در آن لحظات، شهید صیاد چه حالاتی داشت؟

در حالت بین مرگ و زندگی و میان گروه زیادی از دشمنان که احتمال داشت هر آن به سمت او شلیک کنند، آرامش خاصی داشت. آن شبی که ما می‌آمدیم به پاسگاه برسیم، از ده پانزده کیلومتری چندین روستا گذشتیم. صدای پارس سگ‌ها و حیوانات روستایی می‌آمد. ایشان با اعتماد به نفس عجیبی می‌گفت: «این جاده، روستاها را به هم وصل می‌کند. ما نباید این مسیر را گم کنیم. ممکن است اگر روی ارتفاعی برویم، سقوط کنیم یا در آب بیفتیم و یا اتفاق دیگری بیفتد»، یعنی با حفظ تعادل، مسیر را طوری انتخاب کرد که به پاسگاهی در نزدیکی سردشت رسیدیم. چنان تبحری در جنگ داشت که انگار سال‌ها این دوره‌ها را دیده است. شهید چمران هم متوجه شد که ایشان یک فرد قوی است و همان جا درخواست کرد که یک درجه تشویقی به ایشان بدهند.

رابطه شما با شهید صیاد چگونه ادامه پیدا کرد؟

ما در قرارگاه‌ها، همدیگر را می‌دیدیم و جویای حال هم بودیم. ایشان همیشه از رویدادی که تعریف کردم به عنوان اولین عملیات زندگی‌اش، یاد می‌کرد. بعد هم که قسمت شد که دوباره در کنار ایشان قرار بگیریم و به دفترشان رفتم و مشغول کار شدم.

در آنجا چه مسئولیتی داشتید؟

در دفتر ایشان آچار فرانسه بودیم و همه کاری می‌کردیم، یعنی هر کاری که برای ما پیش می‌آمد، انجام می‌دادیم. می‌خواستیم بدانم رفتار ایشان در کارهای اداری چه فرقی با رابطه دوستی و همکاری در دوره جنگ دارد. ایشان یک چهارچوب کاری داشت و سعی می‌کرد در آن چهارچوب حرکت کند و از آن خارج نشود. خارج از سیستم کاری، بسیار دوست و رفیق بود و حتی با همکاران فوتبال بازی می‌کرد.

چون آنها را می‌زنند. هر کدام به یک سمت سینه خیز بروید و ببینید که راه فرار از کجاست. باید خودمان را بکشیم به ارتفاع که در این صورت یا شهید می‌شویم یا اسیر. ردخور ندارد». همین طور که داشتیم صحبت می‌کردیم، دیدیم یک هلیکوپتر D/۴ به صورت ماهرانه آمد و برای لحظه‌ای ماهرانه روی تپه نشست و توجه ضد انقلاب را نسبت به خود جلب کرد. در این فرصت، ما از دید دشمن خارج شدیم و به سمت رودخانه رفتیم و از دامشان فرار کردیم. دوباره به سمت ما آتش آمد. هوا رو به تاریکی می‌رفت. شهید صیاد گفت: «بچه‌ها! امشب ما یا شهید یا اسیر می‌شویم. هر چه لطف خدا باشد». از همان روزهای اول که در کردستان با ایشان آشنا شدیم، رمز پیروزی، اعتقاد قلبی ایشان بود. همیشه برای سلامتی آقا امام زمان دعا می‌کرد و هرگز دعای فرج از یادش نمی‌رفت. آن شب هم خواندیم: «اللهم کن لولیک ...» بعد ایشان گفت: «به سمت آب می‌رویم، چون صدای آب نمی‌گذارد صدای ما به دشمن برسد. همین طور مسیر آب را حرکت می‌کنیم تا به سرچشمه‌اش برسیم». ما در مسیر رودخانه حرکت کردیم. هوا که تاریک شد، تازه فهمیدیم چه خبر است، چون با چراغ قوه‌هایشان روی تپه‌ها به هم علامت می‌دادند که موقعیت ما کجاست، ولی حسنی که داشت، دید کم بود. از این فرصت استفاده کردیم و از مسیر رودخانه، خودمان را به اولین بلندی رساندیم و چشمان به شهر سردشت افتاد که در فاصله ۱۵ کیلومتری ما بود و چراغ‌هایش سوسو می‌زدند. شهید صیاد شیرازی گفت که ما باید خودمان را به آن چراغ‌ها برسانیم. وقتی رسیدیم آنجا، هوا کاملاً تاریک شده بود، به طوری که دیگر همدیگر را نمی‌دیدیم و به فاصله یک متر و دو متری هم راه می‌رفتیم که یکدیگر را گم نکنیم. بین سردشت و ما یک پاسگاه نیروی انتظامی بود. وقتی رسیدیم به در پاسگاه، به خیال اینکه ما ضد انقلاب هستیم، ما را به رگبار بستند. شهید صیاد گفت: «یک نفر باید فداکاری و از جان گذشتگی کند و پرود پاسگاه و بگوید که ما خودی هستیم» و گفت که خودش این کار را می‌کند. به یکی از بچه‌ها گفت: «تو همراه من می‌آئی؟» او جواب منفی داد. من همراهش رفتم. آرام رفتیم دامنه تپه پناه گرفتیم و به کنار پل رسیدیم که یک خمپاره منور زدند و محیط کاملاً روشن شد. ما در تیررس پاسگاه بودیم و رگبار به رویمان بسته شد. تیرها به اطراف ما می‌خوردند. هر آن به خودم می‌گفتم که الان یکی از تیرها به ما می‌خورد. شهید صیاد خیلی عادی و مثل یک رهگذر جلو رفت. به او ایست دادند گفت: «من آشنا هستم». گفتند: «دست‌هایت را ببر بالا». شهید صیاد می‌گفت این اولین و آخرین باری بود که دست‌هایم را بالا بردم. گفتند: «بایست تایبایتم تورا بگردیم». بعد از پشت بام پاسگاه به سمت تپه رگبار بستند که اگر گلوله گیر نمی‌کرد، دوباره چندتا از بچه‌ها شهید می‌شدند. بالاخره شهید صیاد خودش را به پاسگاه رساند و گفت: «ما بچه‌های خودی هستیم. گروه شهید چمران هستیم. آمده‌ایم عملیات انجام بدهیم». بالاخره یک خمپاره منور زدند که همه جا روشن شد. شهید صیاد گفت که اول دو رکعت نماز شکر بخوانیم



به ائمه اطهار گره خورده بود...

«جلوه هائی از سلوک اخلاقی شهید صیاد»
در گفت و شنود شاهد یاران با رضا سلطانی

● درآمد:

ویژگی های اخلاقی شهید صیاد در محیط کار و خانواده، جنبه ای از شخصیت وی است که کمتر به آن پرداخته شده، در حالی که شاید در این وجه از شخصیت او بهتر بتوان به روحیه مهربان و کمک رسان و یاورش پی برد. در گفت و گو با رضا سلطانی، هم‌زم بسبجی و همراه شهید صیاد، این جنبه با دقت مورد واکاوی قرار گرفته است.



گلوله همان و آتش شدید همان. ما هر کدام جان پناهی برای خودمان پیدا کردیم. از تپه های اطراف ما آتش رگبار بود که می بارید. هلیکوپتر پرواز کرد و داشت چرخ می زد که دیدیم دارند ما را می زنند. یک دفعه دیدیم هلیکوپتر از حالت عادی اش خارج شد. بعد متوجه شدیم که یکی از خلبان ها تیر خورده به کتفش و خلبان دیگر هم تیر به گردنش خورده بود و تعادل هلیکوپتر از دست اینها در رفت. با خودم گفتم: «الان است که هلیکوپتر به تپه می خورد و منجر می شود». بعد دیدم که هلیکوپتر، خودش را بالا کشید. جریان را از امیر عابدی پرسیدم، گفت: «من در اثر خونریزی زیاد، از حال رفته بودم. یکدفعه به خودم آمدم و با پا، زدم زیر فرمان هلیکوپتر و آمد بالا و گرنه به کوه می خوردم». درگیری شدیدی شروع شد و دیگر هلیکوپتر نتوانست بالاتر برود. یک نیم ساعتی که به نقاطی که می دیدیم از آنجا تیر شلیک می شود، شلیک کردیم تا اینکه هلیکوپتر کبرایی آمد و با موشک، آنها را هدف قرار داد تا عقب نشینی کردند. همین فاصله فرصت خوبی بود که ما خودمان را جمع و جور کنیم. آنجا گندمزار بود و ما به حالت سینه خیز می رفتیم و آنها زیاد روی ما دید نداشتند. شهید صیاد بچه ها را جمع کرد و گفت: «برادرها! من سروان صیاد شیرازی هستم. دوره تکاوری و چریکی را دیده ام. از الان من فرمانده شما هستم، چون ما در اینجا گیر کرده ایم و احتیاج به فرمانده داریم». ما قبول کردیم و گفتیم: «بسم الله! هر کاری شما بگوئید، انجام می دهیم». گفت: «الان ما در محاصره هستیم. این طور که مشخص است هلیکوپترها نمی توانند به کمک ما بیایند،

شهید چمران راهی کردستان می شوند. مادر هواپیما با هم آشنا شدیم. در سال ۵۸، وقتی می خواستیم به سردشت برویم، ناچار با هلیکوپتر رفتیم چون می گفتند که زمینی نمی شود رفت. قرار شد منطقه را بازسازی کنیم و برویم و گروگان ها را نجات دهیم. اولین هلیکوپتری که می خواست حرکت کند، دیدم سروان صیاد شیرازی با یک تفنگ و یک خشاب در دست آمد و پشت سر من نشست. یکی از بچه های کرد پیشمرگ هم با دو سه نفر از بچه ها بودند که جمعاً ۸ نفر شدیم. ما اولین گروه شناسایی بودیم که وارد منطقه می شدیم. نزدیک روستای شینه آمدیم و آن بالا چرخ می زدیم. چون صدای هلیکوپتر می آمد، هیچ کس خودش را نشان نمی داد. از بالا که نگاه می کردیم هیچ کس در روستا نبود و فقط حیوانات در اطراف، می چرخیدند. دو سه بار دور زدیم و به فاصله نیم متری زمین آمدیم چون نمی توانستیم بنشینیم. خلبانان امیر عابدی که الان هم زنده است و ستوان امیر جهانی بودند که از خلبانان شجاع و نترس ما بودند. شهید صیاد جلو افتاد و ما پشت سر او رفتیم تا به اولین خانه رسیدیم و در زدیم. یک پیرمرد و پشت سرش یک بچه کوچک بیرون آمدند. شهید صیاد با آنها صحبت کرد و پرسید که اینجا چند نفر زندگی می کنند و شما افراد مسلح را دیدید یا نه. اینها متوجه نمی شدند، چون زبان فارسی بلد نبودند. ایشان تازه می خواست از یک برادر کرد برای ترجمه استفاده کند که دیدم یک گلوله از کنار صورت ایشان گذشت و به دیوار اصابت کرد. ایشان را هدف قرار داده بودند، چون متوجه شده بودند که ایشان مسئول این دسته است. اولین

شما چگونه و کجا با شهید صیاد آشنا شدید؟

اوایل سال ۵۸ و غائله کردستان بود که یک سری نیروهای انقلابی اصفهان و اعضای گارد به کمک انقلاب آمدند. حدود ۶۴ نفر بودند و به فرمان امام به کرمانشاه رفتند و دوره فشرده ای را دیدند و در محلی به نام ریت (محل استقرار ضد انقلاب) مستقر شدند. اینها یک ماهی در آنجا ماندند. این بچه ها به قدری عاشق خدمت بودند که سختی ها و مشکلات روستای ریت را تحمل و از انقلاب دفاع کردند. این عده در هشت دستگاه خودرو سوار و به سمت بانه حرکت می کنند و در نزدیکی های شهر بانه، در هفت هشت کیلومتری سرپیچ، لومی روند. ضد انقلاب برای اینها تله گذاشته بود و حدود ۲۰۰۰ نفر نیرو منتظر اینها بودند. صحنه وحشتناکی بود. ما رفتیم و از نزدیک دیدیم و معلوم شد که بچه ها چقدر زجر کشیده اند و چقدر فداکاری کرده اند، چون تصورشان را بکنید وقتی که یک نیروی ۲۰۰۰ نفری بر یک نیروی ۷۰، ۶۰ نفری مسلط باشد و آنها روی تپه های اطراف مشرف باشند، چه وضعی پیش می آید. بچه ها سر آن پیچ کمین می خوردند و روی سرشان آتش می بارد و به فاصله دو سه ساعت، نصف آن ها شهید می شوند. این عده دوباره خودشان را جمع و جور می کنند و می گویند که باید بجنگیم و در مقابل دشمن تا جایی که می توانیم از خودمان مایه بگذاریم و شهادت به خرج بدهیم. اگر شهید شدیم که به آرزوی خود رسیده ایم، اما اگر نشدیم، به هر حال سعی کنیم که اسیر نشویم. این پیمانی است که بچه ها با هم می بندند و وضعیت به شکلی درمی آید که این ۴۰، ۳۰ نفر باقی مانده از تپه های اطراف به طرف ضد انقلاب حمله می کنند و با این تعداد اندک خودشان را به بالا می رسانند و آنها را وادار به عقب نشینی می کنند. مردم روستاهای اطراف هم به کمک ضد انقلاب می آیند و دوباره بچه ها در محاصره قرار می گیرند. به هر حال جنگ اینها تا نزدیکی های عصر طول می کشد و از ۶۰ نفر بچه ها، ۵۰ نفر شهید می شوند و ده پانزده نفر باقی می ماند. آنها به جنگ ادامه می دهند تا وقتی که مهماتشان تمام می شود و اسلحه و مهمات شهدا را بر می دارند و می جنگند. ۸، ۷ نفر شهید می شوند و ۴، ۵ نفر باقی می ماند. این بچه ها نه مهمات داشتند و نه آب و غذایی، ولی باز هم تسلیم نمی شوند، یکی دو تا از آنها زخمی می شوند و روی زمین می افتند. دشمن که می بیند اینها توان ندارند، نزدیک تر می آید و با سلاح هایی که دارد، ماشین ها را آتش می زند. یکی دو تا از بچه ها رفته بودند زیر ماشین ها که از دید دشمن پنهان بمانند. ماشین ها که منفجر می شوند، بچه ها هم می سوزند. وقتی ما رفتیم داخل آن دره، دیدیم پیکر اینها خاکستر شده و هیچ چیز از آنها باقی نمانده. خاکستر پیکر آنها را همان جادافن کردیم. حتی پلاک هم نداشتند. سه تا از بچه ها را اسیر کرده و به روستاهای اطراف برده بودند. وقتی ما رسیدیم، یکی از بچه های پیشمرگ به ما اطلاع داد که می توانید اینها را در روستا پیدا کنید. ما با شهید چمران ارتباط داشتیم و ایشان اعلام کرد که تعدادی از بچه ها آماده باشند که می خواهیم به کردستان برویم. مسئولین اصفهان دو نفر را کاندید کرده بودند که با شهید چمران به کردستان بروند. یکی از این برادرها سروان صیاد شیرازی و نفر دوم آقای رحیم صفوی بود. این دو نفر به اتفاق

ایشان یک چهارچوب کاری داشت و سعی می کرد در آن چهارچوب حرکت کند و از آن خارج نشود. خارج از سیستم کاری، بسیار دوست و رفیق بود و حتی با همکاران فوتبال بازی می کرد. روزهای جمعه در زمین چمنی با داماد و آقا زاده ها و دوستان خودمانی، فوتبال بازی می کرد. ایشان معمولاً دروازه بان می ایستاد و گل های خوبی هم می خورد.



پادگان یا جای دیگری می شدیم، همان دم در از من می پرسیدند: «سلطانی شما هستی؟» می دانستم ایشان هماهنگ کرده است. به من هم دستور داده بود که گزارش کامل از جاهائی که رفتیم و کارهائی که کردیم، تهیه کنم. من حدود ۴۰ صفحه نوشتم و پیش خودم گفتم ایشان نمی توانند این همه را بخوانند. به هر حال بچه ها را صحیح و سالم به خانه هایشان رساندیم و بعد خدمتشان رفتیم که بگوئیم مأموریت انجام شد. ایشان تشکر کرد و ۲۴ ساعت نشده بود که دوباره زنگ زد و به من گفت: «آقای سلطانی! من از شما توقع نداشتم. چرا در روز چهارم سفر، نماز جماعت ظهر را ساعت یک خواندید؟ در آن روز اذان ظهر را ساعت دوازده و نیم گفته بودند». فهمیدم که ایشان ریز به ریز، همه مطالب را خوانده است. هنگامی که بچه ها کارهائی خوبی را انجام می دادند، آنها را تشویق می کرد و همراه خانواده به مشهد و جاهای دیگر می فرستاد. می گفت: «شما دائماً سر کار هستید.



با خانواده بروید که مسئله ای پیش نیاید و مدتی را نزد هم باشید.» خیلی به مسائل ریز دقت می کرد. در مورد مسکن بچه ها بسیار کوشا و دقیق بود. بودجه ای هم برای ساختن خانه برای بچه های نظامی دریافت کرده بود که خورد به شهادت ایشان و معوق ماند.

و سخن آخر؟

هیچ کس مقام شهادت را به دست نمی آورد، مگر اینکه خود را به ائمه اطهار (ع) گره بزند. بسیاری از کسانی که بعد از شهادت ایشان با آنها صحبت می کردیم برای ما تعریف می کردند که ایشان را از اولیای خدا می دانستند. در این اواخر و نزدیک به شهادت طوری شده بود که اگر کسی دروغ می گفت، ایشان متوجه می شد؛ یعنی این دیدگاه را پیدا کرده بود که خداوند لیاقت شهادت را به او داد. انسان اگر خودش را به ائمه اطهار وصل نکند و از آنها استمداد نطلبد، مطمئناً مسیرش عوض می شود. ■

همسرشان که آمد، بی آنکه ذره ای تزلزل و بی قراری نشان دهد، بین آقا، مقام معظم رهبری، و شهید ایستاد و گفت: «اگر شما از ایشان راضی هستید، اجازه بدهید پیکرش تشییع شود». آقاده بار فرمودند: «من از ایشان راضی هستم». یک زن خوب، همیشه کامل کننده مرد است.

شهید صیاد در کارهای خیر از هیچ کمکی دریغ نمی کرد. در این مورد هم توضیح می دهید؟

شهید صیاد ارتباط تنگاتنگی با کمیته حضرت امام (ره) داشت. این ارتباط بعضی وقت ها برای ما مسائلی را هم پیش می آورد. روزی بنده خدایی آمد پیش ما و گفت: «آقای سلطانی! شما که دوست آقای صیاد شیرازی هستید به ایشان بگوئید برای جهیزیه دختری کمک کنند». گفتم: «من نمی توانم از موقعیت خودم سوء استفاده کنم، ولی اگر موقعیت جور شد می گویم». ایشان افراد مختلفی را به کمیته امداد معرفی می کرد، بسیاری از دخترها

که صاحب جهیزیه شدند، نفهمیدند که جهیزیه شان به خاطر پیگیری ایشان جور شد. روزی در موقعیت مناسبی ماجرای تهیه جهیزیه برای دختر خانمی را که پدر ندارد و برایش خواستگار آمده بود، تعریف کردم. نیم ساعت بعد دو تا نامه داد به من گفت: «می بری کمیته امداد پیش آقای عسگر اولادی». من بلافاصله نامه ها را بردم. یکی را به آقای عسگر اولادی دادم و ایشان نامه ای برای صندوق قرض الحسنه داد. نامه دوم را هم به قسمت جهیزیه بردم و پرداخت اقساط آن به عهده شهید صیاد قرار گرفت. بعد از شهادتش چند تا قسط مانده بود که رفتیم و پرداختیم. یک بار ایشان از خیابان رد می شد که بنده خدائی ایشان را می شناسد و می گوید که مشکل مالی دارد. آدرس می دهد و آدرس می گیرد. بعد به من گفتند به آدرس که روی نامه نوشته شده، می روی، پول می دهی و برمی گردی. تا رفتم خانه را پیدا کنم و کار آن بنده خدا را راه بیندازم، مقداری طول کشید. بعد هم چون ساعت اداری تمام شده بود، به منزل رفتم. فردا صبح مسئول دفتر ایشان به من زنگ زد و گفت: «امیر با شما کار دارد». با ایشان که صحبت کردم، پرسید: «آقای سلطانی! امانت را بردید دادید؟» گفتم: «بله». گفت: «پس چرا به من خبر ندادید؟ من از آن وقتی که شمارفتید نگران بودم که آیا مشکل این بنده خدا حل شد یا نه؟ اگر شما را دوست نداشتم حتماً تنبیهتان می کردم». هنوز این حرفشان توی گوشم هست. یک رهگذر دست نیاز به سوی ایشان دراز می کند و ایشان که اصلاً مسئولیتی نداشته، به خاطر انسانیت سعی می کند بی تفاوت نباشد.

بسیار به این مسائل توجه داشت.

درباره طرح شهید صیاد برای بازدید از مناطق جنگی که الان به نام ایشان نامگذاری شده، توضیح دهید؟

برای اولین سری قرار شد عده ای از بچه های بسیج را به منطقه جنوب بفرستند. ایشان از من پرسید: «آمادگی داری؟» من اعلام آمادگی کردم. ایشان برنامه کاری کاملی را تهیه کرده بود. اساساً به قدری نظم داشت که ظهرها حتی اگر صدای اذان را هم نمی شنیدیم، از صدای پای محکم ایشان می دانستیم که هنگام نماز است، چون بسیار به نماز اول وقت مقید بود. به من گفت: «فلان ساعت از تهران حرکت می کنی، حدود ساعت فلان می رسید به قم، حدود ساعت فلان می رسید به خرم آباد و...» و همین طور تا آخر و برای یک هفته کامل کاری برنامه ریزی کرده بود. شهدا را با خودمان به هر جا که ایشان تعیین کرده بود، بردیم. به هر جا که می رسیدیم، می دیدم قبل از ما زنگ زده و هماهنگ کرده و آنها منتظر ما هستند. همین که وارد هر محلی اعم از



هیچ کس مقام شهادت را به دست نمی آورد، مگر اینکه خود را به ائمه اطهار (ع) گره بزند. بسیاری از کسانی که بعد از شهادت ایشان با آنها صحبت می کردیم برای ما تعریف می کردند که ایشان را از اولیای خدا می دانستند.

ایشان حسینیّه است. هیئت آنجا هنوز برقرار است. شب های اول ماه، ایشان بعد از ظهرها زودتر می رفت. من هم همراهش می رفتم. یکی دوتا از بچه های سرباز می گفتند ما می خواهیم ببینیم و کمک کنیم. ایشان در منزل و در هیئت، دیگر جانشین ریاست ستاد کل نبود، فرمانده ارشد نظامی نبود، خادم امام حسین (ع) بود. یک دست لباس خاکی می پوشید، چغیه اش را می بست دور سرش و کارها را تقسیم می کرد. شستن دستشویی و توالیت با خودش بود، شستن حیاط با من و بقیه کارها با بچه ها. جانشین ستاد کل مملکت بود، ولی در مراسم اربعه الله الحسین (ع) این قدر خشوع می کرد، به طوری که یکی از برادرهای سرباز که آمده بود کمک، سخت تعجب کرده بود، جاروی حیاط و تمیز کردن حسینیّه را خودش انجام می داد. بعد که کارش تمام می شد، می رفت یک دوش می گرفت و می آمد کنار ورودی حسینیّه می نشست. بعد از شهادت، عکس بزرگش را کنار در گذاشتیم.

مختصری در مورد هیئتی که در منزل شهید برگزار می شد توضیح بدهید؟

شهید صیاد در زندگی رویه خاصی داشت و بسیار به برگزاری هیئت و مراسم عزاداری ائمه اطهار (ع) توجه می کرد. در این مراسم همه دوستان و همزمان اعم از سپاهی و بسیجی و ارتشی جمع می شدند و هنوز هم نگذاشته اند چراغی را که ایشان روشن کرده، خاموش شود و به هر نحوی که شده، شب اول ماه، این برنامه در منزل ایشان برگزار می شود و بسیار هم پررونق است. یکی از دوستان می گفت که ایشان را خواب دیده که گفته من شب اول ماه به هفت هیئت می روم، از جمله هیئت خانه خودم و برای ما ثابت شد که این برنامه، درست است. حاج خانم همسر شهید صیاد می گفت: «سه چهار ماه پیش صیاد را خواب دیدم. حال و احوال کرد و گفت حاج خانم! مگر شب اول ماه هیئت ندارید؟ شوقاً حسینیّه خراب است و از آن آب می آید. بگوئید یکی بیايد آن را درست کند. از خواب بیدار شدم و با خودم گفتم عجب خوابی! بروم پایین ببینم چه خبر است. رفتم و دیدم واقعاً لوله شوقاً حسینیّه خراب است، در حالی که هیچ یک از ما متوجه نشده بودم.

همسایه شهید صیاد، ایشان را خواب دیده بود که آقای نیکدل! میکروفن حسینیّه خراب است. بدهید درستش کنند که شب لنگ نماند. ایشان نمی دانست چگونه برود و این حرف را بزند و لذا نهایتاً تصمیم گرفت برود و بپرسد که همه چیز آماده است؟ رفت و همه چیز را چک کرد و دید همه چیز درست است و فقط میکروفن سوخته است و کار نمی کند.

زنان نقش مؤثری در بالندگی مردان بزرگ دارند. به نظر شما نقش همسر شهید در موفقیت های وی چه بود؟

در کنار هر مرد موفق، یک زن موفق بوده. در زندگی پیامبر (ص)، نقش حضرت خدیجه (س) کاملاً برجسته است. اگر غار حرا تشریف برده باشید می بینید که تا شهر چه مسیر طولانی و سختی وجود دارد. ایشان این مسیر را روزی دو بار طی می کرده تا به پیامبر (ص) رسیدگی کند. در مورد همسر شهید صیاد، خاطره ای یادم هست. این خانم به هنگام شهادت ایشان،



سه شنبه ۱۳۷۷/۲/۲۹

با عجله و نفس زنان، خود را به ایستگاه راه آهن می رسانم. قسمت وسیعی از سالن با رنگ سبز نظامیان ارتش جمهوری اسلامی ایران پوشیده است که در سجده و غرق در عبودیت و بندگی هستند. در رکوع رکعت بعد، به آنان می پیوندم. پس از نماز چهره های آشنای تیمسار هاشمی، سرهنگ خلیلی، سرهنگ عباس زاده، سرهنگ زین العابدینی، سرهنگ دربندی، تیمسار بازنشسته سروری و سرهنگ روضه ای و... را می بینیم. تیمسار بختیاری که از اعضای ثابت هیئت معارف جنگ است، به تعدادی از پیشکسوتان ارتش می گوید: «تمام لطف این کار در این است که بباییم و همدیگر را ببینیم.» اعضای هیئت معارف جنگ و تعدادی از فرماندهان قدیم و جدید ارتش در کوفه های سالن شماره ۶ و دانشجویان دانشگاه امام علی (ع) در سایر سالن ها اسکان می یابند.

در ساعت ۲ بعدازظهر، قطار به سمت خوزستان حرکت می کند. صدای سرهنگ دربندی از بلندگوی قطار به گوش می رسد که می گوید: «سلام! بر همه عزیزان دانشجو، سلام! بر همه فرماندهان بزرگوار و سلام! بر کارکنان پر تلاش قطار مسافربری رجا و سلام بر همراهانی که ما را در این سفر یاری می کنند. از همه عزیزانی که صدای مرا می شنوند خواهش می کنم کوفه های بغل دستی را چک کنند که آیا صدا به آنها می رسد یا نه.» او، سپس برنامه های مورد نظر هیئت را اعلام می کند.

پس از گذر از ایستگاه شهر قم، پرسشنامه هایی بین دانشجویان توزیع می شود که باید ظرف نیم ساعت به آن جواب بدهند. تیمسار صیاد مدت پاسخگویی به سئوالات را افزایش می دهد. برگزاری مراسم دعای توسل در قطار، حال و هوای دیگری دارد و هر کس در کنجی، این دعا را زمزمه می کند. صیاد شیرازی نیز، تنهایی تنها، در گوشه ای از کوفه به دعا و نیایش با خدا و توسل به ائمه اطهار (ع) مشغول شده است. هنگام اذان مغرب، تمامی همراهان یک صدا و

در سیر تقدیر همه چیز بر عهده ما نیست. در مواقع بحرانی، فرمانده ای می تواند تصمیم صحیح و خوبی بگیرد که در حالت عادی با تعمق، تفکر و رعایت همه اصول، کارش را کرده باشد. آن وقت در مواقع بحرانی، خداوند متعال دست او را می گیرد.

بلند «الله اکبر...» می گویند. برای تسریع در کارها خواسته می شود تا در قطار تجدید وضو شود تا هنگام توقف بلافاصله به نمازخانه ایستگاه برویم. در فاصله ی مانده به ایستگاه بعدی، شیرازی در کوفه خود نماز نافله می خواند. با توقف قطار، نمازخانه ایستگاه از نا، پر از نظامیان نمازگزار می شود. با حرکت مجدد قطار، به کوفه صیاد می روم.

او برای دو دانشجوی از جریان خلع فرماندهیش در غرب کشور توسط بنی صدر می گوید: «... به ما گفت بروید. گفتیم تا از شورای عالی دفاع دستور نیابید. من نمی روم... دستور را بردند نزد امام (ره)، امام گفتند برابر مقررات برخورد شود... زنگ زدم به منزل آقای خامنه ای (رهبر معظم انقلاب) در خیابان ایران، آقا گفتند سریع منطقه را ترک کنید و نگران نباشید! با اینکه به دلیل جراحات وارده، عصا داشتیم، ولی تلاش می کردم. به ستاد نیروی زمینی رفتم، گفتند که از آنجا هم بیرون برویم، دوباره زنگ زدم به آقا (آیت الله خامنه ای)

روایت حماسه ولایت...

با صیاد لحظه های ناب در میعادگاه فتح المبین

محسن کاظمی

آنچه در پی می آید، روایتی از سفرهای هیئت معارف جنگ با مدیریت شهید صیاد شیرازی در خوزستان و مناطق عملیاتی فتح است. نگاه شهید صیاد به مجموعه علل و عوامل دخیل در این پیروزی بزرگ و نیز شیوه انتقال آن به دانشجویان جوان دانشگاه امام علی (ع)، از جمله ویژگی های جالب این سفرنامه است.



درآمد:

و گفتم برای من این وضع سنگینی است، آقا گفتند این را هم اجرا کنید. ده ماه بعد بنی صدر فراری شد و بعد شهید رجایی رئیس جمهور شد. در صحنه انقلاب، باید ثبات قدم داشت، اگر قدم با عقیده مرتبط نباشد، رسیدن به هدف ناممکن است». یکی از دانشجویان در خصوص تصمیم گیری در مواقع بحران سؤال می کند. صیاد می گوید: «فرق بین تصمیم گیری در بحران و غیر بحران، در زمان است. تصمیم گیرنده باید مسیری را طی کند و این، مستلزم آن است که تمرین داشته باشد. مثلاً در عملیات فتح المبین، ریشه تصمیم گیری های ما، همان شناسایی ها، مشورت ها و هماهنگی های میان ارتش و سپاه بود. ما متناسب با صحنه، دشمن را برآورد می کردیم. تصمیم گیری با شناس و استخاره همراه نیست. یک مدیر، فرمانده و رهبر، در موقع تصمیم گیری، باید جاذبه اش در محیط کاری به حدی باشد که اعمال نظر کند و در موقع بحران، تصمیم مناسب بگیرد. ما در عملیات فتح المبین، از چهار طرف در بحران قرار داشتیم. یک بحران را، امام رفع کردند و فرمودند که عملیات کنید. گفتند که چطور بروید. امام در بحران، خوب تصمیم می گرفتند. از این لحظه به بعد، ما اجرا کردیم. در سیر تقدیر همه چیز بر عهده ما نیست. در مواقع بحرانی، فرمانده ای می تواند تصمیم صحیح و خوبی بگیرد که در حالت عادی با تعمق، تفکر و رعایت همه اصول، کارش را کرده باشد. آن وقت در مواقع بحرانی، خداوند متعال دست او را می گیرد. در عملیات بدر، حدود ۲۰ هزار نفر از ما داشتند اسیر می شدند. شب تا صبح تیپ هواپرد را جابه جا کردیم. این تیپ تا صبح پیاده می رفت و من جلوی می رفتم. همه در فشار بودند. دادبین فرمانده یگان تکاور بود. او هم به هم ریخته بود. یک چنین تنگناهایی در عملیات بود. گفتم به دستوری که صادر می کنم توجه کنید. تا ساعت ۷ بعدازظهر به شما فرصت می دهم تا بروید قوانین را تجدید ساختار کنید. ما چاره ای جز جنگ نداریم. دشمن از پیروزی سر مست است. امشب باید بریزیم بر سر آنها. اینها رفته بودند... همه رفته بودند، عقب نشینی کرده بودند. ساعت ۶/۵ بعدازظهر است. رفتم تجدید وضو کنم کنار هور، دیدم یکی از پشت کمر مرا گرفت. یکی از بچه های بسیجی بود. آمدم نگاه کنم و دریابم، مرا و صفوی را انداختند داخل قایق. قایق که ۱۵ متر جلورفت، خودم را با آن لباس، کلاه آهنی و پوتین به آب انداختم. دست و پا می زدم و به زور جلو می رفتم. یک چیزی انداختند ما را بالا کشیدند. بلند شدم و از قعر جانم گریستم و با بغض فریاد زدم که شما حق ندارید فرمانده را بی اختیار از صحنه بیرون بیندازید. روحانی شهید میثمی با لیخندی به من گفت خوب کاری کردی برگشتی. (احتمالاً سردار صفوی نوار فیلم را دارد). من فرماندهان را جمع کردم. گفتند همه به عقب برگشتند، ولی شما هر چه بگویید ما عمل می کنیم. چاره ای نیست، ما هم باید برگردیم، آه از نهادم بر آمد چون پیروزی صدرصدی را می دیدم که داشت از دست می رفت.

بعد از عقب نشینی، حضرت امام یک پیام تاریخی دادند: «به فرماندهان ارتش و سپاه بگویید، چون گزارش داده اند بعضی ناراحت هستند می خواستم بگویم که هیچ نگران نباشید. از ائمه که بالاتر نیستید. آنها هم در ظاهر، در بعضی مواقع موفق نبودند. محکم باشید و از هم اکنون به فکر عملیات بعد باشید». وقتی اوضاع تغییر کرد و گردن ها افراشته شد، به ذهنم طرحی آمد و گفتم ریشه نقص را یافتم. فهمیدم که مادر نیروی زمینی، در خط شکستن ضعیفیم و باید گروهان های شهادت طلب تشکیل دهیم. مطلب را گفتم و بعد خواستم که چراغ را خاموش کنند تا آنهایی که برای گروهان ها داوطلب هستند، تنها بمانند و آنهایی که نمی توانند، به راحتی بیرون بروند؛ اما وقتی چراغ را روشن کردیم، هیچ کس بیرون نرفته بود! همه حاضر بودند در این گروهان باشند. دستور صادر را کردیم و سه روز فرصت دادیم که ببائیم از آنها بازدید کنیم. بعد از این مهلت رفتیم و دیدیم یگان محکم و مجهز است. برای فرمانده مسلمان، حالت مواقع بحرانی با مواقع عادی یکی است. مؤمن وقتی شدت می بیند، قوی تر و ایمانش بیشتر می شود». هنگامی که صیاد، این مطلب را بیان می کرد، سروان ۲ سید جمال غلامی اظهار داشت: «این قضیه را حاج علی مهدی پور، از برادران سپاه، برابم تعریف کرد و گفت: «این فرمانده تان، کارش خیلی درست است. ما او را به زور سوار قایق کردیم، خودش را انداخت در آب. گفتیم ما با تو کار داریم! نیاز داریم! حیفی! نیروها همه عقب نشینی کرده اند. فرمانده تان



عبور از جاده رملی در یک ناهمواری انباشته از رمل، گیر می کند و از حرکت باز می ماند. دانشجویان به سرعت از کامیون پیاده می شوند و شروع به هل دادن آن می کنند. صیاد نیز به آنها می پیوندد. در همین حال، خودروی سواری تویوتا مربوط به واحد عقیدتی سیاسی نیز در رمل فرو می رود و دقایقی بعد با کمک همراهان از رمل خارج می شود. ولی کامیون همچنان در رمل باقی می ماند. سرانجام این کامیون توسط کامیون شماره ۳ پکسل شده و از رمل خارج می شود. به خاطر اینکه باقی کامیون ها به سرنوشت این کامیون دچار نشوند، صیاد توضیح می دهد که سرعت عبور باید سرعتی متعادل و متوازن باشد، بعد خود در کنار جاده رملی می ایستد و با اشاره دست، کامیون ها را راهنمایی می کند. تلاش صیاد و دیگر دوستان برای عبور کامیون ها در گرمای طاقت فرسای ظهر، صحنه ای زیبا و بی بدیل را فراهم آورده است. پس از عبور آخرین ماشین، صیاد در حالی که پوتین هایش در رمل فرو می رود و خارج می شود، به طرف خودروی خود حرکت می کند. بچه ها از این صحنه های زیبا، فیلمبرداری و عکاس تصاویری دیدنی تهیه می کنند. در سه راهی فکه سردار رشید از همراهان جدا می شود و به طرف دزفول می رود. در ادامه راه، در کنار ارتفاعی متوقف می شود، صیاد به سرعت بر فراز آن می رود و سپس دانشجویان گرداگرد او حلقه می زنند و تیمسار موقعیت منطقه را برای آنها تشریح می کند: «اینجا منطقه حساس قرارگاه فتح، تنگه رقایبه است. از اینجا که من ایستاده ام، به طرف شمال برغازه و رقایبه است. آن طرف، آخر ارتفاعات میش داغ است. بین آن ارتفاع و این ارتفاع، تنگه رقایبه است. در اینجا عمده عملیات قرارگاه فتح رخ داده است.»

پس از صیاد، تیمسار عبادت نیز در باره اوضاع جغرافیایی منطقه توضیح می دهد و از نحوه تدارکات و پشتیبانی آذوقه و مهمات سخن می گوید و می افزاید: «اینجا همه میادین مین بود. ما بر مبنای طرح عملیاتی معبر پیدا کردیم. من یادم می آید تیمسار صیاد آمدند و بازرسی کردند. من اصلاً تشخیص ندادم که چه کسی بسیجی است، چه کسی ارتشی. ما ۷ گروه رزمی درست کرده و آماده حمله بودیم.»

پس از این صحبت ها راه می افتیم. در کنار جاده، جالیز و صیفی هندوانه توجهم را جلب می کند. در این فکرم که اینجا روزی محل گذر تانک و نفر بوده است، ولی الان در روشنی دیگر سبز شده و زمین آن برای کشاورزان به ثمر نشست است. به محل تیپ ۳ لشکر ۹۲ می رسیم. قبل از ما، یکی از هلیکوپترها، در آنجا به زمین نشسته است. در محوطه تیپ، سایه درختان بید، کمی از گرمای طاقت فرسای ظهر می کاهد. برای اقامه نماز و صرف ناهار، همراهان قسمت هایی از محوطه را با موکت فرش می کنند. ساعتی را در اینجا می گذرانیم و به راه می افتیم. ستون کامیون ها و سواری ها جلوتر از ما حرکت می کنند. صیاد، برای پیگیری قسمتی از برنامه می خواهد از هلیکوپتر استفاده کند، ولی به دلیل نقص فنی، برنامه اش به هم می خورد. به دشت می رسیم و در کنار سوله نیمه ساخته ای متوقف می شویم. باد شدیدی در حال وزیدن است و مانع از شنیدن صحبت های صیاد و دیگر دوستان می شود. به محل قرار اردوگاه باز می گردیم. پس از اقامه نماز مراسم تجلیل از شهدا و فرماندهان

پس از صیاد، تیمسار عبادت نیز در باره اوضاع جغرافیایی منطقه توضیح می دهد و از نحوه تدارکات و پشتیبانی آذوقه و مهمات سخن می گوید و می افزاید: «اینجا همه میادین مین بود. ما بر مبنای طرح عملیاتی معبر پیدا کردیم. من یادم می آید تیمسار صیاد آمدند و بازرسی کردند. من اصلاً تشخیص ندادم که چه کسی بسیجی است، چه کسی ارتشی. ما گروه رزمی درست کرده و آماده حمله بودیم.»

جانشین قرارگاه فتح، یکی از چهار قرارگاهی که برای این عملیات تنظیم شده بود، بودم. قرارگاه فتح را در منطقه شمالی مستقر کردیم. ابتدا در حوالی رودخانه کرخه، قرارگاه موقت ایجاد کردیم... من از اردیبهشت سال ۶۰، از عملیاتی که در تپه های الله اکبر بود، با شهید نیکی آشنا شدم و در طریق القدس با او قرارگاه مشترک داشتیم. عملیات فتح المبین سومین همکاری ما بود. همکاری بعد هم در عملیات بیت المقدس بود. فرمانده قرارگاه فتح از سپاه، سردار صفوی بودند. سمت چپ، ارتفاعات میش داغ است به طول ۳۰ الی ۴۰ کیلومتر. آن (با اشاره دست) قله صعد است که تنگه دلبران در آن قرار دارد. انتهای ارتفاعات میش داغ به تنگه رقایبه و برغازه منتهی می شود. مثلی که از ارتفاعات دال پری تا جسر نادری را می پوشاند، ارتفاعات میش داغ است و قاعده آن منطبق با خط مرزی است که در اختیار دشمن بود. از تیپ ۱ زهری گردانی را به تیپ ۲۵ کر بلا دادیم. ما این ادغام ها را فتح می نامیدیم: فتح ۱، فتح ۲، فتح ۳. در ارزیابی ها به این نتیجه رسیدیم که حمله کردن به تنگه رقایبه از مقابل مشکل است و دشمن کمی جلوتر، تحرک دارد. آنها در تاریخ ۶۰/۱۲/۲۸ در این ضلع مثلث از مواضع خود بیرون آمدند و حمله کردند تا سازمان رزم ما را هم بریزند، ولی مقاومت رزمندگان موجب شد به اهدافشان نرسند.»

صیاد پس از صحبت رشید، از دانشجویان می خواهد بدون فوت وقت سوار کامیون ها شوند و حرکت کنند. جاده ای که در آن ادامه مسیر می دهیم، به خاطر بارندگی روزهای گذشته پر و فراز شده است. در ارتفاعات میش داغ به تنگ زلیچان می رسیم و به بالای ارتفاعی می رویم. صیاد از تیمسار عبادت برای بیان مطالب، دعوت می کند. او در سخنانش به سازمان رزم و فلسفه انتخاب این نقطه برای استقرار قرارگاه، اشاره می کند. بعد از استراحت کوتاهی، ستون کامیون ها و سواری ها حرکت می کنند، اما کامیون شماره ۲ در

متدین و بعد از نشیب و فرازهای بسیار، در عملیات فتح المبین مسئولیت فرماندهی قرارگاه قدس را به ایشان دادیم و از سپاه به سردار محمدعلی جعفری و اما تیمسار شهبازی با معلولیتی که دارند می توانستند این دعوت ما [حضور در جمع دانشجویان] را رد کنند، ولی طوری برخورد کردند که ما برای ادامه کار مشتاق شدیم. حال از زبان ایشان، سازمان و مأموریت قرارگاه قدس را می شنویم و بعد از او تیمسار بیرانوند فرمانده لشکر ۵۸ خرم آباد توضیح می دهند. تیمسار شهبازی با صدایی لرزان می گوید: «من امرالله شهبازی متولد ۱۳۱۳ از نهاوند... در ۶۰/۱۲/۱۸ تیمسار جمالی مرا در بیمارستان دکتر چمران احضار کردند و گفتند باید قرارگاهی را تشکیل دهیم. اسامی افسران را مشخص کردیم و شناسایی ها انجام شدند. ارتفاعات تینه مناسب بودند. در آنجا قرارگاه کر بلا ابلاغ شد که هدف استقرار، عین خوش باشد و تأمین معبر ابوغریب. برای این منظور آمدم هدف های استنتاجی را هم تعیین کردیم.»

کهولت و بیماری جسمانی او و حضورش در این وضعیت در میان دانشجویان، به آنها روحیه می دهد تا با انگیزه بیشتری خدمت کنند. در بخش پایانی برنامه، سروان علیجانی هاشمی مداحی می کند: «السلام ای جان نثاران، السلام ای لاله های پرپر گلزار ایران، ای شهیدان راه دین، ای شما یاران رهبر، در میان جمع یاران، جایتان خالی عزیزان، داغ جانشین شما می زند آتش به دل ها.»

پس از اقامه نماز و صرف شام در محل حسینیه اردوگاه، صیاد شیرازی جلسه ای با پرسنل هوانیروز در باره مانور آنها برگزار می کند. در این جلسه سرهنگ خلیلی و تیمسار آسوار طرح مانور را ارایه می کنند و صیاد پس از رؤیت طرح مکتوب، آن را اصلاح می کند و کار را در سه بخش وضعیت منطقه عملیاتی، مأموریت و اجرا تقسیم بندی می کند و وظیفه توجیه مقدماتی قبل از مانور را به آسوار می سپارد و از او می خواهد که قبل از مانور، منطقه شناسایی شود تا مشکلی پیش نیاید.

پنجشنبه ۱۳۷۷/۲/۳۱

در خنکای صبح، همراهان به ویژه دانشجویان برای در امان ماندن از تشنگی در طی برنامه های روز، به دنبال پر کردن کلمن ها از آب و یخ هستند. در میانه راه، سردار رشید از فرماندهان سپاه، به سایر همراهان می پیوندد. به منطقه چیلات می رسیم. در ابتدا سوره «النصر» را دسته جمعی می خوانیم. آنگاه صیاد می گوید: «امروز آموزش عملیات فتح المبین را در قرارگاه فتح ارائه می دهیم. از پل عبدالخان عبور کردیم. اینجا منطقه چیلات است که روستای چیلات در آن است و می بینید که مسیر به طرف تنگ زلیچان می رود؛ سپس از اینجا سردار رشید، دعوت هیئت معارف را قبول کرده و به اینجا آمده، تشکر می کند و می گوید: «سردار رشید خود اهل دزفول و در اوایل انقلاب، فرمانده سپاه دزفول بود. با شروع جنگ تحمیلی که هنوز هماهنگی لازم بین ارتش و سپاه به وجود نیامده بود، ایشان جانشین عملیاتی در اهواز بودند. ایشان در فتح المبین چند مسئولیت داشتند: ۱. مسئولیت جانشین قرارگاه فتح ۲. مسئولیت سپاه در قرارگاه کر بلا... که با سایر سرداران هم رزم، شهیدان بقایی و سرتیپ نیکی در طول جنگ بود و امروز ما را در دو مرحله به فیض می رسانند:

۱. در اینجا، سازمان رزم و نحوه ورود و عمل قرارگاه فتح را می گویند.
۲. در برنامه بعد از ظهر این عملیات را از دید سپاه، در قرارگاه کر بلا تشریح می کنند.

سردار رشید شروع به صحبت می کند: «من در عملیات فتح المبین



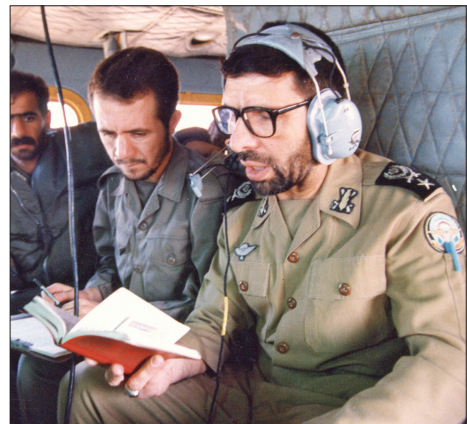


ما در دل شماست. دانشجویها در داخل قطار چند ساعتی آموزش دیدند... شروع سف مان با یک نماز بسیار معنوی در سالن ایستگاه تهران انجام گرفت. امروز تا ظهر، صحنه عملیات فتح المبین را بررسی می‌کنیم. چهار قرارگاه است. قرارگاه نصر با مسئولیت تیمسار حسنی سعدی، قرارگاه فتح در منطقه تنگ رقابیه به مسئولیت تیمسار عبادت و قرارگاه فجر در منطقه شوش به مسئولیت تیمسار ازگمی فرمانده [وقت] لشکر ۷۷ خراسان، قرارگاه قدس در منطقه عین خوش که تیمسار ام‌الله شهبازی آن زمان فرمانده عملیات بود و با این که معلول است به پرستاری همسرش الآن به منطقه آمده و نقل و انتقال او را با هلیکوپتر انجام می‌دهیم. امروز قرارگاه نصر و در بعداز ظهر قرارگاه قدس، فردا قرارگاه فتح و صبح روز سوم، به قرارگاه فجر که در شوش است و بعد به طرف فکه می‌رویم که در تعاقب دشمن است و آن را بررسی می‌کنیم. روز سوم هم یک مانور هوایی ترتیب می‌دهیم. همه نمازهای ظهر و عصر ما به غیر از روزی که در رقابیه هستیم، در اینجا و همه نمازهای مغرب و عشا در اینجا اقامه می‌شوند. احتمال این هست که امروز نماز مغرب را اول وقت به اینجا نرسیم و لذا نماز را در دشت عباس [نماز] می‌خوانیم. جانباز کمانگری، با آمبولانس از راه می‌رسد. دوستان و فرماندهان قدیم، او را در میان می‌گیرند و می‌بوسند. ستون خودروهای سواری و کامیون به طرف منطقه کوت کاپن به راه می‌افتند. گروهان‌های دانشجویی هر یک برای خود کلمن آبی دارند. در کوت کاپن، ما جلوتر از دانشجویان به بالای تپه می‌رسیم. عکاس‌ها و فیلمبردارها سعی می‌کنند از صحنه زیبا و باشکوه بالا آمدن دانشجویان در دامنه تپه، تصاویری را تهیه کنند. در روی تپه کوت کاپن بقایای سفالینه‌ها و آجر پخته‌هایی دیده می‌شود. همراهان می‌گویند اینجا در گذشته قلعه‌ای مربوط به انگلیسی‌ها بوده است. علاوه بر این بقایا، ترکش‌های خمپاره و گلوله نیز در اینجا به وفور یافت می‌شود. پس از مصاحبه‌های آموزشی تشریح چگونگی عملیات فتح المبین در این نقطه توسط فرماندهان، به سمت خودروهای رومی و به اردوگاه باز می‌گردیم و مهیای اقامه نماز ظهر و عصر می‌شویم. بین دو نماز، یکی از پرسنل دانشگاه افسری، قطعه‌ای را می‌خواند: «خیرمقدم بر شما اساتید و دانشجویان که به سرزمین گلگون خوزستان آمده‌اید و عرض سلامی به این سرزمینی که غرق خون کسانی است که شعارشان هیبت من الذله بود، سلام ما به توای دشت خونین، به توای میعادگاه عاشقان، به تو که فریاد یا زهر(اس) در تو طنین انداز است. ای پهن دشت غرش شیران فتح المبین، بر تو سلام باد. بر تو که عطر شهید، عطر خانه، عطر برادر در تو جاودانه گشته است. ما سرداران جبهه ایثار، جای جای زمین تو را مانند آشیانه مقدسی که هزاران هزار بار زیارت کرده‌اند، می‌شناسیم. ما دانشجویان دانشگاه امام علی (ع) عطر شهیدان را از خاک، از خاک مقدست استشمام می‌کنیم. ما آمده‌ایم تا از فراز بلندی هیبت حکایت عشق، حکایت خلوص و ایثار را که در زمان نمی‌گذرد بشنویم و ما عاشورائیان از پیر و جوان آماده‌ایم تحت رهبری مقام ولایت، هر اشغالگری را بر جای خود بنشانیم و فتح المبین را در بیت المقدس پیاده کنیم». دانشجویان پس از قرائت این قطعه یک صد فریاد می‌زنند: «ما همه سرباز توایم خامنه‌ای گوش به فرمان توایم خامنه‌ای»

بعد از اجرای برنامه در محل عملیاتی تیپ ۲ لشکر ۲۱ حمزه (ارتفاعات علی گره زرد) و ضبط مصاحبه‌های آموزشی فرماندهان، به طرف ارتفاعات «دال پری» می‌رویم. در بالای ارتفاع، دیدن حلقه شماره ۳ چاه نفت و تلاش متخصصین متعهد ایرانی برایم جالب است. راه به بلندترین نقطه می‌رسانیم. دانشجویان همه در این نقطه متمرکز می‌شوند. دقایقی بعد صدای هلیکوپتر شنیده می‌شود. تیمسار بازنشسته شهبازی که به دلیل کهولت سن و بیماری به همراه همسرش (پرستار وی)، مسافرت اصلی هلیکوپتر هستند. شهبازی با عشق و علاقه فراوان به میان دانشجویان می‌آید تا مطالب خود را درباره نحوه عمل قرارگاه قدس مطرح کند. قبل از او، تیمسار صیاد می‌گوید: «در زمان عملیات، فرماندهی قرارگاه قدس به تیمسار شهبازی از نجا سپرده شد. چهره‌ای سلحشور، مقید،

نشانه‌های معنوی سفر ما، از بدو ورود مشخص بود. دانشجویان بسیار خوب و شایسته‌ای هستند. یک سال در این مسیر تربیت شده‌اند. در این قضیه به کسی مأموریتی ندادیم و دائماً خودمان کار کردیم، چون خود آقا (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) در دیدار اخیرشان چند سؤال فرمودند، از جمله اینکه «کلاستان چطور است؟» و این توجه ایشان موجب می‌شود که ما از آنها جدا نشویم.

چادر او در ردیف دوم و چادر ما، در ردیف سوم است. چادر تدارکات نیز در ردیف چهارم و نزدیک به چادر ما قرار دارد. داوری از این قضیه خیلی استقبال می‌کند. صدای نوحه‌خوانی آهنگران در محوطه اردوگاه طنین انداز است: «ای شهید غرق خون فی سبیل الله، یا حسین جان یا حسین جان، یا ثارالله». به تعدادی از دوستان بر می‌خورم که دیروز با هواپیما آمده‌اند و تا حالا منتظر ما بوده‌اند. حاج آقای گل تبار، روحانی عقیدتی سیاسی دانشگاه، از لحظه حرکت، آرام و قرار ندارد و از وقتی که به اینجا رسیده ایم، لباس نظامی به تن کرده است. صیاد در چادر خود جلسات هماهنگی با گروه‌های مختلف را یکی پس از دیگری آغاز می‌کند. اولین جلسه، به کار اصلی هیئت معارف جنگ اختصاص دارد. او می‌گوید: «کل مأموریت ما از نظر آموزشی دو قسمت است: ۱. قسمت اول تردد بین تهران و اندیمشک و بالعکس با قطار ۲. قسمت دوم مربوط می‌شود به خود منطقه. ما برای این کار سه روز کامل وقت داریم و باید آن را با مراحل عملیات فتح المبین تطبیق دهیم. من مایلیم در این سه روز فرسوده نشوید». تیمسار، جلسه دوم را با کادر و پرسنل نیروی هوایی تشکیل می‌دهد و می‌گوید: «در این مأموریت کار شما دو بخش است: ۱. بخش هوا نیرو ۲. بخش نیروی هوایی. می‌خواهیم برای دانشجویان از این اتصال آموزشی در نیروی هوایی و هوایی‌روز بگوییم». جلسه سوم نیز به افراد روحانی اختصاص دارد. صیاد در این جلسه می‌گوید: «نشانه‌های معنوی سفر ما، از بدو ورود مشخص بود. دانشجویان بسیار خوب و شایسته‌ای هستند. یک سال در این مسیر تربیت شده‌اند. در این قضیه به کسی مأموریتی ندادیم و دائماً خودمان کار کردیم، چون خود آقا (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) در دیدار اخیرشان چند سؤال فرمودند، از جمله اینکه «کلاستان چطور است؟» و این توجه ایشان موجب می‌شود که ما از آنها جدا نشویم. این برنامه‌ای است محتوایی که به اجراء می‌آید، زیرا مطالب جبهه و جنگ عیناً از سینه پیشکسوتان به جوانان منتقل می‌شود. اصل بهره ما از ایمان و انگیزه معنوی است، بنابراین حرف اول و آخرمان حرف شماست، کار نظامی‌گری



(تیمسار) با حالت حسرت گریه کرد که چرا باید این طور شود. خود را به آب انداخت، داد می‌زد، فریاد می‌کشید و می‌گفت: من می‌خواهم بروم! ولم کنید! چه کار دارید؟ اصلاً من خودم تنها می‌خواهم بمانم و بجنگم! بگذارید بمانم! اصلاً شما چه حقی دارید که فرماندهتان را به زور از صحنه دور کنید؟» تیمسار آن موقع با حالت زار، اصرار می‌کرد و آنها هم توجه نمی‌کردند. دوسه بار رویش را بوسیدند، ولی تیمسار اصلاً در حال خودش نبود. باور نمی‌کرد، فکر نمی‌کرد این عملیات این طور بشود و با شکست مواجه شود، چون همه چیز را محاسبه کرده بود و با حالت زاری و گریه شروع می‌کند به صحبت که اسلام در خطر است، کشور در خطر است. بگذارید من بمانم».

وضعیت ایجاد شده واقعاً وضعیت جالبی است که تیمسار صیاد با طرح سئوالی به بیان خاطره‌ای معنوی پیروز و در حالی که در کوپه چهار یا پنج نفر بیشتر نیستیم، یک نفر به عنوان شاهد مثال پیدا می‌شود و این طور قضیه را توضیح می‌دهد، واقعاً ایذا اتفاق، درسی است بزرگ.

چهارشنبه ۱۳۷۷/۲/۳۰

ساعت ۳/۵ بامداد با صدای آقای دربندی که از بلندگوهای قطار پخش می‌شود، از خواب بر می‌خیزیم. وقت نماز نزدیک است. در اندیمشک از قطار پیاده می‌شویم. با هماهنگی که از قبل صورت گرفته، در محوطه ایستگاه در سطح وسیعی برای اقامه نماز، موکت گسترانده‌اند. تعدادی از دانشجویان در حالی که آستین بالا زده و پوتین هایشان را از ساق خم کرده‌اند برای تجدید وضو این طرف و آن طرف می‌روند. در گوشه دیگری از محوطه هم انبوهی از کیسه‌ها برای وسایل دانشجویان، قرار دارد. بعد از اقامه نماز از ایستگاه خارج می‌شویم. در میدان نزدیک ایستگاه، تعداد زیادی کامیون، آماده نقل و انتقال دانشجویان هستند. بیشتر همراهان، مسیر یک ساعته اندیمشک تا محل اردوگاه را به استراحت می‌پردازند. با نزدیک شدن به محل اردوگاه، چادرهایی را که بر پا شده و پرچم‌هایی

را که به اهتزاز در آمده‌اند، می‌بینم. در چند صدمتری اردوگاه، پارچه نوشته‌هایی چون «ارتش، ذوالفقار ولایت است»، «مقدم دانشجویان دانشگاه امام علی (ع) را گرامی می‌داریم» و... نصب کرده‌اند. در سینه کش تپه‌ای خاکی نیز نوشته شده است: «ارتش عزت دین است». به محل اردوگاه می‌رسیم. چادرها و حسینیه لشکر ۹۲ آماده پذیرایی از دانشجویان است. بدنه و سقف حسینیه با داربست فلزی استوار است و بر بدنه آن گونی چتایی و بر سقفش چادر برزنت کشیده‌اند. چادرها و پرچم‌های برافراشته، انسان را به یاد چادرهای برافراشته صحرای عرفات می‌اندازد. ساک‌ها و کیف‌ها بر روی شانه‌ها سنگینی می‌کنند. هر کسی به چادری می‌رود. من نیز، اسم خود، حاج آقا فخرزاده و داوری را روی کاغذی می‌نویسم و روی چادر می‌چسبانم. صیاد از رفتن به مکان مخصوص فرماندهان پرهیز می‌کند و همچون دانشجویان، در چادری جای می‌گیرد.





دست‌نوشته‌ها...



خاطره بنده، شهادت دادن بر مصادیق انقلاب اسلامی است. حضرت امام در عملیات فتح المبین و بیت المقدس اظهارات مشخصی داشته‌اند. در خرمشهر فرمودند که خرمشهر را خدا آزاد کرد. ما مصداقش را داریم، سندش را داریم. محور عملیات فتح المبین، نقش ولایت بود و مقام شامخ ولایت، نقش سرنوشت‌سازی داشت.

خداوندی را که توانستید با شکست مفتضحانه، نیروهای کفر را در بارگاه قادر متعال بی آبرو و در پیشگاه ملت‌های مسلمان منغور نمایید. من از خداوند تعالی نصرت نهایی شما عزیزان و شکست مخالفان حق را خواستارم. درود بر شما و رحمت خدا بر شهیدان راه حق و شهادی جبهه نبرد حق علیه باطل و سلام بر عبادالله الصالحین

روح‌الله الموسوی الخمینی ۱۳۶۱/۱/۲

پس از پخش سرود جمهوری اسلامی و تصاویری از عملیات فتح المبین، صیاد شروع به صحبت می‌کند:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم، رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق... اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن... اللهم اجعل انصاره ومن اعوانه... من از همه عزیزان اجازه می‌خواهم صادقانه‌تر جلسه را برگزار کنیم. هم‌زمان عزیزم از ۵ قرارگاه می‌آیند و ۵ خاطره به نیت ۵ تن آل عبا می‌گویند. دیشب که اینجا آمدیم، عزیزان دست اندرکار گفتند که یک وقت دیر نیاید، گفتیم ان شاء الله، خدا کمکمان کند. مادو سال پیش هم این برنامه را در کردستان داشتیم که آنجا هم دو ساعت دیر آمدیم. شما ما را به بزرگوار تان ببخشید. ترکیب این جلسه اگر یک بار دیگر یادآوری نشود، متوجه شایستگی آن نمی‌شویم. خانواده شهدا، گلچین شده (از شهدای) همین عملیات (هستند)، هم‌زمان عزیز و شایسته‌ای از ارتش و سپاه دعوت شدند. برنامه امشب صرفاً به جهت تجلیل از مقام خانواده شهداست». صیاد شیرازی در مقدمه خاطره‌ی خود می‌گوید: «خاطره بنده، شهادت دادن بر مصادیق انقلاب اسلامی است. حضرت امام در عملیات فتح المبین و بیت المقدس اظهارات مشخصی داشته‌اند. در خرمشهر فرمودند که خرمشهر را خدا آزاد کرد. ما مصداقش را داریم، سندش را داریم. محور عملیات فتح المبین، نقش ولایت بود و مقام شامخ ولایت، نقش سرنوشت‌سازی داشت».

به خاطره تصمیم‌گیری برای شروع عملیات و اعزام محسن رضایی با هواپیمایی شکاری (F-۵) به تهران و کسب تکلیف از حضرت امام (ره) اشاره می‌کند. پایان این مراسم، از مقام والای خانواده‌های شهدا، و تعدادی از فرماندهان عملیات فتح المبین نیز تجلیل و به رسم یاد بود، هدیه‌ای به آنان تقدیم می‌شود.

جمعه ۱۳۷۷/۳/۱

پس از اقامه نماز صبح، دانشجویان در محوطه اردوگاه ورزش می‌کنند. صبح امروز، به مناطق رادار ابوصلی خات، محل قرارگاه فجر ۲ می‌رویم و فرماندهان، مطالب و نکات آموزشی خود را در خصوص عملیات فتح المبین، برای دانشجویان بیان می‌کنند و از آنها تصویربرداری می‌شود. صیاد نیز در فواصل کار از آنها تشکر می‌کند. برای نماز و صرف ناهار به محل تیپ

۴۵ تکرار می‌رویم. در اینجا تعدادی از هم‌راهان از ما جدا می‌شوند و به سمت تیپ ۲ در فلول می‌روند تا با هواپیمای به تهران باز گردند. ما نیز به همراه دانشجویان به مناطق سایت ۴ و ۵ می‌رویم. تیمسار حسنی سعدی در این منطقه برای دانشجویان سخن می‌گوید: «نیروی هوایی در اینجا یک رادار و سایت پرتاب موشک داشت. سایت ۴ و ۵ که قبل از جنگ بود. لشکر ۱ مکانیزه دشمن در حد فاصل رودخانه رفائی و لشکر ۱۰ زرهی دشمن قرار داشت. کلیه قرارگاه‌های تیپ و لشکر در ارتفاعات این تپه‌ها مستقر بودند. بعد از اینکه مرحله اول عملیات تمام شد، قرارگاه فتح، مرحله دوم عملیات

عملیات فتح المبین، به همت بخش فرهنگی حسینی، شروع می‌شود. در مقابل حاضران، نقشه عملیاتی منطقه فتح المبین، نصب شده است. دربندی پیام حضرت امام (ره) را در خصوص عملیات فتح المبین قرائت می‌کند:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ان تنصروالله ینصرکم و یشدکم

اخبار غرور آفرین جبهه‌های نبرد علیه قوای شیطانی را یکی پس از دیگری دریافت نمودم. قلم قاصر است که احساسات خویش را ابراز کنم. به قوای مسلح اسلامی که خدایشان نصرت آخرین را نصیب فرماید، تبریک عرض می‌کنم. مبارک باد بر شما عزیزان افتخار آفرین پیروزی بزرگی که با یاری ملائکه‌الله و نصرت ملکوت اعلی نصیب اسلام و کشور عزیز ایران، کشور بقیه‌الله الاعظم ارواحنا له الفدا نمودید. رحمت واسعه خداود بر آن مادران و پدرانی که شما شجاعان نبرد در میدان کارزار و مجاهدان با نفس در شب‌های نورانی را در دامن پاکشان تربیت نمودند. مژده باد به شما جوانان برومند، تحصیل رضای پروردگار که از بالاترین سنگ‌های روحانی و جسمانی ظاهری و باطنی است. شما پیروزید. مبارک باد بر بقیه‌الله، ارواحنا له الفدا، وجود چنین رزمندگان ارزشمند و مجاهدین فی سبیل‌اللهی که آبروی اسلام را حفظ و ملت ایران را رو سپید و مجاهدان راه خدا را سرفراز نمودند. ملت بزرگ ایران و فرزندان اسلام به شما سلحشوران افتخار می‌کنند. آفرین بر شما که میهن خود را بر بال ملائکه‌الله نشاندید و در میان ملل جهان سرفراز نمودید. مبارک باد بر ملت، چنین جوانان رزمنده‌ای و بر شما، چنین ملت قدردانی که به مجرد فتح و پیروزی توسط رزمندگان، به دعا و شادی برخاستید. اینجا باز دور، دست و بازوی قدرتمند شما را که



دست خداوند بالای آن است، می‌بوسم و بر این بوسه افتخار می‌کنم. شما دین خود را به اسلام عزیز و میهن شریف ادا کردید و طمع ابرقدرت‌ها و مزدوران آنان را از کشور خود بریدید و سخاوتمندانه در راه شرف و عزت اسلام جهاد کردید. «یالیتنی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً». درود بر فرماندهان بزرگوار رزمندگان و بر همه مجاهدان راه عظمت کشور و اسلام و نفرت و لعنت بر منافقان و منحرفانی که می‌خواستند یکی از انبارهای مهمات چنین مجاهدانی را به آتش بکشند و غضب و سخط خداوند بر آن خدانشناسانی که با کمک به صدام عفری می‌خواستند او را نجات دهند و شکر بی پایان

را اجرا کرد و هم‌زمان قرارگاه نصر، برای کمک به قرارگاه قدس، مرحله دوم را انجام داد».

پس از گذر از سه راهی فکه در دشت عباس، به محل مانور می‌رسیم. این مانور در دو مرحله اجرا می‌شود. در مرحله اول، دو فروند هواپیمای F-۵، مناطق از پیش تعیین شده را که در نقطه دید دانشجویان قرار دارد، با راکت و مسلسل مورد هدف قرار می‌دهند. راکت‌ها و گلوله‌ها مشقی هستند. در مرحله دوم، پس از یک آموزش کوتاه، در دو سری و در هر سری ۳۰ نفر از دانشجویان هلی‌برن می‌شوند و بعد ۲ هلی‌کوپتر کبری، منطقه تعیین شده را مورد هدف راکت قرار می‌دهند. این برنامه و مانور برای دانشجویان، بسیار جالب و دارای نکات آموزشی زیادی است و آنها با تیزهوشی، نکات لازم را یادداشت می‌کنند. شاید این برنامه، یکی از فرصت‌هایی است که در طول مدت خدمتشان، کمتر نصیبشان می‌شود. اجرای این مانور زیبا، خستگی ناشی از تراکم برنامه‌ها را در دانشجویان از بین می‌برد. در پایان مانور، یکی از خلبانان هلیکوپترها با بی‌سیم پیامی را برای صیاد می‌فرستد:

«بسم‌رب‌الشهداء و الصدیقین. با سلام و درود به روان پاک مطهر حضرت امام (ره) و سلام و درود به مقام معظم رهبری فرمانده کل قوا و سلام و درود به شهدای جنگ تحمیلی، خصوصاً شهدای فتح المبین. فرمانده معظم، تیمسار صیاد شیرازی ستاره‌افتخار آفرین ۸ سال دفاع مقدس! اینجا بن جانب سروان خلیان علیرضا رشوه‌ای از طرف تیمسار آسوار و خلبانان و پرسنل جان بر کف هوانیروز، امیدوارم توانسته باشیم گوشه‌ای از توان رزمی خود را حضور شما و فرماندهان و دانشجویان دانشگاه افسری امام علی (ع) ارائه داده باشیم. استدعای کنیم آمادگی جان بر کفان هوانیروز را به محضر مقام معظم رهبری برسانید، والسلام».

تیمسار صیاد شیرازی نیز پاسخ می‌گوید:

«لا حول ولا قوة الا بالله العلی‌العظیم. یا زهرا (س)! از همه هم‌زمان عزیز هوانیروز که از فرد فرد شما، چون شهید شیرودی و دیگر عزیزانی که سرفراز بودید، چه در جنگ با ضد انقلاب و چه در جنگ تحمیلی، خاطرات فراموش نشدنی دارم، تشکر می‌کنم. عملیات شما برای ما و دانشجویان، خیلی خوب و براننده بود. خداوند یار و یاورتان باشد. من به نماینده خودم تیمسار سید حسام‌هاشمی ابلاغ کردم تا از نزدیک (حضور شما) برسد و قدردانی کند». او پس از ارسال این پیام، بالای کاپوت ماشین تویوتا رفت و برنامه‌ای چند روز را مرور کرد: حرکت از تهران به اندیمشک، توزیع سئوالات در بین دانشجویان، استقرار در اردوگاه، بررسی عملیات فتح المبین در چهار مرحله (مرحله اول قرارگاه نصر و قدس، مرحله دوم قرارگاه نصر، مرحله سوم قرارگاه نصر و فتح، مرحله چهارم قرارگاه فجر)، چند مرحله آموزشی به تبعیت از برنامه عملیات فتح المبین و... پس از این مرحله، به طرف اردوگاه حرکت می‌کنیم. ساعت ۸ بعد از ظهر، به اردوگاه می‌رسیم. هنوز هوا روشن است که باید شام بخوریم. پس از اقامه نماز جماعت مغرب و عشا، به طرف اندیمشک حرکت می‌کنیم. ساعت نزدیک ۱۱ شب، قطار به سمت تهران حرکت می‌کند. در ابتدای مسیر بازگشت، تیمسار سید حسام‌الدین هاشمی، مدیر اجرایی هیئت معارف، نظرم را درباره این اردو می‌پرسد. می‌گویم از نظر آموزشی خوب و فشرده و برای دانشجویان دارای نکات با اهمیتی بود. می‌گوید: «الان دانشجویان، بیشتر به انتخاب رشته‌های علمی مانند کامپیوتر رغبت دارند و این برنامه‌ها موجب می‌شود که جایگاه رشته‌های رزمی و پیاده مشخص شود. دانشجویان وقتی صیاد، حسنی سعدی، یعقوب علیاری و... را می‌بینند، انگیزه انتخاب این رشته‌ها را پیدا می‌کنند». مسیر بازگشت مانند مسیر رفت، پر از برنامه‌هایی است که صیاد شیرازی پیش‌بینی کرده. از جلسات گروهی و قرارگاهی گرفته تا تقدیر از فرماندهان، اقامه نماز و مناجات‌شایانه و زمزمه‌های عارفانه در کوبه‌های قطار، گفتگوهای دوفره و چند نفره و زیارت عاشورا که در مقدمه آن سروان علیجان هاشمی می‌خواند: «اگر به ظاهر تو را نمی‌بینم / ولی تو را ز دل و جان جدا نمی‌بینم / ز بس که شیفته‌آن جمال زیبایم / به هر چه می‌نگرم جز تو را نمی‌بینم / ز بس که پرده عصیان گرفته چشمم را / تو در کنار منی و من تو را نمی‌بینم».

با کوله‌باری از تجربه، درس‌ها و آموزش‌های اخلاقی، کرداری و رفتار اسلامی و یافتن دوستانی جدید، به تهران می‌رسیم. رسیدنی که دیگر برای من چنین توفیق الهی حاصل نشد. ■



پایگاه بر برکت مقام ولایت بر ما پرتو افکنده است، برخوردار می‌گردد.

بیانات دلنشین امام همه را منقلب کرد و وقتی عملیات آغاز گردید، آثار پر برکت ید واحد بودن و قدرت واحد بودن را در این دیدیم که بر دشمن غلبه کردیم و پیروز شدیم. این عملیات فتح المبین دیگر بود با این تفاوت که دیگر آسیب دیدگان آفت‌های پیروزی شایسته نیست بار دیگر در معرض خطرات ناشی از آفات پیروزی قرار گیرد. ارتشیان و سپاهیان با تقویت بسیجیان بر دشمن تاختند و یکپارچه هماهنگ، متعهد و یار همدیگر بودند و بر دشمن حمله کردند و خداوند به پاداش این لیاقت که آن نیز از توفیقات الهی بوده است، به ما نصرت بخشید. حال این ارتشی است که بایستی افتخار کند که در این عملیات نقش حساس خود را در منحرف کردن دشمن از محور اصلی حمله، پشتیبانی‌ها، آتش توپخانه، عملیات ضد زره، پدافند هوایی، پشتیبانی نزدیک هوایی، پشتیبانی‌های هلیکوپتری، تقویت‌های پل زنی، دریایی و... ایثارگرانه ایفا کرد و خدای نکرده با ندیده گرفتن خدمات فوق دل شکسته و محزون گردد از این که چرا پیشروی به دست من حاصل نگردید.

و این برادر سپاهی امت که باید افتخار کند که چگونه با یاری هم‌زمان ارتشی خود ایثارگرانه از رودخانه‌ای سخت و دشوار گذشتند و بر دشمن تازیدند و آن‌ها را در هم شکستند و در منطقه مورد نظر پیش رفتند و آن را به روز سیاه کشانیدند و نبایستی خدای ناکرده به آفت غرور مبتلا گردد. و این بسیجیان ایثارگر هستند که بیش از هر زمان باید بدانند مایه اصلی پیروزی به شمار می‌روند و خداوند آنها را لایق گردانیده که عامل انگیزه و روح و شور به جبهه گردند و اسکلت تشکیلات سپاه را محتوا دهند و پیکره ارتش جمهوری اسلامی را تقویت نمایند و نباید خدای نکرده در بعضی جبهه‌ها گرفتار آفت غرور و در بعضی جبهه‌ها گرفتار آفت حزن و اندوه گردند. آن چه که می‌تواند پایان بخش این نبرد سرنوشت‌ساز باشد در این جمله خلاصه می‌گردد.

اطاعت صادقانه و آگاهانه از دستورات رهبر کبیر انقلاب اسلامی فرمانده کل قوا مبنی بر ید واحد و قدرت واحد بودن.

بیست و ششم بهمن ماه ۶۴

منطقه عملیاتی جنوب قرارگاه خاتم قدیم



آلافی ایام دهر کم نفحات الا فتعوضوا...

آگاه باشید در دوران زندگی شما نسیم‌هایی می‌وزند، یعنی مناسبت‌هایی پیش می‌آیند. از این مناسبت‌ها استفاده کنید (خودتان را در معرض آنها بگذارید).

مایه سرافرازی که در این عملیات علاوه بر افتخار داشتن این که خداوند ما را عامل پیروزی قرار داد، این است که باید شکر و سپاس خدا را به جای بیاوریم که به طور نسبی تذکرات فرمانده کل قوا را که همان دستورات خداست به اجرا در آورده‌ایم. حضرت امام تذکرات خود را در دو جمله قبل از شروع عملیات به ما فرمودند که من مختصراً یادآور می‌شوم. جمله یکم: آنکه بر ما فرمان می‌دهد، خداست و فرمانده کل قوا خداست.

جمله دوم: ما همگی در پیشگاه خداوند مسئول هستیم. او از سربات ما آگاه است. در پیشگاه خدایی شود دغل بازی کرد. مسئولیت ما سنگین است. شکست ما منجر به شکست اسلام می‌شود که قرن‌ها دیگر سربلند نمی‌کند. برای مقابله با دشمنان بایستی ما (چه ارتشی چه سپاهی و چه بسیجی) ید واحد و قدرت واحد باشیم. اگر این طور باشیم پیروزیم. هر کس به اندازه ظرف خود از نور معرفت الهی که در روزگار ما از

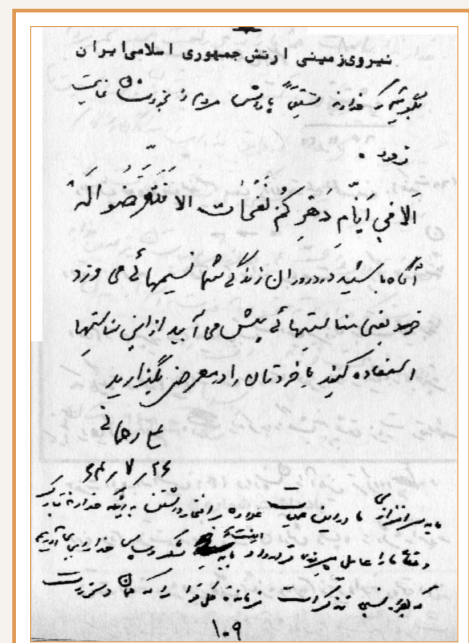
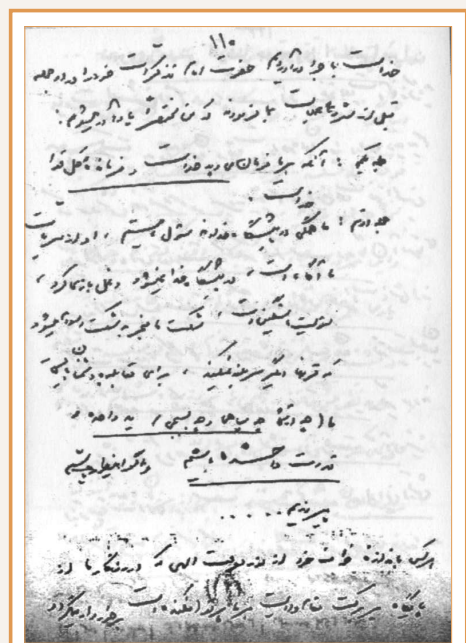
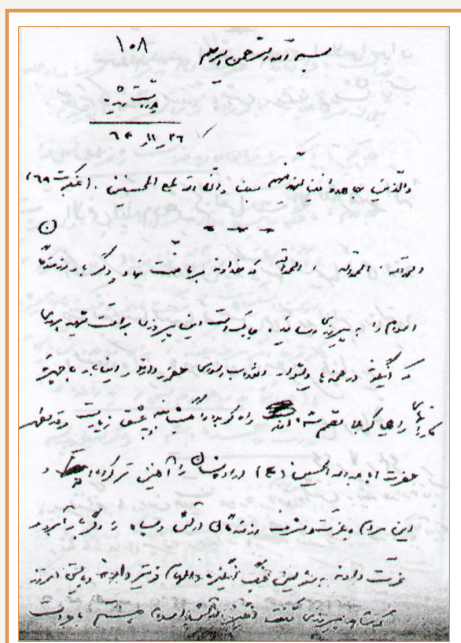
قدرت واحد باشیم...

مورخه ۶۴/۱۱/۲۶

بسم الله الرحمن الرحيم

والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا وان الله مع المحسنین (عنکبوت ۶۹)

الحمد لله الحمد لله الحمد لله الحمد لله که خداوند بر ما منت نهاد و دگر بار رزمندگان اسلام را به پیروزی رسانید. مبارک است این پیروزی بر امت شهیدپروری که این‌گونه در صحنه‌های دشوار انقلاب اسلامی حضور دارند و این بار با چهره کاروان‌های راه کر بلا مصمم شده‌اند راه کر بلا را بگشایند و به عشق زیارت مرقد مطهر حضرت اباعبدالله الحسین (ع)، اراده‌شان را آهنین تر کرده‌اند و این مردم با عزت و شرف رزمندگان ارتش و سپاه را دگر بار آبرو و عزت دادند به مسئولین جنگ انگیزه و الهام قوی تر دادند بایستی امروز که شاهد پیروزی شگفت‌انگیز ارتش اسلام هستیم با جرئت بگوییم که خداوند مستقیماً پاداش مردم را خودش عنایت فرمود.





در بیمارستان خانواده هنگام بستری به علت مجروحیت

ساعت ۲۳:۳۰ مورخه ۶۴/۸/۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیر خداوند متعال بر این تعلق گرفت که قبل از آغاز عملیات ویژه «قادر ۴» یعنی شب بیست و هفتم آبان ماه، به منظور بررسی خط پدافندی کد ۱۹۸ نی ۱۶۴ مستقر در ارتفاعات «گرده شوان» عراق به صورت بازدید غیر منتظره سرکشی کنم. تا جایی که به قلبم

مراجعه می‌کنم سه دلیل زیر وجود داشت:

۱- دل‌گرفتگی از جلسات شب قبل.

۲- ارزیابی استحکام خط پدافندی.

۳- بررسی روحیه پرسنل در خط (که به من گزارش داده بودند آنان

بسیار روحیه پایینی دارند).

ف تی ۱ یک دستگاه خودرو توپوتا داشت و یک دستگاه خودرو جیپ km در جلو سنگر مهیا کرد (البته او نمی‌دانست موضوع چیست). ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب از خواب برخاسته، اشتیاق و رغبت خاصی برای این بازدید داشتم. نکته قابل توجه این بود با اینکه به سروان احمدی (مجروح جنگی که یک دست خود را تقدیم اسلام کرده و اخیراً به عنوان آجودان انتخاب شده) اطلاع نداده بودم، ولی او زودتر از من آمادگی حرکت پیدا کرده بود. با اکره پذیرفتم که او همراه ما بیاید. حدود ساعت ۲، بعد از آغاز نیمه شب به طرف منطقه مربوطه حرکت کردیم. تا پای ارتفاع «گرده شوان» با خودرو رفتیم. از آنجا چون در دید دشمن بود، مجبور شدیم پیاده شویم و به دنبال

راهنما می‌گشتیم که سروان احمدی اقدام به خبر دادن فرمانده گروهان نمود؛ ولی قبل از اینکه ایشان حاضر شوند، اینجانب با دو محافظ و یکی از سربازان دسته ادوات آن گروهان از یال سرازیر شدیم. در مسیر جاده‌ای حرکت می‌کردیم که قبلاً خود ما آن را احداث کرده بودیم. به خط اول که رسیدیم (حدود ۱۵۰۰ متری یال)، سوسوی چراغ‌های فانوس رادر سنگرهای خودی دیدیم، ولی کسی بیدار به نظر نمی‌رسید. یکی از محافظین از خط عبور کرد که من فریاد زدم برگرد که نیازی به جلو رفتن بیشتر نیست. حدود ۱۰ دقیقه‌ای در فاصله ۱۰ الی ۲۰ متری خط در جلو ایستاده بودیم و از این متعجب بودیم که چرا کسی بیدار نیست که ناگهان صدای انفجاری شنیده شد و لمس کردم که این انفجار در حول و حوش ماست. فریاد راهنما بر اینکه تیر خوردم و فریاد همه ما بر این که: «خودی هستیم، چرا می‌زنی؟» در آمد. به طرف سنگرهای خودی دویدیم، در حالی که من نیز مورد اصابت ترکش قرار گرفته بودم. به دنبال عناصر یگان می‌گشتم که احساس کردم گلویم متورم و دست‌ها و ران‌هایم خیس شده. به داخل یکی از سنگرهایم که کم‌کم پاهایم سست شدند، به طوری که به صورت خزیده به داخل سنگر رفتم. امدادگر که سربازی بود رسید و بلافاصله به من خون تزریق کرد. متوجه شدیم هر چهار نفر ما مورد اصابت ترکش قرار گرفته‌ایم. سریعاً بر انکار آوردند و ما را در مسافت ۱۵۰۰ متر که در کوهستان بود، با فداکاری سربازان عزیز به عقب آوردند و سوار آمبولانس کردند و به اورژانس گردان بردند. اقدامات مقدماتی در آنجا انجام گرفت و سپس مرا به اورژانس لشکر واقع در کوه «لولان» منتقل کردند. در آنجا می‌خواستند به خوبی به من برسند، ولی امکانات کم بود و در اطاق (کانکس) بسیار سرد، شروع به بررسی محل اصابت ترکش‌ها نمودند.

به اذان صبح رسیدیم و خداوند توفیق داد که نماز را در حالت خوابیده به جای آورم. ساعتی استراحت کردم و سپس با هلیکوپتر به پیرانشهر عزیمت کردم. خیلی میل داشتم که همه مسایل در بیمارستان پادگان پیرانشهر به پایان برسد، ولی با امکانات ناقصی که داشت، مصلحت آن بود که به تهران عزیمت کنیم، ولی می‌بایستی تکلیف عملیات را که قرار بود رزمندگان ایثارگر یگان‌های شهادت ل ۷۷، ل ۲۱، ل ۹۲ و واحد ضربت ل ۲۳ به هنگام ظهر به طرف هدف حرکت نمایند، مشخص نمایم. با بررسی اجمالی احساس کردم که اگر در حین عملیات حضور داشته باشم، حداقل ۳۰ درصد به عملیات کیفیت می‌بخشم، ولی با حادثه‌ای که رخ داده بود به تردید افتادم. نگران چهره‌های ایثارگری بودم که این گونه تن به فداکاری داده بودند، لذا برای اولین بار در طول چند سال جنگ، نیت استخاره کردم. معلوم بود که این استخاره را کسی غیر از آیت‌الله بهاء‌الدینی نمی‌توانست انجام دهد. چون خودم نمی‌توانستم صحبت کنم، سروان احمدی را مأموریت دادم که پیام اینجانب را به ایشان برساند و ایشان نیز در پاسخ ضمن اظهار محبت به اینجانب و احوال‌پرسی، فرمودند، «خیلی بد». عجب آمادگی داشت که قلبم را از تشویش و نگرانی در آورم و بلافاصله شور ستادی شد و دستورات را طوری صادر کردم که این اقدام (ملغی کردن عملیات) موجب سستی و رخوت نشود.

به هنگام ظهر (حدوداً ۱۱/۵ صبح) به فرودگاه پیرانشهر وارد شدم و با هوایما به طرف تهران حرکت کردم و سپس مستقیماً به بیمارستان هدایت گشتم. اطاق آماده و پزشکان مهیا. تا آنجا که اطلاع دارم فقط به آقای رئیس‌جمهور اطلاع داده شده بود. اقدامات پزشکی با سرعت انجام شد. ظرف ۴۸ ساعت الحمدلله لحظه به لحظه به طور محسوسی حالم بهتر شد، طوری که در روز سوم عزم ترخیص کردم. البته این اولین بار نبود که خداوند به این بنده روسیاه تفضل کرده بود.

خدا! تعبیر من از این تفضل همانا نعمت «فرصت بیشتر به خدمتگزاری برای اسلام» می‌باشد که از این طریق به این بنده ذلیلت ترحم می‌کنی تا شاید توفیق جبران گناهانم را داشته باشم و توشه آخرت را پر نمایم.

خداوند! پس به جاست که تجدید عهد کنم با تو، به اینکه همیشه به نیت مجاهدت فی سبیل الله به ازای نعمت تندرستی و سلامتی تو باشم.

خداوند! عاقبت همه ما را که در راحت می‌جنگیم ختم به خیر گردان.

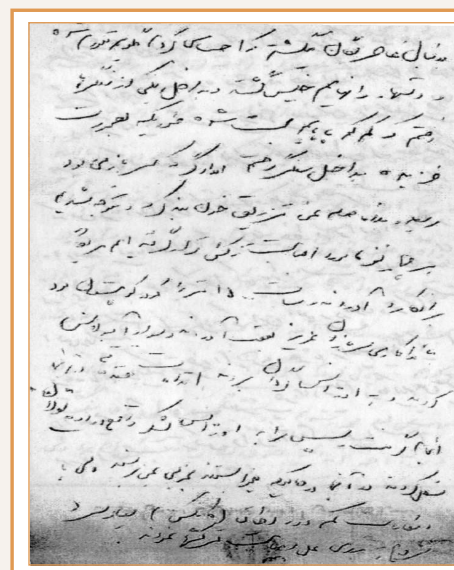
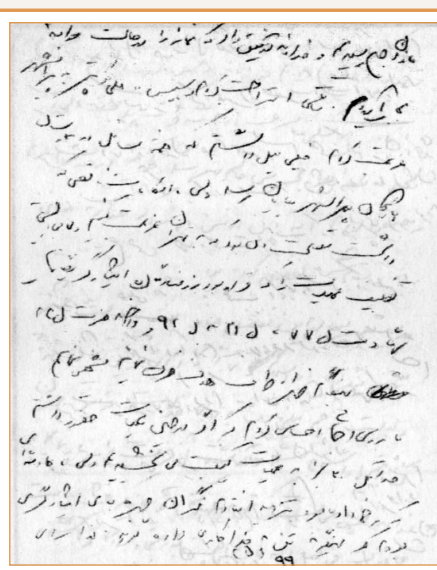
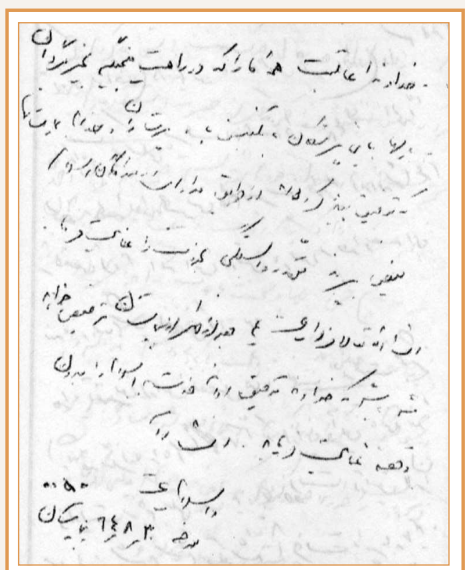
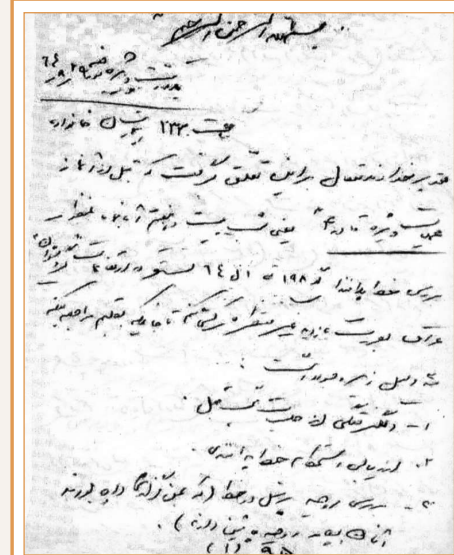
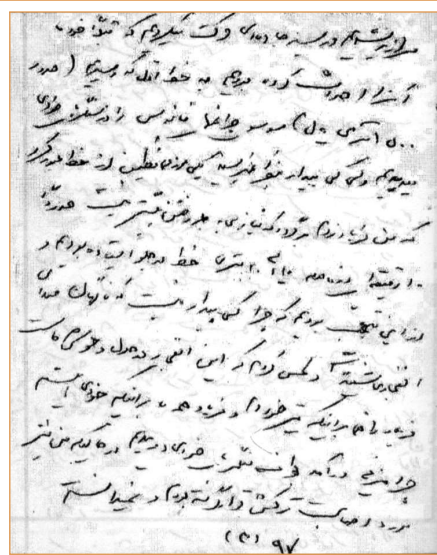
بارالها! به این پزشکان، تکنیسین‌ها، پرستاران و خدمه بیمارستان‌ها که توفیق پیدا کرده‌اند از طریق مداوای رزمندگان اسلام فیض ببرند، تعهد و وابستگی به خودت را عنایت فرما. انشاءالله تعالی فردا ساعت ۴ بعد از ظهر از بیمارستان ترخیص خواهم شد. باشد که خداوند توفیق ادامه خدمت به اسلام را بدون وقفه عنایت فرماید.

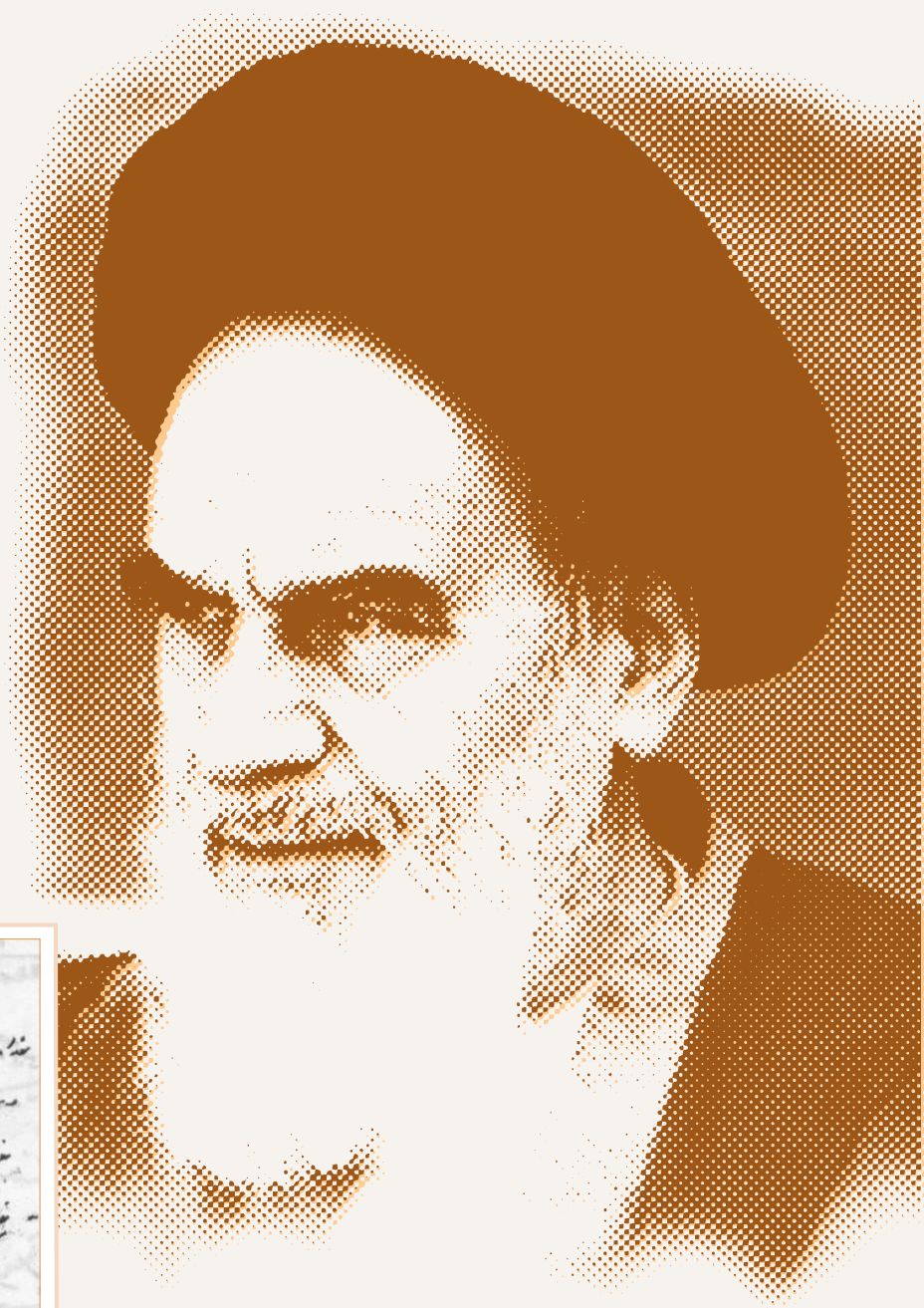
انشاءالله

والسلام

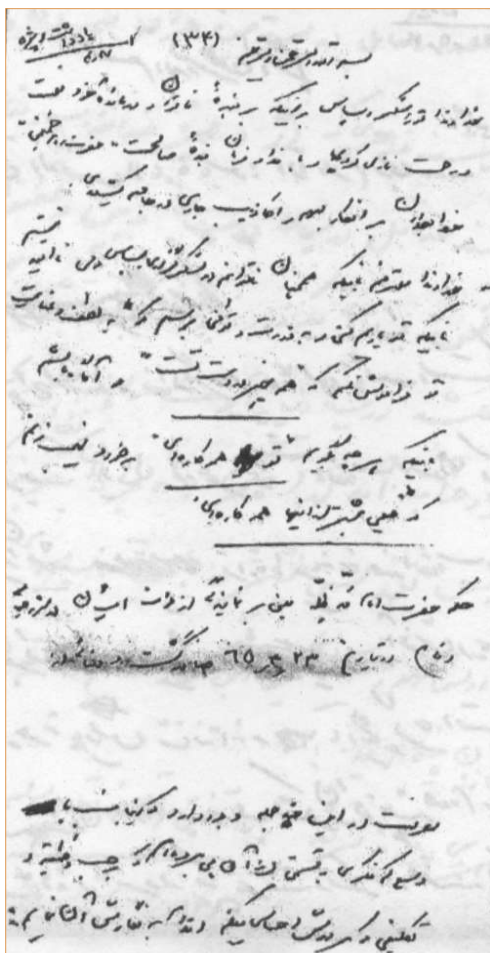
ساعت ۰۰:۵۰

مورخه ۶۴/۸/۳۰ بیمارستان





در باره حکم امام بر نمایندگی در شورای عالی دفاع...



این که هر چه بگویم «تو همه کاره‌ای» و بر خود نهیب زنم که «خیلی بیشتر از اینها همه کاره‌ای». حکم حضرت امام مدظله مینی بر نمایندگی از طرف ایشان در شورای عالی دفاع در تاریخ ۶۵/۴/۲۳ صادر گشت و دنیایی از معرفت در این چند جمله وجود دارد که اینجانب با وسع کم فکری به قسمتی از آن پی برده‌ام که بر حسب وظیفه و تکلیفی که بر دوش احساس می‌کنم اقدام به نگارش آن نمایم.

مورخه ۶۵/۴/۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوندا! تو را شکر و سپاس بر اینکه بر بنده ناتوان و درمانده خود نعمت و رحمت نازل کردی و باندا و فرمان بنده صاحت «حضرت امام خمینی» خط بطلان بر افکار مبهم و اکاذیب جاری جامعه کشیدی. خداوندا! معترفم به اینکه همچنان ناتوانم در شکرگزاری و سپاس، ولی ناامید نیستم به اینکه تو یاریم کنی و به قدرت و توانی برسم که به لطف و عنایت تو فراموش نکنم که «همه چیز در دست توست» و آگاه باشم به



نامه به جانشین ف نزا جا...

مورخه ۶۴/۱۲/۹

بسم الله الرحمن الرحيم

والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا وان الله مع المحسنین

عنکبوت ۶۹

از: ف نزا جا

به: جانشین ف نزا جا

موضوع: یادآوری تذکراتی مهم

موجودیت ارتش و آبرو و حیثیت ارتشیان در گرو میزان مجاهدتی است که هم اکنون در جبهه های نبرد به انجام می رسد. ما همگی در ادامه راه شهدا و جانبازان ایثارگر خود تکلیف سنگینی بر دوش داریم. ارتشیان به ویژه رزمندگان ایثارگر نزا جا که سالیانی است در جبهه های حق علیه باطل به آنچه که لیبیک گفته اند پایدارند و این وظیفه ماست که هم خود و هم باران خود را در صحنه نگه داریم، آن هم با روحیه ای همپا و همراه روحیه امت شهید پرورمان. آنچه که هم اکنون به جبهه روح و توان بخشیده است همانا قدرت باری تعالی است که از پایگاه های برکت رحمت الهی چون امام و امت شهید پرورمان متجلی گشته است.

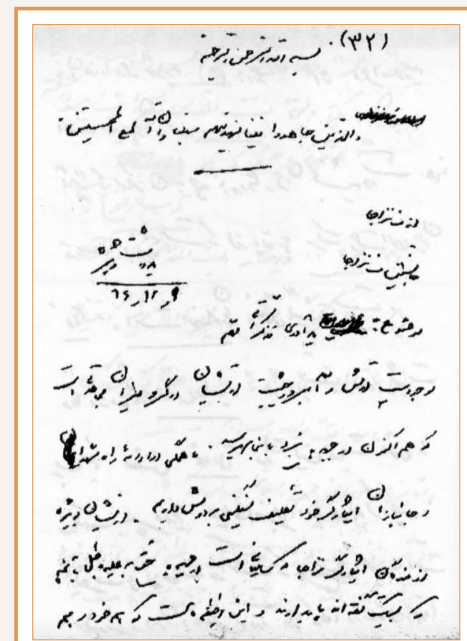
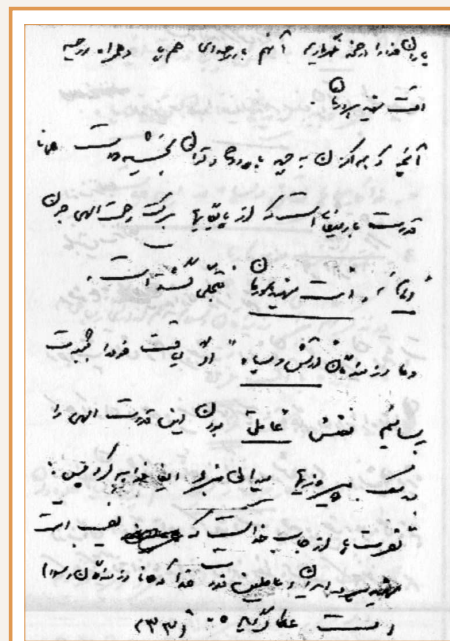
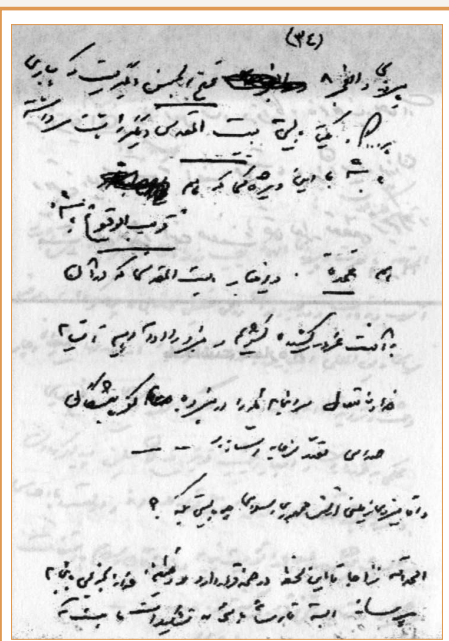
و ما رزمندگان ارتش و سپاه اگر لیاقت خود را به ثبوت برسانیم نقش عامل بودن این قدرت الهی را در پیروزی ها در میدان نبرد ایفا خواهیم کرد. پس نصرت ها از جانب خداست که نصیب

و اما نیروی زمینی ارتشی جمهوری اسلامی چه بایستی بکند.

الحمدلله نزا جا تا این لحظه در صحنه قرار دارد و وظیفه خود را به خوبی به انجام می رساند. البته نارسایی هایی در تشکیلات ما هست که بزرگ ترین آن عدم تشکیل ستاد در قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) است. و به همین دلیل است که آهنگ عملیات ما با برادران سپاه موزون نیست، ولی می شود این ضعف را حتی به طور مقطعی ترمیم کرد.

امت شهید پرور ایران و عاملین قدرت خدا که همانا رزمندگان اسلام است عطا گردیده.

پیروزی والفجر ۸، فتح المبین دیگری است که به یاری پروردگار یکتا بایستی بیت المقدس دیگر را پشت سر داشته باشد با این ویژگی که هم قریب الوقوع باشد هم عمده و این بار بیت المقدسی که در آن به آفت غرور کشیده نشویم و نبرد را ادامه دهیم تا شاید خداوند متعال سرانجام ما را در نبرد با کفر پیشگان صدامی مقدر فرماید ان شاء الله...





حضور من در جبهه ها و یگان های ارتش باشد. اینجانب ملاقات هایی با آقای خامنه ای و آقای هاشمی داشته ام، ولی تذکر حضرت عالی به پشتیبانی و حمایت از ما مؤثر خواهد بود.

۲- با توجه به مسئولیت بیشتر نیاز به رهنمودهای جنابعالی دارم.

والسلام.



۱- قیچی بود برای باز کردن طومار یاوه گویان.

۲- به رغم برداشت مسئولین به این که از این طریق محترمانه کنار زده شدم، اینجانب بعد از سه ماه و اندی جدایی از جبهه، مسئولیت سنگین خود را درک کردم.

۳- این حکم سند و مجوزی بود برای وصل شدن ما به جبهه و با حضور اینجانب و رسمیت یافتن حضور وزیر سپاه در بعد عملیات و تدارکات ان شاء الله جبهه را قوی تر خواهیم کرد.

۴- درس دیگری از عدالت خودتان به ارتش و سپاه دادید.

پایه های کار را بر مبنای آخرین رهنمودهای حضرتعالی در جمع فرماندهان مبنی بر اخلاص، وحدت و اتحاد و تداوم عملیات قرار داده ایم. نارسایی های عمده موجود:

۱- زمینه رشد کافی برای سپاه و عدم آن برای ارتش

۲- وحدت بین قوی و ضعیف منطقی نیست و ما بایستی تلاش کنیم ارتش ضعیف را تقویت کنیم تا وظیفه اش درست انجام گردد.

۳- انتصابات در ارتش طوری است که فضا برای تلاش و رشد متعهدین به ویژه جوانان بسیار تنگ است. بایستی ترتیبی دهیم که این نارسایی ها از بین برود. اینجانب مصمم هستم در این زمینه آقای خامنه ای و هاشمی را یاری کنم.

استدعا دارم:

۱- با توجه به اینکه مسئولیت من جنبه نظارتی، تحقیقی و مشورتی دارد، برای موفقیت بایستی زمینه

گزارشی از ملاقات با امام ...

ملاقات با حضرت امام مدظله

ساعت ۰۹۳۰ مورخه ۶۵/۵/۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از دعا و گزارش مختصر آخرین وضعیت، حضرت امام فرمودند: «احساس کردید که من در این مدت به شما اعتماد داشته و دارم و شما را فردی لایق و مؤمن می دانم و امیدوارم با این وضعی که دارید... این که هستید اهمیتش بیشتر از قبلی است که کار اجرایی بود با...»

توجه بکنید در بعضی مسائل آقایان که هستند ممکن است کم اطلاع باشند و شما که اطلاع دارید کاری کنید که مسایل خوب پیش برود. شما هم نظارت... در این مورد...

هر چه بیشتر سعی کنید که بین ارتش و سپاه برادری باشد کشور ما یک ارتش و و یک سپاه (همه می دانند) اگر این دو یک نباشند، همراه نباشند، یکدست نباشند، آسیب پذیرند. اینها باید با هم باشند. کاری کنید که با هم باشند. شما سعی کنید همیشه با هم نزدیک باشند. در ارتش این نباشد که فکر کنند... شما می دانید که من از اول طرفدار ارتش بوده ام. خیلی کارها کردند که چیزی دیگر را ثابت کنند. الان هم طرفدار ارتش هستم. توجه شما به خدا موجب می گردد خدا با شما باشد، من هر شب به ارتش و سپاه دعا می کنم.

xxxxx

شرح گزارش من چنین بود:

x دعا

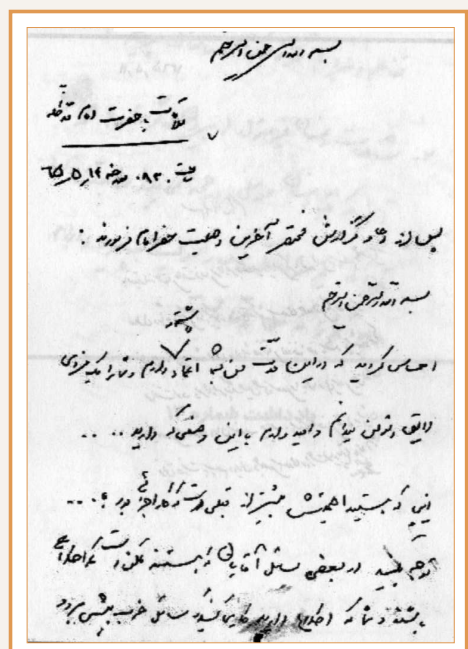
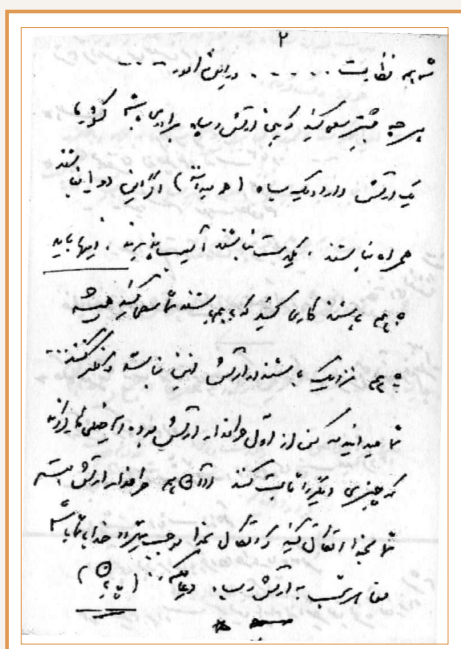
x بیان مختصری از چگونگی گذشت سه ماه... نه می توانستم سکوت مطلق کنم.

نه می توانستم از نارسایی ها فریاد بکشم. خدا توفیق داد و به مصلحت اسلام عمل کردم و در این امر آقای خامنه ای نقش داشتند.

x حکم حضرت عالی نه تنها برای اینجانب بلکه برای کلیه نیروهای متعهد و خدمتگزار ارتش برکتی عظیم بود.

قلب هایشان قوت گرفت و از نوامیدی نجات پیدا کردند.

برداشت اینجانب از این حکم:



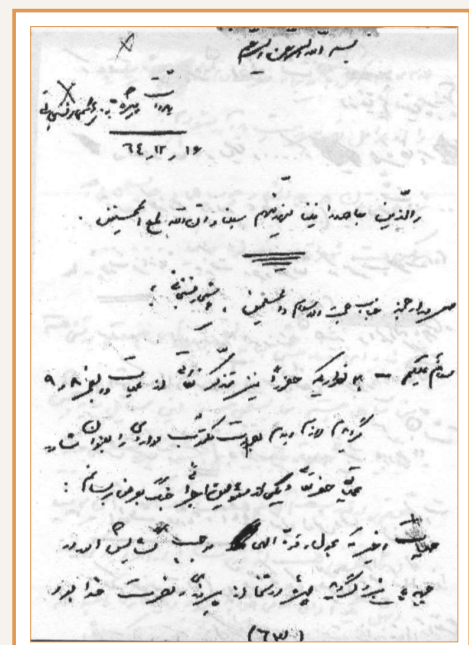
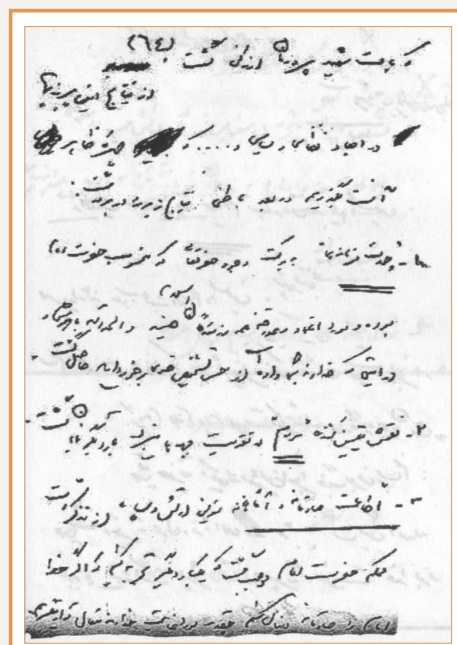
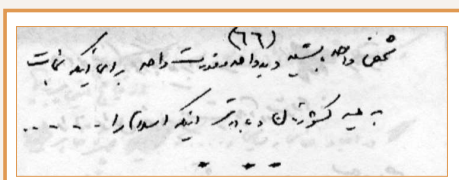
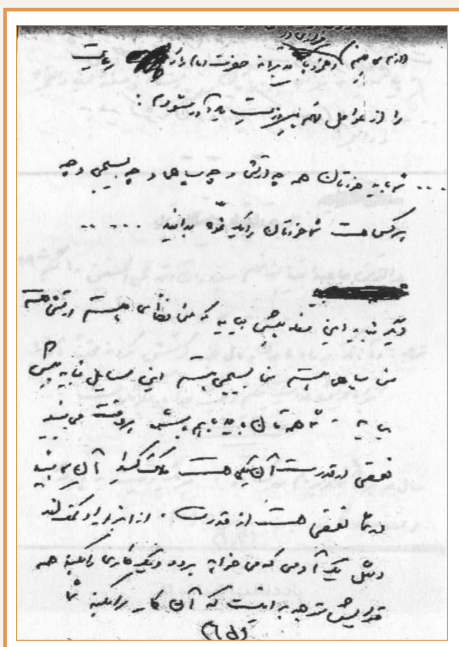
نامه به حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی...

بسم الله الرحمن الرحيم
والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
وان الله مع المحسنين
(عنکبوت ۶۹)

۲- نقش تعیین کننده مردم در تقویت جبهه‌های نبرد بار دیگر نمایان گشت.
۳- اطاعت صادقانه و آگاهانه مسئولین ارتش و سپاه از تذکرات محکم حضرت امام موجب گشت که یک بار دیگر تجربه کنیم که اگر خط امام را صادقانه دنبال کنیم چقدر مورد عنایت خداوند متعال قرار می‌گیریم. لازم می‌بینم فرازی در رهنمودهای مدیرانه حضرت امام را که رعایت آن از عوامل مهم پیروزی است یادآور شوم. شما باید خودتان همه چه ارتشی و چه سپاهی و چه بسیجی و چه هر کسی هست شما خودتان را یک قوه بدانید... دیگر نباید این مسئله پیش بیاید که من نظامی هستم، ارتشی هستم، من سپاهی هستم، من بسیجی هستم. این مسائل نباید پیش بیاید. شما همه‌تان باید با هم باشید. هر وقت می‌بینید نقصی در قدرت آن یکی هست، کمک کنید. آن می‌بیند در شما نقصی هست از قدرت، از ابزار او کمک کند و مثل یک آدمی که می‌خواهد برود و یک کاری را بکند، همه قوايش متوجه این است که آن کار را بکند. شما شخص واحد باشید و یک واحد باشید و یک واحد قدرت واحد برای این که نجات بدهید کشورتان را و بالاتر این که اسلام را....

سرور ارجمند جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی سلام علیکم همان طوری که حضوراً نیز متذکر نکاتی از عملیات والفجر ۸ و ۹ گردیدم، لازم دیدم که به صورت مکتوب مواردی را به عنوان مشاور عملیاتی حضرت عالی و یکی از مسئولین اجرایی جنگ به عرض برسانم. عملیات اخیر که به حول و قوه الهی موجب گشایش امور در جبهه‌های نبرد گردید، چهره روشنی از پیروزی و نصرت خدا بود که به امت شهید پرورمان ارزانی گشت. از نتایج این پیروزی‌ها در ابعاد نظامی، سیاسی و... که چهره ظاهر آن است، که بگذریم، در بعد باطنی نتایج زیر را دربرداشت.

۱- وحدت فرماندهی مایه برکت وجود حضرت عالی که منصوب حضرت امام بوده و مورد اعتماد و علاقه همه رزمندگان اسلام هستید و الحمدلله هوش و درایتی که خداوند به شما داده است و از حس تشخیص خوبی برخوردارید، حاصل گشت.





نیروهای مسلح حکومت اسلامی تبیین شده و به عنوان حکمی لازم الاجرا به ارتش اسلام ابلاغ می‌گردد. ویژگی‌های ارتش اسلام: بدیهی است که دکترین نظامی در حکومت اسلامی ویژه اسلام بوده که دارای ویژگی‌های زیر می‌باشد:

ارگان نظامی حاکمیت روحیه ایمان و اعتقاد به الله در طریقت مکتب مبین اسلام.

ب- مشی رهبری در پرتو نور ولایت که سلسله مراتب فرماندهی را به «الله» متصل می‌نماید. مشی حکومت بر قلب‌ها بر پایه اخوت و برادری تحقق می‌پذیرد.

پ- استحکام و انسجام بر پایه انضباط معنوی و ظاهری و اطاعتی ولایتی استوار است.

ت- فرهنگ شهادت تضمین کننده پیروزی یا الهام از کلام «وان جندنا لهم الغالبون»

ث- بافت و ترکیب صف آهنین مورد عنایت پروردگار یکتا ان الله يحب الذين يقاتلون فی سبيله صفا کانهنم بنیان مرصوص

ج- وجه جهانی حامی مستضعفان و مظلومان جهان به ویژه ملت‌های مسلمان

چ- بنیه دفاعی اصیل به پیروی از فرمان خدا «واعدوا لهم ما استعنتهم من قوه» ارتش اسلام ارتشی است مجهز و مهیا برای مقابله با دشمنان اسلام.

۴ نتیجه

الف- دکترین نظامی هر حکومت بیانگر استراتژی نبرد آن حکومت در هر مقطع زمانی می‌باشد.

ب- حکومت‌های جهان به علت وابستگی به دوا بر قدرت شرق و غرب فاقد «دکترین نظامی» مستقل می‌باشند.

پ- «دکترین نظامی» حکومت‌های وابسته جهان از استراتژی نبرد قطب‌های قدرت شرق و غرب پیروی می‌نمایند.

ت- جمهوری اسلامی ایران تنها حکومتی است که از دکترین نظامی مستقل برخوردار است.

ث- «دکترین نظامی» یک حکومت اسلامی» بیانگر استراتژی نبرد در ارتش اسلام می‌باشد که بر پایه اصالت‌های مکتب مبین اسلام استوار بوده و محتوای آن مستند به مآخذهای سه‌گانه قانون اساسی تجربه تاریخی و مشی ولایت جامعیت می‌یابد.

ج- دفاع مقدس زیباترین واژه‌ای است که استراتژی نبرد حکومت اسلامی را در دفاع از مملکت اسلامی به طریق اسلامی بیان می‌دارد.

چ- دکترین نظامی حکومت اسلامی فقط منحصر است به ارتش اسلام که ویژگی‌های هفت گانه زیر را دارا می‌باشد.

دکترین نظامی در ارتش اسلام...

ساعت ۰۴۳۰ مورخه ۶۶/۸/۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

۱- لغت و واژه دکترین (doctrine) که ریشه لاتین دارد به معنای نظریه و فکر بوده و در معنی اصطلاحی به معنی «مشی»، «روش» به کار می‌رود.

دکترین نظامی بیانگر سیاست و مشی حکومت‌ها در کاربرد ارتش هایشان می‌باشد که وجه ممیزه خوبی برای مقایسه ارتش‌های جهان به شمار می‌رود. در جهان، حکومت‌ها وابسته به قدرت‌های بزرگ شرق و غرب می‌باشند، لذا «دکترین نظامی» مستقل در سطح قطب‌های قدرت قابل بررسی است و نمی‌توان حکومتی را یافت که از دکترین نظامی مستقل برخوردار باشد. پیمان‌های نظامی و روش برای بلوک شرق و ناتو برای بلوک غرب گواه مبینی است که حکومت‌ها در دکترین نظامی به قطب‌های قدرت وابستگی دارند.

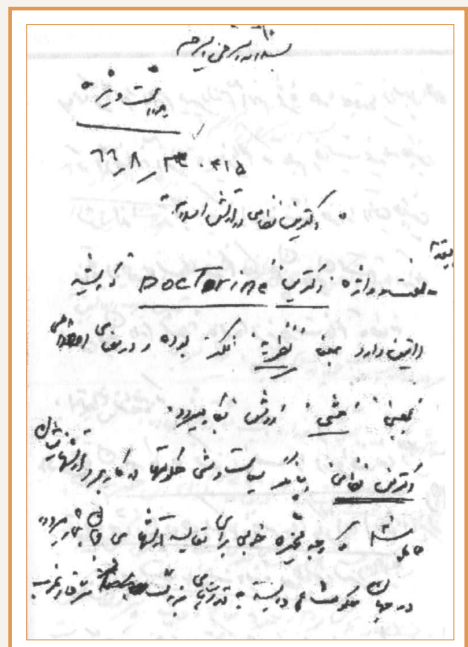
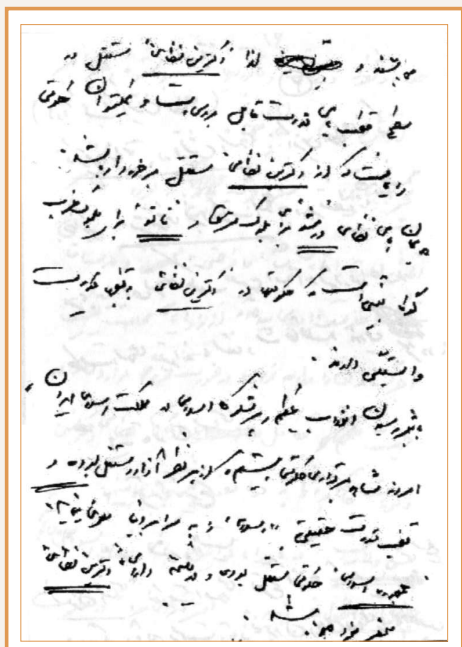
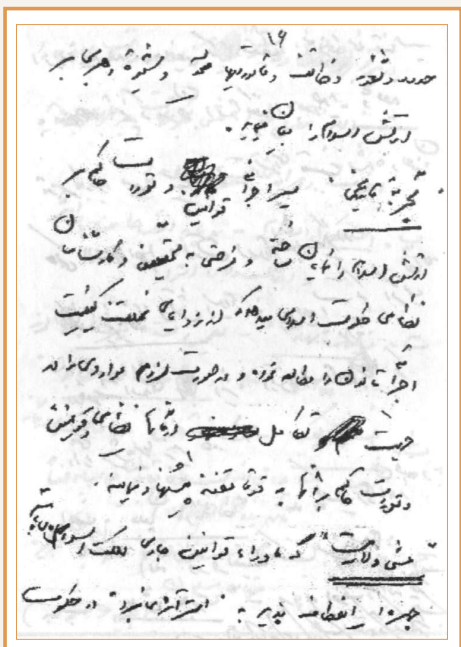
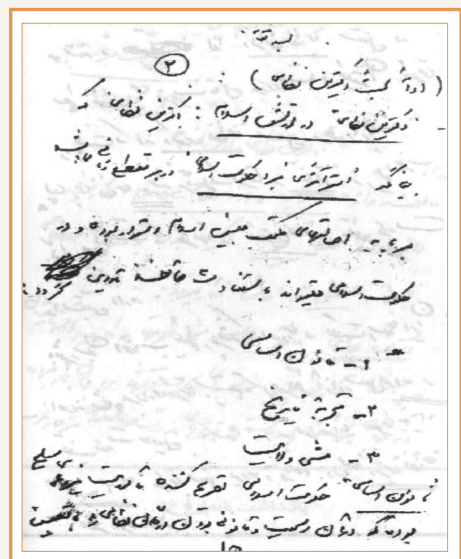
با به ثمر رسیدن انقلاب عظیم و پرشکوه اسلامی در مملکت اسلامی ایران امروز شاهد برقراری حکومتی هستیم که از هر نظر آزاد و مستقل بوده و قطب قدرت حقیقی اسلام را به سراسر دنیا معرفی می‌نماید. جمهوری اسلامی حکومتی مستقل بوده و در نتیجه دارای دکترین نظامی منحصر به خود می‌باشد. ۲- دکترین نظامی در ارتش اسلام: دکترین نظامی که بیانگر استراتژی نبرد حکومت اسلامی در هر مقطع زمانی می‌باشد بر پایه اصالت‌های مکتب مبین اسلام استوار بوده و در حکومت اسلامی می‌تواند به استناد سه مأخذ تدوین گردد.

۱- قانون اساسی ۲- تجربه تاریخ ۳- مشی ولایت
قانون اساسی، حکومت اسلامی تصریح کننده مأموریت نیروهای مسلح بوده که در آن رسمیت و قانونی بودن ارگان نظامی را با تعیین حدود و ثغور وظایف و مأموریت‌های محوله و شیوه رهبری بر ارتش اسلام بیان می‌نماید.

تجربه تاریخی، سیر اجرایی قوانین و مقررات حاکم بر ارتش اسلام را نمایان ساخته و فرصتی به محققین و کارشناسان نظامی حکومت اسلامی می‌دهد که از زوایای مختلف کیفیت اجرایی قانون را مطالعه نموده و در صورت لزوم مواردی را که در جهت تکامل ارگان‌های نظامی و قوانین و مقررات حاکم بر آنها به قوه مقننه پیشنهاد نمایند.

مشی ولایت، که ماوراء قوانین جاری مملکت اسلامی می‌باشد چهره‌ای انعطاف‌پذیر به استراتژی نبرد در حکومت اسلامی می‌دهد. بدین معنی که در مقطع زمانی و مکانی متناسب به آنچه که بر جهان اسلام می‌گذرد به صلاح‌دید ولی فقیه تدبیر کاربرد

- ۱- بنیان اعتقادی به «الله» و مکتب مبین اسلام.
- ۲- مشی رهبری پیامبر گونه
- ۳- استحکام و انسجام بر پایه انضباط معنوی و ظاهری و روحیه اطاعت ولایتی.
- ۴- فرهنگ شهادت
- ۵- بقاء و وحدت صف آهنین
- ۶- وجه بین المللی در حمایت از مستضعفان و مظلومان جهان به ویژه جهان اسلام.
- ۷- بنیه دفاعی اصیل «واعدوا لهم....»





در منطقه مریوان...



مورخه ۶۷/۱/۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا ترا شکر و سپاس که به ما توفیق دادی که در جبهه‌های نور حضور یابیم، اگر خود لیاقت مجاهدت و مبارزه در راهت را ندارم، شاهد و ناظر فداکاری و ایثارگری رزمندگان اسلام باشم.

خدایا از تو خواسته‌ام و همواره مسئلت دارم که مرا تابع اراده و مشیت خود گردانی، خواست و تقدیر تو بر من خیر است و آن چه که خود می‌خواهم همانند خواست کودکی است که خوب و بد را از هم تمیز نمی‌دهد.

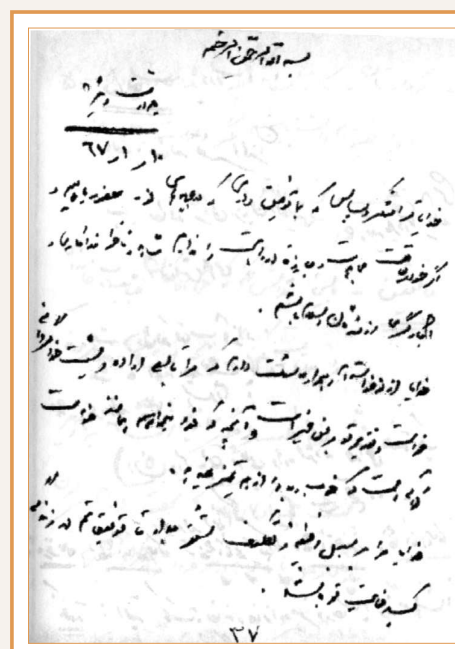
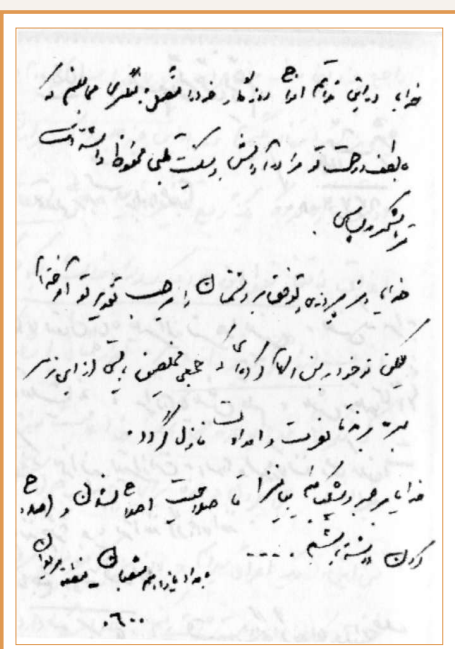
خدایا مرا بر سیل وظیفه و تکلیف مستقر بدار تا توفیقاتم

در زندگی کسب رضایت تو باشد.

خدایا در این تلاطم امواج روزگار، خود را متصل به لنگری می‌بینم که با لطف و رحمت تو، مرا در آرامش و سکینت قلبی محفوظ داشته است. ترا شکر و سپاس. خدایا رمز پیروزی و توفیق بر دشمنان را بر حسب تقدیر تو آموخته‌ام لیکن تو خود به من الهام کرده‌ای که جمعی مخلصین بایستی از این رمز بهره‌برند تا نصرت و امدادت نازل گردد.

خدایا بر صبر و شکیباییم بیافزا تا صلاحیت اصلاح شدن و اصلاح کردن داشته باشم...

بامداد یازدهم شعبان منطقه مریوان ۶۰۰





زمان (عج) بود که در آن نوشته شده بود:

ارخص نفسک و اجعل
«خود را ارزان بفروش حالا که مرجع شدی دیگران را کوچک حساب نکن. در و دربند نداشته باش. طوری باش که مردم با تو تماس داشته باشند. تا می توانی گره از کار مردم بگشا، تا یاری کنم تورا.»

نظیر این قضایا فراوان است که حضرت ولی عصر (عج) وعده داده اند که در این سختی ها به فریاد برسند. یکی از علمای بزرگ، مرحوم آیت الله العظمی خوانساری مردی که از نظر علم و تقوا خیلی بالا بود. ایشان که از نظر علم و تقوی و احتیاط حرف ندارد که بر همه معلوم ست این آقا نقل کرده است که:

من پدر پیرم را بردم برای مشهد، نیشابور که رسیدیم قافله منزل کرد و قافله لباس های خود را شست (قبل از ورود به مشهد این کار را می کردند) تا مشرف شوند فقط غسل را در مشهد انجام می دادند. من پدر پیرم را حمام بردم. به هنگام حرکت قافله خسته بودم خوابم گرفت (می فرمودند) که قافله رفت. من در کنار جاده بدون این که پدرم بفهمد خوابم برد. بلند شدم که نزدیک صبح بود و قافله رفته بود. وحشت زده شدم مخصوصاً برای پدرم، نماز را با تیمم خواندم. متوجه شدم که آقا دارم. آقا آمدند اما دیگر وقت ندارند که حرف بنزنم. فرمودند این راه را بگیر و برو و دیگر رفتند من سوار شدم راه را گرفته بروم چند دقیقه بعد یک قهوه خانه ای باطروات پیدا شد. جای اول و دوم را خوردم به جای سوم که رسید به فکر قافله نبودم متوجه شدم پول همراه ندارم. آن آقا گفت این ها مال توست پول نمی خواهد. و چند دقیقه بعد به قافله رسیدم که داشتند پیاده می شدند. پدرم پرسید کجا بودی و توضیح دادم و قافله نفهمید. «وعده داده است به فریاد می رسد. امید من به آقا امام زمان (عج) است. برای اینکه این انقلاب مال خودش است. این انقلاب مال شیعه است و اگر نابود شود دشمن شاد می شود. مخصوصاً روحانیت سیلی می خورد که قد علم کردن خیلی مشکل است. و معنی اش این است که به دست خودش این کار می شود و خیال نمی کنم حضرت ولیعصر (عج) راضی شوند که دشمن شاد شویم.

جمله ای دیگر اینکه اگر قضیه به اینجا رسید «هر چه بیشتر کمبود بیشتر امید به (... ظهور فرج) بیشتر» از نظر نظامی، اقتصادی، زیر صفر از نظر اختلافات نمره بیست.

از نظر اینکه مسئولین به فکر انقلاب نباشند نمره بیست. لذا رسیده است به مو، اما این قول صد درصد را به شما می دهم که این موپاره نمی شود.

یادآوری آنچه که در محضر استاد ارجمند فرا گرفته شد

حضرت آیت الله مظاهری

مورخه ۶۷/۹/۴

بسم الله الرحمن الرحيم

قضایایی که مطرح گردید می دانم و خیلی هم نگرانم برای این که این انقلاب با این همه زحمت هایی که در آن کشیده شد و خون هایی که پای آن ریخته شد و خوبی هایی که این انقلاب داشت کم کم در میان مردم یک چیز نامطلوبی شود و این مصیبتی است و مصیبت هم خیلی بزرگ است

ما قدرش را نشناختیم و به جای این که شکر کنیم کفران کردیم و قرآن شریف هم در آیات آن فرموده اگر کفران نمایید نعمت را می گیرم، از این جهت ترس دارم، نگرانم، شب خوابم نمی برد که العیاذ بالله کفران نعمت ما موجب شود که انقلاب از دست ما گرفته شود.

و اما از آن طرف هم اگر خوف دارم رجاء هم دارم که حضرت ولی عصر (ع) در بن بست ها وعده داده است به فریاد ما برسد. مرحوم مفید رضوان الله علیه نقل که می کند از طرف ... توقیعی آمد برای ما: (مضمون فارسی) که

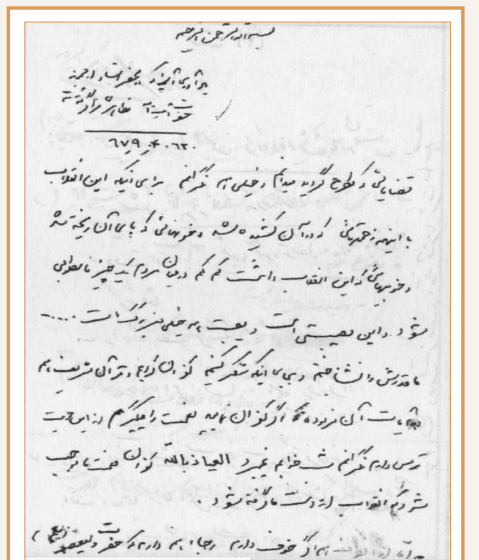
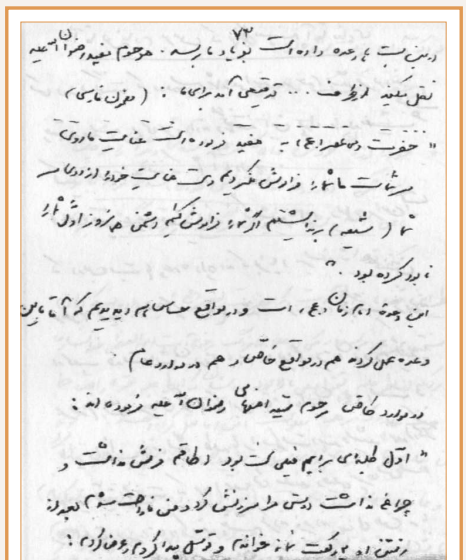
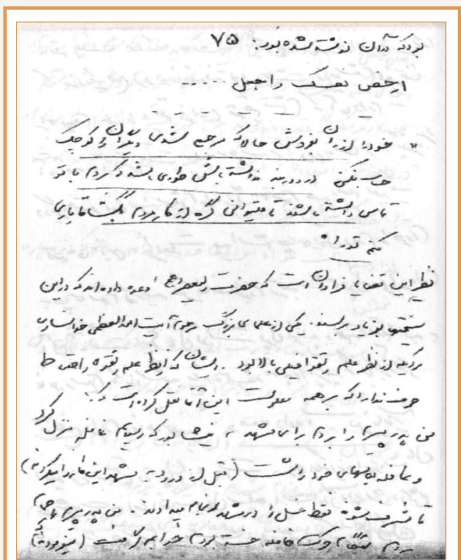
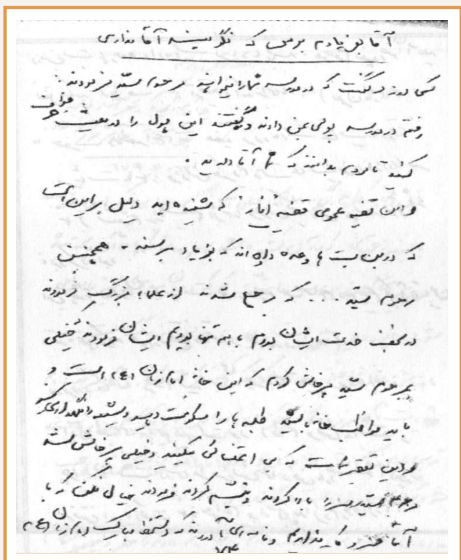
حضرت ولی عصر (عج) به مفید فرموده است: «عنایت ما روی سر شماست ما شما را فراموش نکردیم و دست عنایت خود را از روی سر شما (شیعه) برنداشتیم. اگر شما را فراموش می کردیم دشمن همان روز اول شما را نابود کرده بود.»

این وعده امام زمان (عج) است و در مواقع حساس هم دیدیم که آقاه به این وعده عمل کردند هم در مواقع خاص و هم در موارد عام. مرحوم سید اصفهانی رضوان الله علیه فرموده اند: «اول طلبگی برابرم خیلی سخت بود اتاقم فرشی نداشت و چراغی نداشت. دوستی مرا سرزنش کرد و من ناراحت شدم. بعد از رفتن او ۲ رکعت نماز خواندم و توسل پیدا کردم و عرض کردم: آقا به فریادم برس که نگویید آقا نداری.»

کسی در زد و گفت که در مدرسه شما را می خواهند. مرحوم سید فرمودند: رفتم در مدرسه پولی به من دادند و گفتند این پول را در معیشت خود صرف کنید تا مردم بدانند که شما آقا دارید. و این قضیه عمومی انار که شنیده اید دلیل بر این است که در بن بست ها وعده داده اند که به فریاد برسند. هم چنین مرحوم سید که مرجع شدند از علما بزرگ فرمودند در نجف خدمت ایشان بودم با هم تنها بودیم. ایشان فرمودند که خیلی به مرحوم سید پر خاش کردم که این خانه زمان است و باید مواظب خانه باشید. طلبه ها را سکونت دهید و شیعه را نگهداری کنید و این تقصیر شماست که بی اعتنائی می کنید و خیلی پر خاش شد. مرحوم سید سر را بالا کردند و تبسم کردند و فرمودند خیال نکن که با آقا سروکار نداریم و نامه ای آوردند که دست خط مبارک امام

(در این قسمت استاد به اینجانب اظهار محبت فرمودند که خود را لایق این الطاف نمی دانم و از نگارش آن خودداری می نمایم.) ولی آن آقا ست، آن جده اش زهرا (ع) است. در سرداب مطهر بودم شنیدم که این طوری فرمودند:

«خدا یا این شیعیان گناهکارند ولی شیعیان را دوست دارم. به جده ام زهرا (س) سوگند می دهم که شیعه مرا یاری کنی. به قرآن، امام زمان (ع) از اختلاف بدش می آید و ما خیلی اختلاف کردیم. افراد خوب را زمین زدیم تا توانستیم. گاهی اوقات می گویم که اگر بد شدی از ژاندارم زمان پهلوی بدتر شدی زیرا آنها به عنوان پهلوی کار می کردند. ولی شما برای اسلام ولی از آن طرف هم می دانم که فضل امام زمان (ع) را داریم.»





گفت و گوی تلفنی با استاد

آیت الله حائری شیرازی



ساعت ۱۰:۳۰ مورخه ۶۷/۶/۲۶

بسم الله الرحمن الرحيم

پیرو احوالپرسی از ایشان فرمودند:

«ان تنصر الله ضمانت می بخشد که یثبت اقدامکم گردد. در آزمایش شدیدی هستیم، هر کسی بایستی به اندازه استطاعتش بکوشد و مسامحه نکند. مؤاخذه خدا در مسامحه است نه در انجام تکالیفی که در استطاعت او نیست. بت پرستی و شرک در همه زمان وجود دارد، لات و عزا پرستی در گذشته بود و اکنون چون حکومت جمهوری اسلامی است و همه قوانین اسلامی شده است، دیگر به آن سبک شرک و بت پرستی نیست، لیکن به صورت دیگر ظاهر می شود. هر کسی به دوست خود تعصب داشته باشد، به رفیق، دوست و خویش خویش تعصب داشته باشد، عصبیت نسبت به هر کدام از این ها «شرک» است. و خدا می خواهد از همه ما امتحان به عمل بیاورد و مؤمن باید نگاه کند که دینش ضایع نگردد. شرک ضعف می آورد.»

حکومت جمهوری اسلامی است و همه قوانین اسلامی
شده است و عزا پرستی و بت پرستی در گذشته بود و اکنون
چون حکومت جمهوری اسلامی است و همه قوانین اسلامی
شده است، دیگر به آن سبک شرک و بت پرستی نیست، لیکن
به صورت دیگر ظاهر می شود. هر کسی به دوست خود تعصب
داشته باشد، به رفیق، دوست و خویش خویش تعصب داشته
باشد، عصبیت نسبت به هر کدام از این ها «شرک» است.
و خدا می خواهد از همه ما امتحان به عمل بیاورد و مؤمن
باید نگاه کند که دینش ضایع نگردد. شرک ضعف می آورد.

بسم الله الرحمن الرحيم
گفت و گوی تلفنی با استاد
۱۰۳۰ مورخه ۶۷/۶/۲۶
پیرو احوالپرسی از ایشان فرمودند:
«ان تنصر الله ضمانت می بخشد که یثبت اقدامکم
گردد. در آزمایش شدیدی هستیم، هر کسی بایستی
به اندازه استطاعتش بکوشد و مسامحه نکند. مؤاخذه
خدا در مسامحه است نه در انجام تکالیفی که در
استطاعت او نیست. بت پرستی و شرک در همه زمان
وجود دارد، لات و عزا پرستی در گذشته بود و
اکنون چون حکومت جمهوری اسلامی است و همه
قوانین اسلامی شده است، دیگر به آن سبک شرک و
بت پرستی نیست، لیکن به صورت دیگر ظاهر می شود.
هر کسی به دوست خود تعصب داشته باشد، به رفیق،
دوست و خویش خویش تعصب داشته باشد، عصبیت
نسبت به هر کدام از این ها «شرک» است. و خدا
می خواهد از همه ما امتحان به عمل بیاورد و مؤمن
باید نگاه کند که دینش ضایع نگردد. شرک ضعف
می آورد.»

نامه به مقام معظم رهبری پس از انتخاب ایشان به جانشینی امام...

خرداد ۶۸

بسم الله الرحمن الرحيم

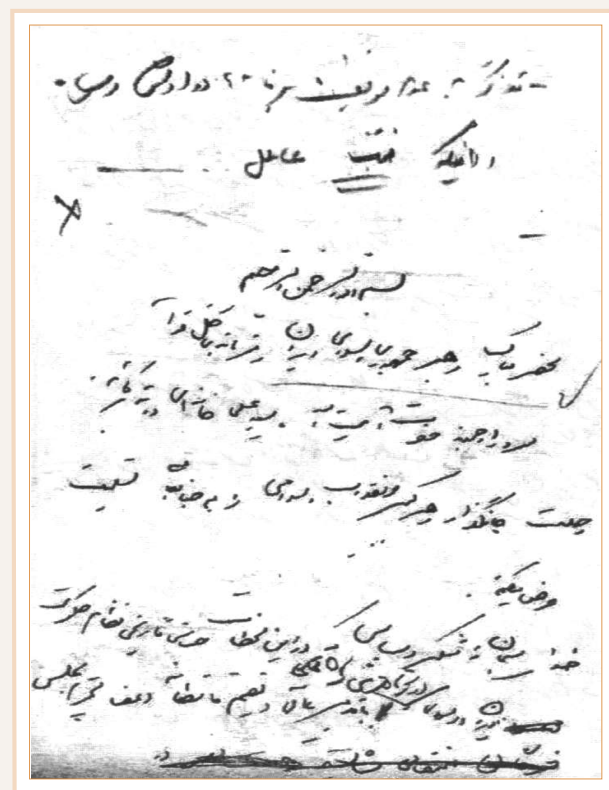
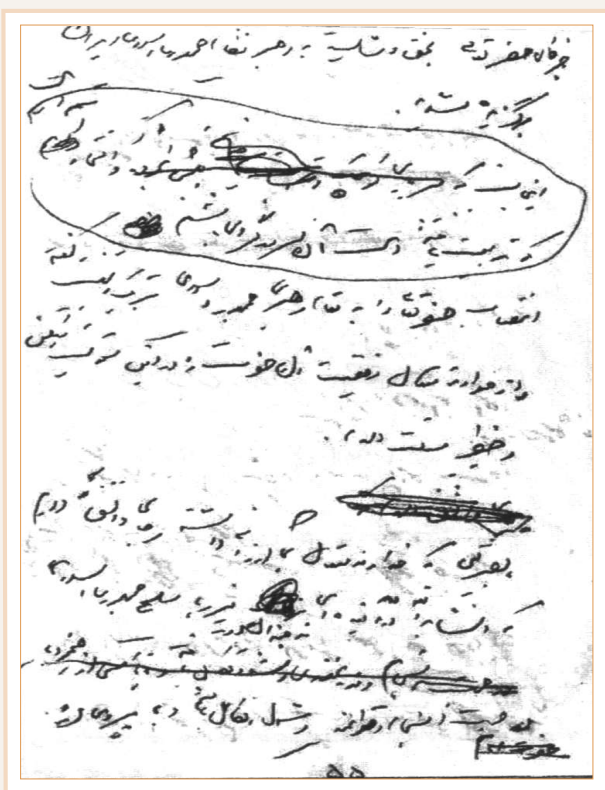
محضر مبارک رهبر جمهوری اسلامی ایران و فرماندهی کل قوا
سرور ارجمند حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای دامت برکاته
رحلت جانگداز رهبر کبیر انقلاب اسلامی را به جنابعالی تسلیت عرض
می‌کنم.

خدای سبحان را شکر و سپاس که در این لحظات حساس تاریخی نظام
حکومت ایران اسلامی، در کوتاه‌ترین زمان ممکن، با تدبیر عالی و تصمیم
قاطعانه اعضای محترم مجلس خبرگان، حضرتعالی به حق و شایسته به
رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران برگزیده شدید.

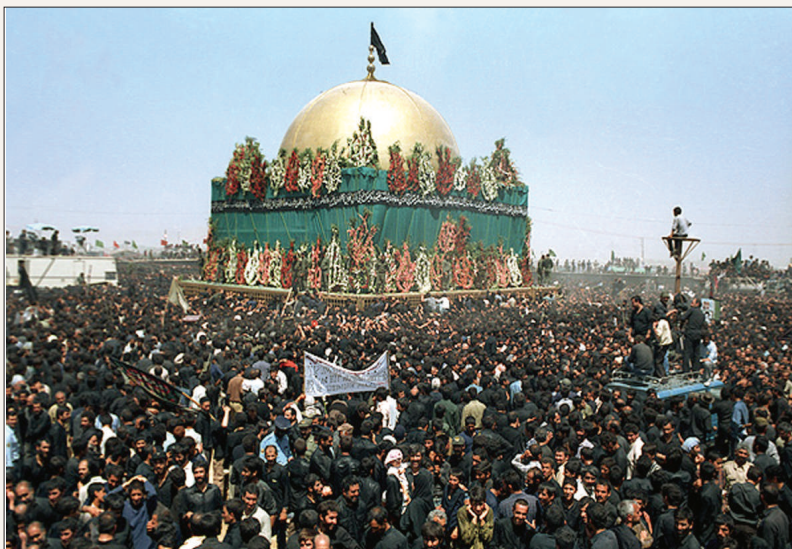
اینجانب که تربیت یافته دست آن سرور گرامی می‌باشم، انتصاب حضرتعالی
را به مقام رهبری جمهوری اسلامی تبریک و تهنیت گفته و از خداوند متعال
موفقیت آن حضرت را در این مسئولیت سنگین و خطیر مسئلت دارم.
با بصیرتی که خداوند متعال به شما ارزانی داشته، رجای واثق دارم که
ان شاء الله در آینده‌ای نه چندان دور، مانیروهای مسلح جمهوری اسلامی
در جهت انسجام و توانمندی رشد و تکامل باشیم و با پیروی از آرمان‌های
عمیق امام امت (رضوان الله علیه) بنیه دفاعی نظام جمهوری اسلامی در
بالاترین درجه توان

رزمی خود یعنی تشکیل ارتش بیست میلیونی تحقق یابد.
اینجانب، به عنوان یک سرباز کوچک اسلام خدمت می‌کند، مفتخر است خود
را تربیت یافته آن حضرت بداند و آمادگی خود را برای اجرای فرامین و
دستورات آن مقام معظم رهبری و ولایت و فرماندهی کل قوا اعلام می‌دارم.
خداوندا به تعهد، اخلاص و استقامت در راهت بیفزای.

سرباز کوچک اسلام سرتیپ علی صیاد شیرازی



اولین روز خدمت به اسلام در غیبت حضرت امام خمینی رضوان الله علیه



ساعت ۳۵۰ مورخه ۶۸/۳/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

ای داد بر من، خدایا این نعمت عظیم از دستان رفت و
قدرش را ندانستیم.

خدایا پیر جماران برای بی توجهی های ما، نفاق ها و
تفرقه های ما، پشت گوش انداختن نصایحش، ناشکری ها،
ناسپاسی های مادر راه خدا، غفلت ها و سستی هایمان، ...
خون گریید و اکنون او به ملکوت اعلی پیوست و ما هم چنان
زنده ایم.

ولی خدایا آن قدر به لطف و کرم تو این بنده صالحه، این
نایب بر حق امام زمان (ع) بر ایمان ذخیره و سرمایه باقی
گذاشته است که اگر همت کنیم و اگر تقوا پیشه کنیم، اگر
هوشیار باشیم، اگر وفاداری در راه خدا و ولایت نشان دهیم
این طور نیست که در این راه باز بمانیم، اگر خمینی نیست
خدای او هست.

حال بیشتر می فهمیم طعم انتظار امام زمان (عج) را کشیدن
یعنی چه؟ یا امام زمان (ع) این سرباز کوچک را که آرزویش
این است که لیاقت و صلاحیت سربازی تو را داشته باشد یاری
کن.

از امروز نیت من، تلاش من، همت من در خدمتگزاری به
این عزیز می بایستی مضاعف گردد، زیرا که دیگر پیر جماران

نداریم. به مملکت اسلامی و به انقلاب اسلامی خدمت

کنم.

خدایا بر تقوایم، اخلاص و استقامتم در راهت

بیفز تا با به زنجیر کشیدن نفس اماره با روحیه

بسیجی به امت اسلامی، به حکومت اسلامی،

در روزی که راه خدا را در پیش گرفته ایم
و در این راه، بنده را از غفلت خداوند
حالت غیر متعارف علم انتفا را در این راه
نهیج چه ...
و که از در پیش این راه در پیش
پشت بپوشد و ما ...
و از این جهت من، در همان همت من در خدمت
عزیز علی بن ابی طالب که در این راه
خدا را بر تقوایم، اخلاص و استقامتم در راهت
بیفز تا با به زنجیر کشیدن نفس اماره با روحیه
بسیجی به امت اسلامی، به حکومت اسلامی،

بسم الله الرحمن الرحيم
۶۸/۳/۲۰
این روزی که راه خدا را در پیش گرفته ایم
و در این راه، بنده را از غفلت خداوند
حالت غیر متعارف علم انتفا را در این راه
نهیج چه ...
و که از در پیش این راه در پیش
پشت بپوشد و ما ...
و از این جهت من، در همان همت من در خدمت
عزیز علی بن ابی طالب که در این راه
خدا را بر تقوایم، اخلاص و استقامتم در راهت
بیفز تا با به زنجیر کشیدن نفس اماره با روحیه
بسیجی به امت اسلامی، به حکومت اسلامی،



نتیجه جلسه با

حاج آقا عسکر اولادی خرداد ۱۳۶۸

بسم الله الرحمن الرحيم

در ماه پر خیر و برکت محرم هستیم، به ویژه ماهی که در عزای حضرت سیدالشهداء (ع) و اولین سالی است که امام در بین ما نیست در سوگ نشسته ایم. در اسلام چهار ماه سال به عنوان ماه های حرام نامیده می شوند که در اینجا حرام به معنای محترم است. مساجد و تکایای ما پر مردم بوده اند و در آن ثمره ۲۵، ۲۶ ساله امام ورق زده می شود.

دریافت های خوبی داشتیم در این ماه پر برکت.

یکی از دریافت هایی که منجر به یک سخنرانی هم شد مسئله «شکر و صبر» است که خداوند مرا به آن هدایت کرد.

پیغمبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) می فرماید: «الایمان نصفان، نصف فی الصبر و نصف فی الشکر» اگر ایمان ترسیم شود دو بخش در آن نمایان می گردد «شکر و صبر». این بدان معنی است که زندگی بشر مرکب از داشتن ها و نداشتن ها است.

در «داشتن ها» شکر و در «نداشتن ها» صبر باید کرد. داشتن ها چه این که از آغاز سن تشخیص و تمیز داشته و چه انسان نداشته باشد و به او داده باشند در داشتن ها «شکر». «نداشتن ها»، چه این که از آغاز سن تمیز نداشته و چه انسان داشته و از او گرفته شده در نداشتن ها «صبر».

و اما راجع به شکر:

تعریف شکر به کار بردن نعمت در جایی است که آن نعمت بر آن آفریده شده و یا برای آن داده شده.

تصور اینکه «شکرالله» می گوئیم شکر نعمت «زبانی» است. شکر دانش، مقام، مال و... شکر در آن ست که در جایی که متعال امر کرده آن دانش، آن مقام، آن مال و... به کار گرفته شود.

در تقسیم بندی آمده است که شکر به سه قسم است:

شکر قلبی، شکر لفظی، شکر عملی

شکر قلبی آن ست که انسان با عواطفش نعمتی را دریابد و در درون خویش ارزیابی مثبت داشته باشد، اگر همین بر زبان هم جاری گردد و موجب به زبان آوردن الفاظی چون الحمدالله، شکرالله و... گردد. «شکر لفظی» می شود.

اگر این ارزیابی «قلبی و لفظی» مقدمه ای شد که نعمت در جای خودش به کار رود، «شکر عملی» می شود که بالاترین شکر است که در آن انسان عمل خودش را در برابر نعمت های خدا قرار می دهد. خداوند می فرماید: اگر کسی نعمت های مرا ارزیابی کند و از آن وسایل و اسباب وصول به این نعمت ها را ارزیابی نکند شکر خالق انجام نگرفته، به همین دلیل است که گفته می شود:

«من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق»

اگر سطحی به این بنگرد شاید بگوید شکر در ساختن انسان چه اثری دارد. شناختن وسایل موجب می گردد که از «خود محوری» در آید. «منیت» پیدا نکند و «غرور» نکند. اگر شکر مخلوق به عمل نیاید در شکر خالق می مانیم. ... آن اشکر لی و لوالدیک الی المصیر

(آیه ۱۴ لقمان)

نخست شکر من که خالق و منعم و آنگاه شکر پدر و مادر به جای آور، که بازگشت خلق به سوی من خواهد بود. تعبیر دیگر از حضرت سلیمان (ع):

وقتی تخت بزرگ بلقیس در یک چشم به هم زدن توسط آصف برخیا آورده می شود تخت را می بینند، می گویند: ... قال هذا من فضل ربی لیبلونی أأشکر ام اکفرو من شکر فانما یشکر بنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم.

(آیه ۴۰ سوره نمل)

این توانایی از فضل خدای من است تا مرا بیازماید که نعمتش را شکر می گویم یا کفران نعمت می کنم و هر که شکر نعمت حق کند شکر به نفع خویش کرده، همانا خدا بسیار کریم و مهربان ست. راجع به شکر حضرت سلیمان... در قرآن کریم می فرماید:

رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریعتی انی تبت الیک من المسلمین

(آیه ۱۵، احقاف)

خدایا مرا به نعمتی که به من و پدر و مادر من عطا فرمودی شکر بیاموز و به کار شایسته ای که رضا و خشنودی تو در



اوست موفق دار و فرزندان مرا صالح گردان. بارالها من به درگاه تو به دعا باز آمدم و از تسلیم شدگان فرمان تو شدم. چرا امام از خودش نام نمی برد و همه جا از نعمت خداوند و مردم یادآور می شود؟

پس شکر نعمت پروردگار وقتی تمام است که انسان وسایل نعمت را ارزیابی کرده باشد و حالت غرور به او دست ندهد. اگر این گونه که راجع به شکر بیان شد بهره برداری گردد، انصافاً که ایمان مظهر شکر است.

